ترجمه وفيات الاعيان ابن خلكان

۶۹۴۹
۵۳۸

م-ن

ترجمه وفیات الاعیان ابن خلکان

۶۹۴۹
۵۳۸

م - ن

جعفر

ترجمه تاریخ ابن خلکان

هو

دخل في ملكي في سنة ١٠٤٠ه
بدار السلطنة قزوين

هو المالك

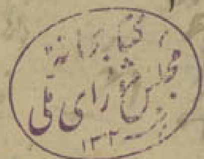
دخل في ملكي في سنة ١١٣١
في دار السلطنة اصفهان
حماه الله عن الشرور والحدثان

شکر خدا که از ره عزت آمد

اقبال نهاده گشت بعد کار ...

گیلان ز مقدم شه دین کامیاب شد

١٠٤٩



ابتداء کلام واجب الاکرام بحمد پادشاهی سزاوارست که چون تقدیرش
بتکون سلطنت صاحب دولتی متعلق گردد عنوان احکامش بطغرای
انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحیم موشح گرداند و ابداء مدح و ثنا
باسم شریف مالک الملکی لایق است که ارادت هدایت مرتبتش بتسبیح و تزیین
خلافت سعادتمندی همت ارتباط پذیرد نامه نامیش بمضمون بشارت مشحون
سلیمان نعم العبد انه اواب محلی و مزین سازد و تقدیم مراسم علیه و مکارم
بذکر شریف واهب العطایا سلطانی مناسب است که احسان بی امتنانش
لسان فصاحت بیان مالک انس و جن را بذکر رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی
ناطق و متکلم دارد و درود صلات صلوات نامیات و تحف
تحف تحیات بابرکات نثار اقدام رسالت مرام خیر الانام و ایثار بارگاه فلک
اشتباه حضرت محمد علیه التحیة والسلام است که مقال وحی مآلش در عطاوی
هدایت خطاب از مضمون وحشر لسلیمان جنوده من الانس والجن خبر رساند
اللهم صل علیه صلوة لا تنقطع مددها ما دامت السموات دایرة ولا تنفصل عددها

ما کانت الانفس فی الابدان سایرة و علی آله الاصفیاء و اصحابه الابرار
ما تکررت الشهور والاعوام و تجددت الالویة والاعلام وسلم تسلیما
اما بعد محرر این حروف ملاصقه الفقیر الی الله الغنی کبیر بن
اویس اللطیفی عفی الله الشهیر بقاضی زاده خصه الله بکل خیر اراده چنین بمسامع علیه
رساند که چون همای همت عالی نهمت و ورقاء نیت رفیع رتبت حضرت
اعلی صاحب قرانی گیتی ستانی جنت آشیانی فردوس مکانی کیوان ایوانی
ممهد قواعد سلطانی مشید ارکان مطالب دو جهانی فرمان فرمای قیصر اول
و اسکندر ثانی امیر المومنین رافع الویة الشرع المبین المؤید بتایید الله الملک
المنان ابو المظفر سلیم خان بن بایزید خان بن سلطان محمد خان
انار الله برهانه و عفی عنه سبحانه و سقی الله عهده و نور مهده در فضای
مصالح ملک و دین و هوای معالم احقاق حق و یقین لایزال پرواز میکرد
و نظام احوال عباد و تعمیر ممالک و بلاد را مطمح کیمیا اثر گردانیده
جل اوقات شریف را بدان مصروف میگردانید و بعد از فراغ بال
از تعیین قوانین این احوال و بعد از رجعت از کثرت مشاغل قیل و قال
بخلاف ملوک و خواقین رسمی و نقیض اساطین سلاطین منغمس بلذات
حسی و وهمی دست از زلف و گردن دلبران ملاح و لب از لب لعل فام
اقداح و چشم از چهره گلرنگ ساقیان باده و راح بر داشته بتفکر و تأمل

شریف را بفراغ حیات و اکتساب معارف یقینیات و مطالعهٔ علوم
تواریخ و خطابیات و توجه بفواید عواید کنوز خیالیات صرف میفرمود
و چهرهٔ دلکشای مخدرات معانی را منظور نظر و وجه حسنا دلربائی
مشهود ابصار گردانیده هر لحظه نوعروسی از حجلهٔ بارگاه فکر و خیال باغوش اقبال
و در هر لمحه با بکری از سراپردهٔ خلوتخانهٔ اسرار نجابهٔ اجلال در می آورد

نظم مترجم

گاه بزلف بتان التفات فرماید / کسی که گیسوی حور را کمند او باشد
چرا جفای پری پیکران دگر کشد / کسی که زهره زجان مستمند او باشد

از آن جمله تاریخ وفیات الاعیان بود که حور ادبا فاوی ترا انیس خلوت
و جلیس جلوت ساخته از مطالعهٔ جمال نوجوانان معانی آن بهره مند و محظوظ بود
و آن کتابیست مشتمل بر چهار مجلد که جواهر معانی رایقه را انشا احمد بن خلکان
با فصح عبارات و ابلغ استعارات بلغت تازی یعنی بلسان عربی در سلک التیام
انتظام داده و چون همه کس از مطالعهٔ آن کتاب منتفع و محظوظ نبود در خاطر
همایون بتعمیم منافع خیرات و اشاعت مآثر برکات نسبت با طوایف انام میل
و ایل بود تسهیلا لمطالعتهم و تحصیلا لمنافعهم این بندهٔ قلیل البضاعه و این
کمترین بندگان قوی مایه را بترجمه آن بعبارات فارسی مأمور گردانید و در زمان
اندک حال بتقدیر الله المتعال نسخهٔ حیات آنحضرت بمقتضاء لکل اجل کتاب یمحو الله
ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب بخاتمهٔ اتمام رسید و از حضیض عالم سفلی به سموات

مضمون این ابیات بگوش هوش شنید

نظم مترجم

تو شاه عالم قدسی ترا رسد که کنی / طواف منزل آزادگان انجم و ماه
چو قصر نه فلک لاجورد منظر تست / چرا کنی تو درین خاکدان تیره نگاه
برابر روضهٔ رضوان که حوریان بهشت / برای وصل تو دارند چشمها در راه

و از حدوث این حادثه چشم ساکنان عرصهٔ خاک و دیده روشنان
انجم و افلاک و از آتش این مهاجرت جگر مخلصان مستمند و سینهٔ غلامان دردمند
گریان و بریان شد و چون تعاقب اضداد اقتضاء آن میکند که غم و شادی و تعزیت
و تهنیت متعاقب و متقارب باشد و رخسارهٔ رعنای سرور و بهجت در مرآت
مطالب اعدی بل مقامات شداید فراق روی نماید هر آینه بعد از غروب
آفتاب وجود سلیم خانی افاض الله علیه شآبیب رحمة الرحمانی
تباشیر صبح سعادت و انوار مهر اقبال و دولت از مطلع خلافت
الوالد سرابیه بر عالم و عالمیان طالع و لایح شد

نظم

هر شادی که چرخ زما فوت کرده بود / از ابتدا کرشمه ادا کرد روزگار

و بیمن این عنایت یزدانی و تأییدات این مواهب سبحانی بارگاه سلطنت
و جهانبانی و پایهٔ سریر رفیع القدر عثمانی باثر قدوم شریف حضرت
دُر دریای خلافت و جهانداری دُری سپهر امامت و شهریاری
مهر فلک سروری و سرداری سلیمان بارگاه عظمت پناهی آسمان ارتفاع سپاهی

صاحب حکم و خاتم سلیمانی المؤید بتایید الله الملک المنان ابو النصر سلطان سلیمان خان بن سلیم خان خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی البریه بره و احسانه شرف ارتفاع و امتیاز یافت

شعر

نجوم سماء کلما غاب کوکب · بدا کوکب تأوی الیه کواکب
اضائت لهم احسابهم و وجوههم · دجی اللیل حتی نظم الجزع ثاقبه

نظم لمترجمه

شکر خدا اگر کرم کردکار · وز قدم شاه جهان شهریار
عالم شوریده نظامی گرفت · لاله ز سر ساغر و جای گرفت
سرو سر افکنده دگربار باز · گشت زمین قدمش سرفراز
مژدهٔ اقبال بدوران رسید · درد دل دهر بدرمان رسید
آنکه جواد و مادر گیتی نزاد
خسرو عادل دل عالی نژاد
راحت ایام و قرار جهان · جان گرانمایهٔ امن و امان
قطب قرار فلک بی قرار · مرکز دایرهٔ لیل و نهار
شمع شب افروز زمین و زمن · روشنی دیدهٔ هر مرد و زن
غنچهٔ نو باوهٔ شاخ امید · شاخ برومند نهال نوید
در ثمین صدف روزگار · حق این نه فلک پاینده

آن در شهوار که از کان بحر · نامه چون او دری دیگر بدهر
از قدمش مهر درخشان شده · سر بسر آفاق زر افشان شده
جود و سخا عدل و وفا مو بمو · آیه نازل شده در شان او
عدل بر آورده بعالم علم · ظالم و ظلمش شده یکباره کم
گرگ ز عدلش شده با میش یار · گرده شبانی و ره اختیار
عدل جهانگشت که نبت بان · ظلم بود عدل انوشین روان
وقت شد اکنون که ز روی نیاز · دیگر دعایش کنم آغاز باز
درج درین نامهٔ نامی کنم · ختم بگفتار نظامی کنم
ای شه آفاق سخن تا سخن · آمده ز آغاز بانجام دبن
نامده چون او شه تخت آفرین · بر تخت باد هزار آفرین
چون فلکت طالع مسعود باد · عاقبت کار تو محمود باد
ساخته و سوخته در راه تو · ساخته من سوخته بدخواه تو

و چون در ینوقت دو جلد از ترجمهٔ کتاب تاریخ مذکور بلباس اتمام پوشیده بود جرأت نموده چون موران ملخ را تحفهٔ آسمان آشیانه · بارگاه هم و معدلت درگاه ملایک پناه گردانیده شد

شعر

اتت سلیمان یوم العرض قنبرة · بنصف رجل جراد کان فی فیها
ترنمت بفصیح القول و اعتذرت · ان الهدایا علی مقدار مهدیها

رجا و وانق و امل صادق بعنایت الهی انکه • جون فقدان این نصایح
مزجات • و خرف ریزهٔ این تراکیب و تعبیرات • منظور انظار
کیمیا اثار همایون کرده • نزد ارباب قبول مستحسن و معقول افتد • انه سمیع
و مجیب و ذلک عند الله غیر عجیب • و چون سیاق این کتاب
حضرت فردوس منزلت علیین درجت در این محل بدکور کرد
این چند کلمه بر سبیل ایجاز و اختصار ایراد نموده شد مصراع
فیا لها قصة فی شرحها طول • انکه جون اعلی کشورکشای
یوم الاثنین ثانی عشرین شعبان المعظم سنه ست و عشرین و تسعمایه
برسم قشلامیشی و شتات • از دار الخلافه قسطنطنیه بجانب برزادر السفر
ادرنه شتافت • و در خلال این ایام بتقدیر الله العلام بقرهٔ جون
دانهٔ مرداریدی بین الکتفین اعلحضرت مایل بجانب ایمن ظاهر شد •
و عارضهٔ قویه ببدن مبارک او راه یافت • جه راه یافت کدای کاهش
راه کم کردی و جوهر عضو را نبات داده بود • و تا فیوما قدم در تزاید و انتشار
و روز بروز شروع در انبساط و اتساع نمود • و معالجه حذاق اطبا به پایه هر که در تحقیق
و علاج این محلت و در اندازه و تدبیر آن متفق بودند اصلا فایده و دستکاری
جراحان جابک دست قطعاً نفعی نداد نظم مترجم
درد و سبب درد شرا نا جاطر میدانست • از زخم اطبا و زبی رحمی جراح

تدبیر اطبا نکند جارهٔ تقدیر کز روز ازل طرح چنین ریخته طراح
القصه مدت پنجاه و یک روز مرض مذکور ممتد شد چه
بدایت آن یوم الخمیس ثامن عشر شعبان مذکور و نهایت آن تاسع شهر شوال
سنهٔ مذکوره بود و در لیلهٔ السبت که نهایت منزل شب زندهٔ دوران
زنده دل و بدایت محل راه روان عرصهٔ آب و گل است نداء وادخلی
یدعوا الی دار السلام و صدای فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی
از ساکنان ملأ اعلی اصغا نموده بیک زمان عندلیب روح مقدس را
از محبس تنکنای بدن • و مضیق قفس شکسته تن رهانید • و پرواز کنان
کنکرهٔ سدرة المنتهی و شاخسار نهال طوبی را مقصد نشیمن ساخت •
و در مسلک ملایکه مقربین فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ساکن و متمکن گشت
نظم شهباز روح او چو برامد بصبحدم در کام روزگار فرو بست صبح دم
با صد هزار دیدهٔ روشن سپهر پیر بر وی همی کریست بصد ناله و ندم
بی پر تو جمال عزیزش عزیز مصر افتاده همچو یوسف مصری بچاه غم
در پیش طبع روشن او تیره بود تار اینهٔ سکندر و آیین جام جم
سنجق بریده بر علم و برکنده طوق موی کیبوکشاده برق و افتاده جون علم
سورنا و نای طبل و نقاره بجو کوس در ناله و نفیر و فغانند دم بدم
بی مجلس فروح او چنگ و عود و نی کویند این حدیث باواز زیر و بم
~~سورنا و نای طبل صد پاره بجو کوس در ناله و نفیر و فغانند دم بدم~~

حیف از سلیم خان عدو بند دلکش
تا شد ازین جهان ز جهان بند حظوه کم

و این صورت حضرت مغفرت پناه مشار الیه را در اوغراش بورتی که
برجانب وسط استانبول مبارک و ادرنه واقع است روی نمود •
و از ارباب خبرت مروی است که این منزل لایزال مسقط روس و مقر آل اقدام
سلاطین ذوی العز و الاقبال بوده • و از غرایب اتفاقات آنکه چون موکب همایون
از استنبول بدین محل رسید مرض مذکور شروع در اشتداد نموده و با آنکه ثبات ایام ما
نسبة بآخر دهجنیق معلوم داشت • نزول نموده و با قدرت حرکت و انتقال مرجد
مهمان سرادقات اجلال بکشایید و صریح ازو استدعا کوچ و ارتحال نمودند التفات
ننمود • و لاینزال بمضمون این دو بیت ترنم می‌نمود — نظم

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم • راحت جان طلبم و زپی جانان بروم •
دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت • رخت بربندم و تا ملک سلیمان بروم •

و چون وزرا و عمال تبادر فیع مقدار ازین واقعه هایله خبر یافتند امر تجهیز
و تکفین آنحضرت نموده صورت موت آن مصدوقه المؤمن حی فی الدارین
تا طلوع اشراقات موکب فایض الانوار حضرت کامکار بهشت نشانه روز
در سرا پرده خفا و کتمان از ظهور و اعلان مستور و پنهان داشتند والحق
این تدبیر صواب تقدیر که از وزرا و دبیر صادر شد متضمن خیرات دوجهانی

و ظهور آثار آمال و امانی بود و چون رکاب شریف همایون از مغنیسیه نقل و حرکت
فرمود شرف پایه سریر خلافت مصیر قسطنطنیه را بتاریخ یوم الاحد سابع عشر
شهر مبارک شوال سنه ٩٢٦ بجلوس همایون و اتکاء مبارک میمون زینت جهان و بیرون
گردانید • وزراء عظام نعش و تابوت مقدس آنحضرت را از منزل مذکور
یوم الاثنین ثامن عشر منه بنیه استقرار سلطنت بر حضرت اعلی کامکاری بمقتضاء
کریمه ان آیه ملکه ان یاتیکم التابوت فیه سکینة من ربکم وبقیة مما ترک آل موسی
و آل هارون تحمله الملایکة باستنبول نقل نمودند — شعر

مکانه تابوت موسی و دعت — فی جانب سکینة و وقار

چون حوالی شهر و دیوار بیت قلعه رسید حضرت اعلی کامکاری برسم
تعزیت و سوکواری محزون و گریان • و لآلی اشک بر چهره لاله گون ریزان
باستقبال بیرون آمد • و مراسم تعزیت بتقدیم رسانیده در جامع جد بزرگوار
صاحب قران زمان سلطان محمد بهادرخان اسکنه الله فرادیس الجنان باتفاق
سادات عظام و علماء اعلام • و قضاة اسلام • و حفظه کلام ملک علام •
و ارکان دولت • و اعوان حضرت • و غیر ذلک از خواص ابرار و عوام
احرار موازی صد هزار نفس از روی تحقیق و شمار بر آنحضرت نماز
سلطان المتبحرین • برهان الاتقیاء المتورعین • رافع رایات الریاسة
صاحب کمالات النشأتین • طایر مطار العلم و العین • علاء الحق والحقیقة

والافاده والافاضه والتقوی والفتوی والدین علی چلبی المفتی
اجالی ادام الله ظلاله وسلم اخلاقه ورحم اسلافه نماز گذاردند
ودر قابکاخانها احمد خان بایندری الشهیر برنابیک رحمه الله که صاحب الترجمه
والدین بجوزه تلگث دراورده بر مشهد منور الحضرت وقف شرعی
کرده بودند بموجب ما کنت احسب قبل دفنک فی الثری
ان الکواکب فی التراب تغور کنج خاک کنج را مسکن
دفن نمودند بعد ازان نواب همایون بطالع سعد و میمون با تجاذ قبله جان
ارتفاع واحداث مسجد وکریاس فلک اصطناع فرمان واجب الاتباع
اصدار فرمود و استادان مهندس در تقنین و بنای آن شروع نمودند
کان لم یکن بین الحجون الی الصفا انیس ولم یسمر بمکه سامر
بلی نحن کنا اهلها فابادنا صروف اللیالی والجدود العواثر

ذکر شمه از احوال احمد بن خلکان رحمه الله الملک المنان والحمد لله رب العالمین

وچون مولف این نسخه احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان الاربلی
مولدا ومحتدا یکی از اعیان اعیان زمان وجوهر فردی از بحار جهانبانی
وعرفان بوده و در تحقیق علوم شرعیه وعقلیه از اصول و فروع منقول
ومعقول مهارت تمام داشته بنابرین ذکر بعض فضایل ذات و مآثر صفات

الحضرت در سلک انتظام ایام داون مناسب حال دید پوشیده نماند
که احمد بن خلکان مذکور شخص عالم فاضل وحبر نحریر کامل بوده ودر مضمار
دانش ودرایت گوی فصاحت وبلاغت بچوگان قلم از ارباب شیم ربوده بود
ودر عنفوان شباب وریعان جوانی وبلوغ نصاب دراربل اکتساب علوم
بروجه جمیل فرموده بعد ازان بتوسط موصل قاهره مصر را مقصد تکمیل فنون
کمالات ومرصد تتمیم شئون هدایات گردانیده ومدت مدید در انجا باقتباس
مشکوة معارف وحقایق خلوت خاطر را نورانی ساخته وبعد از انقضاء مدتی
بعهد قهرمان زمان پادشاه ممالک ستان بیبرس بندقداری شرف امتیاز
واعتبار تمام یافته ودر موکب مشارالیه یوم الاحد سابع شهر شوال سنه تسع
وخمسین وستمایه متوجه دیار شامیه شده ویوم الاثنین سابع شهر ذی قعده سنه
مذکوره سواد ومشوح اسود حضور رنگ سپیده صبح صادق گردانیده وحکم
ملک بیبرس مشارالیه الحضرت را ابوالقاضی القضاة ومرجع ضیوف ساوولاة
گردانیده و از مه حکم شرع ودین و اعنه ملک وملل من حیث الحق والیقین
بکف کفایت وقبضه ارادت او داده واو مدت مسال تمام در ایام از بدایت
عیش الی نهایه سلسله قاضی قضاة الحکم بوده واو بغایت حسن المناظره لطیف المحاوره
شیرین کلام فرخنده مرام بوده ولالی کلمات آبدارش بزلال صنایع واستعارات
مقرون ومشحون بوده وبنظر پاک گنه آت چهره دلبران ماه منظر را آینه مشاهده

جمال مطلق الهی بکرداینده و شیوه عشق را شیمه مکارم دانسته لا یزال بذیل
آن متشبث بوده

نظم

عاشق بدنام اگر بوده‌ام گشته‌ام دلم باری چون نیست

شعر

عاشق بدنامی دارد ولی کار خوش است

خطرات ذکرک تستثیر مودتی / فاحس منها فی الفؤاد دبیبا
لا عضو لی الا وفیه صبابة / فکأن اعضائی خلقن قلوبا

گویند شبی بصحبت جوانی که روزها در آتش عشق او سوخته و شبها
خلوت خاطر خود از پرتو خیال شمع شب افروز او برافروخته موفق گشته
سر زلفش که هر سر موی آن هزار درخته پریشانی در دل مجروح خود دیده
سلسله جمعیت خاطر فرتبه بعد از اعداد آنکه

مصراع

درویش را نباشد نزل سرای سلطان و وظایف ضیافت تقدیم رسانیده و مفاز
مذهب و عشرت را با آن قیامت حسن و قامت اقامت نموده و تا زمانی
که خواب بر نرگس مستانه آن چشم شهلا چون شبیخون خیال زلف او بر سواد
کشور دل شیدا غلبه کرده کام جان را از کلمات عذوبت امتزاج شهد
شورانگیز شیرین و مملی گردانیده و چون او به بستر استراحت تکیه نموده
مشار الیه برخواسته گرد پای حوضی که در خانه داشته بر می‌آمده و این
چند بیت تکرار می‌نموده

شعر

کم قد خلوت بمن اهوی فیمنعنی / منه الفکاهة والتحدیق والنظر

وکم ظفرت بمن اهوی فیمنعنی / منه الحیاء وخوف الله والحذر
اهوی الملاح واهوی ان اجالسهم / ولیس لی فی حرام منهم وطر

گویند روزی یکی از خواص مصاحبان و صدیقان خود گفته که مردم عیب
چه میگویند گفته بغیر از خیر چیزی میگویند بعد از الحاح و مبالغه بسیار گفته که ترا
به سه امر منسوب می‌دارند اول محبت غلمان و توجه بچهرهٔ ساده رویان
دوم اکل بنگ و ادامت آن سیوم ادعاء انتساب آل برمک و برمکیان خوب گفته
محبت جوانان و توجه بچهره حسنا و غلمان من حیث الصلاح والعرفان مقصد آن
ناتوان است و از آن استنکاف ندارم اما نسبت اکل حشیش بمن دادن و انتساب برمک
بکذب کذب محض است چه اگر نزد من ارتکاب مسکرات محرمه جایز بودی مرا بنه
از آب آتش رنگ شراب اشتغال بخاک ناپاک بنگ نمودی

نظم

هر که او با شراب شورانگیز / چشم از گل بنگ خیره کند
همچو بلبلی که با زلال طهور / او تیمم بخاک تیره کند

واگر انتساب نسب خود بخاندانی بدروغ مرا جایز بودی بی ارتیاب خود را
بخانواده مستحسن نبوت و امامت حضرت مصطفی و مرتضی صلوات الله وسلامه
علیه وعلیه السلام نسبت دادمی نه بآل برمک که نسب ایشان منتهی بمجوس است
القصه فضایل و کمالات آنحضرت را نهایتی نبوده برین قدر اختصار نموده شد
وی بتاریخ سنه احدی و ثمانین وستمائه به [illegible] جناب فلکی انتقال

جمال مطلق الٰهی مکرر دانیده و شیوهٔ عشق را شیمهٔ مکارم دانسته لایزال بذیل آن متشبث بوده

نظم

عاشق بدنام اگر بودهام دلم باری خوش است

عاشق بدنامی دارد ولی کار خوش است

شعر

خطرات ذکرک تستثیر مودتی فاحس منها فی الفؤاد دبیبا

لا عضو لی الا وفیه صبابة فکان اعضای خلقن قلوبا

گویند شبی بصحبت جوانی که روزها در آتش عشق او سوخته و شبها خلوت خاطر خود از پرتو خیال شمع شب افروز او برافروخته موفق گشته سر زلفی که بر سر موی آن هزار رخنه پریشانی در دل مجروح خود دیده سلسلهٔ جمعیت خاطر فهمیده بعد از عدد آنکه

مصراع

درویش را نباشد نزل سرای سلطان

وظایف ضیافت بتقدیم رسانیده و فغان مذهب و عذار ابا آن قیامت حسن و قامت اقامت نموده و تا زمانی که خواب بر نرگس مستانهٔ آن چشم شهلا چون شبیخون خیال زلف او بر سواد کشور دل شیدا غلبه کرده کام جان را از کلمات عذوبت امیزان شهد شور انگیز شیرین و محلی گردانیده و چون او به بستر استراحت تکیه نموده مشار الیه برخواسته گرد پای حوضی که در خانه داشته بر می آمد و این چند بیت تکرار می نموده

شعر

کم قد خلوت بمن اهوی فیمنعنی منه الفکاهة والتحدیق والنظر

وکم ظفرت بمن اهوی فیمنعنی منه الحیاء وخوف الله والحذر

اهوی الملاح واهوی ان اجالسهم ولیس لی فی حرام منهم وطر

گویند روزی یکی از خواص مصاحبان و صدیقان خود گفته که مردم عیب مرا چه میگویند گفته بغیر از خیر چیزی میگویند بعد از الحاح و مبالغهٔ بسیار گفته که ترا به امر منسوب می دارند اول محبت غلمان و توجه بچهرهٔ مادرویان دوم اکل بنگ و ادامت آن سیوم ادعاء انتساب آل برمک و برمکیان خوب گفته‌اند محبت جوانان و توجه بچهره حسنا و غلمان من حیث الصلاح والعرفان مقصد ناتوانانست و ازان استنکاف ننموده‌ام اما نسبت اکل حشیش بمن و ادعای انتساب بآل برمک بکذب کذب محض است چه اگر نزد من ارتکاب مسکرات محرمه جائز بودی مرا بنه از آب آتش رنگ شراب اشتعال بخاک نا پاک بنگ نمودی

نظم

هر که او با شراب شور انگیز چشم از گل بنگ خیره کند

همچو آنست که با زلال طهور او تیمم بخاک تیره کند

و اگر انتساب نسب خود بخاندانی بدروغ مرا جائز بودی البته خود را بخاندان استحسن نبوت و امامت حضرت مصطفی و مرتضی صلوات الله و سلامه علیه و علیه السلام نسبت دادمی نه بال برمک که نسب ایشان منتهی بمجوس است

القصه فضایل و کمالات آنحضرت را نهایتی نبوده و برین قدر اقتصار نموده شد و تاریخ سنه احدی و ثانین و ستمایه بعالم آخرت معبر جلباب خاکی انداخت

و روح مقدس را بعالم پاک رسانیده رحمه الله رحمة واسعة

رباعی

انجاکه مجال ترجمانی نبود
جز ذکر زبان بی بیانی نبود
بر نامه جرم من خط عفو کشد
روزی که خط و حرف و معانی نبود

والسلام والختم بالصلوة علی النبی
محمد و آله و صحبه و سلم

چنین گوید الفقیر الی الله تعالی احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان که چون
از تقادم ایام بنا بر محبت و حرصی که باستعلام احوال ملوک و سلاطین
ذوی الاقتدار و فضلا و عرفا و حقایق شعار داشتم و در مرور ایام
و اعوام از نوادر غرایب اخبار و لطایف سرایر امال و اسرار جمیع فنون
ذهنی بر صحیفهٔ خاطر و صفحهٔ اوراق و طومار در رشتهٔ مسوده میگذاشتم بعد از
چندین زمان که مجالس مذکران معانی بجانب نسیان محجوب و مختفی گشت
حسب الاحتیاج رجوع بمسودات نمودم و چون کیفیت آن ارقام و طول
اصلی و ترتیبی نداشت در یافتن مطلوب بتصفح اوراق تعب و مشاق
بسیار میکشید هر آینه جهت تسهیل تحصیل آثار و اخبار مذکوره را بترتیب
ترتیب و تعیین محلی و مزین ساخت و چون در وصول مطلوب ترتیب حروف
تهجی از ترتیب سنین اولی و احری بود آن را اختیار نمود و التزام فرمود

این مطلوب ج

اسمی که اول آن همزه باشد و یا حرفی که بدو اقرب بود بر غیر آن هم
تقدیم نماید چنانچه اسم ابراهیم را بر اسم احمد تقدیم نمود چه حرف
با بهمزه اقرب است از حرف حا و بر همین نمط و قاعده این مختصر را
بعنایة الله تعالی تکمیل نمود اگرچه این صورت مفضی و مؤدی بدان شد که
تقدیم متأخر و تأخیر متقدم بحسب تاریخ و ادخال غیر جنس بین المتجانسین
نموده شود لیکن چون موصل بضبط و تنقیح بود تجویز نموده شد
و درین مختصر باسم صحابی عظام کاهی تعرض نبود چه شد که احتیاج باثبت تذکره آن نشد
و از بیان احوال خلفا راشدین بیان قلم را انا بر اینکه مصنفات کثیره باسم
ایشان مشحون است معاف و مسلم داشته اکثر تعیین ایام و اوراق را
با نام و ذکر جمعی از ارباب خلافت و سلطنت و زمرهٔ از مشایخ طریقت
و علماء شریعت که از ثقات رجال و مصنفی کتب و رسایل ذوی الفضل و الاجلال
من کان معاصرا بزمنی او متقدما علی زمنی معلوم فرموده بودم و بعضی برای
العین مشاهده نموده ام داشتم که تا بعد از من جمعی از فضلا اخلاف و بقیه از اکابر
اسلاف باحوال ایشان مطلع شوند و این مختصر بذکر طایفه از علما و ملوک
و امرا و وزرا و ارباب سلوک مختص و مخصوص حیثیت بل حسبی که
ایشان را بین الناس بحسب فضایل و خصایل کریمه شهرت و شیوعی است
بقدر مبلغ علم خود هم درین مختصر احوال ایشان مشتمل بر تاریخ ولادت

و وفات ایشان بر سبیل اختصار مخافةً عن الاطناب والاکثار ایراد نموده شد
و الفاظی که در ان شایبهٔ تصحیف بود تصحیح نموده شد و از محاسن اخلاق
و مزایای اطوار هر کس از اشعار دلاویز و لطایف شوق انگیز با اسالیب
مختلفه بنوعی که مرغوب طبایع سلیمه باشد آورده شد و چون استفتاح کتب
و رسایل بخطبه که مشتمل بر تحمید و تصلیه باشد از آداب کریمهٔ مؤلفین است
این مختصر را بخطبهٔ موجزهٔ مختصره افتتاح نمود و تسمیهٔ این کتاب بوفیات
الاعیان و انباء ابناء الزمان نموده شد تا از عنوان کتاب استدلال
بمقاصد آن نمایند چه مستند تحریر این کتاب مشاهده و عیان و یا نقل
و سماع از ثقات اعیان است و با آنکه این فقیر در تصحیح و انتقاد
کلام و در تنقیح و ترتیب نظام جهد المستطیع مبذول داشته و با شواغل
عایقه و خواطر مانعه در تحری و تصدی آن بهیچ وجه مسامحه و تساهل
ننموده اگر ارباب مروت و شان و مطالعین این کتاب از اصحاب
تحقیق و ایقان بعد از تثبت و امعان عثرات خلل و هفوات ذلل
انرا باذیال اصلاح مذیل گردانند بدان مثاب و ماجور خواهند بود
و ترتیب این مختصر از این فقیر قلیل البضاعت در تاریخ سنهٔ اربع و خمسین
و ستمایه بقاهرهٔ محروسهٔ مصر اتفاق افتاد چه نفس قاصر همواره آرزومند
آن و انشت که بمقتضاء لکل عمل رجال با قلت بضاعت و عدم استطاعت

خود را در سلک مؤلفین موصوفین بمعارف یقینیه و کمال نفس ملکه منخرط
گرداند و با اعتذار من این لی ذلک والبضاعة من هذا العلم قدر نزور
والتتبع بما لم یحط کلا بسوء لی زور التفات نموده شروع نمود حسبنا الله
من التردی فی مهاوی الغوایة و جعل لنا من التوفیق انجح وقایه
والحمد لله رب العالمین **ابو عمران** ابراهیم بن یزید بن الاسود بن عمرو بن
ربیعه بن حارثه ابن مالک بن سعد النخعیه الکوفی النخعی وی یکی از مشاهیر ائمهٔ
تابعین است و بشرف ملازمت حضرت ام المؤمنین عایشه صدیقه مشرف شده
ولیکن از مسموعات ان مجلس شریف انحضرت و تلامذهٔ او بر صحایف افاده و سماع
چیزی ثبت نفرموده اند و در سنهٔ ست و تسعین و قیل خمس و تسعین بجوار
حق پیوسته و عند الوفات چهل و نه ساله و یا پنجاه و هشت ساله بوده
و الاول هو الاصح و در حین نزع و احتضار حضار مجلس از وی قلق
و اضطراب بسیار مشاهده مینموده اند از کیفیت اضطراب وی گوید
ازو سؤال کرده اند در جواب فرموده که اضطراب و خطر اعظم
از ان تواند بود که من دران در افتاده ام توقع دارم که از جانب
حضرت عزت عز شانه و تعالی برهانه رسولی بمن وارد شود و مرا
بدخول جنت یا نار از نار بره این دغدغه و اضطراب برخاند سوگند
بخدای عز و جل که اگر این دغدغه از من بر رود در حین مامول نایل نشود

دوست میدارم که از نیم شب تا صباح روز قیامت روح در حلق
من متردد و متلجلج باشد و مفارقت نکند تا در مشار الیه ملکه بنت زید بن
قیس بن نخعی خواهر اسود بن یزید مذکور بوده و نسبت او بنخع انتساب اوست
بجد عالی خودش نخع مذکور و نخع قبیله کبیره از قبایل مذحج یمن بوده
و اسم نخع جسر بن عمرو بن علة بن خالد بن مالک بن ادد بوده و وجه
تسمیه او بنخع انکه از قوم خود انتجاع یعنی مباعدت و مفارقت نموده
و از قبیله نخع خلق کثیر از ارباب فضل و کمال برخواسته اند و در نسبت او
بنخع غیر ازین وجه وجوه گفته اند لیکن انچه صحیح است اینست که از جمهور
الانساب ابن الکلبی نقل کرده ام

ابو ثور ابراهیم

بن خالد ابن ابی الیمان الکلبی الفقیه البغدادی وی یکی از فقهاء اعلام و سادات
ائمه عظام زمان خود بوده و بشرف صحبت حضرت امام شافعی رضی الله
عنه امتیاز و مفاخرت یافته و اقوال قدیمه آنحضرت را نقل میفرموده
و از مصنفات او کتب در احکام شرعی جامع بین السنة والفقه در صحیفه
روزگار مانده و در بدایت امر متقلد مذهب امام اعظم ابو حنیفه کوفی
رحمه الله و اصحاب رای بوده چون حضرت امام شافعی بغداد را بنور حضور
منور ساخته بصحبت آنحضرت سرافراز شده و از متابعت اصحاب رای رای
منیرش باستیفا قرار گرفته و متقلد مذهب شافعی رضی الله عنه شده و در بیست
ششم ماه صفر سنه اربعین و مائتین در بغداد متوفی شده و در مقبره
باب الکناس بعنوان سرور روانش آرام و استراحت پذیرفته از امام
احمد حنبل رضی الله عنه منقول است که وی در سیرت سفیان ثوری بوده رضی الله عنه و گفته
که از مدت پنجاه سال باز او را ابو الجنة سنه و حدیث می دانستم والحمد لله

ابو اسحق ابراهیم

بن احمد بن اسحاق المروزی الفقیه
وی در افاده تدریس و افتا و در انشاء کلمه حق و اعلاء آن فرید عصر و وحید دهر
بوده و مهارت و مهارت فقه از میامن برکات صحبت ابو العباس ابن
سریج فرا گرفته و از تصانیف او کتب کثیره لا سیما شرحی که بر مختصر امام
مزنی نوشته میانه افاضل علما و اماثل فضلا متداول و مشهورات و مدتی
در بغداد باقامت و تدریس اشتغال داشته و جمع کثیر از اصحاب خود را برتبه
کمال و نجابت رسانیده و در حاره ربیع بدرب مروزی المنسوب الیه ساکن
بوده و در اواخر عمر بجانب مصر ارتحال نموده و در تاریخ نهم رجب سنه اربعین
و ثلثمایه و بروایتی یازدهم ماه رجب سنه مذکوره بعد از انکه نقش از سنه
بوده مذاق جانش بحلاوت شهد وصال ازلی تا ابدی محلی گشته و او را
در جوار حضرت امام شافعی رضی الله عنه در قرافه صغری دفن نموده اند
و شهرت او بمروزی انتساب اوست بمرو شاهجان و مرو یکی از چهار
کرسی دار الملک خراسانست که آن هرات و بلخ و مرو و نیشاپور

است و مرو بناء اسکندر ذی القرنین بوده چون بی نوع انسانه مرو را
نسبت دهند بزیادتی زا مروزی گویند و غیر انسان بی ذا چنانکه احمد مروزی
و قاسم مروی گویند و مرو شاهجان نام مرو شاهجان از آنجهت گویند که تا از مرو رود
ممتاز گردد و شاهجان لفظ اعجمی است و معناه روح الملک و تفصیل کلام
درین باب در ترجمهٔ اسم قاضی ابو حامد احمد بن عامر المروزی الفقیه ان شاء
خواهد آمد ان شاء الله تعالی

الاستاذ ابو اسحق ابراهیم بن محمد

الاصول وی اعلم علماء زمان خود بوده و تفرد علوم و فنون و توحد
دانش و فتوی مسلم قول علماء عراق و خراسان بوده از ابو عبد الله
الحاکم منقول است که عامه شیوخ نیشابور علم کلام و اصول از مجلس افاده
آنحضرت فرا گرفته اند و از تصانیف جلیلهٔ جلیله بر صحایف روزگار مانده
از آن جمله کتاب جامع الحلی فی اصول الدین و الرد علی الملحدین است و آنرا
در پنج مجلد دیده و مطالعه نموده ام و قاضی ابو الطیب الطبری از تلامذهٔ مجلس
آنحضرت بوده و اخذ اصول فقه از خدمت شریف او باسفراین نموده
و بنام او مدرسهٔ عالی در نیشابور بنا یافته ابو الحسن عبد الغافر
در سیاق تاریخ نیشابور چنین گوید که از علمای متبحر کسی که برتبهٔ اجتهاد
رسیده و جامع شرایط امامت و خلافت بوده حضرت مشار الیه بوده الحق
مشار الیه ... از ناحیهٔ شرق بوده و همواره میگفته که آرزوی آن دارم که در نیشابور

بن ابراهیم بن مهران الاسفراینی [illegible]

بجوار حق پیوندم تا جمیع اهل نیشابور بر من نماز گذارند بعد ذلک در عاشوراء
سنه ثمان عشر و اربع مائه در نیشابور برحمت حق واصل گشت و بسته و کتب شرح که بعد از آن
او را باسفراین نقل نموده اند و در مشهدی که جهه خود ترتیب نموده بوده
دفن کرده اند ابو القاسم قشیری لا یزال جهة استفاده صوری و معنوی مجلس
شغال آنحضرت تردد می نموده و الحافظ ابو بکر البیهقی رحمه الله در تصانیف
خود سخنان بسیار از آنحضرت و غیر او از مصنفین نقل کرده و آنحضرت
در خراسان از ابا بکر الاسمعیلی و در عراق از ابا محمد دعلج بن احمد السجزی
و اقران او استماع حدیث نموده و تفصیل کلام در شرح حال استاد او در
ترجمهٔ شرح شیخ ابی حامد بن محمد الاسفراینی خواهد آمد ان شاء الله تعالی

ابو اسحق ابراهیم بن علی

بن یوسف الشیرازی الفیروزآبادی الملقب
جمال الدین در بغداد متوطن و ساکن بوده و استفاده علوم و کمالات از اعاظم
علماء آن عصر نموده و با قاضی ابو الطیب الطبری مصاحب و مخالط بوده و از برکات
افادات او انتفاع تمام یافت و در بغداد از جانب شریف او در حلقهٔ درس
معید بوده و چون مدرسهٔ نظامیه بغداد صورت اتمام یافت با آنکه نظام
الملک الحسن تولیت و تدریس آن از حضرت شیخ نموده باجابت مقرون نشد
و با ابی نصر بن الصباغ صاحب کتاب الشامل تفویض نموده بعد از انقضای اندک
زمانی مسئلت و جمعیت بانی را حضرت شیخ باجابت مقرون گردانید و تدریس

فیروزآبادی

مدرسه مذکوره بدو مقرر شده • و آنحضرت در مدت حیوة خود در آن بافاده علوم
و حقایق قیام مینموده • تا آنکه بجوار رحمت ایزدی پیوسته این بنده احقر خلکان
این حکایت را در ترجمه ابی نصر عبد السید ابن صباغ صاحب کتاب شامل بیان نموده ام
از آنجا طلب نمایند • و از تصنیفات سینه او مثل مهذب و تنبیه در فقه شافعی و لمع
و شرح آن در اصول فقه و کتاب نکت در علم خلاف و کتاب معونة در علم
جدل باقی مانده • و از و اشعار لطیفه حسنه بر السنه و افواه و صحایف کتب
مذکور و مرسوم است • از آن جمله این دو بیت است شعر

سألت الناس عن خلٍّ وفيٍّ فقالوا ما الى هذا سبيل
تمسّك إن ظفرت بودّ حرٍّ فانّ الحرّ في الدنيا قليل

شیخ ابو بکر محمد الولید الطرطوشی الاندلسی ذکر کرده که از شعرا فایق زمان خود
بوده • و در بغداد ساکن می بوده • این دو بیت را در مدحت آنحضرت فرموده •

تراه في الزكاء بجيف جسم عليه من توقده دليل
اذا كان الفتى ضخم المعالي فليس يضيره الجسم النحيل

و آنحضرت در مراعات امر دینی در غایت ورع و تزهد و در نهایت تقوی
و تشدد بوده • و در سنه ثلث و تسعین و ثلثمایه بفیروزآباد متولد شد •
سمعانی در کتاب ذیل چنین آورده • که در لیلة الاحد حادی عشرین جمادی
الآخر و بروایتی جمادی الاول سنه ست و سبعین و اربعمایه در بغداد متوفی

گشته • و در مقابر باب ابرز بمثوای راحت واصل گشته • و ابو القاسم
عبد الله یا قیا این دو بیت در مرثیه آنحضرت گفته شعر

اجرى المدامع بالدم المهراق خطب اقام قيامة الآفاق
ما لليالي لا تألف شملها بعد ابن بجدتها ابي اسحاق

و محب الدین بن النجار در تاریخ بغداد در شأن آنحضرت چنین فرماید که وی
امام اصحاب شافعی بوده • و آثار فضایل او در آفاق منتشر است • و بزهادت
و جودت طبیعت • و علو همت و سمو منزلت • سرآمد علماء اعلام بوده •
و اکثر علماء آن عصر ملازم مجلس شریف او بوده اند • و در قریه فیروزآباد
از توابع شیراز متولد شده • و در شیراز از خدمت ابی عبد الله البیضاوی
و ابی احمد بن عبد الوهاب بن رامین تحصیل فقه نموده • و بعد از آن به بصره
رسیده • و در مجلس افاده • و درس جودی متحلی بجودت فضایل و کمالات گشته •
و در شوال سنه خمس عشر و اربعمایه به بغداد وارد شده • و بر ابی الطیب الطبری
تلمذ نموده • و در سنه ثلث و تسعین و ثلثمایه متولد شده • ابو عبد الله الحمیدی گوید
از آنحضرت از مولد شریف او سؤال کردم او تاریخ گفت که و الا ثب سنه
و تسعین و ثلثمایه میکرد • و گفت که بطلب علم بتاریخ سنه عشر و اربعمایه بشیراز رفتم
و قیل سنه خمس و اربعمایه • والله اعلم • و چون آنحضرت مثوای خاک را مضجع شریف
معنبر و معطر ساختند • اصحاب او در مدرسه نظامیه جهة آنحضرت براسم

تعزیت قیام نمودند • بعد از ان موید الملک بن نظام الملک مرحوم در غیبت
والد بزرگوارش • اباسعید متولی را قایم مقام الحضرت بافادهٔ علوم مدرسه گردانید •
چون این خبر بنظام الملک مرحوم رسید در انکار ان مبالغه نمود و گفت
بایستی جهة احترام شان او بجهت ان مدرسه را تغلیق باب نمودندی • بعد از ان
اباسعید را احتقار نموده عزل کرد • و شیخ ابونصر عبدالسید بن الصباغ را
نایب مناب الحضرت گردانید • رحمهم الله فیروزآباد بکسر فا و سکون
یاء مثناة تحتیا و ضم راء مهمله و بعد از واو زاء معجم و بعد از الف باء موحده
و بعد از الف دال مهمله و ان قریه ایست بفارس و قیل هی مدینة خوز
ایست که سمعانی در کتاب الانساب بیان نموده • و قال غیره بفتح فاء
والحمد لله رب العالمین

ابواسحق ابراهیم

بن المنصور ابن المسلم الفقیه الشافعی المصری المعروف بالعراقی الخطیب بجامع
مصر و یکی از فضلاء فقهاء روزگار بوده • و کتاب مهذب تصنیف حضرت
شیخ ابواسحاق فیروزآبادی را در ده مجلد شرح نموده • و از مصر متوجه بغداد شده
و کسب علوم در انجا نموده و فقه را در بغداد بر ابی محمد بن حسین ارموی
که از تلامذه و اصحاب ابواسحاق شیرازی بوده و بر ابی الحسن محمد بن المبارک
بن الخل البغدادی خوانده و در بغداد مشهور بمصری و در مصر معروف
بعراقی بوده و از ابواسحق الخطیب المذکور مرویست که این ابیات را از

استاد خود ابن الخل المذکور در حسن تغییر و ردایهٔ آن نقل نموده

شعر
فی زخرف القول تزیین لباطله • والحق قد یعتریه سوء تعبیر
تقول هذا مجاج النحل تمدحه • وان ذممت تقل قیء الزنابیر
مدحا و ذما و ما جاوزت وصفهما • حسن البیان یری الظلماء فی النور

و در سنه عشر و خمس مایه در مصر متولد • و در یوم الخمیس حادی عشرین جمادی الاول
سنه ست و تسعین و خمس مایه در انجا بجوار رحمت پیوسته و در مقابر شیخ المعظم
بجانب قرافه بمثوای استراحت مدفون گشته رحمه الله • و مسلم بضم میم
و تشدید لام است • و از وی پسری فاضل جلیل القدر ابومحمد عبدالحکم
نام مانده • و بعد از پدر بجامع مصر متولی خطابت شده • و از خطب
و اشعار لطیفه می‌نموده • از جملهٔ اشعار اوست که در شان عماد بن جبریل
المعروف بابن اخی العلم صاحب دیوان بیت المال در زمانی افتاده
و دستش شکسته گفته

ان العماد بن جبریل اخی علم • له یدا صبحت مذمومة الاثر
تاخر القطع عنها و هی سارقة • فی ذا ما الکسر یستغنی عن الجبر

و او را بغیر از ین اشعار نادره لطیفه بسیار است • اما این دو بیت را
در دیوان جعفر بن شمس الخلافه الآتی ذکره دیدم • والله اعلم بحقیقة الحال
و از اشعار عبدالحکم مذکور است در شان کسی که سخن غلط میگفت و مستوفی قصاص

چون دست عماد ابن جبریل • پیش از قطع متزن بود
آخر چو یافت قطع ز حال • کسر آمد و جبر قطع نمود

باز گوی پیش از آن کلام • برایه قبول کلام
بصورت حق • باز گوی پیش از آن انجام
مقصد حق که بود در شی ایمان • باشد شی در محل کذب حق

[illegible]

نیزی بدو انداخته و بکبد او مصاب شده •

اخرجت من کبد القوس لها نفذت ... والام قد تحنوا علی الولد
وما درت انه لما رمیت به ما سار من کبد الا الی کبد

و وزیر ثانی که وزیر صفی الدین ابو محمد عبد الله بن علی المعروف بابن شکر وزیر الملک العادل بن ایوب • عبد الحکم مذکور را از خطابت معزول کرده بوده این ابیات را بدو نوشته • شعر

فلا تأت غیر بابک راجع وبای جود غیر جودک طامع
شددت علی سائلی مذاهبی الا الیک فدلنی ما اصنع
وکانما الابواب بابک واحد وکانما انت الخلیقة اجمع

بیت اخیر از این ابیات مأخوذ است از قول سلامی شاعر • و هو

شعر: فبشرت آمالی بملک هو الوری • ودار هی الدنیا ویوم هو الدهر •

وعنقریب ذکر سلامی در ترجمهٔ عضد الدوله بن بویه دیلمی در حرف عین خواهد آمد • ان شاء الله تعالی • و ولادت مشار الیه یوم الاحد تاسع جمادی الاولی سنه ثمان عشر وستمایه بوده • و صباح روز دیگر در مقابر سبع العظم مدفون گشته •

فی ذکر عماد الکاتب

و اما عماد المذکور فهو ابو عبد الله محمد ابن ابی الامانه جبرئیل بن غنیمه بن سلطان بن نعمه از فضلاء عصر خود بوده • و بوفور امانت شهرت تمام داشته و در اعمال سلطانیه و خدمات دیوانیه از مصر باسکندریه انتقال نموده و در سنه ثانیه

[illegible]

وخمسین وخمسمایه متولد شده • و در خامس شعبان سنه سبع وثمانین وخمسمایه بمحروسه بفرح مغفرت واصل شده •

الموصلی

ابو اسحاق ابراهیم بن نصر بن عسکر الملقب ظهیر الدین قاضی السلامیه الفقیه الشافعی الموصلی ابن الدبیثی در تاریخ مولف خودش چنین گفته • که ابو اسحق از اهالی موصل بوده • و در موصل علم فقه را از ابی عبد الله بن حسین بن نصر بن خمیس فرا گرفته • و بعد از آن ببغداد وارد شده و در بغداد استماع فقه از فضلاء انجا فرموده • و چون بموصل عودت نموده بنیابت نموده بقضاء سلامیه احدی قری موصل قناعت نموده • و در اربل بعض مصنفات ابی البرکات عبد الرحمن بن محمد الانباری النحوی در مجلس افاده خود بفضلاء تلامذه خود روایت می کرده • انتهی کلامه حضرت مشار الیه از ذریه سندیه عراق بوده • و تحصیل فقه و حدیث در مدرسه نظامیه بغداد فرموده و بعد از آن افاده فقه و حدیث در بغداد مینموده • و بسلامیه موصل قاضی شده و مدت قضایش در انجا متمادی گشته • و بر طبع لطیف و نظم غالب بوده و وارده اشعار رایقه گفته • مروی است • از انجمله این ابیات است •

لا تحسبوا ان تعانی الی غدر فلیس الغدر من شیمتی
اقسمت بالذاهب من عیشنا وبالمسرات التی ولت
انی علی عهدکم لم احل وعقدة المیثاق ما حلت

ابو البرکات مستوفی در تاریخ اربل ذکر این نموده • و مدحت بسیار فرموده

[illegible]

ومتاطیع لبیار واشعار بی شمار، ومضمون کتابانی که عنها واقع شده ایراد نموده
وهمچنین عماد کاتب در کتاب خریده اوصاف ایشان با حسن عبارت بیان
نموده واز شعر او این دو بیت نقل نموده شعر

أقول له صلني فيصرف وجهه ... كأني أدعوه لفعل محرم
فان كان خوف الاثم يكره وصلتي ... فمن أعظم الآثام قتل مسلم

ودر یوم الخمیس ثالث ربیع الآخر سنه عشر وستمایه بسلامیه بفرح مغفور آسوده
واین فقیر احد خلکان را در محروسه حلب با فرزند او اتفاق ملاقات افتاده از او
اشعار خود وشعر پدر مرحومش ابیات رایقه فایقه بر فقیر خواند، الحق شعر مشارالیه
در نهایت جودت وحسن عبارت ولطافت بود بهذا، سلامیه بفتح سین مهمله
وتشدید لام دیهیست، بر جانب شرقی موصل بر کنار شط واقع شده، مسافت
فی البین یک روزه راهست، وسلامیه قدیم که ظهیر قاضی آن بوده
خراب شده، اکنون بعوض قریه دیگر بنا کرده اند، وسلامیه تسمیه نموده اند

ذکر سلامیه

ع ابو اسحاق ابراهیم بن المهدی بالله العلی المهدی بن المنصور

ابی جعفر بن محمد بن علی بن عباس بن عبدالله بن عبدالمطلب، برادر زاده هارون الرشید
واو را در حسن غنا وضرب ملاهی ید طولی ومعرفه کاملی بوده، وبواسطه
آنکه از جاریه حبشیه متولد شده، اسمر اللون بوده، واسم والده اش شکله بوده
بفتح شین معجمه وسکون کاف وفتح لام، وبا کمودت لون سیاه چرده قوی هیکل بوده

از آن جمله او را تنین میگفته اند، وتنین اژدها را گویند، واو وافر الفضل
کریم الاصل وافی الادب غزیر الحسب سخی النفس بوده، ودر خلفای
بنی عباس قبل از و بفضیلت وفصاحت وکرم وسخاوت ودانش
ودرایت او کسی پیدا نشده، واز و اشعار لطیفه بر صحایف روزگار
مانده، وبا او بعد از انقضاء سنه مائتين من الهجرة النبوية صلى الله عليه وسلم
بخلافت بیعت کرده اند، واحاله شده حضرت مامون کرسی خلافت خراسان را
بجلوس مبارک از آفات مصون ومحروس گردانیده بود، واین قضیه مشهور است
ومدت دو سال خلافت او مستمر ومتمادی شده، طبری در تاریخ خودش
چنین ذکر کرده، که ایام خلافت ابراهیم بن مهدی یک سال ویازده ماه
ودوازده روز بود، وسبب خلع مامون از امامت وعقد بیعت بخلافت
ابراهیم بن مهدی آن بود که حضرت مامون در خراسان حضرت امام ثامن
ومؤتمن بالخیر ضامن علی بن موسی الرضا را رضی الله عنهم اجمعین
ولی العهد خویش گردانید، چنانکه در حرف عین خواهد آمد ان شاء الله تعالی
چون این صورت بنی عباس رسیده بغایت متغیر گشتند، بتاریخ ذی الحجه
سنه احدی ومائتین با وی ببغداد در باطن وسر بیعت نموده اند، بعد از آن
یک سال اهل عراق در اول محرم سنه اثنین ومائتین با ابراهیم مذکور بیعت نموده اند
ودر خامس محرم مذکور این صورت ظاهر وباهر ساخته اند وحضرت ابراهیم

علی الروس الاشهاد

بر منبر باعلان خلافت خویش تصاعد نموده و در زمانی که مامون حضرت
امام را قایم مقام خویش گردانیده بوده لباس سواد را که در سویدای قلم رد
بنی عباس رئوس منابر را بدان چون اجفان دلبران کحل رزین می ساخته
اند بر طرف گردانیده بعوض آن لباس خضرا که دثار اهل الجنه بوده قرار
داده بوده و مدت منقبت آن برین گذشته چون این صورت بر بنی عباس بغایت
صعب بوده در یوم الخمیس سلخ شهر ذی قعده سنه سبع و مایتین لباس خضرا را
بلباس سودا الآن کما کان مبدل گردانیده اند وشرح این صورت و تفصیل آن
طولی دارد که این مختصر از ایراد و اشتمال آن ابا خواست ازانجهت ترک نموده شد
و چون مامون از بیعت اهل عراق بخلافت ابراهیم و خلع خود ثبوت واقف شده
در یوم السبت سادس عشر شهر صفر سنه اربع و مایتین ببغداد نزول اجلال نموده
بعد از آنکه مقدمات مراحل و منازل طی نموده بوده و ابراهیم را چون قوت
مقاومت نبوده استبقاء نفس خود را در استخفا منحصر دیده و پنهان شده و درین وقت
دعبل الخزاعی الشاعر ابراهیم را باین ابیات هجو نموده

نعر ابن شکلة بالعراق و اهله   فهفا الیه کل اطلس مائق
ان کان ابراهیم مضطلعا بها   فلتصلحن من بعده لمخارق
ولتصلحن من بعد ذاک لزلزل   ولتصلحن من بعده للمارق
انی یکون و لیس ذاک بکائن   یرث الخلافة فاسق عن فاسق

مخارق بضم میم و فتح خاء معجمه و زلزل بضم زاین معجمتین و مارق
این هر سه از مغنیین متعینین آن زمان بوده اند القصه اخبار ابراهیم
و شرح حال او طول تمام دارد از ابراهیم منقول است که گفته
که بمجلس مامون خلیفه داخل شدم مامون گفت خلیفه اسود تویی گفتم
من آن کسم که حضرت خلیفه بعفو بر من منت نهاده و قید مواخذه از رقبه
جرات و جسارت من گشاده و این دو بیت را مناسب حال خواندم

اشعار عبد بنی الحسحاس قمن له   عند الفخار مقام الاصل والورق
ان کنت عبدا فنفسی حرة کرما   او اسود الخلق انی ابیض الخلق

بعد از آن مامون گفت ای عم آنچه از من صادر شد بر سبیل مطایبه و هزل بود
شما حمل بر جد نمودید و این دو بیت را برعم مذکور خواندم

لیس یزری السواد بالرجل الشهم   ولا بالفتی الادیب الاریب
ان یکن للسواد فیک نصیب   فبیاض الاخلاق منک نصیبی

گویند روزی که معتصم بعد از مامون متولی امر خلافت شده در میمنه خود عباس بن
مامون و در میسره ابراهیم مذکور را اجلاس نموده در آن مجلس ابراهیم انگشتری
خود را در انگشت تقلیب مینموده عباس وی را گفته چه انگشتری است که در دست
میگردانی گفت این انگشتری است که در ایام دولت مامون برهن نهاده بودم
اکنون از میامن عواطف حضرت امیر المومنین از رهن منفک گردانیدم

عباس بدو گفت اگر تو بغا وجیوه خود پدرم را نکشتی هرگز ننگ الخنزیری
امیر المؤمنین را شکر نخواهی گفت • ابراهیم ازین کلام ملزم شد • ارباب تواریخ
کتب و اوراق بذکر محاسن ابراهیم و مآثر اخلاق او مشحون ساخته اند •
خصوصاً طبری که استیفاء کلام حسب المرام درین مقام نموده • و چون مامون
بر ابراهیم ظفر یافت با احمد بن خالد الاحول الوزیر در ابقا و افناء ابراهیم
مشورت نمود احمد در جواب گفت ای امیر المؤمنین اگر او را بکشی
ترا درین امر نظیر بسیار است و خواهد بود • ترا مثل و نظیر نخواهد بود • و اگر نکشی هو
اکنون تو حاکمی • مشار الیه در غره ذی قعده سنه اثنین و ستین و مایه
متولد شد • و در یوم الجمعه ثالث عشرین شهر رمضان سنه اربع و عشرین و مأتین
بسر من رای متوفی شد • و برادر زاده اش معتصم خلیفه نماز گذارد •
و در سر من رای غش لغتست • چنانکه جوهری در صحاح اللغه در فصل
را بیان آن نموده و سر من رای مدینه ایست بر کنار شط بغداد بنا آن
معتصم خلیفه در سنه عشرین و مأتین نموده • و درانجا سرد آبی است
که شیعه امامیه انتظار خروج امام محمد مهدی علیه السلام از آن میکشند • و ذکر
حضرت امام حجة الحق محمد مهدی در حرف میم در محمد بن حسن خواهد آمد ان شاء الله

ابو اسحق ابراهیم الندیم الموصلی ابراهیم بن ماهان و او را
میمون بن بهمن بن نسک التمیمی ولاء الارجانی المعروف بالندیم الموصلی

خوانند • ابو الفرج اصفهانی در کتاب الاغانی چنین ذکر کرده که تولد او
بموصل نبوده بلکه درانجا مدتی سکون و اقامت نموده از انجهة بموصلی منسوب است
و او از خانواده اصیل بوده عجم و والد او ماهان انتقال بکوفه نموده •
و مدتی درانجا ساکن شد • و در حسن صوت و ملاحت غنا و در اختراع
الحان و لطف صدا بی بدیل زمان خود بوده • و از خلفاء بنی عباس اول
کسی که استماع اغانی نموده مهدی بن منصور بوده • و در مجلسی که
منصور معروف بزلزل الآلات و اوتار را باغانی ابراهیم مکرر ساز کرده
زلزله و اهتزاز در اصحاب مجلس می افتاده • و ابراهیم شوهر خواهر زلزل
بوده • و لطایف او بین الناس مشهور است • حکایت کنند که هرون
الرشید یکی از محبوبان جواری خود مسماة بماریه تعلق تام داشته • بنا
بر کرشمه و ناز که بین المتحابین می باشد چند روزی صحبت و مواصلت
ایشان بمباعدت و مهاجرت منجر و مبدل شد • بعد از اطلاع جعفر
برمکی برین صورت • عباس احنف را که از فصحاء شعراء مجلس شریف
خلافت بوده • باشعار شعری که موجب ایتلاف و مراجعت باشد امر نموده •
و او باختراع این دو بیت امتثال امر کرده •

شعر

راجع احبتك الذی هجرتهم ... ان المتیم قلما یتجنب
ان التجنب ان تطاول منکما ... دب السلو له فعز المطلب •

وبعد از آن ابراهیم موصلی را بانشاد و تغنی آن مامور کردانیده • چون
خلیفه این ابیات استماع نموده بصحبت مارده میادرت فرموده •
در اثنای محاورات مارده از تغریب رجعت وبجد بدالغت سؤال فرموده •
حضرت خلیفه صورت حال بازگفته مارده ام فرموده که بهر یک ... مراد ... دهند
و از حضرت خلیفه نیز چنان ... التماس ... نموده حضرت خلیفه بهر یک ... هزار
درهم احسان کرده • هذا حضرت امیر المؤمنین بنابر خطیئه چند روزی ابراهیم
ندیم را در مطبق محبوس گردانیده بوده • سلم خاسر با ابا العتاهیه
شاعر را از این صورت خبر داده • وابا العتاهیه این ابیات گفته

سَلْمُ یا سَلْمُ لیس دونک سرّ حبس الموصلی فالعیش مرّ
ما استطاب اللذات مذ غاب فی المطبق راس اللذات فی الناس حرّ
ترک الموصلی من خلق الله جمیعا وعیشهم مقشعرّ
حبس اللهو والسرور فما فی الارض شیء یلهی به او یسرّ

ابراهیم مذکور در کوفه در سنه خمس وعشرین ومایه متولد شده ودر بغداد در سنه ثمان
وثمانین ومایه بعلت قولنج متوفی گشته • وقیل سنه ثلث عشره ومایتین در
بغداد ... والاول هو الاصح • وگویند ابراهیم موصلی وابو العتاهیه
شاعر وابو عمرو شیبانی نحوی در سنه ثلث عشره ومایتین در بغداد
در یک روز بجوار رحمت حق رسیده اند • وچون پدر ابراهیم متوفی شده ابراهیم

از و صغیر مانده • قبیله بنو تمیم او را تربیت نموده بزرگ ساخته اند ... بدنشان
منسوب است • وعنقریب ذکر ولد او اسحق خواهد آمد ان شاء الله وارجان بتشدید را و
مهمله است چنانکه جوهری حکایت کرده • والحمد لله رب العالمین

ابراهیم بن العباس بن محمد بن صول تکین الصولی از شعراء مشهور عصر
بوده وازو دیوان شعری در نهایت تنقیح ونجابت مانده • واز جمله اشعار او
این دو بیت است

شعر

ودنت بانَاس عن تناءِ زیارة وشطّ بلیلی عن دنوّ مزارها
وان مقیمات بمنعرج اللوی لاقرب من لیلی وهاتیک دارها

وازو کتابات منثوره کاللآلی المنظومه بر صحایف اطراف روزگار مرقوم است
واز آن جمله است مکتوبی که از جانب امیر المؤمنین ببعض خاه آن زمان نوشته
اما بعد فان لامیر المؤمنین اناة فان لم تغن عقّب بعدها وعیدا
فان لم تغن اغنت عزایمه والسلام این عبارت باوجازت لفظ در غایت
فصاحت وبلاغت است واز این کلام این بیت موزون بیرون می آید

اناة فان لم تغن عقّب بعدها وعیدا فان لم تغن اغنت عزایمه

یعنی امیر المؤمنین را حلمها است اگر آن حلم کافی نباشد در عقب آن وعیدات
واگر آن نیز کافی نباشد او را عزایمی است که آن عزایم کافی خواهد بود •
وصولی میگوید که من در انواع کلام وانشا بدایع مرام تتابع عارفانه کسی ...

نبذی نوشته‌ام مگر این چند فقره که از جانب خلیفه بتوعید و تهدید
برجمی نوشته‌ام • وعصاه ما یجرمهم یبرزهم وما کان یعقلهم یعقلهم
وی رسالة اولی • فانزلوه الی عقال • وبدلوه اجالا من اجال •
یعنی آنچه محرز ایشان است منظر ایشان خواهد بود وآنچه معقل
و پناه ایشان است محل قید و گرفتاری ایشان خواهد گشت • و اما آل ایشان
باجال مبدل خواهد شد • وابراهیم خواهرزاده عباس ابن احنف حنفی شاعر
مشهور است • ومنسوب است بصول وصول یکی از ملوک جرجان بوده
و در دست یزید بن مهلب بشرف اسلام مشرف شده • حافظ ابو القاسم حمزة
بن یوسف سهمی در تاریخ جرجان چنین گفته که صولی جرجانی الاصل است •
وصول از بعض مواضع جرجان از دیهی بوده که اسم آن دیه صول بوده •
وابراهیم بن عباس عم جد ابی بکر محمد بن یحیی بن عبد الله بن عباس بن
صول است • که تالیف کتاب الوزاره وغیره نموده • ونسب او
بعباس منتهی میشود • وابو عبد الله محمد بن داود بن جراح در کتاب الورقه
چنین گوید که ابراهیم بن عباس بن محمد بن صول بغدادی شهره خراسانی الاصل
است • وکنیه او ابو اسحق است و او اشعر امثال واقران زمان خود بوده •
و در بلاغت و فصاحت و اعجاز و ایجاز کلام مثل نداشته و شعری
که از او مانده از سه بیت تا ده بیت است • و او ترکی الاصل بوده • چون

و فیروز از ملوک اتراک جرجان بوده‌اند • و بدین مجوس در آمده مجوس کیش شده
بوده‌اند • و چون یزید بن ابی صفره بجرجان رسیده ایشان را امان داده •
و بعد از آن صول ملازم رکاب یزید بن مهلب گشته • و بر دست او مسلمان شده
و با او در غزوات رتبه شهادت یافته • و ابو عماره بن صول از جمله
دعاة بوده • و عبد الله بن علی العباسی عم سفاح و منصور در زمانی که از خلافت
منخلع شده ابو عماره را با مقاتل بن حکیم العکی وغیره بقتل آورده •
وابراهیم بن العباس و برادرش عبد الله بفضل بن سهل ذو الریاستین
خود را منسوب و متصل گردانیده گرد او بر می آمده‌اند • و ابراهیم همواره
در اعمال سلطانی و اشغال دیوانی شاغل و عامل بوده • و در بعض اوقات
بسر من رای متقلد دیوان ضیاع و نفقات بوده • و در شعبان سنه ثلث واربعین
و مائتین متوفی شده • دعبل بن علی الخزاعی شاعر گفته اگر ابراهیم بن عباس
صول اکتساب معاش بشعر میکند • پس ما شعر ترک آن کنیم بچیزی دیگر متوجه شویم اینست کرده
اخبار او از کتاب الورقه نقل کرده‌ام • و این بنده احمد خلکان بر دیوان او
واقف شدم و بعض اشیا از دیوان او نقل نمودم از انجمله این دو بیت
که در دیوان مسلم بن ولید الانصاری دیده‌ام •

شعر

لا یمنعنک خفض العیش فی دعة   نزوع نفس الی اهل واوطان
تلقی بکل بلاد ان حللت بها   اهلاً باهل و جیرانا بجیران

جهت دفع بلیه الی الوقت خواندن مجربست

وگویند که اگر اندوهی و بلیه پیش آید چون این دو بیت مکرر اتکرار نماید فرج و فرج یابد و گویند که ابراهیم مذکور این ابیات را بمحمد بن عبد الملک زیات وزیر معتصم خلیفه نوشته بوده

وكنتُ أخي بإخاء الزمان فلما نبا صرتَ حرباً عوانا
وكنتُ أذمّ إليك الزمان فأصبحتُ منك أذمّ الزمانا
وكنتُ أعدّك للنائبات فها أنا أطلب منك الأمانا

القصه او را مقاطیع و اشعار لطیفه بدیعه بسیار است اما این مختصر با اختصار اولیت و دیگر برادر زاده اش محمد بن یحیی الصولی در بحر خواهد عهد ابراهیم مذکور در نصف شعبان سنه ثلث و اربعین و مائتین بسر من رای متوفی شده

النحوی الواسطی

ابو عبدالله رحمه الله و الحمد لله الملقب **ابراهیم** بن محمد بن عرفة بن سلیمان بن المغیرة بن حبیب بن المهلب بن ابی صفره الازدی الملقب بنفطویه النحوی الواسطی وی را تصانیف رفیعه مفیده در علوم ادبیه و غیر ذلک میانه علمای زمان متداول است و او وحید زمان خود و فرید اقران و امثال بوده و در سنه اربع و اربعین و قیل سنه خمسین و مائتین متولد شده و در بغداد ساکن بوده و در سادس صفر سنه ثلث و عشرین و ثلثمایه بعد طلوع الشمس و قیل سنه اربع و عشرین و ثلثمایه ببغداد متوفی شده و ابن مجاهد مقری در همین روز و بعضی گویند روز دیگر متوفی شده والله اعلم و روز دیگر بنا بر باب کوفه با وی استراحت نموده گذشته

ابو خالویه رحمه الله چنین گوید که در زمره علمای مشهورین آن زمان کسی عالم تر از ابراهیم و کنیه او ابو عبدالله بوده نبشد سوی نفطویه نبوده و از جمله اشعار اوست آنچه ابو علی قالی در کتاب امالی نقل نموده

شعر

قلبي أرقّ عليك من خدّيكا وقواي أوهى من قوى جفنيكا
لم لا ترقّ لمن تعذّب نفسه ظلماً ويعطفه هواه عليكا

و ابو عبدالله محمد بن زید بن علی بن الحسین الواسطی المتکلم المشهور صاحب کتاب الامامة و کتاب اعجاز القرآن الکریم در هجوش را چنین گوید

من سرّه أن لا يرى فاسقاً فليجتهد أن لا يرى نفطويه
أحرقه الله بنصف اسمه وصيّر الباقي صراخاً عليه

و ابو عبدالله محمد بن زید مذکور در سنه سبع و قیل سنه ست و ثلثمایه متوفی شده و نفطویه بکسر نون و فتح آن خوانده اند اما کسر افصح است و ابو منصور ثعالبی در کتاب لطایف المعارف چنین ذکر نموده که لقب ابراهیم بن محمد نفطویه از آنکه او اسمر اللون بوده تشبیها له بالنفط بدان ملقب شده و این لقب بر مثال سیبویه است زیرا که در نحو تتبع او منسوب بوده و مذهب بر طریقه و منهج وی بوده و کتب و مصنفات او را همیشه افاده می نموده و کلام در ضبط لفظ نفطویه و نظایر او مجو کلام است در ضبط سیبویه و سیبویه در ترجمه خود شرح مذکور است و اسم او عمرو است در عین تحقیق نمایند والحمد لله رب العالمین

والکم

ابو اسحق ابراهیم بن محمد بن السری بن سهل الزجاج النحوی از اکابر
علما ادب و دین بوده و از و تصنیفات بسیار بین العلما متداول است
از انجمله کتاب معانی القرآن الکریم و کتاب امالی و کتاب جامع المنطق
و کتاب اشتقاق و کتاب عروض و کتاب قوافی و کتاب علل النحو
و کتاب خلق الانسان و کتاب خلق الفرس و کتاب مختصر در نحو و کتاب
فعلت و افعلت و کتاب ما ینصرف و لا ینصرف و کتاب شرح ابیات
سیبویه و کتاب النوادر و کتاب الانوا و غیر ذلک است و اخذ علوم ادبیه
از مبرد و ثعلب نموده و در مبادی احوال خراطی زجاج مینموده از انجهة
بدان منسوب است بعد از ان ترک نموده و بتحصیل علوم و کمالات
ادبیه اشتغال نموده و بصحبت وزیر عبید الله بن سلیمان بن وهب
اختصاص ورزید و ولد او قاسم را تعلیم علوم مینموده و چون قاسم مذکور
برتبهٔ وزارت رسید مال جزیل ازین راه ابراهیم زجاج تحصیل نموده
حضرت شیخ ابو علی فارسی نحوی چنین گوید که در ملازمت حضرت شیخ ابو اسحق
زجاج بخدمت قاسم بن عبید الله وزیر رفتیم یکی از خدمهٔ او نزد او در آمد
و با او مسارّه نمود در و اثر مسرت و بشاشت ظاهر شد فی الحال برخواست
و از مجلس بیرون شد و بعد از جویان لمحه عودت نمود و در وجنات او آثار
قبض مشهود بود حضرت شیخ بنا بر موالفت قدیمه از حضرت استکشاف نمود

گفت در بعض اوقات جاریهٔ مغنیه با مغنیات نزد ما تردد مینمود
مرا داعیهٔ خریدن آن شد صاحب بیع راضی نشد بعد از ان کسی بمن گفت که صاحب را
نصیحت نموده چنان کند که بمن هدیه نماید و من اضعاف ثمن بدو رسانم چون ایام
از تثبیت این مهم و حضور جاریه بمن خبر داد بدان سبب در رو متهیج شده
بر جاریه افتضاض او برخواستم چون بدو رسیدم معلوم شد که او حایضه بوده
از انجهة متغیر برگشتم بعد از ان حضرت شیخ دوات و قلم طلب نموده این دو
بیت را در مجلس بدیهةً قلمی نمود

شعر

فارس ماض بحربته حاذق بالطعن فی الظلم
رام ان یدمی فریسته فاتقته من دم بدم

ابن خلکان گوید که این دو بیت را در ترجمهٔ بوران بنت حسن بن سهل با مامون خلیفه
در شب زفاف بزنی دیگر ایراد نموده اند میتواند بود که اصل این حکایت آن
بوده باشد که میانهٔ بوران و حضرت مامون گذشته و ایراد آن درین مقام بر سبیل
تمثیل بوده باشد والله اعلم و ابراهیم مذکور در یوم الجمعه تاسع عشر جمادی الآخر
سنه عشر و قیل سنه احدی عشر و قیل سنه ست عشر و ثلثمایه ببغداد که موطن او بود
رحلت نموده و زیاده بر هشتاد سال عمر گذرانیده و ابو القاسم عبد الرحمن الزجاجی
صاحب الجمل فی النحو از تلامذهٔ مجلس شریف او بوده از انجهة است که بدو منسوب
ابن ذکریا ابراهیم بن محمد والحمد لله رب العالمین ابو القاسم

مفرج بن یحیی بن زیاده بن عبد الله بن خالد بن سعد بن ابی وقاص القرشی
الزهری المعروف بالاقلیلی از اهل قرطبه صاحب نحو و لغت بوده
و او را وقوف تام در نظم کلام و معرفت اشعار بوده و دیوان
متنبی را شرح نیک نموده و آن مشهور است و از ابی بکر محمد بن الحسن
الزبیدی کتاب امالی ابی علی قالی را با اصحاب خود روایت مینموده
و براصحاب علوم ادبیه باندلس تصدر و تفوق مینموده و از جانب
المستکفی بالله در اندلس متصدی امر وزارت گشته و اشعار و اخبار بسیار
و امثال و حکایات بی شمار بخاطر داشته و در انتقاد کلام و صداقت
لهجه و حسن نظم و ادراج و انتظام سخن ید طولی داشته و کتب کثیره مجموع غریب
مصنف و الفاظ و غیر ذلک مستنبط بوده و در شوال سنه اثنین و خمسین
و ثلثمایه متولد و در یوم السبت ثلث عشر ذی قعده سنه احدی و اربعین
و اربع مایه متوفی شده و در یوم الاحد در صحن مسجد حرب نزد باب عامر
بقرطبه مدفون گشته رحمه الله الاقلیلی بکسر همزه و سکون قاف و کسر لام و سکون
یا مثناة من تحتها و بعدها [illegible] نسبت است از شام اصل مولد او از آنجا بوده و الله اعلم

و از اخبار و ایام ناس
برخبر بوده و از اشعار
اهل قرطبه نه او شعر بسیار بود
صح

ابو اسحق ابراهیم بن هلال بن ابراهیم بن زهرون بن حیون الحرانی

الصّابی المنشی
خفف الله عذابه

الصابی صاحب رسایل مشهوره و نظم بدیع است و از جانب عز الدوله
بختیار بن بویه در بغداد کاتب دیوان انشا بوده و در سنه تسع و اربعین

و ثلثمایه متقلد دیوان رسایل گشته و در ایام تقلد دیوان رسایل انشا
از جانب عز الدوله کتابات جرأت سمات بی ادبانه بعضد الدوله
می نوشته عضد الدوله آنها را ذخیره خاطر نموده بوده چون عز الدوله
بقتل آمده و عضد الدوله سلطنت و خلافت بغداد را بالتمام در حیز
تصرف در آورده صابی مشارالیه را مقید ساخته و عزم
جزم نموده که او را در پای پیل چون خاک خوار و ذلیل ساخته بقتل
و بیل مصاب گرداند بتشفع جمع از اکابر مجلس قرار یافته و مدت
چهار سال در حبس مانده بعد از اطلاق بتاریخ سنه احدی و سبعین و ثلثمایه
بتالیف تاریخ آل بویه مامور گشته و او از سر اهتمام و اجتهاد متوجه تألیف
و تنظیم آن گشته و نسبت آن بکتاب التاجی نموده و در اثنای این تالیف یکی از اصدقا
صابی بر او وارد شده او را مشغول تسوید و تبییض و تعلیق و تخصیص دیده از وی پرسیده
که در چه کاری گفت اباطیل انمقها و اکاذیب الفقها چون این صورت
بعضد الدوله و دیلم رسیده مایه غضبش دیگر باره مشتعل شده و همواره صابی
از مجلس عضد الدوله مجتنب و مبتعد بوده و در دین خود بسیار محکم و راسخ
بوده هر چند عز الدوله او را بشرف اسلام دعوت نموده او را هدایت
و توفیق رهبری ننموده و از تیه ضلالت بسر حد هدایت نرسیده اما از جهة
اقتباس حفظ قرآن کریم نموده بوده و با مسلمین در صوم موافقت مینموده و او را

یعنی کلمات باطله چند است که آنها را
رقم میکنم و خرافات دروغ چند
که بر هم می بندم صح

غلام سیاه یمن نام بوده و به وی محبت تمام داشته و از برای وی معانی بدیعه
انشا نموده از انجمله آنچه ثعالبی در کتاب الغلمان نقل نموده است

قد قال یمن وهو اسود للذی ببیاضه استعلی علو الخائن
ما فخره وجهک بالبیاض وهل تری ان قد افدت به مزید محاسن
ولو ان منی فیه خالا زانه ولو ان منه فیک خالا شانک

پوشیده نماند که سه بیت ثانی ثعالبی است بقول ابن رومی که در اوصاف
جاریه سودا گفته شعر

وبعض ما فضل السواد به والحق ذو سلم وذو نفق
ان لا یعیب السواد حلکته وقد یعاب البیاض بالبهق

ثعالبی بخوبتر وجهی در محل خود ادا نموده شعر

لک وجه کان یمناک خطته بلفظ تملی المعالی
فیه معنی من البدور ولکن نفضت صبغها علیه اللیالی
لم یکسف السواد بل زاد حسنا انما یلبس السواد الموالی
فبحالی فدیتک ان لم تکن لی وبروحی فدیتک ان کنت مالی

و او را نظم دلفریب ونثری چون لالی منتظم خوبان پر زینت وزیب است
وفات در یوم الاثنین وقیل یوم الخمیس ثانی عشر شوال سنه اربع وثمانین
وثلثمایه ببغداد متوفی شده غفر الله تعالی له ومغفیا و بیکسال انجر کذا یافته بوده
ابو الفرج محمد بن اسحق الوراق المعروف بابن ابی یعقوب الندیم البغدادی

در کتاب فهرست چنین گوید که صابی مذکور در سنه عشرین وثلثمایه متولد و در سنه
ثمانین وثلثمایه متوفی شده و در شونیزی مدفون گشته و حضرت شریف رضی
برادر سید علم الهدی او را بقصیده در مرثیه گفته و این بیت از آن است

ارایت من حملوا علی الاعواد ارایت کیف خبا ضیاء النادی

الی المجرة

اکابر اشراف و فضلای وقت علی الاختلاف شریف مرتضی را به این مرثیه
مذکور تغییر وتعییب نمودند او در جواب گفته من فضایل او را مرثیه گفته ام
نه دین او را و صابی بفتح صاد مهمله وسکون الف وفتح باء موحده است و جمع آن بفتح صاد
وضم بای موحده است و در نسبت اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که منسوب است
بصابی بن متوشلخ بن ادریس علیه السلام و صابی نزد عرب آنرا گویند که از دین
قوم خود بیرون آمده باشد و لهذا قریش حضرت رسالت پناه محمد را

صابی بهرة فی آفة و

صلوات الله وسلامه علیه صابی میخواندند
چه از دین قوم خود بیرون آمده بعد
والحمد لله العالمین

~~و او بر حنیفه اول بوده وقیل الی صابی بن ماری و او در عهد حضرت خلیل~~
~~الرحمن بوده صابی میگفتند از جهه خروج او از دین قوم~~

ابو اسحق ابراهیم بن علی بن تمیم المعروف بابن الحصری القیروانی

از علمای مشهور شخصی فاضل هوشیار و از زمره ارباب دانش و اهل اعتبار
بوده و از او دیوان شعری در نهایت تنقیح ولطافت باقی مانده و کتاب
زهر الاداب وثمر الالباب محتوی بر غرایب و ظرایف در سه مجلد
و کتاب المصون فی سر الهوی المکنون در یک مجلد مشتمل بر آداب و احکام لطیف

میان فصحاء مر و فضلاء عصر او مشهور و متداول است. ابن رشیق در کتاب الانموذج ذکر او نموده. و از احوال و اخبار او حکایت کرده. و انشاد بعض اشعار او نموده. و گفته که جوانان قیروان نزد او جمع شده از و استفادهٔ کمالات و استعلام ادب و درایات می‌نموده‌اند. و بعضی از برکت صحبت او خود را برتبه ریاست رسانیده‌اند. و تالیفات او در بلاد و امصار پراکنده و سایر گشته. و از اطراف و جوانب جهات از سلاطین و حکام جایزه و صلات باو وارد می‌شده. و از جملهٔ اشعار او این دو بیت نقل نموده. انی احبک حبا لیس یبلغه. فهم و لا ینتهی وصفی الی صفته. اقصی نهایة علمی فیه معرفتی. بالعجز منی عن ادراک معرفته.

و ابو الحسن علی بن بسام صاحب کتاب الذخیره فی محاسن اهل الجزیره دو بیت از اشعار او در ضمن حکایتی آورده. و هما

اورد قلبی الردی   لام عذار بدا

اسود کالکفر فی   ابیض مثل الهدی

و ابو الحسن بسام پسر خالهٔ ابی الحسن علی الحصری است و ترجمهٔ او در حرف عین خواهد آمد ان شاء الله تعالی. و ابو اسحق ابراهیم مذکور در قیروان در سنه ثلث عشر و اربعمائه متوفی شده. ابن بسام در ذخیره گفته من چنین رسیده که او در سنه ثلث و خمسین و اربعمائه متوفی شده. و اول

اصح است. و قاضی رشید بن زبیر در جزء اول کتاب الجنان در ترجمهٔ ابو الحسن علی بن عبد العزیز المعروف بالجلیک چنین آورده که ابراهیم حصری مذکور کتاب زهر الآداب را در سنه خمسین و اربعمائه تالیف نموده. این نقل برصحت ابن بسام گفته شاهد صادق است. و العلم عند الله. و الحصری بضم حاء مهمله و راء مکسوره انتساب است بحصیر از بافتن یا فروختن. و قیروان بفتح قاف و سکون یا و فتح راء مهمله و بعد از واو الف و نون ساکنه قصبه ایست بافریقیه مغرب. از اعقبه بن عامر صحابی رضی الله عنه بنا نموده.

فی وجه تسمیة الافریقیه بها

و وجه تسمیهٔ افریقیه بافریقیه آنکه افریقین بن قیس بن صیفی الحمیری آن را فتح نموده و ملک از او مسمی جرجیر که الیوم به بربر دعوت بقتل آورده. و لهذا قال لهم ما اکثر بربرتکم. و قیروان در لغت قافله را گویند. و این معرب کاروان است. و وجه تسمیه این محل بقیروان آن بوده که همیشه منزل کاروان بوده. آخر بران بنا و مدینه نموده‌اند. ابن قطاع لغوی چنین گوید که قیروان بفتح قاف جیش است. و بضم قاف قافله است. و الله اعلم

ابو اسحق ابراهیم بن ابی الفتح بن عبد الله بن خفاجه الاندلسی

الشاعر. ابن بسام در ذخیره ذکر او نموده. و برای و ثنای بسیار فرموده. و گفته که او در شرق اندلس ساکن بوده. و مرکز فرقه اعیان خود در زمان باوجود سخاوت و شمائل ایشان با اهل علم و ادب بوده.

و او را دیوانی است مشتمل بر اشعار غرا و دلاویز، و مقاطیع دلفریب
شورانگیز، و از جمله اشعار اوست

شعر

ما للعذار وکان وجهک قبلة قد خط فیه من الدجی محرابا
وارى الشباب وحسن کل ملیح قد خر فیه راکعا وانابا
ولقد علمت بکون ثغرک بارقا ان سوف یرجی للعذار سحابا

ابو اسحق مذکور در جزیره شقر از اعمال بلنسیه در سنه خمس و اربعمایه متولد شده
و در آنجا در سنه ثلث و ثلثین و خمسمایه در سادس عشر من شوال متوفی شد
و شقر بضم شین مثلثه و سکون قاف و را مهمله قصبه‌ایست میان شاطبه
و بلنسیه بواسطه آنکه آب اطراف و جوانب او را احاطه نموده بجزیره
موسوم گشته، و بلنسیه بفتح با موحده و لام و سکون نون و کسر سین مهمله است
و اندلس بفتح همزه و سکون نون و فتح دال مهمله و ضم لام جزیره‌ایست
متصل بر طویل و بر طویل متصل است بقسطنطنیه کبری، و اندلس را جزیره
بنابران گفته اند که از سه جانب محفوف و متصل است به بحر و شکل آن
قریب بمثلث حقیقی است، و یک ضلعش متصل بکوهی است که آن کوه بحدود
بلاد افرنج که اگر آن کوه حاجز و مانع نبودی بحر عمان و خلیج اسکندریه
بهم ملاقی و متصل میشد، و چنین حکایت است که بعد از طوفان اول کسی که
آنرا عمارت نموده اندلس بن یافث بن نوح علیه السلام بوده، الحمد

باسم الغزی موسوم شده، والحمد رب العالمین **ابو اسحق ابراهیم بن**
یحیی بن عثمان بن محمد الکلبی الاشهبی ابن نجار در تاریخ بغداد چنین گفته که او
ابراهیم بن عثمان بن عباس بن محمد بن عمر بن عبدالله الکلبی الاشهبی
الغزی است وی شاعری محسن غرا بوده، حافظ ابن عساکر در تاریخ دمشق
چنین ذکر کرده که وی بدمشق رفته، و سماع فقه از فقیه ابی نصر مقدسی در
احدی و ثمانین و اربعمایه نموده، و از آنجا رحلت ببغداد فرموده
و در مدرسه نظامیه سالها بسیار ساکن شده، و مدرسین مفتیین و علما
متشرعین را مدایح گفته، و بعض مدرسین که لوای حق بجا آورده اند ابیات
لطیف جگرسوز انشا نموده، و بعد از آن متوجه خراسان شده و روسای آن قوم را
بمدایح و قصاید ممتاز ساخته، و شعر او در خراسان شهرت تمام
گرفت، و حافظ ابن عساکر او را مدحت و ثنا گفته انتهی کلام الحافظ
او را دیوان شعری است و از آنجمله بنفس خود انتخاب
نموده، و در خطبه آن گفته که هزار بیت است، عماد کاتب در کتاب
خریده ذکر او نموده و بسی اوصاف او نقل فرموده، و او را بغنا
غزل و مدایح جمیل مذکور ساخته، و گفته که وی در عالم مسافرت
بسیار کرده، و بر سبیل نقل و تحویل بلاد و امصار را بچشم نظر در آورده
و با اکابر هر جا صحبت داشته و از برای ایشان مدایح و قصاید گفته

و در اقطار خراسان و کرمان مدت مدید بسر برده • و ناصر الدین بن مکرم
ابن علا کرمانی را بقصیده بائیه که این دو بیت از آنست مدح کرده

شعر

حلا من الایام ما لا نطیقه / کما حل العظم الکسیر العصائبا
ولیل رجونا ان یدب عذاره / فما اختط حتی صار بالفجر شائبا

و از جمله شعر مشهور جیّد او این سه بیت است

شعر

قالوا ابجرت الشعر قلت ضرورة / باب الدواعی والبواعث مغلق
خلت الدیار فلا کریم یرتجی / منه النوال ولا ملیح یعشق
ومن العجائب انه لا یشتری / و یخان فیه مع الکساد و یسرق

ومن جید اشعاره فی ذم بعض الوزراء

من آلة الدست لم یعط الوزیر سوی / تحریک لحیته فی حال ایماء
فهو الوزیر ولا ازر یشد به / مثل العروض له بحر بلا ماء

ومن شعره فی قساوة قلب الناس

وجف الناس حتی لو بکینا / تعذر ما تبل به الجفون
فما یندی لممدوح بنان / ولا یندی لمهجو جبین

و از جملهٔ اشعار او بیتست که ادبا از املح ... تعریف کرده‌اند • اشارة منک تغنینا و حسبک ما / رد السلام غداة البین بالعنم
حتی اذا طاح عنها المرط من دهش / وانحل بالضم سلک العقد فی الظلم
تبسمت فاضاء اللیل فالتقطت / حبات منتثر فی ضوء منتظم
مناسب بیت اخیر است ببیت اول الی الختام

وهو حنظلة بن الشرقی من فصحاء شعراء الجاهلیة و هو منشدا
افادت لهم احسابهم و وجوههم / دجی اللیل حتی نظم الجزع ثاقبه
وانی من القوم الذین هم هم / اذا مات منهم سید قام صاحبه
نجوم سماء کلما غاب کوکب / بدا کوکب تأوی الیه کواکبه
گویند بیت ابی مدح بیتی است که در جاهلیه گفته شده وقیل اکذبه
وما زال منهم حیث کانوا مسود / تسیر المنایا حیث سارت کتائبه

ابراهیم غزی ذکر و در سنه احدی و اربعین و اربعمایه در غزه متولد شد • و در سنه اربع وعشرین وخمسمایه در میانه مرو و بلخ از بلاد خراسان ... حج
و او را ببلخ ... نقل نموده‌اند و در آنجا دفن ساخته‌اند • از وی منقولست که
عند الاحتضار میگفته امیدوارم که حضرت عزت عز شانه و تعالی برهانه
را به سه چیز رحمت و مغفرت نماید • یکی آنکه مولد منی و مولد حضرت امام شافعی رض
متحدست • دیگر آنکه مرد پیرم • دیگر آنکه غریب این دیارم رحمه الله و حقیقة
غزه میان عسقلان غزه است
غزه • بفتح غین معجمه و تشدید زا • و بعد از آن ها قصبه‌ایست ... در ساحل
بحر شام • و چون جایزاست که این کتاب بدست کسی افتد که از دیار اعراب
بعید باشد • و خواهد که غزه نزد او بتفصیل معلوم شود • از بعضی در تفصیل
و بیان آن شروع مینماید • و میگوید که غزه مدینه‌ایست از بلاد فلسطین
بر شط بحر شامی بقرب عسقلان • و آن مدینه بلاد شامیه است مادام که
از مصر متوجه دیار شامیه شوند • و نهایت آفت چون قصبه شکسته گردد •

و غزه احدی الرحلتین کما اشاره فی کتاب الله تعالی رحلة الشتاء والصیف
و باتفاق اهل تفسیر مقرر شده که رحلت شتا بلاد یمن است و رحلت صیف بلاد شام
چه تجار قریش در فصل صیف تردد بغزه و شام و در فصل شتا بیمن مینمودند
و دیار یمن در فصل صیف بسیار گرم می باشد چنانچه در ان وقت در انجا تردد
ممکن نمی باشد ابو محمد عبد الملک بن هشام در اوایل سیر النبی صلوات الله وسلامه علیه
چنین گفته اول کسی که وضع سنت رحلت شتا و صیف نموده هاشم جد حضرت رسالت پناه
محمد صلی الله علیه وسلم بوده بعد از ان ابن اسحق گفته که هاشم بن عبد مناف
در زمانی که تاجر بوده در غزه بارض شام متوفی شده و مطرود بن کعب
الخزاعی چنین گوید که بنی عبد مناف بموت هاشم گریه میکردند و قصیده میخواندند
که این بیت از ان قصیده است شعر

(ارض خالیه عن الشجره)
و هاشم فی ضریح وسط بلقعة تسفی الریاح علیه بین غزات

علما لغت گفته اند غزه واحده را غزات گفتن روا نیست جواب گفته اند
که غزات باعتبار آنست که هر قریه از ان غزه ایست بس مجموع غزات شد
و چون هاشم در انجا متوفی و مدفون شده از انجهة بغزه هاشم معروف گشته
اما قبر او در انجا غیر ظاهر و معلوم نیست و این بنده احمد خلکان در زمانی که
از غزه میگذشتم از حال قبر هاشم از اهالی و ارباب معالی آن دیار استکشاف نمودم
کسی بران واقف نبود و در زمانی که ابو نواس شاعر مشهور از بغداد بجانب

مصر جهه آنکه خصیب بن عبد الحمید صاحب دیوان خراج مصر را مدح
متوجه بوده و ذکر منازل می نموده این بیت گفته شعر

طوالب بالرکبان غزة هاشم و بالفرما من حاجهن شقور

و در بیت ابو نواس دو لفظ واقع است که محتاج تفسیر است یکی الفرما و آن
در زمان حضرت ابراهیم نبی علیه السلام مدینه عظمی و کرسی دیار مصر بوده و از
قری و مواضع ان دیار ام العرب بوده که حضرت هاجر مادر اسمعیل نبی ام
از انجا بوده و همچنین فرما در بدایت رمل میان تنیس و قصیر منزل معروفست
که بسیار قافله و رکبان انجاست کسانی که از مصر متوجه شام باشند و بر ساحل
بحر واقع است و در زمانی که من انرا دیدم خراب بود و بغیر از
اثار عمارت قدیم در وی اثر عمارت جدید نبود و از اتفاقات حسنه آنکه
مادر اسمعیل نبی علیه السلام که ابو العرب است از قریه ام العرب بوده
دیگر شقور بضم شین معجمه و قاف و قیل بالفتح و الضم اصح شقور بفتح شین
معجمه و قاف یعنی جمیع امور مهمه لاحقه بقلب است و واحد ان شقرات
والله اعلم والحمد لله رب العالمین

المعروف بابن قرقول

ابو اسحق ابراهیم بن یوسف بن ابراهیم بن عبد الله بن بادیس بن القائد
الحمزی المعروف بابن قرقول و وی صاحب کتاب مطلع الانوار است
که بر نمط کتاب مشارق الانوار حضرت قاضی عیاض تالیف نموده از

فضلاء متبحرین و علماء متدین بوده و همیشه با علماء اندلس مصاحب و ملاقی
بوده و چون زیاده برین بر احوال او اطلاع نداشتیم بدین قدر اکتفا نمودیم
ولادت او بمریه از بلاد اندلس در شهر سنه خمس و خمسمائه بوده و بعد نماز
روز الجمعه اول وقت عصر سادس شوال سنه تسع و ستین و خمسمائه متوفی شده
و صورت وفات او آنکه روز جمعه در جامع نماز جمعه گذارده مستقبل قبله
نشسته بوده که آثار احتضار در خود دیده بسرعت تمام سه نوبت
سوره اخلاص و سه نوبت کلمه شهادت خوانده و گفته و بعد سر
بسجده نهاده و ودیعت حیات را بقابض الارواح بی کشش و الحاح
سپرده رحمه الله و قرقول بضم قافین و سکون راء مهمله و مریه
بفتح میم و کسر راء مهمله و تشدید یاء مثناه من تحتها مدینه کبیره است
باندلس بر ساحل بحر قریب بوقف مراکب است و فاس بسین مهمله مدینه
عظیم ایست از مغرب و نسبه الحمزی بفتح حاء مهمله و بعد از میم ساکنه
نسبه او بحمزه و آنشهر نزد حمزه و کسر شین مثلثه و حمزه قریه منیزه است
با فریقیه مغرب ما بین بجایه و قلعه بنی حماد همچنین ما از ارباب خبرت
و بصارت این جا در سیده و آنشهر مذکوره در ترجمه زیری بن مناد
الاتی ذکره خواهد آمد انشاء الله تعالی الامام ابو عبد الله احمد بن محمد بن
حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حیان بن عبد الله بن انس بن

ابن حنبل صاحب المذهب

عوف بن قاسط بن مازن بن شیبان بن ذهل بن ثعلبه ابن عکابه
بن صعب بن علی بن بکر بن وایل بن قاسط بن هنب بن افصی بن
دعمی بن جدیله بن اسد بن ربیعه بن نزار بن معد بن عدنان الشیبانی
المروزی اصلا و بروایتی دیگر آنکه آنحضرت از بنی مازن بن شیبان
ابن ثعلبه بن عکابه است و این غلط است زیرا که وی از شیبان بن
ذهل است نه از بنی ذهل بن شیبان و ذهل بن ثعلبه که عم ذهل
ابن شیبان است والله اعلم و والده آنحضرت در زمانی که حامل آنحضرت
مشرف بوده متوجه بغداد شده و در بغداد در ربیع الاول سنه اربع
و ستین و مایه متولد شده و بروایتی دیگر آنکه در مرو متولد گشته و والده او
او را رضیعا ببغداد نقل نموده و وی امام علماء حدیث و سنه و مقدم ارباب
مذهب و علم بوده و کتاب مسند را در حدیث شریف تالیف نموده
و آنچه او را از جمع احادیث صحیحه اتفاق افتاده و دیگری را میسر نشده
و گویند وی ده بار صد هزار حدیث بخاطر شریف داشته و او
از اصحاب و تلامذه حضرت امام شافعی رضی الله عنه بوده و لا یزال استفاده
معارف و کمال ملازم رکاب حقایق و معارف انتساب حضرت امام بوده
و حضرت امام بعد از مفارقت از بغداد بمصر فرموده و گفته که از بغداد
بیرون آمدیم و اتقی و اعلم از ابن حنبل در آنجا کسی نگذاشتیم او در بغداد

باعتراف ونقص خلق زمان تکلیف نمودند وی قبول نمی نمود و بر امتناع
اصرار می فرمود بالاخره او را تاریخ سنه و مایتین بضرب شدید و حبس مدید
گرفتار نمودند باوجود این حال بهیچ حال از منهج حق قدیم و مسلک صدق مستقیم برگشت
گویند که آنحضرت بحسن قیافت و لطف درایت شهره روزگار بوده
و در بعضی اوقات محاسن مبارک را بالخضاب حنا رنگ می فرموده بیگانه
فانی و علم حدیث را جمعی از اکابر علماء دین و اعالی اصحاب حق و یقین
منهم محمد بن اسمعیل البخاری و مسلم بن الحجاج النیشابوری از و اخذ نموده اند
الغصه در زمان او ذاتی که متصف بکمالات صوری و معنوی و متحلی
بمکارم ذاتی و صفاتی بود غیر مشار الیه نبوده وی در ضحوه روز جمعه دوازدهم
ماه ربیع الاول و قیل شانزدهم و قیل سیزدهم و قیل ربیع الاخر سنه احدی و اربعین
و مایتین ببغداد مثوای خاک را مضجع سداد و رشاد ساخته و مقبره باب حرب
که مشهور و منسوب است به حرب بن عبد الله که از اعیان دولت ابی جعفر
منصور دوانیقی بوده مدفون گشته و اکنون قبر مشار الیه در انجا ممتاز و مشهور است
و مسلمین بزیارت او للتیمن و تبرک جسته بر سر قبر او حاضر می شوند و منقولست
که در روزی که بر جنازه آنحضرت نماز کردند هشتاد هزار مرد و شصت هزار زن
برو نماز گذاردند و از دهشت و حرمت آن روز و تاثیر قوت اسلام
بیست هزار نفر از نصاری و یهود و مجوس بشرف اسلام مشرف شدند

از ابراهیم حربی منقولست که بشر بن حارث حافی را بخواب دیدم
در خارج مسجد رصافه استاده است در آستین او چیزی است که تحریک
می نماید گفتم خدای عز و جل با تو چگونه عمل کرد گفت مرا آمرزش و مغفرت
نمود گفتم آنچه در دست داری چیست گفت دوش روح حضرت امام
احمد حنبل را بعالم قدس گذرانیدند بر وی در و یواقیت بسیار ایثار نمودند
من دانه چند از ان التقاط کردم این از ان دانهاست بعد از ان گفتم
حضرت با یحیی بن معین و احمد بن حنبل چه کرد گفت این زمان رخصت داد
که حضرت حق را زیارت کردند و بدیشان مواید احسان بنهادند بم نمود
گفتم تو چرا با ایشان طعام نخوردی گفت از آنجهت نظر بوجه الله مرا محل طعام
خوردن نشد هذا از اجداد حضرت امام حیان بعضی حاصل
و نشد بد بارضات تحقیقات و بقیه اجداد او چون مشهور و معروف بودند
بضبط و تحریر محتاج نشد و اگر نه خوف اطاله می بود بتحریر و ضبط کل آن
اشتغال می نمودم و در تصحیح نسب آنحضرت اختلاف بسیار است اما انچه اصح است
اینست که نقل کرده شده و او را دو پسر عالم صالح متقی متورع بوده یکی را نام
صالح و دیگری را عبد الله اما صالح در شهر مبارک رمضان سنه ست و ستین و مایتین
حال کوفه قاضیا باصفهان در اصفهان بمثوای راحت فایز شده و در سنه
ثلث و مایتین متولد شده بوده و اما عبد الله در سنه اثنین و تسعین و مایتین بالقیوده

ابن سریج الشافعی

و در یوم الاحد بیست دوم شهر جمادی الاول و قیل جمادی الآخر متوفی
شده و هفتاد و هفت سال عمر گذرانیده و کنیه او ابو عبدالرحمن بوده
و کذلک کنیه حضرت امام عبدالرحمن بوده والحمد لله رب العالمین

ابوالعباس احمد بن سریج البغدادی الشافعی ابو اسحق شیرازی در کتاب الطبقات
چنین گوید که وی از عظماء علماء شافعیه و ائمه مسلمین و بین الناس بباز اشهب
مشهور بوده و در شیراز متولی حکومت قضا و مهمات شرعیه شده و از فهرست کتب او
چنین معلوم میشود که او را چهار صد تصنیف بوده و همواره بنصرت مذهب
شافعی مینموده و کلام مخالفان را مردود می ساخته و بر کتب محمد بن حسن تفریعات
و سخنان مفید نوشته و او از جمیع اصحاب شافعی حتی مزنی ارجح و افضل
بوده منقولست که حضرت شیخ ابو حامد اسفراینی گفته که ما با ابی العباس در ظاهر فقه
موافقیم اما او در دقایق فایق است و وی اخذ فقه از ابی القاسم الانماطی
و فقهاء اسلام از وی اخذ نموده اند و مذهب شافعی را او در عالم منتشر ساخته
و با ابابکر محمد بن داود مذکور مشغول است که در اثنای بحث بدو گفته که تو مرا
انتظار مهلت ده که من آب دهان بلع فرو برم او در جواب گفته
ترا چندان مهلت دهم که تو آب دجله را بیاشامی و دیگر روزی گفته
مرا ساعتی مهلت ده گفته از این ساعت تا قیام ساعت ترا مهلت دادم
و در زمان او گفته اند که حضرت حق عز و علا در رأس هر صد سال بندگان

ابن داود الظاهری در کشف
مسایل و تحقیق علم مناظرات
مینموده و از حضرت ابابکر
محمد جو

خود را بار سال یکی از اکابر دین و ملت و مواظبین احیاء کتاب و سنت
منت نهاده چنانچه در رأس مایه اول از هجرت احیاء سنت و اماتت بدعت
بار سال عمر بن عبدالعزیز فرموده و در رأس مائتین بوجود شریف امام شافعی
و در رأس ثلثمائه بوجود ابوالعباس ابن سریج و او را نظم حسن
و اشعار دلفریب بوده و در تاریخ خامس عشر جمادی الاول سنه ست
و ثلثمائه و قیل یوم الاثنین الخامس و العشرون من ربیع الاول سنه ست و ثلثمائه
و قیل یوم الاثنین الخامس و العشرین من ربیع الاول ببغداد متوفی شده
و در حجره خود در سویقه غالب بجانب غربی قریب محله کرخ مدفون گشته
و عمر او پنجاه و هفت سال و شش ماه بوده و قبر او در محله مذکور موجود و مقام است
و مردم بزیارت آن استسعاد می یابند و نزد قبر او دیگر قبر و عمارتست
و نادانه وجد او سریج مرد مشهور بصلاح و دین بوده و سریج بعضی سخنان فقه
را بعلت و سکوت باشتباه تحقیقات است و در بعض اجزا دیده ام که سریج مذکور
عجمی بوده و اصلا عربی نمی دانسته حضرت حق را عز و علا در خواب دیده
و با او بشرف مکالمه اختصاص یافته بار حضرت بدو گفته ای سریج از من طلب کن
هر چه خواهی در جواب گفته ای بار خدایا سر بسر و در تاریخ بغداد
یافتیم که صاحب نوم مذکور سریج بن یونس بن ابراهیم بن الحرب که صاحب
کرامات و از صد عباد و ارباب طاعت بوده و بتاریخ ربیع الاول
اصلح

ابن القاص الطبری

سنهٔ خمس و ثمانین و مائتین ببغداد بجوار حق پیوسته • این فقیر احمد خلکان صورت
این قوم را در خود منغز دمتصل السماع بسریج مذکور دیده ام و صورت
اول را از بعض مشایخ شنیده ام والعلم عند الله • **ابو العباس احمد بن**
ابی احمد المعروف بابن القاص الطبری الفقیه الشافعی وی در
طبرستان امام وقت بوده واخذ فقه از ابن سریج مذکور نموده و کتب کثیره
تالیف نموده از انجمله تلخیص و ادب القاضی و کتاب مواقیت و کتاب مفتاح
وغیره کتب است و ابو عبد الله الختن بشرح ابو علی السنجی کتاب تلخیص او را
شرح کرده اند • و ان کتاب مختصر مفید است • و امام در چندین محل از نهایه
ذکر کرده • و همچنین حضرت غزالی او را در تالیفات خود یاد نموده و جمیع
تصنیفات مشار الیه صغیرة الحجم کثیرة الفایده است • و اوسلیس ازحکم و مواعظ
محظوظ می ساخته • در بعض اوقات اسفار آنحضرت بقصبه طرسوس منتهی
میشده و ایام متصدی قضا و ای گشته و در مجلسی که بجهة افاده مواعظ
او منعقد شده بوده • از مهابت ذکر الله و مهابت قدرة الشامله
در اثناء وعظ رقت و هراس روعت و باس برو غلبه کرده بیهوش شده
و در ین بیهوشی ایامنت جبو آیه را • بامنا ونی الذی لا یموت بپرده واین صورت
در سنه خمس و ثلثین و ثلثمائه • وقیل سنه ست و ثلثین بوده رحمه الله و منشاء
شهرت والد بزرگوار او بقاص انکه [illegible] اخبار واثار سلف نقل مینموده

بیان طبرستان

وطبرستان بفتح طاء مهمله و باء موحده و ضم راء مهمله و سکون سین و آن
اقلیم واسع است در بلاد عجم در جوار خراسان و کرسی آن آمل و ساری
است واین محل با ودیه و انهار و قلاع و بحار مصون و محروس است
وطرسوس بفتح طا و راء مهملتین و ضم سین مهمله و بعد الواو سین است و آن بلده ایست
از ثغور روم قریب بمصیصه و اذنه و قبر مامون بن هارون الرشید درین محل است
وتحقیق در کتاب مهذب و وسیط در باب وقف ذکر آن کرده اند

احمد المروزی

والحمد لله وحده • **ابوحامد احمد بن عامر ابن بشر بن حامد المروزی**
الفقیه الشافعی • اخذ فقه از ابی اسحق مروزی نموده • و کتاب جامع را در اصل
مذهب شافعی تالیف نموده • و مختصر امام مزنی را شرح کرده • و در اصول فقه
تالیف مفید نموده • القصه وی امام و صاحب اثنی بوده که مرغ [illegible] مرغان
طرق فضایل سعی مینموده اند بگرد مواکب علم و معرفتش نمی رسیده اند و او
بصره را بنزول شریف مشرف ساخته • و در انجا نشر علوم نموده • و فقهاء بصره
ازو اخذ فقه نموده اند • ابو حیان توحیدی گفته که از ابو حامد مروزی شنیده ام
که میگفت • آدمی را بشرف و خساست پدر مدح و ذم نتوان نمود • و طویل را
بطول قامت و قبیح را بقبح صورت نیک و بد نشاید گفت • وی در سنه اثنی
و ثلثین و ثلثمائه رحمه الله متوفی شده • نسبت او بمرو رود بفتح میم و سکون راء مهمله
و فتح واو و تشدید راء مهمله مضمومه است • و آن مدینه ایست که بر شط نهر واقع است

و ازانهر و اطراف مدن خراسان است. و میانه مرو رود و مرو شاهجان چهل
فرسخ مابین است. و چون نهر بلسان عجم رود است و مدینهٔ مذکوره برکنار رود
واقع است او را مرورود گفته اند. و این دو مرو دو شهر معظم اند. و ذکر ایشان
در اشعار فصحا بسیار آمده. یکی مضاف بشاهجان و منسوب او را مروزی گویند.
و یکی مضاف برود و منسوب او را مرورودی گویند. تا فرق میانهما حاصل باشد.
و این مدینه را در بدایت اسلام احنف بن قیس فتح نموده. و او طلایه و مقدمهٔ الجیش عبدالله بن
عامر بوده. و اطالهٔ کلام درین مقام جهت رفع اشتباه عوام است بین المدینتین
المذکورتین. والحمد لله رب العالمین

ابن القطان البغدادی

ابوالحسین احمد بن محمد المعروف بابن القطان البغدادی وی از کبار
اصحاب شافعی بوده. و اخذ حدیث و فقه از ابن سریج نموده. و بعد ازو
از ابواسحق مروزی. و در بغداد درس عام گفته. و از فحول علما استفاده
حکم و علوم نموده. و ازو مصنفات کثیره باقیست و وی بموافقت حضرت شیخ
ابوالقاسم دارکی بعراق بوده. و چون ابوالقاسم درانی متوفی شده. او
بریاست علما استقلال یافته. حضرت شیخ ابواسحق در طبقات ذکر او نموده
و نموده که وی در سنه تسع و خمسین و ثلثمایه متوفی شده. و زاد الخطیب
فی جمادی الاولی و گفته که وی از اکابر اشراف فقیه بوده. و ازو مصنفات
در اصول و فروع فقه مانده. والحمد لله رب العالمین

مرجع ارباب علم و دانش

ابوجعفر الطحاوی

ابوجعفر احمد بن محمد بن سلامة بن عبدالملک الازدی الطحاوی
الفقیه الحنفی. ریاست اصحاب ابوحنیفه نعمان رضی الله عنه بدو
منتهی شده. و در بدایهٔ حال مقلد مذهب امام شافعی بوده. و بخدمت
حضرت امام مزنی جزوی میخوانده. روزی در اثنای مباحثه امام مزنی
بدو گفته. والله از تو کاری نمی آید. ازین سخن بر ابی جعفر غضب
مستولی شده. و از مجلس افادهٔ آنحضرت مهاجرت نموده. و ملازم مجلس
درس جعفر بن عمران الحنفی گشته. و اشتغال بدو نموده. و چون مختصری تالیف
نموده گفته اگر امام مزنی رضی الله در قید حیات بودی. هر آینه یمین خود را کفارت دادی.
و ابویعلی الخلیلی در کتاب ارشاد در ترجمهٔ مزنی ذکر کرده که طحاوی کوری ابن اخت
مزنی مزبور بوده. محمد بن احمد شروطی گفته بحضرت طحاوی گفتم چرا مخالفت خالک
مذهب ابوحنیفهٔ کوفی را اختیار کردی. گفت چون میدیدم که خالم همیشه کتب
حضرت امام اعظم را رضی الله عنه مطالعه میکرد. من نیز بدان اشتغال نمودم.
ابوجعفر مذکور تصنیف کتب مفیده کثیره نموده. از آنجمله احکام القرآن و اختلاف
العلما و معانی الآثار والشروط والتاریخ الکبیر وغیر ذلک است.
قضاعی در کتاب خطط ذکر او کرده. و گفته وی بصحبت امام مزنی رسیده
و بجماعهٔ اصحاب و طبقات او ملاقات نموده. و در علم شروط مهارت تمام
یافت. و در اوایل حال بسیار صعلوک و بی نهایت مفلوک بوده. ابوعبدالله

محمد بن عبدة القاضی استکتاب او نموده و او را بعطا و دینوی از فقر
بغنا رسانیده و ابو عبید الله مذکور شخص کریم سماح و جواد کثیر
الانشراح بوده و در قضیه که میانه ابی عبید الله و منصور فقیه جاری
بوده ابو عبید طحاوی را نزد علی بن حسین بن حرب القاضی تعدیل نموده
و شهود در شان عدالت او خلاف و مناقشه مینموده اند و میگفته اند که
او را هنوز مرتبه علم و قبول شهادت حاصل نشده و اتفاقا شهود و عتق
در آن سال در مکه مشرفه مجاور شده اند ابو عبید الله از غیبت شهود
ابا جعفر مذکور را بشهادت ابو القاسم المامون و ابی بکر ابن سلاب
تعدیل نموده و ولادت او در سنه ثمان و ثلاثین و مائتین بوده
و ابو سعید سمعانی گفته که او در سنه تسع و عشرین و مائتین متولد شده و ابن یونس
در بعض از یادداشت علم گفته اند که یوم الاحد عاشر شهر ربیع الاول سنه تسع و عشرین
و مائتین از کتم عدم بمنصه وجود آمده و در سنه احدی و عشرین و ثلثمایه
لیلة الخمیس مستهل ذی قعده بمصر متوفی شده و در قرافه مدفون گشته و قبر
او در آنجا مشهور است و ذکر او در ترجمه فقیه منصور بن اسمعیل ضریر
خواهد آمد انشاء الله تعالی و پدر وی در سنه اربع و ستین و مائتین بجوار رحمت پیوسته
و طحا بفتح طا و حا مهملتین و بعد از ان الف دیهی است بصعید مصر و طحاوی
بدان منسوب است و آزد بفتح همزه و سکون زا معجمه و دال مهمله قبیله

سنه ۴۰۶

کبیره است از قبایل یمن و الله اعلم ابو حامد بن ابی طاهر محمد
ابن احمد الاسفراینی از عظما و فقهاء شافعیه بوده و ریاست دنیا و دین
آن طایفه بوجود شریف او استحکام پذیرفته و مجلس او زیاده از سیصد نفر
از فقها جهه استفاده حاضر می شده اند و بر مختصر امام مزنی تعلیقات نموده
و اصحاب او روی زمین را بعلم و دانش احاطه نموده بوده اند و او
در اصول مذهب شافعی کتاب تعلیقه کبری و کتاب بستان در صغر و جازت حجم
که در و غرایب امور مذکور است تالیف نموده و اخذ فقه از ابی الحسن بن
مرزبان و از ابی القاسم دارکی نموده و فضلاء زمان او بتفضیل و تقدیم
و جودت نظر او بی تکلف قایل بوده اند خطیب ابو بکر در تاریخ بغداد چنین گفته
که ابا حامد از عبد الله بن عدی و ابی بکر اسمعیل و ابراهیم بن محمد عبدک الاسفراینی
و غیر هم احادیث کثیره روایت مینموده و من مره بعد اخری او را دیده بدرس او در مسجد
عبد الله بن مبارک حاضر شده ام و آن مسجد البته در صدر قطیعة الربیع بغداد و شنیدم
از کسی که میگفت بدرس او سیصد کس از اهل علم حاضر می شده اند و مردم میگفتند
اگر حضرت امام شافعی رضی الله عنه او را می دید برؤیت او فرح و شادی میکرد
شیخ ابو اسحق در کتاب طبقات چنین حکایت کرده که ابا الحسین قدوری
الحنفی ابو حامد را بغایت تعظیم مینموده و بر تمام علماء آن زمان تفضیل مینموده
و وزیر ابو القاسم علی بن الحسین از ابو الحسین قدوری حکایت کرده که ابو الحسین

میگفت که ابو حامد نزد من افقه و انظر از شافعی است • شیخ ابو اسحق گفت
بوز برگفتم صدور این قول از قدوری بنا بر حسن ظن و اعتقاد اوست در شان
ابی حامد • و از جهة تعصب اوست بر شافعی پس ازین سخن نظر التفات
نباید ساخت • چه ابا حامد و کسی که اعلم و اقدم ازو باشد ازین رتبه بغایت
بعید اند • و مثل حضرت امام شافعی و این جماعه بمچو قول شاعر است •

نزلوا بمکة فی قبایل نوفل ونزلت بالبیداء ابعد منزل

کالنجم المکعادات فهو در اپنهان دادو

حذرا علیها من مقالة کاشح ذرب اللسان یقول ما لم یفعل

و از ابی حامد روایت است که میگفته من هرگز از مجلس بحث و نظر نخواستم که
نادم بوده باشم که انچه گفتنی بود که چرا نگفتم چه انچه بحث و نظر تقتضا ان
میکرد با تمام ایراد مینمودم • و همچنین از ثقه مرویست که منقول است که بعض فقها
در مجلس مناظره بعض سخنان که لایق شان او بوده اظهار نموده بوده اند •
و شب آمده اعتذار از ان میکرده اند • و او مناسب این مقام این دو بیت گفته

جفاء جری جهرا لدی الناس وانبسط وعذر اتی سرا فاکد ما فرط
ومن ظن ان لمحو اجلی جفاء خفی اعتذار فهو فی اعظم الغلط

ولادت وی در سنه اربع و اربعین و ثلث مایه متولد شد • و در سنه ثلث و ستین و ثلثمایه
ببغداد نزول نموده • و خطیب گوید که در سنه اربع و ستین • و از ابتدای سن
سبعین تا لیلة السبت تاسع عشر شوال سنه ست و اربعمایه که بجوار رحمت الهی

مجاور شده • در انجا بتدریس و افادهٔ علوم اشتغال مینموده روز دیگر
در خانهٔ که در ان ساکن می بوده دفنش نموده اند • و بعد از ان در سنه عشر
و اربعمایه نعش او را بر باب حرب نقل نموده اند • خطیب گوید در صحرای آن حوالی
و را جهرا بی الذی بر و نماز گذاردم • و امام صلوة جنازه ابا عبد الله بن
المهتدی خطیب جامع منصور بود • و خلق کثیر جمع شده بودند و از روز
بحزن و بکا گذرانیدند • و آنحضرت منسوب باسفراین است و اسفراین
بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و راء مهمله و کسر یاء مثناه من تحتها
و بعد ها نون و آن بلدهٔ ایست بخراسان در حوالی مشهد مقدس رضویه
و نیشابور • و بر نصف راه نیشابور و استراباد واقع است • و محمد [illegible]
ابو الحسین احمد بن محمد بن احمد بن القاسم بن اسمعیل بن محمد بن سعید
ابن ابان الضبی المحاملی • وی اخذ فقه از شیخ ابی حامد اسفراینی نموده و از
مستفدات صحبت شریفه و بعض فواید تعلیق نموده • از انجهت و منسوب است
و در فقه استیلا و مهارت تام یافته • و در زمان شیخ خود شیخ ابی حامد
و بعده بافادهٔ علوم اشتغال مینموده • و از محمد بن مظفر و طبقه او استماع حدیث
نموده • و پدرش او را بر فاقت بکوفه برده • و در انجا او را استماع
فرموده • وی در اصل مذهب شافعی کتاب کبیر الحجم مسمی بمجموع • و کتاب مقنع و کتاب
لباب در صغر حجم و کتاب اوسط تالیف نموده • و در علم خلاف تصنیف بسیار فرموده

المحاملی الشافعی

و در بغداد به تدریس علوم و نشر کمالات اشتغال نموده؛ هکذا ذکر الخطیب فی تاریخه؛ و در سنه ثمان و ستین و ثلثمائه متولد شده؛ و در یوم الاربعاء حادی عشرین شهر ربیع الاول سنه خمس عشر و اربعمائه بجوار رحمت پیوسته؛ و الضبّی بفتح ضاد معجمه و تشدید با موحده نسبت بقبیله کبیره مشهوره؛ و المحاملی بفتح میم و حا مهمله و کسر میم ثانیه و لام انتساب اوست بمحامل که در اسفار حمل اشیا بدو میکنند

و الحمد لله رب العالمین

البیهقی الشافعی

ابوبکر احمد بن حسین بن علی بن عبد الله بن موسی البیهقی الخسروجردی الفقیه الشافعی الحافظ المشهور؛ وی در فنون فضایل وحید زمان و فرید اقران بوده؛ و در علم حدیث شریف از کبار اصحاب الحاکم ابی عبد الله بن البیع بوده؛ و بعد از آن در انواع علوم بر شیخ خود در رتبه ازدیاد یافته؛ و اخذ فقه از ابی الفتح ناصر بن محمد العمری المروزی نموده؛ و بر او علم حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم غالب بوده؛ و در آن شهرت تمام یافته؛ و در طلب حدیث و تحصیل آن بجبال یمن و حجاز رفته؛ و در خراسان از فحول علماء آن عصر و زمان استماع حدیث نموده؛ و بعد از آن شروع در تصنیف کرده؛ گویند تصانیف او بهزار جزو رسیده؛ و اول کسی که نصوص حضرت امام شافعی را رضی الله عنه در ده مجلد جمع کرده؛ و از مشهور مصنفات او سنن کبیر و صغیر و کتاب دلایل النبوه و کتاب السنن و الآثار

و کتاب شعب الایمان و کتاب مناقب الشافعی المطلبی و کتاب مناقب احمد حنبل و غیر ذلک است؛ وی از دنیا بقلیلی قانع بوده؛ حضرت امام الحرمین رحمه الله گوید هیچ شافعی مذهبی نیست که حضرت شافعی را برو منتی نیست مگر احمد بیهقی که او را بر شافعی رضی الله عنه منت است؛ و در انتصار مذهب شافعی بر اقران غالب بوده؛ و او را متولی خلافت و سلطنت آن عصر جهت نشر علوم و کمالات به نیشابور خوانده؛ وی اجابت نموده بدانجا رفته و از وی جمع کثیر در آنجا اخذ حدیث نموده اند منهم زاهر الشحامی و محمد الفراوی و عبد المنعم القشیری و غیرهم؛ و مولد او در شعبان سنه اربع و ثمانین و ثلثمائه بوده؛ و در عاشر جمادی الاول سنه ثمان و خمسین و اربعمائه به نیشابور متوفی شده؛ هفتاد و چهار سال عمر گذرانیده؛ و او را به بیهق نقل نموده اند؛ و بیهق بفتح با موحده و سکون یا مثناه تحتانیه و بعد از ها مفتوحه قاف؛ دهی است بنواحی نیشابور و در بیست و پنج فرسخ؛ و خسروجرد نیز از قری و مواضع نیشابور است؛ و آن بضم خا معجمه است

و الحمد لله رب العالمین

ابو عبد الرحمن احمد بن علی بن شعیب بن علی بن سنان بن بحر النسائی الحافظ وی در حدیث امام عصر بوده؛ و سنن نسائی از آن اوست؛ و در مصر ساکن شده؛ و نشر تصانیف و علوم در آنجا نموده؛ و فضلاء آن عصر اخذ حدیث و علوم از او نموده اند؛ و محمد اسحق اصفهانی گفته که من از مشایخ طریقت خود در مصر شنیده ام

که می‌گفتند ابا عبد الرحمن نسائی در اواخر عمر از مصر مفارقت نموده
و دمشق را بنور حضور منور ساخته و در دمشق از حال معویه و فضایل او از وی
سؤال کردند گفت معویه بدان راضی نیست که سر بسر خلاص شود تا بحق در فضایل
او گفته شود و بروایتی دیگر گفت ما اعرف له فضیلة الا لا اشبع الله بطنه و او
متشیع و بر محبت اهل البیت ثابت غیر متصنع بوده از بهر اهل شام متعصب و ام
مشتها بر سر و سینه مبارک او زده او را از مسجد بیرون کردند
و بروایتی دیگر گویند خصیه او را گرفته پای بر سر و پهلوی او میزدند بعد از آن
وی را برمله حمل نمودند و در آنجا از ضرب و جفای [illegible]
بعد از آن بجوار رحمت ایزدی و ظلال رافت سرمدی واصل شد و بروایتی
دیگر گویند پای بر خصیه و خاصره او نهادند و میمردند و ابو الحسن دار قطنی چنین گفته
که چون نسائی را بدمشق امتحان نمودند گفت مرا بمکه حمل نمایید و او در مکه
متوفی شد و بین الصفا والمروه مدفون گشت و وفات او در شعبان سنه
ثلث و ثلثمایه بوده و حافظ ابو نعیم اصفهانی گفته که چون امام نسائی را
بدمشق از ارباب تعصب و تغلب الم بدنی و نفسانی رسید بهمان ضرب
و الم در آنجا متوفی شده والعلم عند الله و حافظ گفته وی کتابی در خصایص
و فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیت او تالیف کرده بود و درو
از فضایل و خصایل اهل بیت احادیث بسیار مسند باحمد بن حنبل نقل نموده بود

یعنی من از برای او فضیلتی نمی‌دانم الا آنکه حضرت حق شکم او را سیر نکرده است صح

رو گفتند چرا این کتاب را در فضایل صحابه تالیف نکرده گفت چون بدمشق
در آمدم فرقه را از جاده مستقیمه محبت علی بن ابی طالب رضی الله عنه منحرف بودند
و در آنجا بسیار یافتم این کتاب را تالیف نمودم بر جا آنکه شاید حضرت حق
ایشان را بمطالعه مضمون این کتاب بسمت استقامت مهتدی گرداند و او یک روز
صایم و یک روز مفطر بوده و بکثرت جماع و اتباع آن موصوف بوده
حافظ ابو القاسم المعروف بابن العساکر الدمشقی گفته که او را چهار زوجه
و چندین سراری بود و با زوجات مراعات قسم مینمود و دار قطنی گفت
چون امام نسائی را بدمشق امتحان فرمودند ادراک شهادت نمود باین محنت
که در یوم الاثنین ثالث عشر شهر صفر سنه ثلث و ثلثمایه بمکه مشرفه متوفی شد
و قیل بالرمله من ارض فلسطین و ابو سعید عبد الرحمن بن احمد بن یونس صاحب
تاریخ مصر در تاریخ خود چنین گوید که ابا عبد الرحمن نسائی چون بمصر قدوم
شریف ارزانی داشت امام حدیث و در سایر علوم ثقه متثبت و حافظ
مجود بود و خروج او از مصر در ذی قعده سنه اثنین و ثلثمایه بود و بخط او در میان
مسودات او در دمشق دیدم که ولادت او در نسا بود در سنه خمس عشر و قیل
اربع عشر و مائتین بوده والله اعلم و نسبت او بنسا بفتح نون و سین مهمله و بعد همزه
مدینه است بخراسان از وی جمع از اعیان آن پرورش یافته اند والحمد لله رب العالمین
ابو الحسین احمد ولی حسن العباره طیب الدرایه بوده و روایت

ابن فارس اللغوی

و ریاست ابد و علما حنفیه بدو منتهی شده و حدیث را مواظب بسیار بوده
و از اصحاب اسناد عالیه استماع حدیث کرده و ابو بکر خطیب بغدادی
صاحب تاریخ از و روایت مینموده و در مذهب امام اعظم مختصر مشهوری را
تصنیف نموده و همواره با ابا حامد اسفراینی فقیه شافعی در میان مناظرات میبوده
کما سبق ذکره فی ترجمة ابی حامد ولادت وی در سنه اثنین و ستین و ثلثمائه وفات در روز
الاحد خامس رجب سنه ثمان و عشرین و اربعمائه متوفی شده و در بغداد
در خانه خودش در قرب ابو خلف مدفون گشته و از انجاش بتربه که در شارع
منصوریه بوده در جنب ابی بکر الخوارزمی الفقیه الحنفی دفن کرده اند
و نسبت او بقدوری بضم قاف و دال مهمله و سکون واو و بعد ها را مهمله
انتساب اوست بقدور که جمع قدرست اما سبب انتساب او را بدان
نمی دانم هکذا ذکره السمعانی فی کتاب الانساب والله اعلم

الثعلبی

ابو اسحق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی النیشابوری المفسر المشهور وی
در علم تفسیر اوحد زمان خود بوده و در علم تفسیر کبیرا که بوجوه شتی بر
تفاسیر دیگر فایقست تالیف نموده و کتاب عرایس در قصص انبیا علیهم السلام
از تالیفات شریف اوست هکذا ذکره السمعانی و او را ثعلبی و ثعالبی گویند و این لقب است
نه نسب او کما قال بعض العلما ابو القاسم قشیری رحمه الله گفته که من حضرت عزت را
عز و علا در خواب دیدم که او با من و من با او مخاطبه میکردم در اثنای مخاطبه حضرت

تعالی شانه فرمود اقبل الرجل الصالح چون نگاه کردم احمد ثعلبی را دیدم که
متوجه حضرت بود عبد الغافر بن اسمعیل الفارسی در کتاب سیاق تواریخ
نیشابور ذکر او نموده و بر وی ثنای بسیار فرموده و گفته که وی صحیح النقل است
ابو اسحق مذکور کثیر الشیوخ کثیر الحدیث بوده و لا یزال از ابی طاهر بن خزیمه
و امام ابی بکر بن مهران المقری روایات مینموده و در سنه سبع و عشرین
و اربعمائه وقیل فی المحرم سنه سبع و ثلثین و اربعمائه متوفی شده و ثعلبی
بفتح ثاء مثلثه و سکون عین مهمله و بعد اللام باء موحده و یاء مثناه من
تحتانیست و نیشابور بنون مفتوحه و یاء مثناه تحتها و بعد از شین
الف و باء مضمومه و واو و راء ساکنه است و آن از احسن مدن خراسانست
قریب بمشهد مقدس طوس و او را نیشابور بجهت آن گویند که چون شاپور
ذی الاکتاف احد ملوک فرس بدانجا رسید آب و هوای و وضع آن مکان
زمین را پسندیده و آن نی زاری بوده امر بقطع قصب آن فرموده و بنای شهر
بران کرده از ان جهت انرا نیشابور گویند هکذا ذکره السمعانی فی کتاب الانساب

ابن ابی دواد

ابو عبد الله احمد والحمد لله رب العالمین ابن ابی دواد
فرج بن جریر بن مالک بن ابی عباد بن سلام بن مالک بن عبد هند بن
لخم بن مالک بن قیض بن منعه بن برجان بن دوس بن الدیل بن امیة بن
حذافة بن زهر بن ایاد بن نزار بن معد بن عدنان الایادی القاضی او معروف

بمروّت وکرم وشهامت وشیم بوده • واو را با معتصم خلیفه محاکات
ومهاجات کثیره واقع شده • وآثار واخبار آن مشهور است • ابو عبدالله مرزبانی
درکتاب مرشد فی اخبار المتکلمین چنین ذکر کرده که اصل ابو عبدالله بن ابی داود از
از قنسرین از دیهی بوده • پدرش او را در زمانی که برسم تجارت بشام
میرفت همراه بشام برده • وی در آنجا بطلب علم اشتغال فرموده • ودر علم
کلام وفقه مجهود خود مبذول داشته • وبا هیّاج بن علاء السلمی که از اصحاب
واصل بن عطا بوده مصاحب ومعاشر گشته • وبنابر مصاحبت او میل
بمذهب اعتزال نموده • ابوالعینا گفته که رئیسی افصح وانطق از ابن ابی
دواد هرگز ندیده ام • واسحق بن ابراهیم الموصلی چنین گفت که من
از ابن ابی داود شنیدم که گفت • درحضور محمد بن عبدالملک زیات
با خلیفه تکلم می کردم تا او بر اسلوب کلام من با حضرت خلیفه واثق نبود •
وبعد از آن بدان اسلوب وادب عامل نگردد • گویند اول کسی که افتتاح
وابتداء کلام با خلفا کرده ابن ابی دواد بوده • چه قبل از آن رسم
این بوده که ابتدا بکلام خلفا می نموده اند • وحضار مجلس جواب
میگفته اند • ابوالعینا گفته که ابن ابی دواد شاعر مجید فصیح وصاحب نظم
بلیغ صحیح بوده • ومرزبانی گفته که دعبل بن علی الخزاعی در کتابی که در آن اسم شعرا را
جمع کرده ذکر ابن ابی دواد نموده • واز اشعار حسنه لطیفه روایت فرموده •

وگفته سه طایفه اند که تعظیم وتبجیل ایشان از لوازم فتوت • ورعایت قدر ومرتبه
ایشان از مراسم مروّت است وآن علما وولاة عدل واخوان الصفا اند
پس اگر کسی استخفاف علما وسلاطین عدل واخوان صدق نماید اهلاک دین
ودنیا ومروت فرموده باشد • ابراهیم حسن گفته که در مجلس منادمه
مامون خلیفه حاضر بودم که سخن مبایعه انصار فی لیلة العقبه در میان افتاد •
وارباب دانش در آن اختلاف بسیار نمودند • بعد از آن ابن ابی دواد
بمجلس درآمد • ازو سؤال کردند مشار الیه یک یک را باسما وکنیه وانساب
برشمرد • واشتباه مباحثین بالکلیه مرتفع شد • بعد از آن مامون گفت
اگر کسی مجالست با علما وافاضل کند با مثل احمد بن ابی داود باید کرد •
احمد گفت اگر عالمی مجالست با خلیفه کند با مثل تو خلیفه باید کرد • که هرچه
گوید فی الحال بدقایق آن رسد • واز کلام احمد بن ابی دواد مذکور است
که نیست کامل آن کس که پایه ورتبه دوست ودشمن خود را اگرچه دوست
از اسافل ناس ودشمن از اعالی وزرا وقوم باشد بسریر حکومت وکرسی
قضیت رساند • ابوالعینا چنین گوید که کسی افشین که یکی از عظماء دولت
معتصم خلیفه بوده • برابا دلف قاسم بن عیسی العجلی بعصبیت عربیت وشجاعت
حسد کرده • ودرصدد اهلاک او شده • وبذریعه احتیال وخدعه او را منسوب
بتقصیر وخیانت گردانیده • وبرخیانت وقتل او اقامت شهود زور نموده •

و جلاد را احضار کرده که او را بقصاص رساند • ازین صورت ابن ابی دواد
واقف شده که بمجلس افشین حاضر گشته • و گفته که من رسول امیر المومنین خلیفه ام
و امر خلیفه بتو آنکه مزاحم قاسم عیسی نشوی • و او را بمن سپاری بعد از آن متوجه
عدو که با وی رفیق بوده اندیشه • و گفته شما گواه باشید که من تبلیغ
حجت و امر خلیفه بتو کردم • و ایشان گفتند ما گواه شدیم • بعد از آن از مجلس
بیرون آمده • و افشین با او علیه جرات قتل و نتوانسته کردن • بعد از آن ابن ابی داود
بمجلس خلیفه حاضر شده • و گفته یا امیر المومنین امروز ناگفته از جانب شما پیغامی
که متضمن خیر و صلاح بود • و بدان تحصیل جنت جهت خلیفه مامول و مرجو بوده •
بتقدیم رسانیده ام • و حکایت را با تمام باز گفته • حضرت امیر المومنین
استصواب رای او نموده • و فی الحال باحضار قاسم بن عیسی فرمان داده •
و او را خلعت خلاص پوشانیده • و افشین مکور را با امثال و قهد توبیخ
و قهر نموده • و نیز معتصم خلیفه روزی بر محمد بن جهیم برمکی غضب کرده •
و امر کرده که گردنش بزنند • دران وقت ابن ابی داود حاضر بوده
در زمانی که سرش برهنه کرده بر سر نطع آورده بودند • و سیاف شمشیر
برهنه ساخته مهیاء ضرب شده • ابن ابی داود بخلیفه گفته چون او را
میکشی مالش چون میستانی • خلیفه گفته کیست آنکه مانع تصرف من از مال او شود
گفته خدا و رسول خدا و عدل امیر المومنین چه بعد از قتل و مال او قهرا منتقل

بورثه او میشود • پس اولی آنکه حضرت خلیفه با ادعی علیه اقامت نموده
نماید • در حین حیات او از و استخلاص مال نماید • بعد از آن انچه حق باشد تقدیم
رساند • حضرت خلیفه ازین سخن متاثر شده • امر بحبس او فرموده • بعد از آن قضیه او
بمال منصلح شده • و او از قتل خلاص شده • و حافظ گفته که معتصم خلیفه
بریکی از اهل جزیره فراتیه غضب کرده و احضار سیف و نطع نموده
او را با فعلت و فعلت خطاب نموده • و امر بضرب رقبه او کرده ابن ابی
داود گفته یا امیر المومنین عدل بر سیف غالب است اینکس مظلوم است اگر
حضرت امیر المومنین در قتل او تامل و تانی فرماید بهتر باشد • خلیفه را فی الجمله
حدت بسکون مایل شده • ابن داود گوید درین وقت مرا بول و غدغه تمام مداد
و من بر حبس آن قادر نبودم و میدانستم که اگر از مجلس برخیزم او مقتول
میاید بضرورت جامهای خود تر کرده ام اتفاقه بول در ان نمودم • و جامهای را
ببول ترساختم تا آنکه آنکس را خلاص ساختم • چون برخواستم نظر معتصم بر جامهای من
افتاد گفت یا ابا عبدالله در زیر تو آب بوده که جامها تو بدان تر شده •
گفتم نی یا امیر المومنین • و حکایت را باز گفتم خلیفه ازین صورت متعجب
و خندان شده • و مرا دعا کرده و استحسان فرموده • و یکدست خلعت خاص و صد هزار درم
نقد عنایت فرموده • و احمد بن عبدالرحمن کلبی گفته که ابن ابی داود از سر تا پا
روح مجسم است • و لاذون بن اسمعیل گفته من هرگز کسی را بکمی مطیع و منقاد

که معتصم خلیفه با ابن ابی داود ندیده ام • چه غیر او اگر از خلیفه شیئی پرسیدی
سؤال کرا دندی التفات نمودی • و چون ابن ابی داود بمجلس او حاضر شدی •
و از جهة اهل ثغور و حرمین شریفین و اقاصی اهل مشرق و مغرب سخن
گفتی سخنان او را باجابت مقرون ساختی • روزی جهت حفر نهری در اقصای
خراسان مبلغ صد بار صد هزار درهم • از امیر المومنین طلب فرمود خلیفه گفت
بر من چه لازم که این مبلغ را از خزانه بدان صرف کنم • در جواب گفت یا امیر
المومنین چنانچه بر تو رعایت و ملاحظه رعایا و زیردستان نزدیک
لازم و متحتم است • کذلک رعایت و مراقبت رعایای دور دست لازم است •
بحثا و لایزال در این باب ملایمت مینمود تا مبلغ مذکور را استخلاص گردانید
حسین بن ضحاک که از شعرای مشهور زمان خود بوده میگفت که ابن ابی دواد
نزد ما لغت دان نیست • و نزد شعرا محسن بعلم کلام • و نزد فقها محسن بعلم فقه •
و مع هذا از نزد حضرت معتصم بجمیع این کمالات موصوف است • و منشاء اتصال
ابن ابی دواد بصحبت مامون خلیفه آنکه ابو داود گفت که من روزی بمجلس
قاضی یحیی بن اکثم مع الفقها حاضر بودم • که رسولی از جانب امیر المومنین
وارد شد و گفت امر خلیفه شده که تو با حضار مجلس خود • در فلان وقت بمجلس
حاضر شوی • ابن اکثم میخواست که من بمجلس خلافت نروم لیکن بر منع من قادر نبود
القصه باتفاق اصحاب مشار الیه بشرف صحبت امیر المومنین مشرف

شدم • و چون شروع در کلام کردم و تمهید مقدمه چند نمودم حضرت امیر المومنین
کلام مرا بعد از استفهام استحسان نمود • و در من بنظر عنایت نظر فرمود •
و گفت چه کسی ام خود را گفتم که از منسوبان آستان خلافتم • گفت ترا از مجلس ما و گفتم تو
الی الغایه که باز داشت • خواستم که حواله به یحیی بن اکثم کنم گفتم حبسنی القدر
و بلوغ الکتاب اجله یعنی تقدیر و انقضاء وعده مرا باز داشته بود •
بعد از آن فرمود که من بعد هرگاه مارا مجلس منعقد شود البته بدان حاضر شوی گفتم نعم
یا امیر المومنین • بعد از آن لایزال بر موجب مذکور عامل بودم و گویند چون یحیی بن
اکثم از خراسان در زمانی که متولی قضاء بصره بود از جانب مامون در سنه اثنین
و مائتین وارد شد • و جوان بود چه سن او زیاده از بیست سال نبود و جمعی از اهل علم
و دانش و ارباب مروت و منش را • خود مصاحب ساخت از آن جمله ابن ابی دواد
بود • و بعد از آن در سنه اربع و مائتین مامون خلیفه پای به سریر خلافت بغداد را
بجلوس مبارک مشرف ساخت • به یحیی بن اکثم گفت از اصحاب خود اختیار کن جمعی را
که بمجالست و مخالطت نمایند • بیست کس از ایشان اختیار فرمود ابن ابی داود
یکی از ایشان بود • بعد از آن گفت از این جماعت چند کس را اختیار کن پنج کس اختیار
فرمود یکی از ایشان ابن ابی دواد بود • و چون ابن ابی داود بدان صحبت رسید
خلیفه را بالتمام بجانب خود منجذب گردانید • و امر بدان نمودی شد که حضرت مامون
عبد الله جعفر را ابو عبد الله احمد بن داود را به برادر خود معتصم خلیفه وصیت
نمی آورد چنانکه نمود به

فرمود و فرمود که ابن ابی داود را از خود دور مسازد و از صحبت و مشورت
او را مهجور مگردان که او محل اعتماد است و بعد از من دیگر وزیر نگاه مدار
و چون معتصم متولی خلافت شد ابن ابی داود را قاضی القضاة گردانیده
یحیی بن اکثم را معزول ساخت و احمد بن ابی داود را بمرتبه محرم و مخصوص
خود گردانید که هیچ امر ظاهری و باطنی از وی پوشیده و پنهان نمی داشت
ابن داود حضرت امام احمد حنبل را امتحان نموده الزام باعتراف خلق قرآن
قدیم نمود و چون معتصم خلیفه متوفی شد واثق بالله متولی و متصدی خلافت
و امامت شد رتبه ابن ابی داود نزد او درجه علیا گرفت و چون واثق
بجوار حق پیوست و متوکل متولی خلافت و امامت شد فلج اعضاء ابن ابی داود
طاری شد و شغل آن از او از کار افتاد متوکل ولد او را محمد بن احمد را بجای او
قاضی القضاة گردانید بعد از آن در سنه ست و ثلاثین و مائتین محمد مذکور را
عزل فرموده ابن اکثم را بجای او نصب گردانید بناء روایت کرده اند محمد بن عبد الملک زیات
وزیر صاحب اعتبار واثق بود و واثق حکم عام فرموده بود که هرکس محمد وزیر را
ببیند جهة او قیام نماید ابن ابی داود هرگاه که او را دیدی برخواستی و نماز
مشغول شدی تا او را تعظیم ننمایدی ازین جهة ابن زیات جهة او گفته

شعر

صلی الضحی لما استفاد عداوتی　وأراه ینسک بعدها ویصوم
لا تعدمن عداوة مسمومة　ترکتک تقعد تارة وتقوم

و از شعراء عصر و فضلاء دهر که معاصر ابن ابی داود بوده اند او را باشعار لطیفه
مدح نموده اند از آنجمله این دو بیت است که علی رازی گوید که ابا تمام طائی را
نزد ابن ابی داود دیدم و با او شخصی بود قصیده در مدح او برو میخواند
این دو بیت از آن قصیده است

شعر

لقد انست مساوی کل دهر　محاسن احمد بن ابی داود
وما سافرت فی الآفاق الا　ومن جدواک راحلتی وزادی

ابن ابی داود به وی گفت این معنی خاصه تست یا از جای دیگر اخذ کرده گفت این معنی
خاصه منست ولیکن قصد کرده ام باین معنی تشبیه بکلام ابو نواس و هو

وان جرت الالفاظ منا بمدحة　لغیرک انسانا فانت الذی نعنی

روزی ابو تمام بملازمت ابن ابی داود رفت حجاب او را بر در خانه محجوب
موقوف کردند وی ازین صورت ملالت کشید و ابن ابو داود را در حضور حجاب او درون
عتاب نمود چون بار یافت ابن ابو داود او را گفت ترا این معنی چگونه
دست داده گفت از قول شاعر حاذق ابو نواس که در مدح فضل بن
ربیع گفته و هو هذا

شعر

ولیس لله بمستنکر　ان یجمع العالم فی واحد

و چون ابن ابی داود متقلد دیوان مظالم شد ابو تمام قصیده متضمن تظلم جهة او گفت و این دو بیت
از جمله آنست و هو هذا

شعر

چند اشتم که مرا عتاب نمائی که
ابو تمام گفت یک کس را عتاب
توان کرد تو تمام ناسی را چه
عتاب توان نمود ابن ابی داود
گفت صح

ولو انت تنعت القريض وامثله   فلا عجب ان صنعته الاعاجم
ولولا خلال سنها الشعر ما دري   بغاة العلى من اين تؤتى المكارم

ومروان بن ابي الجنوب ابن ابي داود را بدین ابیات مدح نموده

لقد حازت نزار كل مجد   ومكرمة على رغم الاعادي
فقل للفاخرين على نزار   ومنهم خندق وبنو اياد
رسول الله والخلفاء منا   ومنا احمد بن ابي دواد
وليس كمثلهم في غير قومي   بوجود الي يوم التناد
نبي مرسل وولاة عهد   وتهدى الى الخيرات هادي

وچون این شعر را ابو هفان المهزمی شنیده در جواب آن گفت

فقل للفاخرين على نزار   وهم في الارض سادات العباد
رسول الله والخلفاء منا   ونبرأ من دعي بني اياد
وما منا اياد اذا اقرت   بدعوة احمد بن ابي دواد

بعد از آن ابن دواد گفت نرسیده است از هیچ احدی بمن چیزی از مهزمی بمن رسیده اگر نزد من مکروه نبودی او را تنبیه بعقابی کردمی که هیچ کس را از اعجاب نشده بودی چه او منقبت مرا پاره پاره کرده است، و ابن ابی دواد بمعاونت اشعار واقف و شعر میکرده، ولیکن اظهار انتساب آن بخود نمی نموده، و از جمله ابیات

ما انت یا سبب الضعیف وانما   نجح الامور بقوة الاسباب
فالیوم حاجتنا الیک وانما   یدعی الطبیب لشدة الاوصاب

وغیر مرزبانی از ابو العینا چنین نقل نموده که معتصم بر خالد بن یزید بن مزید الشیبانی بواسطه مالی که از وی میطلبید غضب کرده، و در صدد عقوبتش شده، و او خود را بشفاعت قاضی احمد ابن داود متحصن ساخته، و ابن ابی دواد او را درخواست نموده خلیفه اجابت نکرده، و چون مجلس خلافت حاضر شده در غیر جای خود نشسته خلیفه گفته چرا در غیر مجلس خود نشستی، گفت بواسطه آنکه مرا سزا نیست که موضع من موضع شفاعت است، چون شفاعت من قبول نیست آنجا چرا نشینم، خلیفه گفت برخیز و بجای خود نشین که شفاعت و درخواست تو مقبول است، و امر بخلاص آنکس کرده، ابن ابی دواد گفته مادام امیر المؤمنین او را خلعت نپوشاند، مردم نمیدانند که سخط خاطر امیر المؤمنین بر خالد بدل شده، او را خلعت ارزانی داشت، و گفت یا امیر المؤمنین این کس و اصحاب او مستحق آن هستند که حضرت خلیفه رزق شش ماهه بدیشان انعام نماید، آنرا نیز عنایت فرمود، و آنکس از مجلس خلافت زر و خلعت یافته سوار و بیتهیج بیرون شد، و مردم در اطراف طرق انتظار را واقف او کشیده چون آن صورت مشاهده کردند یکی از ایشان فریاد برآورد و گفت الحمد لله علی خلاصک یا سید العرب، او گفت ساکت باش که سید عرب احمد بن ابی دواد است، و همیشه میانه وی و ابن زیات وزیر منافرت و مناقشات واقع بوده تا آنکه بغض که مصاحب قاضی مذکور بوده، و در تعصب و تنقیص امور وزیر

قاضی مشار الیه تردد مینموده • وزیر مذکور او را منع نموده چون این صورت
با بن ابی دواد رسیده نزد وزیر رفت • و گفت آمدن من بصحبت تو نه از برای
آنست که حال من از قلت بکثرت • و یا از ذلت بعزت گراید بلکه امیر المؤمنین
مرا رتبهٔ داده است که بر ما واجب است ملاقات تو اگر ترا ملاقات میکنم
بواسطه رعایت آن مرتبه است • و این که تأخیر از صحبت تو می نمایم بواسطه ذات است •
بعد از آن از مجلس برخواست • القصه مکارم و مآثر قاضی مذکور نهایت ندارد
و بعضی از شعرا ابن زیات را بقصیدهٔ که عدد آن هفتاد بیت است هجو نموده اند •
و چون این خبر بقاضی احمد رسیده این دو بیت گفته شعر

أحسن من سبعين بيتا هجا جمعك معناهن في بيت
ما أحوج الملك إلى مطرة تغسل عنه وضر الزيت

چون این نظم بگوش ابن زیات رسیده • این دو بیت را در مذمت او بنابر آنکه
اجداد قاضی احمد بن دواد زفت فروش بوده اند گفته شعر

يا ذا الذي يطمع في هجونا عرضت بي نفسك للموت
الزفت لا يزري بأحسابنا أحسابنا معروفة البيت
قيرتم الملك فلم ننقه حتى غسلنا القار بالزيت

و احمد بن ابی دواد بیست و سادس جمادی الآخر سنه ثلث و ثلثین و مائتین بعد
از موت محمد و گشتن او وزیر مذکور بعد یوم و زیاده و قیل بخمسین یوم و قیل بسبعة

و اربعین یوم مرض فالج عارض شد • و سیاتی تاریخ وفات الوزیر فی حرف
المیم و چون او را مرض فالج عارض شد ولد او ابو الولید محمد را بجای او
نصب کرد نظر بآنکه او مرضیه نبود • مردم او را مذمت بسیار مینمودند •
و ابراهیم بن العباس الصولی او را باین دو بیت هجو نموده بود

عفت مساو تبدت منك واضحة على محاسن بقاها ابوك لكا
فقد تقدمت أبناء الكرام به كما تقدم آباء اللئام بكا

و ابو الولید چهار سال بر مسند دیوان مظالم و قضا مستمر الحکم کرد و در سنه
سبع و ثلثین و مائتین متوکل خلیفه بر احمد و ولد او متغیر شد • و امر کرد که ضیاع
و املاک ایشانرا از تصرف و حکومت ایشان بدر آورند • بعد از آن او را از تقدیم
دیوان مظالم اولا و قضا ثانیا معزول کردانید • و این صورت در ماه
شهر ربیع سنه مذکوره واقع شد • بعد ذلک از ابو الولید مذکور مبلغ صد و
بیست هزار دینار نقد و دانه چند جواهر اعلی موازی چهل هزار دینار خواست فرموده •
ایشانرا از سر من رأی به بغداد فرستاد و تفویض قاضی القضاتی به یحیی بن اکثم نمود چنانچه
ذکره فی حرف الیاء آت إن شاء الله • و در روزی که احمد بن ابی دواد مغضوب شد
و املاک و ضیاع او ماخوذ گشت یکی از شهود که قاضی از و در زمان تولیت
منحرف بود • برخواست و گفت مرا گواه میگیری بر خود برآنچه درین قبالجات
مذکور است • قاضی گفت لا لا تو مستاهل شهادت نیستی • القصه منفعل شده برزمین

نشت واصحاب مجلس از فوت طلب مشار الیه وتبت او درین امر استعجاب نمودند
بعد ازان جمع دیگر شهود عدول تملیک املاک او در حق خلیفه گواه گرفت و محکم
وقاضی احمد که بمرض فالج در شهر محرم سنه اربع و مایتین متوفی گشت در تاریخ یافعی
وازوی منقولست که گفت من در سنه ستین ومایه ببصره متولد شده ام وگویند وی
از قاضی یحیی بن اکثم به بیست سال اکبر بوده واین مخالف صورتی است که
من در ترجمهٔ یحیی ذکر کرده ام لیکن من آنچه یافته ام نوشته ام والله اعلم وابو الولید
پیش از پدرش به بیست روز در ذی الحجه متوفی شد رحمهما الله وصاحب تاریخ یافعی
در کتاب المذکور در تاریخ وفات قاضی احمد وابنه محمد اختلاف بسیار نموده
وچون دوست نداشتم که آنها با تمام مذکور شود بر بموجب ایراد نموده شد
گویند حضرت متوکل خلیفه ابا الولید محمد بن احمد را بقضا و دیوان مظالم نصب فرمود
ودر یوم الاربعا عاشر شهر صفر سنه اربعین ومایتین عزل فرمود وضیاع واملاک او
بجای جد و والد بزرگوارش از تصرف ایشان بدر آورد بعد ازان معاملات را بده بار هزار دینار
مصالحه کرد وبعد ازان محمد ابن احمد در ذی قعده سنه اربعین ومایتین در بغداد
متوفی شد وبعد از وی پدرش قاضی احمد بن دواد به بیست روز بجوار حق رسید
وصولی چنین ذکر کرده که قهر متوکل بر قاضی احمد بن دواد در سنه سبع وثلثین بوده
ومرزبانی چنین ذکر کرده که قاضی احمد در محرم سنه اربعین متوفی شده
وپسرش پیش از وی به بیست روز از عالم فانی بعالم باقی تبدیل نموده بوده و گویند

بتاریخ

پدرش در اوسنه سبع وثلثین متوفی شده وایشان مرده ودر بغداد بجوار رحمت حق
رسیده اند و گویند پدرش در ذی الحجه سنه تسع وثلثین مرده وپدرش در روز سبت
ثالث عشر من محرم سنه اربعین متوفی شد ومیانهٔ ایشان یکماه زیاده گذشته والله اعلم

حقیقة الحال

وابو بکر بن درید گفته که ابن ابی دواد مرجع ارباب ادب و منبع
اصحاب ذوی الالباب بوده واز اطراف وجوانب بلاد افاضل واکابر عباد بصحبت
او مؤتلف ومتانس بودند در روزی که مشار الیه امانت حیوة بمالک الودایع
بی خسارت خیانت بازداد زمرهٔ از فضلا که با وی معاشر ومصاحب
بودند بر در خانهٔ او انتظار نعش او میکشیدند گفتند ذاتی که منبع کرم ومعدن
مکارم وشیم بود امروز مدفون خواهد شد اگر ما در مرثیهٔ او چیزی نگوییم محمول
بر تقصیر ووهن وعدم تذکر حقوق او خواهد بود چون سریر جنازهٔ او ظاهر شد
یکی از ایشان برخاست وپیش آمد وبانشاد این دو بیت تعلق نمود

الیوم مات نظام الملک واللسن ومات من کان یستعدی علی الزمن
واظلمت سبل الآداب اذ حجبت شمس المکارم فی غیم من الکفن

وتقدم الثانی فقال وبعد ازان یکی دیگر پیش آمد و گفت

ترک المنابر والسریر تواضعا وله منابر لو یشاء وسریر
ولغیره یجبی الخراج وانما تجبی الیه محامد واجور

وتقدم الثالث فقال

ولیس فتیق المسک ریح حنوطه   ولکنه ذاک الثناء المخلف
ولیس صریر النعش ما تسمعونه   ولکنه اصلاب قوم تقصف

ابوبکر جرجانی چنین گفته که از ابا العینا شنیدم که میگفت هرگز کسی را در مراعات ادب مثل ابن ابی دواد نیافتم چه هرگز از پیش او بر نخواستم که قدم خود نگذاشته که همراه او بیرون نشود و در مدت تردد بخدمت آن حضرت هرگز این لفظ نگفت و از غیر او از اکابر این لفظ را نشنیدم و چون محاسن او بسیار بود این ترجمه بطول انجامید و دُواد بضم دال مهمله و فتح واو و بعد الالف دال مهمله است و ایادی بکسر همزه و فتح یاء مثناه تحتانی و بعد از الف دال مهمله نسبت است بایاد بن معد بن نزار بن عدنان

والحمد لله رب العالمین

الحافظ ابو نعیم احمد الاصفهانی ابن عبد الله بن احمد بن اسحق بن موسی بن مهران المشهور بالحافظ وی صاحب کتاب حلیة الاولیاست و از اکابر علماء حدیث و مجودین حفاظ کلام شریف است و علم حدیث را از اکابر علماء زمان خود فرا گرفته و بروایات صحیحه مستفیدین را بهره رساینده و کتاب حلیه او که مشتمل بر مزایا و وجوه کمالات است از اعلی و اجلی تالیفات اوست و او را در تاریخ اصفهان کتابی است در نهایت بلاغت و کمال فصاحت نسب او را ابو جعفر الحافظ ذکر کرده ام بهمین صورت از کتاب مذکور که از جد پدرش عبد الله نقل نموده ام و او گفته

الحافظ ابو نعیم الاصفهانی

که جدش مهران بشرف اسلام استشراف یافته و اول کسی از ایشان که بدولت اسلام فایز و مشرف گشته مهران بوده و او مولی عبد الله بن معویه بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب بوده رضی الله عنه و ذکر عبد الله بن معویه درین کتاب در محل خود خواهد آمد انشاء الله تعالی و نیز گفته که پدرش عبد الله ابن احمد در سنه ست و ستین و ثلثمائه متوفی شده و نزد جد مادرش مدفون گشته و حافظ مذکور در سنه ست و ثلثین واربعمائه باصفهان متوفی شده و اصبهان بکسر همزه و فتح آن و سکون صاد مهمله و فتح باء موحده و بعد الهاء الالف والنون از شهرهای بلاد جبال است و وجه تسمیه اصبهان باسم مذکور آنکه اصبهان بلغت عجم سپاهان است و سپه عسکر است و هان جمع عسکر و چون محل مذکور در ایام حکومت و سلطنت اکاسره مجمع عساکر فارس و کرمان و اهواز بوده او را سپاهان گفته اند و چون معرب ساخته اند اصفهان شده و بناء اصفهان اسکندر ذی القرنین نهاده کما ذکره السمعانی والله اعلم

در تصحیح لفظ اصفهان

الحافظ ابوبکر احمد بن علی بن ثابت بن احمد بن مهدی بن ثابت البغدادی المعروف بالخطیب وی صاحب تاریخ بغداد است و او را سوی تاریخ مذکور مصنفات کثیره مفیده بین العلما متداول و مشهور است و از زمره علما متبحرین و حفاظ مجودین است و تالیفات نافعه او در فنون علوم و حقایق از صد متجاوز است و اکثر تالیف او منحصر در تاریخ مذکور بودی فضیلت او بدرکاه فی و کمالات او را

الحافظ الخطیب البغدادی

جلد دوم بین الصغار الکبار

بودی چه اطلاع و معرفت او بر فنون فضایل و کمالات ازان کالشمس فی رابعة
النهار مفهوم و معلوم است • و او اخذ فقه از قاضی ابو الحسن المحاملی و قاضی
ابو الطیب الطبری نموده • و در بدایة حال فقیه بوده از علم شریف حدیث
و علم تاریخ بر و غلبه کرده • و در رابع عشرین جمادی الاخر سنة اثنی و تسعین و ثلثمایه
متولد • و در یوم الاثنین سابع ذی الحجة سنة ثلث و ستین و اربعمایه در بغداد
متوفی شده رحمه الله • و سمعانی گفته که در شهر شوال همان سال متوفی شده •
و گفت که شنیدم شیخ ابو اسحق شیرازی یک پایه نعش او حمل نموده چه مشارالیه در تالیفات
و تصنیفات مشارالیه مراجعت مینموده • و از صحبت شریف او منتفع می بوده •
و از غرایب اتفاقات زمان آنکه حافظ ابو بکر که حافظ مشرق • و ابو عمر یوسف
ابن عبد البر صاحب کتاب استیعاب حافظ مغرب • در یک سال بدار رحمت ایزد متعال
منتقل و متواصل شده اند • کما سیاتی فی حرف الیا انشاء الله • محب الدین بن النجار
در تاریخ بغداد چنین گفته که ابا البرکات اسمعیل بن سعد الصوفی گفته که شیخ ابا بکر
ابن الزهرا الصوفی جهة نفس خود قبری در جنب قبر حضرت بشر حافی
حفر و ترتیب نموده بوده • و در هفته یک نوبت بر سر قبر مذکور میرفته و در میانه
در اندرون قبر میبوده • و در انجا ختم تمام قران کریم مینموده • و چون شیخ ابا بکر
احمد رحمه الله متوفی شده • وصیت کرده بوده که او را در جنب قبر بشر حافی در باب حرب
دفن نمایند • اصحاب حدیث نزد شیخ ابا بکر ابن زهرا آمده و التماس نموده

که شیخ ابی بکر بن احمد را در قبری که جهة نفس خود مرتب ساخته دفن نمایند •
مشارالیه امتناع نموده • و چون از این صورت نفرموده ارباب حدیث جواب آن
سخن را از و شنیده آمده نزد والد او حاضر شده صورت حال را باز گفته اند • وی شیخ
ابی بکر را بمجلس خود احضار فرموده • و بدو گفت من تو را نمی گویم که قبر خود را
بحضرت شیخ ابو بکر احمد ده • و لیکن میگویم اگر بشر حافی رحمه الله زنده بودی
و تو در جنب او ساکن می بودی • ابو بکر خطیب در آمدی و در زیر تو نشستی
تو تجویز آن معنی توانستی کردن • گفت نه بلکه برخیزانستم و او را بجای خود جای
میدادم • گفت این زمان هم چنین کن • بعد از ان مشارالیه بطیب خاطر
قبر را بدان حضرت باز گذاشته • و در انجا مدفون شده • و او تمام
مال خود را که عبارت بوده از دویست اشرفی در ایام مرض بارباب حدیث
وقف و بخشش نموده • و جمیع کتب خود را بر سبیل وقف کرده • و او را از زندگانی
و زیاده از شصت کتاب تالیف نموده بوده • و وصیت نموده که جمیع اثواب
و رخوت او را تصدق نمایند • و حضرت شیخ ابو اسحق شیرازی یکی از حمله
جنازه آنحضرت بوده • و گفته اند که وی در سنه احدی و ستین و اربعمایه
متوفی شده رحمه الله • و از آثار شعر او از برای وی خوابهای خوب دیده اند
و گفته اند که علم حدیث و حفظ آن در این وقت بمشارالیه منتهی شده و
آنچه من از کتاب ابن البنی نقل نموده ام • والحمد لله رب العالمین

ابن الراوندی

ابو الحسین احمد بن یحیی بن اسحق الراوندی • وی از کبار علماء مشهور
عصر بوده و در علم کلام صاحب قول بوده • و از وی صد و چهل کتاب در فنون
علوم مانده • از آن جمله کتاب فضیحة المعتزلة • و کتاب التاج و کتاب القضیب
و غیر ذلک است • و او را با علماء کلام مجالس و مناظرات مشهوره است •
و در مباحث علم کلام علما از وی مذهبی چند که بدان متفرد بوده در کتب خود
نقل کرده اند • و در سنه خمس و اربعین و مائتین برحبه مالک بن طوق التغلبی
و قیل ببغداد متوفی شد • و مقدار عمر او چهل سال بوده • و در کتاب بستان مذکور است
که وی در سنه خمسین بجوار حق پیوسته • و نسبه او براوند بفتح راء مهمله و بعد از آن الف
و او مفتوحه و نون ساکنه است • و آن دهی است از مواضع قاسان بنواحی
اصفهان • و بطا مهمله بر ناحیه ایست • از این نیز راوند گویند • و قاسان بسین مهمله
غیر قاشان بشین معجمه است که در جوار مدینه قم واقع است • و این راوند را وندیست
که بهو نام طایی حکایت او را در کتاب الحماسه در باب مراثی گوید • و آن چنین بوده
که دو کس از بنی اسد متوجه اصفهان شده اند • و با دهقانی در موضع راوند
و خزاق عقد مواخات کرده اند • و لایزال با دهقان در طریق منادمه و مصاحبه
همعنان بوده اند • تا یکی از بنی اسد بجوار حق پیوسته • و دهقان و رفیقش
ملازم قبرش را پیشه کرده اند • و با قبر او منادمه نموده • دو کاسه شراب خود
آشامیده • و یکی بر خاک او میریخته اند • بعد از مدتی دهقان نیز متوفی شد •

و اسدی

و اسدی به گور ایشان قبر هر دو منادمت نموده بدین شعر ترنم میکرده

وهو هذا

خلیلی هبا طالما قد رقدتما ... اجدکما لا تقضیان کراکما
اری طول نوم لا تجیبان داعیا ... کأن الذی یسقی المدام سقاکما
الم تعلما ما لی براوند کلها ... و لا بخزاق من صدیق سواکما
اقیم علی قبریکما لست بارحا ... طوال اللیالی او یجیب صداکما
و ابکیکما حتی الممات و ما الذی ... یرد علی ذی لوعة ان بکاکما
فلو جعلت نفس لنفس وقایة ... لجدت بنفسی ان تکون فداکما
اصب علی قبریکما من مدامة ... فان لا تنالاها تروی ثراکما

صاحب کتاب الغریبین

و خزاق بضم خاء معجمه و بعد از آن زا و بعد از الف قاف ساکنه • و هی قریه است
ملاحق قریه راوند • ابو عبید احمد بن محمد بن ابی عبید العبدی المؤدب
الهروی القاسانی صاحب کتاب غریبین است انچه در نسب او مذکور است
برین وجه است که ذکر کرده شد • لیکن انچه بر پشت کتاب غریبین دیده ام
بر این وجه است • و هو احمد بن محمد بن عبد الرحمن و الله اعلم • وی از کبار علماء زمان خود
بوده • و در استکشاف احوال او از کتاب مذکور تقصیری نکردم • و بر احوال الهروی که
مصاحب ابا منصور ازهری بعضی بوده و بر وی حدیث خوانده • و از صحبت وی استفاده
منتفع گشته چیزی نیافتم • و در تالیف کتاب غریبین مساعی جمیله بتقدیم رسانیده •

و بیان تفسیر غریب قران کریم و غریب حدیث شریف جمع نموده و در آفاق
مشهور و معروف گشته و ان از کتب نافع است وی در ولایت با دو کلاباذی نزاع داشته
و در خلوات بکثرت اشتغال می نموده و در طریق معاشرت با ارباب طرب و ادب و لذات
و دعابات میفرموده عفی الله عنه باخرزی در ترجمه بعض ادبا خراسان چون بهراة
رسیده و بر بعض تکبر نموده وی در سنه احدی و اربعمایه متوفی شده و هروی
بفتح ها و را انتساب اوست بدار السلطنه هراة و ان شهر بزرگیست از بلاد
خراسان و از احنف بن قیس صلحا از قبل عبد الله بن عامر ان شانی فتح نموده
و قاشان بفتح قاف و بعد از الف شین معجمه و بعد از الف ثانیه نون و ان دهی است
از قری هرات و عبد الله بن عامر بن ده منسوب است و باشان بباء موحده نیز
گفته اند کما ذکره السمعانی و پیش ازین قاشان و قاسان مذکور شد و این
چهار اسم است که در بینها اشتباه واقع است و چون برین وجه که مذکور شد
دانسته شود اشتباه نماند والحمد لله رب العالمین

ذکر هرات

الخوافی

ابو المظفر احمد بن محمد بن المظفر الخوافی فقیه شافعی مذهب و انظر اهل
زمان خود بوده و بر حضرت امام الحرمین جوینی تفقه نموده و اشهر و اوجه
تلامذهٔ انحضرت بوده و در طوس و حوالی ان قاضی شده و در مناظره
و مباحثه خصم را باظهار صواب الزام و افحام میفرموده و در اشتغال علوم
و اکتساب کمالات در رسوم رفیق ابی حامد امام محمد غزالی بوده و بیکی حضرت

امام محمد را سعادت کثرت تالیف و تصنیف و منت زاید را سعادت
حسن مناظره روزی شده و در سنه خمسمایه در طوس بجوار رحمت ایزدی ملحق
شد و نسبت وی بخواف بفتح خاء معجمه و بعد از واو مفتوحه الف و بعد از الف فا
ناحیه ایست در حوالی نیشابور و بکثرت قری و مواضع از اسباب نواحی ممتاز
والحمد لله رب العالمین

برادر امام محمد غزالی

ابو الفتوح احمد بن محمد بن محمد بن احمد الطوسی الغزالی الملقب
بمجد الدین برادر ابی حامد محمد بن محمد الغزالی است رحمهما الله وی
از فحول فقها و علما شافعیه بوده و در اظهار حکم و مواعظ ید طولی داشته
بالاخره وعظ او بر فقه غلبه کرده و سخن و مواعظش را پیرایه چون از سر سوز
و درد بوده بسیار موثر واقع می شده و از وی خوارق عادات و کرامات بسیار
ظاهر می شده و طریق تزهد و سلوک اختیار نموده و یکباره بی اختیار بحق
منجذب گشته و در مدرسه نظامیه بنیابت برادر بزرگوار خویش در زمانی که وی تدریس
ترک نموده بود مدتی مدرس بوده و احیاء علوم الدین تالیف برادر خویش را
در یک مجلد اختصار نموده و از الباب الاحیا نام نهاده و کتابی مسمی بذخیره در علم
بصیره تالیف فرموده و اکثر بلاد و امصار را سیر و طواف نموده و صوفیه
و گوشه نشینان را بنفسه خدمت میکرده و بانقطاع و عزلت و گوشه نشینی بسیار مایل بوده
ابن نجار در تاریخ بغداد چنین گفته که یکی از حفاظ در حضور انحضرت تلاوت این

آیه کریمه یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله نازل شده
آنحضرت فرموده که حضرت عزت عباد را ابیاء اضافه مضاف بنفس خود کرده
و این عنایت بکمال است و این دو بیت را مناسب این مقام خوانده دعی

وَ ها نَ علی اللوم فی جنب حبها وقول الاعادی انه لخلیع
اَصم اِذا نودیت باسمی وانتی اذا قیل یا عبدها لسمیع

ومثل هذا قول بعضهم

لا تدعنی الا بیا عبدها فانه اشرف اسمائی

و آنحضرت در سنه عشر و خمسمایه در قزوین متوفی شده و هو فی شرف او اکنون
در انجاست **وطوس** بضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله نسبت او است
بطوس و آن ولایتیست بخراسان مشتمل بر دو شهر یکی طابران بفتح طاء مهمله
و بعد از الف باء موحده و بعد از راء مفتوحه الف و نون ساکنه و دیگری
نوقان بفتح نون و سکون واو و فتح قاف و بعد از الف نون و این
دو موضع را زیاده بر هزار ده و ضیعه تابع است والسلام والحمد لله
وغزالی بفتح غین معجمه و تشدید زا و بعد از الف لام نسبت الی الغزال
بر عادت اهل خوارزم و جرجان چنانکه قصار را قصاری و عطار را
عطاری گویند و بعضی بتخفیف زا خوانده اند انتسابا الی الغزالة و آن
قریه ایست از قرای طوس و این خلاف مشهور است و بعض معانی در کتاب

ذکر طوس

بیان غزالی

الان بر موافق این گفت والله اعلم **وقزوین** بفتح قاف و سکون زا
و کسر واو و سکون یاء مثناه من تحتها و بعد از آن نون و آن مدینه کبیره ایست
در عجم نزد قلاع ملاحده اسمعیلیه **ابو الفتح احمد** بن علی بن محمد الوکیل
المعروف بابن برهان وی از عظماء فقهاء شافعیه بوده و در اصول و فروع
و مختلف و متفق بحر و مهارت تمام داشته و بر حضرت ابی حامد محمد غزالی
و ابی بکر الشاشی و الکیا ابی الحسن الهراسی تفقه و تلمذ نموده و در اخر امر
در تحقیقات علوم و کشف حقایق رسوم علم گشته و کتاب وجیز او در اصول فقه
تالیف نموده و در مدرسه نظامیه بغداد کمتر از یکماه مدرس شده و در سنه
عشرین و خمسمایه در بغداد بجوار حق و رحمت پیوسته **وبرهان**
بضم باء موحده و سکون راء مهمله و بعد از الف نون است والسلام
والحمد لله رب العالمین
ابو جعفر احمد بن محمد بن اسمعیل بن یونس المرادی النحاس النحوی
وی از فضلاء روزگار بوده و او را تصانیف کثیره بر صحایف ایام باقی است
از انجمله تفسیر قران کریم و کتاب اعراب القرآن و کتاب ناسخ و منسوخ
و کتاب تفاحه در علم نحو و کتاب الاشتقاق و تفسیر ابیات سیبویه
و کتاب ادب الکتاب و کتاب کافی در نحو و کتاب المعانی و تفسیر
عشره دواوین و املاها و کتاب الاشتقاق و کتاب الوقف والابتداء

در بیان قزوین که قرب قلاع ملاحده است

ابن برهان

ابن النحاس

صدری وکبری وکتاب فی شرح المعلقات السبع وکتاب طبقات الشعرا
وغیره وکمک است و اخذ نحو از ابی الحسن علی بن سلیمان الاخفش النحوی وابی
اسحق الزجاج و ابن انباری و نفطویه و اعیان اوبا عراق نموده
و از عبد الرحمن النسائی روایت میکرده و از مصر جهت اخذ نحو نزد جاعه
میکوره رفته و او بغایت بخیل وشحیح بوده و در صرف مال بر خود
مقتیر وتقصیر تام مینموده اگر با و دستاری بخشیده میشده از ابنا بمیکرده
و هر یک پاره را در پی در فی ببته و بدین گونه روزگار بسر میبرده و از غایت
بخل مباشر خدمت خود خود مینموده و شرای حوایج نفس میکرده و بدیگری
استعانت نیکرده و مع هذا مردم را بدو اعتقاد تام ودر تحصیل
علوم از و رغبت ما لاکلام بوده و او نیز در افاده و انفاع تقصیری
نیکرده و در یوم الخمیس خامس شهر ذی الحجه سنه ثمان وثلثین وثلثمایه وقیل
سنه سبع وثلثین بمصر متوفی شده و سبب وفات او انکه بر درج مقیاس
در ایام ازدیاد نیل نشسته بوده و بقوانین عروض تقطیع بعض اشعار مینموده
بعض عوام گمان کرده اند که وی ازبرای نیل سحر میکند تا زیاده نشود و سعر غلات
زیاده شود پای بر وزده اند و او را در نیل انداخته اند والنحاس
بفتح نون و حا مشدده و بعد از الف سین مهمله نسبت وست بصانع و عامل
الات نحاسیه و اهل مصر جمعی را که عمل نحاس نمایند نحاس میگویند والحمد لله وحده
والختم بالصلوه علی من لا نبی بعده

العبدی النحوی

ابو العباس احمد بن بکر بن بقیه العبدی النحوی وی از فضلا با هر
و علما کامل ماهر بوده و کتاب ایضاح تالیف ابو علی فارسی را شرحی
در غایت توضیح وتنقیح نموده و چون از احوال او زیاده برین نمی دانستم
که وی بر ابی سعید السیرافی و ابی الحسن رمانی و ابی علی فارسی چیزی خوانده
و در سنه ست واربعمایه در یوم الخمیس عشرین شهر رمضان المبارک بجوار حق
رسیده بر همین اختصار اقتصار نموده شد والعبدی بفتح عین مهمله
وسکون با و موحده وبعد از ان دال مهمله نسبت او است بعبد القیس بن افصی بن
دعمی و ان قبیله کبیره مشهوره ایست والسلام والحمد لله رب العالمین

ابو العباس احمد بن محمد بن عبد الکریم بن سهل الکاتب وی صاحب
کتاب الخراج است و در سنه سبعین ومایتین متوفی شده و چون از حال او
چیزی نمی دانستم که ذکر کنم بر همین اقتصار کردم و باعث بر ذکر اسم او کتاب
میکور او بود تا مطالعین کتاب او بر زمان او واقف گردند والحمد لله وحده

ابو العباس احمد

ابن یحیی بن زید بن سیار النحوی الشیبانی ولا المعروف بثعلب وی مولی
معن بن زایده است که ذکره است و در نحو ولغت امام کوفیین بوده و نحو را
از حضرت الشیخ العالم ابن الاعرابی اللغوی و زبیر بن بکار فرا گرفته
و از جمله اصحاب او ابو بکر الانباری و ابو عمر الزاهد و غیرهم نحو را از ابو العباس

[illegible]

مذکور روایت میکرده اند و وی عالم معوّل علیه ● و بکثرت حفظ و صدق
لهجه و معرفت علوم عربیه و روایات اشعار رفیعه مشهور زمانه بوده و با کثرت
سن و جوانی نزد کهول مشایخ و فحول علماء عظام مقدم و محترم بوده ●
حضرت شیخ ابن الاعرابی اللغوی را اعتنا و اعتقاد تمام بر مستحفظات او بوده ●
و در بعض مسایل که در ان شک داشته از و سوال میفرموده ● ابو العباس
مذکور گوید که در سنه ست عشر و مایتین ابتدا بتحصیل علوم خصوصا علم عربیه و لغت
نمودم ● و حدود فراء را باتمام مطالعه فرمودم ● و احاطه شده بجمیع ابواب بودم ●
و چون بهجده سالگی رسیدم یک مسئله از مسایل لغات فرا نمانده بوده
که محفوظ من نبوده باشد ● از ابوبکر ابن مجاهد المقری منقول است که گفته
ثعلب نحوی بمن گفت یا ابابکر جمعی از علما بعلوم اشتغال نمودند ● و بمقصد
علیه فایز شدند ● چنانچه اصحاب قران بقران و اصحاب حدیث بحدیث
و اصحاب فقه بفقه و من اشتغال نمودم بکم زید و عمرو نمیدانم که حال من
در اخرت چه خواهد بود ● چون از و برگشتم شب در خواب دیدم حضرت
رسالت پناه محمدی را صلوات الله و سلامه علیه ● بمن گفت ابو العباس را
از من سلام رسان ● و بگو انت صاحب العلم المستطیل ابو عبد الله رودباری
بمن گفته که غرض حضرت رسالت پناه صلی الله علیه السلام ● از علم مستطیل انکه
کلام بان کامل و خطاب بدان محمول میگردد ● و جمیع علوم بدو محتاج است ●

ابو عمر زاهد معروف بمطرز گفته ● که من در مجلس صحبت حضرت ابی العباس
مشرف بودم ● که شخصی مسئله از و سوال کرد و گفت نمیدانم ● سایل گفت تو
میگویی نمیدانم حال انکه قُفّل از بلاد بسوی تو می آید ● و بجا و ابن قدام
مساعی ارباب شوق و فضایل بوصول درگاه تو مشدود و مضروب
میگردد ● ابو العباس گفت اگر والده ترا بعدد انچه از مسایل که من نمیدانم
بمرشته بودی هر اینه تو از ان غنی میشدی ● و کتاب فصیح از تصانیف
انحضرت است و ان کتاب صغیر الحجم کثیر الفایده است ● ابوبکر بن القاسم
در بعض املاوات خود گفت ● که ابو العباس ثعلب بعض اشعار لطیفه برین
میخواند نمیدانم که از ان اوست و یا غیر او [illegible]

اذا کنت قوت النفس ثم هجرتها — فلم تلبث النفس التی انت قوتها
ستبقی بقاء الضب فی الماء او کما — یعیش لدی دیمومة البید حوتها
فلو کان یأبی بالصخور رحمة ما — و ما برح ما بحت و طال قنوتها
فصبرا لعل الله یجمع بیننا — فاشکو همومًا منک فیک لقیتها

[illegible]

ابن فرات گفته که وی در سنه مایتین متولد گشته ● و قیل سنه اربع و مایتین و قیل
احدی و مایتین و لیکن دلالت بران میکند که در سنه مایتین متولد شده باشد
انکه ابن فرات گفته که ابو العباس گفت که چون مامون خلیفه بتاریخ سنه اربع
و مایتین ببغداد آمد ● روزی از باب الحدید بجانب رصافه بیرون میرفت

ومردم از دو جانب صف بسته نظاره میکردند ، پدرم مرا بر داشته بود بر گردن
این کس ها مونس است ، و آن سال چهارم است از هجرت و من آنرا حفظ کردم و من در آن وقت
چهار ساله بودم تقدیرا ، و در یوم السبت سابع عشر جمادی الاول و قیل فی عاشر جمادی سنه
احدی و تسعین و مائتین ببغداد متوفی شده ، و در مقبره باب الشام مدفون گشته ، و علت
و سبب وفات او آنکه او را صممی قوی عارض شده بود ، روز جمعه بعد از عصر
از جامع بیرون آمده و در دست کتابی داشته که بدان ناظر بوده ، اسبی
در کنار راه بدو مصادم شده ، و بسبب آن مصادمه در زمین مغاکی افتاده
چون از آنجایش بدر آورده اند اختلاطی در عقل او پیدا شده ،
و او را بدین حال بمنزل خود رسانیده اند ، و او از آن متأوه و متألم گشته
و در ثانی الیوم بجوار مغفرت الهی مجاور و مقارب گشته ، جد او سیار
بفتح سین مهمله و سکون یا مثناة من تحتها و فتح با ، و بعد از الف نون
نسبت او است بشیبان و آن قبیله از بکر بن وایل ، و آن دو شیبان اند یکی شیبان
بن ثعلبه بن عکابه و دیگری شیبان بن ذهل بن ثعلبه بن عکابه است
و شیبان اعلی عم شیبان اسفل است ، و از تصانیف او کتاب المصون
و کتاب اختلاف النحویین و کتاب معانی القرآن و کتاب ما یلحن فیه العامه
و کتاب القراآت و کتاب معانی الشعر و کتاب التصغیر و کتاب ما ینصرف
و ما لا ینصرف و کتاب ما یجری و ما لا یجری و کتاب الشواذ و کتاب الامثال

و کتاب الایمان و کتاب الوقف و الابتداء و کتاب الالفاظ و کتاب الهجاء
و کتاب الاوسط و کتاب المسائل و کتاب حد النحو و غیر ذلک است

والحمد لله رب العالمین

ابو طاهر السلفی

ابو الطاهر احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن ابراهیم بن سلفه الاصبهانی
الملقب صدر الدین یکی از بهترین حفاظ مشهور در آفاق است و بطلب
مشایخ ملاقات و مصاحبت نموده ، و معتقد مذهب امام شافعی رضی الله عنه بوده ،
و ببغداد وارد شده ، و بر کیا ابی الحسن علی هراسی در فقه ، و بر خطیب ابی زکریا
یحیی بن التبریزی اللغوی در لغت تلمذ و تردد نموده ، و از ابی محمد جعفر بن
السراج و غیره من اماثل الایمه و الفضلا حدیث روات مسموع نموده ، و قطع بلاد بعید
و طوف بجاد و تجار آن نموده ، و از راه بحر از مدینه بتاریخ سنه احدی عشر و خمسمائه صور مو
بثغر اسکندریه قدوم شریف ارزانی داشته ، و مدتی در آنجا ساکن می بوده ،
و از فضلا بسی از اماکن بعیده جهت استفاده علم حدیث و غیره بخدمت وی رسیده اند ،
و در زمان او مثل او بزرگی در روزگار نبوده ، و ابوالحسن علی بن السلار وزیر
ظافر عبیدی بجهت او بتاریخ سنه ست و اربعین و خمسمائه بثغر اسکندریه مدرسه عالی
بنا نموده ، و آن مدرسه الی الآن بدو معروف و مشهور است ، و من جماعتی از
اصحاب او را در دیار مصریه و شامیه دیدم ، و از ایشان استماع حدیث شریف یعنی ابن خلکان
نمودم ، و ایشان مرا بروایت حدیث اجازت داده اند ، و من [illegible] شریف

وکتب او فواید کثیره نقل نمودم چه آنحضرت کثیر الکتابه بوده و از جمله آنچه
از خط آنحضرت نقل کردم این دو بیت است از قصیده که ابی العلاء محمد بن الحسن شعر
اندلسی گفته و هما لولا اشتغالی بالامیر و مدحه لاطلت فی ذاک الغزال تغزلی
لکنّ اوصاف الجلال عذبن لی فترکت اوصاف الجمال الغزل • و همچنین این دو بیت
از گفته جمیل از خط شریف او نقل کردم

وَان سلوّی عن جمیل لساعة من الدهر ما حانت و لا حان حینها
سواء علینا یا جمیل بن معمر اذا مت باساء الحیوة و لینها

و همچنین این بیت را نیز خوانده

قالوا نفوس الدار سکانها و انتم عندی نفوس النفوس

چون املا و تعلیقات او بی نهایت است اقتصار بر اختصار اولی دانست
وی در سنه اثنین و سبعین و اربعمایه تقریبا در اصفهان متولد شده و در صبح
روز جمعه و قیل شب جمعه خامس شهر ربیع الاخر سنه ست و سبعین و خمسمایه
بثغر اسکندریه بجوار رحمت الهی پیوسته شده • و در وعله و آن مقبره ایست
داخل سور عند الباب الاخضر مدفون گشته • و در انجا بعضی از صلحای دیگر
نیز قبل از که مدفون بوده اند مثل طرطوسی و غیره • وَعْلَه بفتح واو و سکون
عین مهمله و بعد از لام ونا است • وگویند این مقبره منسوب است بعبد الرحمن
بن وَعْلَة الشیبانی المصری که صاحب ابن عباس رضی الله عنهما بوده و قیل غیر ذلک

وابن خلکان گفته بخدمت زمرهٔ از علماء محدثین بدیار مصریه مشرف
شدم • از انجمله حافظ زکی الدین ابو محمد عبد العظیم بن عبد القوی المنذری
المحدث بوده • و در مولد حافظ سلفی سخن را برنهج که ذکر شد میگفتند
و در کتاب زهر الریاض المتقیح عن المقاصد و الاغراض تألیف
شیخ جمال الدین ابی القاسم عبد الرحمن بن ابی الفضل عبد المجید بن اسمعیل بن
حفص الصفراوی الاسکندری چنین دیدم • که حافظ ابا طاهر السلفی المذکور میگفته
که مولد من بالتخمین لا بالیقین سنه ثمان و سبعین بوده • پس مبلغ عمر شریف او علی
هذا التقدیر نود و هشت سال بوده باشد • هذا آخر کلام الصفراوی المذکور •
و در تاریخ حافظ محب الدین محمد بن محمود المعروف بابن النجار البغدادی دیده ام
انچه دلالت بر صحت ما قاله الصفراوی میکند • چه میگوید که عبد الغنی مقدسی گفت
از مولد شریف حافظ سلفی از او سؤال کردم گفت من قتل نظام الملک را در سنه خمس و ثمانین
و اربعمایه بخاطر دارم • و در ان وقت من در بصره بودم تقریبا فعلی هذا اگر مولد شریف او
در سنه اثنین و سبعین می بود چنانکه اصفهانیان گفته اند این سخن که من قتل نظام الملک را
بخاطر دارم موجه نبود • چه برین تقدیر از عمر او سیزده سال یا چهارده سال گذشته بوده
و سیزده ساله را مناسب نیست که گوید • که فلان قضیه را در سیزده سالگی بخاطر
دارم • این سخن از کسی مناسب است که مثلا ده سالگی و پنج سالگی
بخاطر داشته باشد بنا و علی هذا این قول صفراوی بصحت اقرب خواهد بود • و با آنکه

صفراوی از غلامده الحضرت بوده وقول او از ثقات وارتیاب مصون بوده وعقل نیز برین شاهد صادق است بدرعرض سیصد سال کسی که بدان سال تحقیق رسیده باشد ندیده و نشنیده ایم فضلا عن الزیاده علیه مگر قاضی ابو الطیب طاهر بن عبد الله الطبری که او صد و دو سال در قید حیوة بوده و بلبنه او بسلفه انتساب اوست بجد خودش ابراهیم سلفه بکسر سین مهمله وفتح لام وفا و فی آخره ها و این لفظ عجمیست و معناه آنچه بینه ثلاث شفاه (یعنی سه لب مو) آنچه یک لب او مشقوق بوده و بتصرف تعریب با ها نا بدیل نموده سلفه کرده اند والله اعلم والحمد لله رب العالمین

ابو الفضل احمد بن یونس بن محمد بن منعه بن مالک بن محمد بن اسعد بن سعید بن عاصم بن عابد بن کعب بن قیس بن ابراهیم الاربلی اصلا وی از روسا و اکابر ارباب فضل و دانش ایامی بوده و شافعی المذهب و بشرف الدین ملقب بوده و بتوحد امامت و فضیلت و حسن معاشرت و رزانت عقل و فطنت مشهور زمان خود بوده و کتاب تنبیه فقه را شرح مبسوط لطیف نموده بوده و احیاء علوم الدین حضرت ابی حامد امام محمد غزالی را دو بار اختصار فرموده و همواره در اثنا تدریس احیاء علوم را از صفحه خاطر بدرس میگفته و بکثرت محفوظات و بسیاری ماده بین الاقران معروف بوده و از ثمرات علم و دانش نامی شده بوده چنانچه اهل ارب

و عم بزرگوارش در مواضع خود خواهد آمد و او در تحصیل علوم بر سینه والد ماجد خود سالک و ذاهب بوده و در مدرسه الملک المعظم مظفر الدین بن زین الدین صاحب اربل در اربل بعد از وفات پدر مرحوم بتاریخ دوم شوال سنه عشر و ستمایه بعد از آنجا روز خمیس ثانی ابن رحمه الله مدرس شد و مترجم ابن خلکان در صغر سن مجلس درس او حاضر میشده بعد از و ندیده ام کسی را که القاء درس و تعلیم علوم بدان ترتیب و نظام نماید که او مینمود و همواره بدان مسلک سالک بود تا آنکه از زیارت حج عودت فرموده بعد از توقف اندک زمانی بتاریخ سنه سبع عشر و ستمایه انتقال بموصل نمود و تدریس مدرسه قاهریه در آنجا بدو مفوض شد و لا یزال بافاده علوم اشتغال مینمود تا آنکه نداء ارجعی را لبیک زمان اقبال نموده بتاریخ دوم الاثنین رابع عشرین ربیع الآخر سنه اثنین و عشرین و ستمایه نفس ناطقه قدسیه اش بسرادقات جبروت واصل شد و ولادت او در موصل بتاریخ سنه خمس و سبعین و خمسمایه بوده و مدت عمر او چهل و هفت سال بود و مترجم هرگاه که وفات او را متذکر می شدم دنیا بچشم من تیره و تار میگشت و از غرایب اتفاقات که گاهی در آن تفکر میکردم آنکه مدت عمر مشار الیه و خلافت امام الناصر لدین الله ابی العباس احمد مساوی بوده چه ابو العباس در سنه خمس و سبعین و خمسمایه متولی خلافت گشته و در سنه اثنین

و عشرین وستمایه متوفیاً متوفی شده . و آنحضرت ابتدا بشرح فیه و تألیف آن
در اربل نموده بود . و از من نسخهٔ ابنیه را که برای حواشی مفید بخط بعض
افاضل بود جهة مطالعه استعاره نمود . بعد از آن دیدم که آن حواشی را بجمیعها
در شرح خود نقل نموده بود . و فاضلی که اصل نسخهٔ ابنیه و حواشی آن بخط شریف او موشح بود
شیخ رضی الدین ابو داود سلمان بن مظفر بن غانم بن عبد الکریم الجیلی
ان فقیه المفتی بالمدرسه النظامیه ببغداد بود . و او از اکابر فضلاء عصر بود .
و کتب بسیار در فقه در پانزده مجلد تألیف نموده بود . بروی منصب [illegible]
عرض کردند قبول نکرد چه بغایت متدین و متقی بود . و در یوم الاربعا ثالث
شهر ربیع الاول سنه احدی و ثلاثین وستمایه بجوار رحمت الهی پیوست و در شونیزیه
مدفون گشت و سن او زیاده از هشتاد سال بود . و در سنه ثمانین و خمسمایه جهت استفاده
تحصیل کمال ببغداد وارد شد . [illegible] و شرف الدین ابو الفضل علوم را
در موصل در خدمت والد بزرگوار خود تحصیل نموده بود . و مدتی غربت
و کربت هجرت مطلق اختیار ننموده بود . از جهت علماء روزگار و فضلاء
امصار . از توفر کمال و جامعیت افضال او در عزت و تنعم و در کمال رفاهیت
و توطن تعجب مینمودند . و چون شرح کمالات و بسط فضایل و افادات او
موجب اطناب کلام میشد . بر مختصر اختصار نمود . والحمد لله رب العالمین

ابن عبد ربه

ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربه بن حبیب بن حدیر بن سالم القرطبی

مولی هشام بن عبد الرحمن بن معویه بن هشام بن عبد الملک بن مروان بن
الحکم الاموی . وی از علما و مشهور بکثرت حفظ و معرفت اخبار ناس بوده
و کتاب عقد را که محتوی بر معانی شتی است تألیف نموده . و از و دیوان شعری
در غایت جودت و فصاحت مانده . و از جمله اشعار اوست .

یا ذا الذی خط العذار بوجهه ... خطین هاجا لوعة و بلابلا
ما صح عندی ان لحظک صارم ... حتی لبست بعارضیک حمائلا

و له فی هذا المعنی و بعضی گفته اند از ان ابی طاهر کاتب و یا ابی الفضل عبد الواحد بغدادی است

و معذر نقش الجمال بمسکه ... خدا له بدم القلوب مضرجا
لما تیقن ان عضب جفونه ... من نرجس جعل النجاد بنفسجا

وله ایضا رحمه الله

و دعتنی بزفرة و اعتناق ... ثم قالت متی یکون التلاقی
و بدت لی فاشرق الصبح منها ... بین تلک الجیوب و الاطواق
یا سقیم الجفون من غیر سقم ... بین عینیک مصرع العشاق
ان یوم الفراق افظع یوم ... لیتنی مت قبل یوم الفراق

و از آن اوست از جمله قصیده طویله که در مدح منذر بن محمد بن عبد الرحمن بن
الحکم بن هشام بن عبد الرحمن بن معویه بن هشام بن عبد الملک بن مروان الحکمی
ملک اندلس گفته ... و هو هذا

بالمنذر بن محمد ثم رفضت بلاد الاندلس فالطير فيها ساكن والوحش فيها انس
و وزير بن مغربي در كتاب ادب الخواص چنين ذكر كرده كه چون اين قصيده
مشهور شد براي تميم معد المعز لدين الله فاق امد و او را بمبالغه و الطراء
كذب و تمويه و اغرا اسارت و لوم نمود و ابو الحسن علي بن محمد الايادي
التونسي كه بملازمت ابي تميم اختصاص داشت بقصيده كه اول آن اين بيت
او را معارضه نمود و مطلع ربع لزينب قد درس واعتاض من نطق بخرس
و قرطبي مذكور را غير از اين معاني مليح بسيار است ولادت مشاراليه در عاشر
شهر رمضان سنه ست واربعين و مايتين و وفات او در يوم الاحد ثاني
عشر شهر جمادي الاولي سنه ثان وعشرين و ثلثمايه بوده و مدت عمر او بهشتاد
و دو سال رسيده و در يوم الاثنين در مقبره بني العباس بقرطبه مدفون گشته
و او را قبل ذلك بمدتي مرض فالج عارض شده بوده والقرطبي بضم قاف وسكون
راء مهمله و ضم طاء مهمله و في آخرها باء موحده و قرطبي انتساب بقرطبه است
و آن مدينه كبيره و كرسي مملكت اندلس است و حُدَير كه از اجداد اوست
بضم حاء مهمله و فتح دال مهمله و سكون ياء مثناه تحتها و الراء اخر الحروف
والله اعلم والحمد لله رب العالمين

ذكر قرطبه

ابو العلاء احمد بن عبد الله بن سليمان بن محمد بن سليمان بن احمد بن سليمان
ابن داود بن مطهر بن زياد بن ربيعه بن حارث بن ربيعه بن انور بن ارقم

ترجمه ابو العلاء المعري

ارقم بن نعمان بن عدي بن غطفان بن عمرو بن بريح بن خذيمه بن تيم الله بن
اسد بن وبره بن تغلب بن حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعه التنوخي
المعري الشاعر وي در فنون ادب ماهر و در جامعيت فضايل بر اقران فايق بوده
نحو ولغت را بر والد خود بمعره و بر محمد بن عبد الله بن سعد النحوي بحلب
خوانده و او را تصانيف كثيره مشهوره و تاليف و رسايل ماثوره بين الفضلا
متداول و متناول است و از نظم او لزوم ما لا يلزم است كه در پنج مجلد است و كتاب
سقط الزند و شرح آن مسمي بضوء السقط از تصانيف اوست و لكن چنين گفته ابن خلكان
كه او را كتابيست مسمي بالايك والغصون المشهور بالهمزه و الردف مشتمل
بر صد جزو است تقريبا و موضوع آن علم ادب است و شخصي كه بر مجلد
اول كتاب الهمزه و الردف گذشته بود چنين حكايت كرد كه كسي اين كتاب را
در علم ادب مطالعه نمايد محتاج بچيزي ديگر در آن علم نمي شود و او علامه عصر
و روزگار بوده و ابو القاسم علي بن المحسن التنوخي و الخطيب ابو زكريا التبريزي
و غير هما اخذ علوم از او نموده اند و ولادت او يوم الجمعه نزد غروب شمس
سابع عشرين ربيع الاول سنه ثلث و ستين و ثلثمايه بمعره بوده و در اوايل
سبع و ستين او را آبله جدري عارض شده چشم راستش آبله را و فوت و چشم چپش
كور شده حافظ سلفي چنين گويد كه ابو محمد عبد الله بن وليد ابن غريب
الايادي گفت كه با عم خود بزيارت ابو العلا المعري رفتيم او را ديدم

بر بعی دمانیدی نشسته دستش بوسیدم او مرا دعا کرد و دست بر سرم زد
کانه ذرو نظر میکنم که چنین یابد شنف و یکی ماوف شده بود و در نقاش افتاده
و روی او از اثر آبله نشان داشت و بغایت نحیف الجسم بوده گویند چون معری
از تالیف کتاب لامع العزیزی در شرح شعر متنبی فارغ شده بود و ما ارباب دانش
در وصف و ثنا بدان شروع نمودند ابو العلا گفته که متنبی مرحوم کانه
بنظر غیب حال مرا مشاهده کرده بوده که گفته وَهُوَ

انا الذی نظر الاعمی الی ادبی   واسمعت کلماتی من به صمم

و دیوان ابو تمام را موجز و مختصر گردانیده و بر و شرحی مسمی بذکری حبیب تالیف نموده
و دیوان بحتری را شرحی مسمی بعبث الولید و دیوان متنبی را شرحی مسمی بمعجز احمد
قلمی نموده و بر غرایب اشعار و معانی آنها و انچه از غیر اخذ کرده بوده اند
بحث کرده و بتوبیخ و تقریر ایشان نموده و نقد و توجیه کلام ایشان
فرموده و در سنه ثمان و تسعین و ثلثمایه بکبار بغداد و در سنه تسع و تسعین
و ثلثمایه بار دیگر رسیده و در کرّه اخر یکسال و هفت ماه ساکن شده
بعد از ان عودت بمعرّه نموده و در منزل خود ساکن شده و لا یزال
بمطالعه اشتغال نموده و شروع در تالیف و تصنیف نموده و مردم از وی
اخذ علوم و کمالات مینموده اند و از اطراف و جوانب افاق ارباب دانش
علی الاطلاق بجانب او تردد مینموده اند و قول علما اسلاف و وزرا

ذوی الاقدار والانصاف بدو کتابات مینوشته اند وی خود را
رهین المحبسین نام نهاده بوده از جهة ادامت اقامت بمنزل و پوشیده گی
دیده از رویة آب و گل و مدت چهل و پنج سال تقریبا گوشت نخورده
چه دیده که حکماء سلف اکل لحم بنابر تعذیب و ذبح حیوان نخورده اند و نیز
ترک کرده و در یازده سالگی شعر میگفته از جمله اشعار اوست

لا تطلبن بالة لک رتبة   قلم البلیغ بغیر جد مغزل
سکن السماکان السماء کلاهما   هذا له رمح و هذا اعزل

و تاریخ لیلة الجمعه ثالث و قیل ثانی شهر ربیع الاول و قیل ثالث عشر سنه تسع
و اربعین و اربعمایه بمعرّه متوفی شده و می شنیده ام که وی وصیت نموده بوده
که بر سر مزار او این بیت کتابت فرمایند

از جهه زن نخواسته و ایلاد اولاد نموده

هذا جناه ابی علی   و ما جنیت علی احد

از مضمون این بیت ان فهم می شود که او در عدم ایلاد اولاد تابع اعتقاد
قدماء حکما بوده چه نزد ایشان ایلاد اولاد اثبات جنایت بر اولاد
است وی سه روز مریض شده و در یوم چهارم مرغ روحش از قفس جلباب
بدن و شبکه علایق بمعارج عالم قدس پرواز نموده و در ان وقت
نزد او بغیر از بنی اعمام او کسی نبوده بدیشان گفته بنویسید انچه من میگویم
چون گفت او را املا نموده اند نامربوط و غیر صواب بوده ترک کرده اند

و قاضی ابو عبد الله محمد التنوخی که یکی از بنی اعمام او بود الیه شده و سایر بنی اعمام
با احسن الله عزاکم مراسم تعزیت اقامت نموده چه این حال را حال افتقاد
دانسته روز دیگرش متوفی شده و از تلامذهٔ او علی بن عمام او را بدین ابیات
مرثیه گفته

وله

ان کنت لم ترق الدماء زهادة فلقد ارقت الیوم من جفنی دما
سیرت ذکرک فی البلاد کانه مسک فسامعة یضمخ او فما
واری الحجیج اذا ارادوا لیلة ذکراک اخرج فدیة من احرما

دربیت اول اشارت کرده باینکه مشار الیه از عدم اراقهٔ دماء تدیناً احتراز
نموده و قبر او در محوطهٔ خانهٔ خودش بوده وان محل محترم غیر معمور بوده
چه او را پروای بانتظام امر دنیا و اقوام و عشایر او را پروای بنظم
امر او نبوده والتنوخی بفتح تاء مثناه فوقها وضم نون مخففه و بعد از
واو خاء معجمه انتساب اوست بتنوخ وان اسم قبیلهٔ چند است
که بحرین اقامت مینموده اند و با یکدیگر در محاربات تناصر و توافق
مینموده اند واین قبیله یکی است از سه قبیله نصارای عرب وهی بهرا
وتنوخ وتغلب والمعری بفتح میم و عین مهمله و تشدید الراء نسبت است
بمعرة النعمان وان قریه صغیره است میان حلب و حماه و تسمیهٔ آن
منسوبست بنعمان بن بشیر الانصاری رضی الله عنه چه بنیز بنا و مشار الیه بوده

و از او فرنج خذلهم الله از ایدی نصاری ملاعین در محرم سنه اثنین وتسعین واربعمایه
بدر آورده اند و مدت مدید در تصرف ایشان بوده آخر عماد الدین زنگی
بن آق سنقر آتی ذکره ان شاء الله تعالی در سنه تسع و عشرین و خمسمایه فتح نموده
و بر ارباب املاک آنجا باعطای املاک منت نهاده والحمد لله رب العالمین

القرطبی الاندلسی ١

ابو عامر احمد بن ابی مروان عبد الملک بن مروان بن ذی الوزارتین
الاعلی احمد بن عبد الملک بن عمر بن محمد بن محمد بن عیسی بن شهید الاشجعی الاندلسی
القرطبی از اولاد وضاح بن رزاح است که با ضحاک بن قیس الفهری در مرج
راهط شام محاربه نموده این صورت را ابن بسام در کتاب ذخیره تالیف خودش
بیان نموده و ثنای بسیار او را درج فرموده و از برای او نظماً و نثراً رسایل و وقایع
ایراد نموده و وی از علمای متفننین اندلس بوفور فضایل و کمالات ممتاز بوده (مستغنیین بر)
و میانهٔ او و ابن حزم الظاهری مکاتبات و ممازحات بسیار جاری بوده و از او
تصانیف غریبهٔ بدیعه مثل کشف الدک و ایضاح الشک در علم شعبده و مثل التوابع
والزوابع و حانوت العطار و غیر ذلک مانده و او با فضایل مذکوره بکرم مفرط
متصف بوده و او را درین باب حکایات و نوادر بسیار است و این چند
بیت از محاسن اشعار اوست

وله

وتدری سباع الطیر ان کماته (ای شجعانه) اذا لقیت صید الکماة (ای الکماة الشجعان) سباع
تطیر جیاعا فوقه وتردها ظباه (ای سیوفه) الی الاوکار وهی شباع

اگرچه این سخن گفته‌اند و زمره باین معنی در جاهلیت و اسلام سابق جسته‌اند لیکن مثل او این را باحسن عبارتی و نیکوتر از غیر بیان فرموده.

ومن تمنیف شعره وظریفه

وندمانٍ تملّا من سکره ... فنام ونامت عیون العسس

دنوت الیه علی بعده ... دنوّ رفیق دری ما التمس

ادبّ الیه دبیب الکری ... واسمو الیه سموّ النفس

وبتّ بلیلتی ناعماً ... الی ان تبسّم ثغر الغلس

اقبّل منه بیاض الطلا ... وارشف منه سواد اللعس

العنق

واین معنی را جماعتی از شعرا تعرض نموده‌اند لیکن اصل سخن درانجا قول امرء القیس است

سموت الیها بعد ما نام اهلها ... سموّ حباب الماء حالاً علی حال

ومعظم اشعار او غرا و فایق است و نزد ارباب ادب معتبر و مقبول است وی بتاریخ سنه اثنی وثلاثین وثلاثمایه متولد شد و در صحوه نهار جمعه سلخ جمادی الاولی سنه ست وعشرین واربع مایه بقرطبه متوفی شده و روز دیگر اورا در مقبره ام سلمه بمسرت و راحت سپرده‌اند و آنچه ابا جد او عبد الملک در کتاب الصله مذکور است

وشُهَید بضم شین مثلثه وفتح ها وسکون یا مثناه من تحتها و دال مهمله است والاشجعی بفتح همزه وسکون شین مثلثه وفتح جیم وبعد ها عین مهمله نسبت است باشجع ابن ریث بن غطفان و آن قبیله کبیره است والحمد لله رب العالمین

اللغوی

ابو الحسین احمد بن فارس

بن زکریا بن محمد بن حبیب الرازی اللغوی وی امام و مقدم ارباب علم و دانش بوده ومهارت تمام در علوم خصوصا در علم نحو داشته و کتاب مجمل او در لغت باحسن نظام تالیف نموده و با وجازت و اختصار عبارت بر معانی کثیر محتوی گردانیده و کتاب حلیه الفقها را در نهایت اتقان ترتیب فرموده که بدان ابتلا و امتحان ولطلب مسایل فقها وارباب دانش میفرموده و باقی ماخذ حریری صاحب مقامات اسلوب سخن از او اقتباس واخذ فرموده و صد مسئله فقهی را در مقامه طیبه از روی شریعت و حکمت وضع نموده و وی همیشه در همدان ساکن بوده و بدیع الزمان همدانی صاحب المقامات الاتی ذکره ان شاء الله ازو استفاده علوم ومعارف مینموده واورا اشعار جیده بسیار است از انجمله این ابیات است

واز و رسایل انیقه جو

شعر

اسمع مقالة ناصح ... جمع النصیحة والمقه

ایاک واحذر ان تبیت ... من الثقات علی ثقه

وله رحمه الله

اذا کنت فی حاجة مرسلا ... وانت بها کلف مغرم

فارسل حکیما ولا توصه ... وذاک الحکیم هو الدرهم

وله روح الله روحه

سقی همذان الغیث لست بقایل ... سوی ذا وفی الاحشاء نار تضرم

وما لی لا اصفو الدعاء لبلدة ... افدت بها نسیان ما کنت اعلم

نسیت الذی احسنته غیر انّنی · مدین وما فی جوف بیتی درهم

وازجمله اشعار لطیفه اوست که در شکایت روزگار گفته و هو

وقالوا کیف حالک قلت خیر · تقضّی حاجةٌ وتفوت حاج

اذا ازدحمت هموم الصدر قلنا · عسی یوماً یکون لها انفراج

ندیمی هرّتی وانیس نفسی · دفاتر لی ومعشوقی السراج

واورا اشعار حسنه کثیره بسیار است در سنه تسعین وثلثمائه در ری متوفی شده و در مقابل مشهد قاضی علی بن عبد العزیز الجرجانی مدفون گشته و بعضی گفته اند در شهور سنه خمس وتسعین وثلثمائه بمحرم متوفی شده اول اشهر است والرازی بفتح را و بعد از الف زا نسبة است ری و ری را زیست و از شهرهای بلاد دیلم است و زا زاید است چنانچه در مروزی نزد انتساب احدی بمرو شاهجان · والحمد لله رب العالمین

ذکر ری

المتنبی الشاعر

ابو الطیب احمد بن الحسین بن الحسن بن عبد الصمد الجعفی الکندی الکوفی المعروف بالمتنبی الشاعر المشهور و گفته اند که وی احمد بن الحسین مرة بن عبد الجبار است والله اعلم اصل وی از کوفه بوده و در اوان صبا بشام رسیده و اطراف واقطار و ولایات را طوف نموده و چون ادب و کمالات اشتغال کامل نموده و در آن ماهر و کامل گشته و بکثرت نقل لغت واطلاع بر غرایب و غوامض آن شهرت تمام داشته هر که از وی سوالی کرده اند که وی در جواب استشهاد بکلام فصحاء عرب از نظم و نثر نماید حتی گفته اند که حضرت شیخ ابا علی الفارسی صاحب الایضاح والتکمله از وی پرسیده که ما را بر وزن فِعْلی چند جمع است

فی الحال گفته حِجلی وظِربی · و شیخ ابو علی گفته که من بعد از آن سه شبانه روز تصفح کتب لغت کردم که شاید جمع ثالث یابم نیافتم · و این رتبه از فضایل بس است آنکس را که حضرت ابو علی در حق او چنین گوید و حجلی جمع حجل است و آن مرغی است که او را کبک گویند یعنی کبک وظربی جمع ظربان است بر مثال قطران و آن جانوری است منتنة الریح · شعر آنحضرت در غایت فصاحت و نهایت ملاحت است و چون اشهر من ان یخفی است با یراد آن عرض نمی رساند اما شیخ تاج الدین الکندی رحمه الله از وی دو بیت روایت میکند که آن در دیوان او نیست اما روایت آنحضرت بتین مذکور تا باسناد صحیح متصل و ثابت است · پس بنابر غرابت دوست داشتم که آنرا ذکر کنم

ابعین مفتقر الیک نظرتنی · فاهنتنی وقذفتنی من حالق

لست الملوم انا الملوم لانّنی · انزلت آمالی بغیر الخالق

و چون متنبی بمصر مریض شد و یکی از احبه قدام او را تیمارپرستی نموده چون بصحت و عافیت مقرون شده از وی مفارقت نموده بکتب الیه وصلتنی وصلک الله معتلا وقطعتنی مبلا فان رأیت ان لا تحبب العلة الی ولا تکدر الصحة علی فعلت · و مردم را در شعر او اختلاف بسیار است بعضی برآنند که شعر او از شعر ابی تمام و من بعده ارجح است و بعضی برآنکه شعر ابی تمام از و احسن والطف است ابو العباس احمد بن محمد النامی الشاعر الآتی ذکره عقیب هذا ان شاء الله تعالی گفته که از شعر او دو بیت متنبی فوایدی نقول بجمیل نموده و من آرزو دارم که ثبت کنم ربوده دو معنی که کسی آن معنی را سبقت نکرده باشد واز آن دو معنی یکی اینست

رمانی الدهر بالارزاء حتی	فؤادی فی غشاء من نبال
فصرت اذا اصابتنی سهام	تکسرت النصال علی النصال

والاخر منذا

فی جحفل ستر العیون غباره	فکانما یبصرن بالاذان

و غلوّ علما را اعتنا و اهتمام تمام بدیوان او بوده و از اشرحها نوشته اند یکی از مشایخ عظام که من بنده از مجلس شریف او مستفید می بودم گفت که من واقف زیاده بر چهل شرح مابین المختصر والمطوّل افاضل ارباب علم و دانش بر دیوان او نوشته اند و بدیوان غیر او التفات نکرده اند و بی شایبه اشتباه که مشار الیه شخص مسعود و مقبول بوده و اورا متنبّی جهت آن گفته اند که وی در بادیه سماوه و آن موضعی است بین الکوفه والشام دعوی نبوت کرده و جمع کثیر از قبیله بنی کلب و غیرهم او را متابعت و مطاوعت نموده اند بعد از آن لؤلؤ حاکم حمص نایب اخشیدیه بمحاربه او قیام نموده او را منهزم ساخته و اصحاب او را متفرق گردانیده و او را زجر شدید و حبس مدید فرموده و بعد از استتابه او را مطلق و مسترح گردانیده و بعضی غیر این گویند اما این اصح است و بتاریخ سنه سبع و ثلاثین و ثلثمایه بخدمت امیر سیف الدوله ابن حمدان واصل شد و در سنه ست و اربعین از او مفارقت نموده بمصر درآمده و خود را بملازمت کافور اخشیدی و انوجور بن الاخشید رسانیده و ایشان را مدح گفته و همیشه منتظری کافور بانجاز وعده و کرم که پیشتر ساده و باجحات و ممالک محلی موصوف و منطقه سواری شد و چون کافور از شناد او کما ینبغی نمود

اورا نمو کرده و در شب عید اضحی سنه خمسین و ثلثمایه از وی بطریق فرار مفارقت نموده و کافور از عقب او بجهات شتی غلمان فرستاده بدو نرسیده اند و منشا این فرار که حضرت کافور او را باعطاء آمال و امانی و تفویض اعمال و اشغال سلطانی موعود گردانیده بوده و چون تفاخر و تعاظم او را در شعر و ارتفاع نفس او را در نخوت و کبر مشاهده نموده از وی توهم مخالفت کرده و اصحاب کافور او را بعضی سخنان عتاب فرموده و گفته اند کسی که بعد از خاتم رسالت صلی الله علیه و سلم دعوی نبوت تواند کرد هر آینه دعوی شرکت در مملکت با کافور تواند نمود و ابوالفتح ابن جنی النحوی گفته که من دیوان ابی الطیب را بر وی قرائت میکردم رسیدم بقصیده که در مدح کافور گفته بود و اول آن قصیده اینست **شعر**

اغالب فیک الشوق والشوق اغلب	واعجب من ذا الهجر والوصل اعجب
اما تغلط الایام فیّ بان اری	بغیضا تنائی او حبیبا تقرب
ولله سیری ما اقل تئیّة	عشیة شرقی الحدالی وغرب

الا لیت شعری هل اقول قصیدة	ولا اشتکی فیها ولا اتعتب
وبی ما یذود الشعر عنی اقله	ولکن قلبی یا ابنة القوم قلّب

گفتم چگونه روا باشد که اینچنین شعری از برای غیر سیف الدوله ممدوح گفته شود گفت من سیف الدوله را بدین معنی انذار و تحذیر نمودم و بنظم و نثر سخنان فرمودم نفع نداد و او بسوء تدبیر وقلت تمیز مرا بکافور داد نه این بیت در این باب گفته منست **شعر** اخا الجود اعط الناس ما انت مالک ولا تعطین الناس ما انا قایل سیف الدوله همه شب علما را بمجلس خود احضار میفرموده و ایشان با یکدیگر در غوامض علوم و حقایق معارف مباحثات مینموده اند در اثنا میانه متنبی و ابن خالویه نحوی سخنی واقع شد ابن خالویه بر متنبی جسته در وی

اورا بضرب مفتاح خسته و خون بر جامه و دامن او ریخته متنبی از این صورت قهر
کرده و متوجه بلاد فارس شده و عضد الدوله ابن بویه دیلمی را مدح گفته و جایزه خطیر از آن
جمیل از او فایز گشته و چون بقصد بغداد اولاً و کوفه ثانیاً از او عدول نموده متوجه بغداد شد
و در اثنای طریق فاتک بن ابی جهل الاسدی با اصحاب خود با او معارض شده و متنبی
با اصحاب خود بمدافعه او قیام نموده و درین محاربه متنبی و پسر او محسد و غلام او مفلح در موضع
صافیه یا جبال صافیه قریب بنعمانیه از جانب غربی بغداد نزد دیر عاقول بمسافت دو میل کشته
گشته شده اند **رحمه الله** ابن رشیق در کتاب العمده در منافع شعر و مضار آن چنین آورده که
چون ابا الطیب المتنبی غلبه خصم را ملاحظه نمود فرار بر قرار اختیار فرموده مفلح غلام او
گفته مردم را بفرار خود متحدث مگردان که تو خود گفته **فالخیل و اللیل و البیداء تعرفنی**
و الحرب و الضرب و القرطاس و القلم متنبی چون این بیت را از غلام استماع نمود حمیت ناموس او را
دامنگیر شده فی الحال مراجعت و قتال اقبال نموده و چندان محاربه فرمود که شهید گشت و سبب
قتل او این بیت شده و این صورت در یوم الاربعاء الرابع عشرین رمضان سنه اربع و خمسین و ثلثمائه
واقع شده و بعضی گفته اند در یوم الاثنین ثامن و عشرین رمضان من السنه المذکوره
و مولد او سنه ثلث و ثلثمائه بکوفه در محله کنده بوده و او جعفی القبیله است نه کندی القبیله کما
زعم البعض **و جعفی** بضم جیم و سکون عین مهمله و بعد ها فا و او جعفی بن سعد العشیره بن مذحج است
بواسطه آن میگفته اند که چون سوار شده سیصد کس از ولد و ولد ولد او با او سوار می شده اند
و چون از او پرسیده اند که ایشان کیانند احترازاً للعین میگفته که اینها عشیره منند و کذا انکه

[illegible]

پدر متنبی در کوفه سقا بوده و از آنجا بشام انتقال نموده و متنبی در شام نشو و نما نموده
از آنجمله است بعضی شعرا در هجو متنبی بدان تعریض نموده اند **نظم**
ای فضل لشاعر یطلب الفضل من الناس بکرة و عشیا
عاش حیناً یبیع فی الکوفة الماء و حیناً یبیع ماء المحیا
و در حرف حا نظیر و شبیه این معنی در شعر ابن المعدل که از برای ابی تمام حبیب بن اوس الطائی
گفته خواهد آمد ان شاء الله تعالی چون متنبی مقتول شد ابو القاسم مظفر بن علی الطبسی او را بدین
ابیات مرثیه گفته **و هی هذا**
لا رعی الله سرب هذا الزمان اذ دهانا فی مثل ذاک اللسان
ما رأی الناس ثانی المتنبی ای ثان یری لبکر الزمان
کان فی نفسه الکبیرة فی جیش و فی کبریاء ذی سلطان
هو فی شعره نبی و لکن ظهرت معجزاته فی المعانی
طبسی بفتح طا مهمله و با موحده مفتوحه و سین مهمله انتساب است بمدینه طبس و آن شهریست
میانه نیشابور و کرمان و اصفهان است و گویند معتمد بن عباد اللخمی صاحب قرطبه و
اشبیلیه روزی در مجلس خود این بیت متنبی مکرر میخواند و استحسان مینمود و هو من قصیده
مشهوره **بیت** اذا ظفرت منک العیون بنظرة اثاب بها معیی المطی و رازمه
ابو محمد عبد الجلیل بن وهبون در آن مجلس حاضر بود این دو بیت انشاء نمود
لئن جاد شعر ابن الحسین فانما تجید العطایا و اللهی یفتح اللهی

طبس [illegible] نیشابور [illegible] کرمان [illegible]

تتبادر عجبا بالقریض ولو دری ... بانک تردی شعره ما لها

اقسیلی شاعر چنین ذکر کرده که متنبی در میدان پیش سیف الدوله این قصیده که اول و این بیت انشاد نمود

لکل امرء من دهره ما تعودا ... وعادة سیف الدولة الطعن فی العدا

و چون سیف الدوله بمنزل خود عودت نمود باعادهٔ انشاد قصیده متنبی را اشارت فرمود

مشار الیه قاعد آغاز قصیده خواندن کرد • یکی از حضار مجلس گفت که ابا الطیب میخواهد که

انشاد قصیده قائما کند • تا بگوش همه برسد • جنش از قیام امانت متنبی بود و ابا الطیب

گفت مگر بیت اول از قصیده نشنیده • لکل امرء من دهره ما تعودا القصه چون علو نفس

و همت و منیت ابو الطیب المتنبی زیاده بران بود که بتحریر اقلام نقصی ان توان کرد درین

مقدار اختصار نموده • اسم ولد او محسّد بضم میم و فتح حاء مهمله و سین مشدد و بعد ها دال

والحمد لله رب العالمین ابو العباس احمد بن محمد الدارمی المصیصی المعروف بالنامی

وی از فحول شعراء عصر بوده و از خواص مداحین سیف الدوله بن حمدان بود و در غایت ممتاز

و نزد مشار الیه رتبهٔ او تلو رتبهٔ ابا الطیب المتنبی بوده و او فاضل ادیب و عارف

عالم حبیب بوده و کتاب امالی را در حلب املا نموده و در اخبار روایت از ابی الحسن علی

بن سلیمان الاخفش و ابن درستویه و ابی عبدالله الکرمانی و ابی بکر الصولی و ابراهیم

ابن عبد الرحمن العروضی و ابنه محمد المصیصی فرموده و ازوی ابو القاسم حسین بن علی ابن

اسامه الحلبی و اخوه ابو الحسین و احمد ابو الفرج الببغا و ابو الخطاب ابن العون الحریری

و ابو بکر الخالدی و القاضی ابو طاهر صالح بن جعفر الهاشمی روایت نموده اند و این

بجز

واین حدیث از محاسن اوست در قصیده که جهة سیف الدوله گفته شعر

امیر العلی ان العوالی کواسب ... علاک و فی الدنیا و فی جنة الخلد

یمر علیک الحول سیفک فی الطلی ... وطرفک ما بین الشکیم واللبد

ویمضی علیک الدهر فعلک للعلی ... وقولک للتقوی وکفک للرفد

اورا با ابی الطیب المتنبی وقایع و مناظرات بسیار واقع شده • ابو الخطاب بن عون الحریری

الشاعر المشهور چنین حکایت کند • که روزی بخانهٔ ابو العباس نامی رسیدم دیدم نشسته

و سر او همچو کف و مان مشتر نخامه سفید شده • مگر یک موی که دران میان سیاه مانده گفتم

در سر شما یک موی سیاه باقی است • گفت بلی ان بقیه شبابی جوانیست و من بآن

مسرورم و مراد در آن باب شعریست فانشد شعر

رایت فی الراس شعرة بقیت ... سوداء تهوی العیون رؤیتها

فقلت للبیض اذ تروعها ... بالله الا رحمت غربتها

فقل لبث السوداء فی وطن ... یکون فیه البیضاء ضرتها

بعد از آن گفت یا ابا الخطاب یک موی سفید هزار موی سیاه را هم وحوف میدهد فکیف حال

یک موی سیاه در میان هزار موی سفید و از جملهٔ اشعار اوست که نوزیر محمد المهلبی

انشاد میکنند و آن انشاد خلاف واقع و صدق قول است شعر

اتانی فی قمیص اللاذ یسعی ... عدو لی یلقب بالحبیب

وقد عبث الشراب بمقلتیه ... فصیره یخف بالقضیب

فقلت له بما استحسنت هذا | لقد اتیت فی زی عجیب
احمرة وجنتیک کسبتک هذا | ام انت صبغته بدم القلوب
فقال الراح اهدت لی قمیصا | قریب اللون من شفق المغیب
فثوبی والمدام ولون خدی | قریب من قریب من قریب

وی در تاریخ سنه تسع وتسعین وثلثمائه وقیل سنه سبعین او احدی وسبعین بحلب متوفی شده
ونود سال عمر گذرانیده والدارمی بفتح دال مهمله و بعد از الف را و مکسوره بعد ازان
میم نسبت اوست بدارم بن مالک که بطنی کبیر من تمیم والمصیصی بکسر میم و صاد مهمله مشدده
وسکون یا مثناة من تحتها و بعدها صاد مهمله ثانیه نسبة اوست بمدینه که بر ساحل بحر روم
مجاور طرسوس واقع است واین نواحی را صالح بن علی عم ابی جعفر المنصور در سنه
اربعین ومایه بامر منصور بنا نموده والحمد لله رب العالمین ابو الفضل احمد
بن حسین بن یحیی بن سعید الهمدانی الحافظ المعروف ببدیع الزمان صاحب رسایل رایقه و مقامات فایقه است
و حریری مرحوم بر منوال و طریقه او ترتیب مقامات نموده و بر مسلک و منهج او سالک
گشته و ازان تجاوز ننموده واقتدا واقتفا بطریقه کریمه و مآثر قویمه او نموده و در خطبه
مقامات بفضایل و درایت آنحضرت اعتراف فرموده القصه وی از فضلای فصحا و فصحای
فضلای روزگار بوده و در افادات علوم از حسین بن احمد بن فارس صاحب المجمل فی اللغه
روایات میفرموده واو را رسایل بدیعه و نظم لطیف است و مدتی در دار السلطنه
هراة متمکن بوده از جمله رسایل اوست الماء اذا طال مکثه ظهر خبثه واذا سکن متنه تحرک نتنه

بدیع الزمان الهمدانی

[illegible]

دیگر

[illegible]

وکذلک الضیف یستسمج ثقله اذا طال ثواه ویثقل ظله اذا انتهی محله والله ومن رسایله ایضا
حضرة التی هی کعبة المحتاج لا کعبة الحجاج ومشعر الکرم لا مشعر الحرم ومنی الضیف لا منی الخیف
وقبلة الصلات لا قبلة الصلوة وله من تعزیة الموت خطب قد عظم حتی هان
ومس قد خشن حتی لان والدنیا قد تنکرت حتی صار الموت اخف خطوبها
وخبثت حتی صار اصغر ذنوبها فلتنظر یمنة هل تری الا محنة ثم انظر یسرة هل تری الا حسرة

ومن جملة اشعاره

وکاد یحکیک صوب الغیث منسکبا | لو کان طلق المحیا یمطر الذهبا
والدهر لو لم یخن والشمس لو نطقت | واللیث لو لم یصد والبحر لو عذبا

واز جمله اشعار اوست که در مذمت همدان گفته اما یافتم که ابی العلا محمد بن حسول منسوب و متعلق بوده

وهو هذا

همدان لی بلد اقول بفضله | لکنه من اقبح البلدان
صبیانه فی القبح مثل شیوخه | وشیوخه فی العقل کالصبیان

واو را معانی ملیحه از نظم ونثر بسیار است و وفاتش در هراة بسم اعدا در سنه ثمان وتسعین
وثلثمائه بوده و در آخر رسایل او که حاکم ابو سعید عبد الرحمن بن محمد بن دوست جمع نموده یافتم که
این آخر رسایل اوست و آنکه وی رحمه الله تعالی در حادی عشر شهر جمادی الآخر سنه ثمان
وتسعین وثلثمائه بمرض سکته متوفی شده واو را سریعا بقبر برده دفن نموده اند وی از قبر
افاقت حاصل شده و بانگ او را در شب مجاوران قبر شنیده اند چون قبر او را نبش کرده اند و بانگ زده بو

دیده واند محاسن خود را از رسول قبضه گرفته دست از دنیا فانی باز داشته است

ابو القاسم احمد بن محمد بن اسمعیل بن ابرهیم بن طباطبا بن اسمعیل ابن ابراهیم بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم الرسّی المصری • وی نقیب النقبا فرقه طالبیین مصر و الکابر رؤسای آن قدم بوده و او در زهد و غزل اشعار علیه لطیفه دارد ابو منصور ثعالبی در کتاب یتیمه ذکر او کرده • و بعض اشعار او را ایراد نموده از آن جمله است شعر

خلیلیّ انی للثریا لحاسد وانی علی ریب الزمان لواجد

ایبقی جمیعا شملها و هی ستة وافقد من احببته و هو واحد

امیر مختار المعروف بالمسبحی در تاریخ مصر چنین گوید که وی در سنه خمس و اربعین و ثلثمایه متوفی شده • و بعضی زیادتی یوم ثلثا خامس عشرین شعبان المعظم سنه مذکوره گفته اند • و در مقبره منسوبه بدیشان در خلف مصلی جدید مصر مدفون گشته • و مدت شصت و چهار سال عمر گذرانیده و طباطبا بفتح طاءین مهملتین و بائین موحدتین لقب جد او ابراهیم است و او را طباطبا بواسطه آن میگفته اند که وی الثغ بوده • چنانچه قاف را طا میگفته • روزی جامهٔ خود را از غلام طلب مینموده غلام دراعه آورده او گفته من طباطبا یعنی قبا قبا میخواهم این اسم بر او باقی مانده و شهرت کرده • والرّسی بفتح را و سین مشدده مهملات ابن سمعانی گفته که انتساب است به بطن سادات علویه والحمد لله رب العالمین

ابو حامد احمد بن محمد الانطاکی المشهور بابی الرقعمق الشاعر ثعالبی وی را در یتیمه الدهر ذکر فرموده که وی نادرهٔ زمان و تتمه احسان و فرید شعرا مجیدین و وحید مادحین محسنین است و او در اقسام شعر از

جد و هزل قصب السبق فصاحت و فضل از همگنان ربوده • و او در شام همچو ابن حجاج در عراق • و از غرر محامد او شعر او ست که ابو الفرج یعقوب بن کلس وزیر عزیز بن المعز العبیدی صاحب مصر را بدان مدح نموده • و این دو بیت از آن است • شعر

قد سمعنا مقاله واعتذاره واقلناه ذنبه و عثاره

والمعانی لمن عنیت ولکن بک عرضت فاسمعی یا جاره

اکثر شعر او منقح و پاکیزه و بر اسلوب شعر جزیع الدلاء القصار البصری موجه و برگزیده است وی مدتی مدید بمصر اقامت نموده • و ملوک و رؤسای آنجا را بمدایح شتی مدح نموده خصوصا المعز ابا تمیم معد بن المنصور بن القائم بن المهدی عبید الله و ولد او عزیز • و الحاکم • و قائد جوهر و وزیر ابا الفرج بن کلس و غیرهم من اعیان مصر • و ذکر ممدوحین مذکورین بزودی در ترجمه اسامی ایشان در محل بمحل خود خواهد آمد ان شاء الله تعالی • امیر مختار مسبحی در تاریخ مصر ابن رقعمق را ذکر نموده و گفته که وی در سنه تسع و تسعین و ثلثمایه متوفی شده • و بعضی زیادتی یوم الجمعه ثانی عشرین رمضان و قیل ربیع الآخر من السنه المذکوره گفته اند • و ظن آن فقیر آنکه بنا حکان وی بمصر متوفی شده • و الانطاکی بفتح همزه و سکون نون و فتح طاء مهمله و بعد از الف کاف نسبت است بانطاکیه و آن مدینه ایست از اقلیم شام قریب بحلب و الرقعمق بفتح را و قاف و سکون عین مهمله و فتح میم و بعد از آن قاف لقب او ست والحمد لله رب العالمین

ابو الحسن احمد بن جعفر بن موسی بن یحیی بن خالد بن برمک معروف بجحظه البرمکی الندیم • وی فاضل صاحب فنون و از علم تواریخ و اخبار نجوم و تعبیر منامات و معرفت مقامات خبیر و با معرفت بوده • ابو نصر مرزبان

الجحظة البرمکی

اخبار و اشعار او راجمع نموده • وی از ظرفا عصر و نادره دهر بوده و از آل برامکه با شعار رایقه
و اخبار شایقه ممتاز و مختار بوده • **از جمله اشعار اوست**

انا ابن اناس مول الناس جودهم … فاضحوا حدیثا للنوال المشهر
فلم یخل من احسانهم لفظ مخبر … ولم یخل من تقریظهم بطن دفتر

وله رحمه الله تعالی

نعقت لها بخلت علی بقبضی … فجودی فی المنام لمستهام
فقالت لی ذهبت بنام ایضا … وتطمع ان ازورک فی المنام

وی در سنه ست عشرین وثلثما وقیل اربع وعشرین بواسط متوفی شده و تابوت
او را از واسط ببغداد نقل نموده اند **جحظه** بفتح جیم وسکون حا مهمله وفتح ظا معجمه وبعد از ان
با التبادت • و عبد الله بن معتز او را بدین لقب ملقب گردانیده • و خطیب بغدادی رحمه الله
چنین گفته که ولادت او در شعبان سنه اربع وعشرین ومائتین بوده • و احوال او در
تاریخ بغداد و کتاب • الاغانی تصنیف ابو الفرج اصفهانی بتفصیل مذکورست • والحمد لله رب العالمین

ابن دراج القسطلی

ابو عمر احمد بن محمد العاصی بن احمد بن سلیمان بن عیسی بن دراج الاندلسی القسطلی الشاعر
وی کاتب منصور بن ابی عامر صاحب اندلس و شاعر او بوده و در اندلس از جمله علما متقدمین
و شعرا مفلقین بوده • ابو منصور ثعالبی او را در یتیمه الدهر یاد کرده • و گفته وی بولایت
اندلس همچو متنبی است بولایت شام و او یکی از فحول شعراست • و در تنقیح و تجوید اشعار
بی نظیر در کارات بلد • حسن بن بسام در کتاب ذخیره احوال او مذکور ساخته •

ومعنی از رسایل و ظرایف کلام او را ایراد نموده • منصور بن ابی عامر قسطلی را امر کرده که
قصیده ابو نواس حکمی را که در مدح خصیب بن عبد المجید صاحب الخراج بمصر گفته معارضه نماید
و من این قصیده را از دیوان قسطلی که قریب دو مجلد است نقل نمودم **و آن قصیده اینست**
بیت ابن حمکان

الم تعلمی ان الثواء هو التوی … وان بیوت العاجزین قبور
تخوفنی طول السفار وانه … لتقبیل کف العامری سفیر
دعینی ارد ماء المفاوز آجنا … الی حیث ماء المکرمات نمیر
فان خطیرات المهالک ضمن … لراکبها ان الجزاء خطیر

چون این قصیده بسیار طویل بود از ایراد آن تماما بدین مقدار قناعت نمود • و بدین تقریب
بیتی چند از قصیده ابو نواس که بعد از توجه بمصر از برای خصیب مذکور گفته بود ذکر نموده شد

اجارة بیتینا ابوک غیور … ومیسور ما یرجی لدیک عسیر
تقول التی من بیتها خف محملی … عزیز علینا ان نراک تسیر
اما دون مصر للغنی متطلب … بلی ان اسباب الغنی لکثیر
فقلت لها واستعجلتها بوادر … جرت فجری من جریهن عبیر
اذا لم تزر ارض الخصیب رکابنا … فای فتی بعد الخصیب تزور

گویند چون ابو نواس از مصر ببغداد رجعت نمود • و خلیفه را مدح کرده بمجلس خلافت
حاضر شد • و در صدد انشاد آن گشت حضرت خلیفه بدو گفت تو که بعضی ثواب ما را
بدین بیت • اذا لم تزر ارض الخصیب رکابنا • مدح کرده باشی در انجه چیز مدح خواهی کرد

ابونواس از این بیت متأثر و متأمل شد و سر در پیش انداخت بعد از اندک ساعتی سر برآورد
و این دو بیت را انشا کرده و بر خلیفه خواند بیت اذا نحن اثنینا علیک بصالح
فانت کما نثنی وفوق الذی نثنی وان جرت الالفاظ منا بمدحة لغیرک انسانا فانت الذی نعنی
ولادت او در محرم سنه سبع واربعین ومئة و در لیلة الاحد سادس عشر جمادی الآخر
سنه احدی وعشرین واربعمایه رحمه الله متوفی شد و درّاج بفتح دال و را مهمله
وبعد از الف جیم اسم جد اوست والقسطلی بفتح قاف و سکون سین مهمله وتشدید
لام نسبت اوست بقسطله و آن مدینه ایست باندلس یقال لها قسطلة الدراج والله اعلم

ابن زیدون المخزومی

ابو الولید احمد بن عبد الله بن احمد بن غالب بن زیدون المخزومی الاندلسی القرطبی الشاعر المشهور
ابن بسام صاحب ذخیره در شان ابو الولید چنین گوید که وی صاحب علم کلام
منثور و منظوم و خاتمه شعرا و فصحا بنی مخزوم است و جوهر فردی است که امواج
بحار ایام او را بساحل ظهور انداخته بحر ادبی است که موجهای او لآلی اشعار نفیسه و درر
که اشراقات او تلألؤ معانی بدیعه است و وی از ابنا افاضل فقها قرطبه بوده
و در جودت شعر و نظم کلام سحر بحر بی بدیل زمان و سرآمد اقران و ابنای خود
و از قرطبه بخدمت المعتضد بن عباد صاحب اشبیلیه تاریخ سنه احدی واربعین
واربعمایه انتقال نموده و بواسطه حسن معاشرت و کمال ذکا و فطنت محرم اسرار و انیس
خلوات و اسرار او شده و در جلایل امور و مهمات مشار الیه او گشته القصه و در مدت
او صورت وزیر و دبیر ملک بر آورده و بنام او رسایل نظم و نثر ترتیب نموده

و از جمله شعر اوست

بینی وبینک لو شئت لم یضع … سرّ اذا ذاعت الاسرار لم یذع
یا بایعا حظه منی ولو بذلت … لی الحیاة بحظی منه لم ابع
تِه احتمل واستطل اصبر وعزّ اهن … وولّ اقبل وقل اسمع ومر اطع
یکفیک انک ان حمّلت قلبی ما … لا تستطیع قلوب الناس یستطع

و او را قصاید حسنه و اشعار سابقه در زمانه بسیار است اگرچه خوف اطاله و املال
و توهم ملال و کلال بود صحیفه بیاض را بسواد و لعوب آن چون صفحه روی یار بزلف عنبر افشان
زیب و زینت میدادم وی در عشر اول رجب سنه ثلث وستین واربعمایه بمدینه اشبیلیه
متوفی شده و در آنجا مدفون گشته ابن بشکوال در کتاب الصله او را ذکر کرده و مدحت
او فرموده و فرموده که کنیه او ابابکر بوده و در پیره در سنه خمس واربع مایه متوفی شده
و او را بقرطبه حمل نموده در آنجا بخاک سپرده اند ولادت او در سنه اربع وخمسین وثلثمایه
بوده همواره محاسن خود را بخضاب سیاه می ساخته وی را پسری بوده ابابکر میگفته اند
او متولی وزارت المعتمد بن عباد شده و در روزی که یوسف بن تاشفین قرطبه را از معتمد بن عباد
المذکور گرفت و بر مملکت او مستولی شد کما سیأتی ذکره فی ترجمة المعتمد و ترجمه یوسف
بن تاشفین المذکور در یوم الثلاثاء ثانی شهر صفر سنه اربع وثمانین واربع مایه مقتول گشته
زیدون بفتح زا و سکون یا مثناه من تحتها وضم دال مهمله و بعد از واو نون [illegible]
کلام در ضبط آن در ترجمه اسم احمد بن عبد ربه گذشت و او مصنف کتاب عقد است وقرطبه را

ازین حد لهم است از تسلط ملوک مغاربه در شوال سنه ثلث و ثلثین و ستمایه بدار ورده
والحمد لله رب العالمین **ابو جعفر احمد** بن محمد الخولانی الاندلسی الاشبیلی المعروف
بابن الابار الشاعر وی از شعرا معتضد عباد بن محمد اللخمی صاحب اشبیلیه بوده. و از فصحاء
فضلا و صاحب فنون ادب بوده. و او در صناعت نظم ید طولی بوده **بیت**

لم تدر ما خلدت عیناک فی خلدی — من الغرام ولا ما کابدت کبدی

افدیک من زائر رام الدنو فلم — یسطعه من غرق فی الدمع متقد

و او را بر اسلوب اشعار و مقاطع بسیار است. و دیوان شعر او مشهور است. ابن بسام در
در ذخیره ذکر او نموده. وی در سنه ثلث و ثلثین و اربع مایه متوفی شده. **والابار**
بفتح همزه و تشدید با موحده و بعد از الف را. **والخولانی** بفتح خاء معجمه و سکون واو
و بعد از لام الف و نون نسبت او است بخولان ابن عمرو و آن قبیله کبیره است که بشام نزول
مینمایند. **والاشبیلی** نسبت است باشبیلیه بکسر همزه و سکون شین و کسر باء موحده و سکون
باء مثناه من تحتها و کسر لام و فتح یاء و بعد از آن ها. و آن اعظم بلاد اندلس است **والحمد لله رب العالمین**

ابن الابار الشاعر

ابو نصر احمد بن یوسف السلیکی المنازی الکاتب. وی از اعیان فضلا و اماثل شعرا
و وزیر ابی نصر احمد بن مروان الکردی صاحب میافارقین و دیار بکر بوده. کاسیاقی
ان شاپه و از فنون فضایل بهره وافی داشته و در ضبط و کفایت مثال بی بدیل بوده. و بتکرار
برسم رسالت بقسطنطنیه روم تردد مینموده. و کتب کثیره از فنون علوم جمع نموده.
و از آنها بر جامع میافارقین و آمد محروسه وقف نموده. و آنها الی الآن در خزاین وقف

ابو نصر السلیکی

جامع

جامعین مذکورین موجود. و کتب منازی معروف و مشهور است. و وی با ابی العلاء معری
معره النعمان ملاقات نموده. ابو العلا از حال خود نزد او شکایت کرده باینکه از ناس
انقطاع و اعتزال گزیده ام مردم دست از من باز نمی دارند و مرا تشویش داده متحیر میسازند
منازی بدو گفته مردم با تو توجه دارند که تو دنیا و آخرت را بدیشان باز گذاشته. ابو العلا
این سخن از و خوش نیامده. و گفته والاخره ایضا والاخره ایضا. و بعد از آن ابو العلا سر در
پیش افکنده و دیگر سخن نگفته. بعد از لمحه لطیف منازی برخواسته. و در بعض اوقات بوادی
بزاعا قریب بحلب گذشته. او را از آب و هوا و لطافت بناء آن خوش آمده **این ابیات را گفته**

وقانا لفحة الرمضاء واد — سقاه مضاعف الغیث العمیم

نزلنا دوحه فحنا علینا — حنو المرضعات علی الفطیم

وارشفنا علی ظمأ زلالا — ارق من المدامة للندیم

یصد الشمس انی واجهتنا — فیحجبها و یأذن للنسیم

تروع حصاه حالیة العذاری — فتلمس جانب العقد النظیم

ابو المعالی الحظیری در کتاب زینه الدهر او را وصف و ذکر کرده و از اشعار او بعضی
ایراد نموده. و دیوان او عزیز الوجود است لیکن بعض مقاطیع و اشعار او در دست جماعه
زمان میتوان یافت. چنین بمن رسیده که قاضی فاضل جماعه مسافران بلاد و امصار را بتحصیل
دیوان منازی وصیت و سفارش فرموده بوده. و ایشان بعلت قلت نسخ بر وجدان
آن قادر نشده اند. و در اعتذار آن معنی چند نقش فرستاده اند. از آنجمله این مصرع است **ع**

واقفر من شعر المنازی المنازل ۰ وفات او در سنهٔ تسع وثلاثین واربعمائه بوده رحمه الله
ومنازی بفتح میم ونون وبعد از الف زاء معجمه نسبه اوست بمنازجرد وان دیهیه
است نزدیک خرپرت ۰ وان غیر منازکرد واعمال خلاطاست ۰ وذکر آن در ترجمه
تقی الدین عمر صاحب حماه خواهد آمد ان شاء الله تعالی ۰ وخرت برت بکسر حای معجمه یای وسکون راست
بزاغا بضم باء موحده وفتح زاء وبعد از الف عین مهمله والف ۰ ودیهی بزرگ است میانهٔ
حلب ومنبج بر نصف طریق ۰ والحمد لله رب العالمین ابو عبد الله احمد
بن محمد بن علی بن یحیی بن صدقه التغلبی المعروف بابن الخیاط الدمشقی الکاتب ۰ وی از فصحاء
شعراست اکثر بلاد را باقدام سعی طوف نموده ۰ وبعجم رفته ودران دیار اکابر را مدح نموده
وچون با ابو الفتیان بن حیوس شاعر در حلب ملاقات نموده ۰ وبرو از اشعار خود چیزی
عرض فرموده ابو الفتیان گفته این جوان ما خبر مرگ رسانید ۰ چه هرگاه جوانی در امر
از امور ماهر وکامل گردد ۰ وروزگار پیر او را از کنج خمول بمحل قبول آرد پیری که از ابناء
جنس او بود ۰ هر آینه از عرصهٔ ظهور بزاویهٔ خفی موت رجعت خواهد نمود ۰ گویند که
ابن خیاط در وقتی از اوقات بحلب محروب رسیده چیزی که ابه بشود مدد معیشت
او شود نداشته این دو بیت را بابن حیوس مذکور نوشته وازو چیزی طلب نموده

وهو لم یبق عندی ما یباع بحبة ... وکفاک منی منظری عن مخبری هذا
الا بقیة ماء وجه صنتها ... عن ان تباع واین ابن المشتری

چون ابن حیوس بران واقف شده گفته اگر میگفت وانت نعم المشتری بهتر بودی

قلعه خرپرت بکسر زیاد مشهور بوده

وچون شعر مشار الیه اشهر واعرف از آن است که بکثرت ایراد محتاج باشد دران شروع
ننموده ۰ واگر او را از اشعار زیاده برین قصیده شعری دیگر نبودی فضیلت وفصاحت او را
کافی بودی ۰ ومطلع آن قصیده اینست خذا من صبا نجد امانا لقلبه ۰ فقد کاد ریاها یطیر بلبه
واز جمله اشعار اوست که در اعتذار مفارقت وشکایت از روزگار مروت نوشته وهو

یا من یجمع الشقّین ان عصفت ... بکم ریاحی فقد قدمت اعذاری
لا تنکرنّ رحیلی عن دیارکم ... لیس الکریم علی ضیم بصبار

واز اشعار او این دو بیت از جمله قصیده که در نهایت رقت ولطافت گفته دوست میداریم از بهر آن ایراد نموده

وبالجزع حیّ کلما عنّ ذکرهم ... امات الهوی منی فؤادا واحیاه
تمنیتهم بالرقمتین ودارهم ... بوادی الغضا یا بعد ما اتمناه

وی در سنهٔ خمسین واربعمائه بدمشق متولد ۰ ودر حادی عشر رمضان سنهٔ سبع عشر
وخمسمائه وقیل سنهٔ سابع عشر والاول هو الاصح بدمشق متوفی شده ۰ رحمه الله
ابو الفضل احمد بن محمد بن ابراهیم المیدانی النیسابوری ۰ وی ادیب فاضل وعالم
عامل بوده ۰ ودر علم لغت گوی سبقت از همگنان ربوده ۰ وبصحبت شریف ابو الحسن الواحدی
صاحب تفسیر شرف توقیر یافته ۰ وبر غیر او تحصیل علوم نموده ۰ ودر فن عربیه خصوصا علم
وامثال عرب مهارت تمام پیدا کرده ۰ واو درین باب تصانیف مفیده دارد ۰ واز انجمله
کتاب الانساب است که بدو منسوب است پیش از وی کسی چنین ادق ونیز درین تالیفی درین
باب ننموده ۰ وهمچنین کتاب السامی فی الاسامی تالیف اوست ودران نیز داد سخن داده ۰

المیدانی النیشابوری

واستماع حدیث از اکابر علما نموده و همیشه روایت حدیث میفرموده و لا یزال
این دو بیت را در خلوات خود میخوانده **شعر**

تنفس صبح الشیب فی لیل عارضی فقلت عساه یکتفی بعذاری
فلما فشا عاتبته فاجابنی الا هل تری صبحا بغیر نهار

وی در یوم الاربعا خامس عشرت شهر رمضان سنه ثمان عشر و خمسمایه متوفی شده

الدینوری الشاعر

ابو الفضل احمد بن محمد بن الفضل بن عبد الخالق المعروف بابن الخازن الکاتب الشاعر
الدینوری اصلا البغدادی مولدا و وفاته • وی از فضلا روزگار و خط او نادره
روزگار بوده • و او پدر ابی الفتح نصر الله کاتب المشهور است • و او مقامات حریری
بخط شریف خود بسیار رقم نموده • و انها الی الآن در دست مردم موجود است
و در جمع اشعار پدر خود اهتمام و اعتنا تمام فرموده • و دیوان او را ترتیب داده
الحق شعر او شعر پاکیزه برگزیده • و جمیل المقاصد پسندیده است از جمله است

من یستقم یحرم مناه و من یزغ یختص بالاسعاف و التمکین
انظر الی الالف استقام ففاته عجم و فاز به اعوجاج النون

حکیم ابو القاسم اهوازی روزی او را در خانه خود ضیافت نموده و در بستان
و حمام خانه او تنزه و تطهیر نموده بمناسبت این شعر بگفته

وافیت منزله فلم ار حاجبا الا تلقانی بسن ضاحک
والبشر فی وجه الغلام امارة لمقدمات ضیاء وجه المالک

فدخلت جنته و زرت جهیمه • فشکرت رضوانا و رافة مالک • اما ابن فقرا ابیات مذکوره
باسم حکیم ابو القاسم هبة الله بن حسین بن علی الاهوازی الطبیب الاصفهانی در خریده عماد کاتب
با ابن القاسم منسوب کرده عماد نوشته بوده که وفات ایشان در خمسین و خمسمایه بوده **المعسب** جل اشعار
او مشتمل بر معانی خوشمند مقبول و نکات مستحسنه مرغوب است وفات او در صفر سنه ثمان
عشر و خمسمایه بوده • و عمر او چهل و هفت سال بوده • حافظ ابن جوزی در کتاب منتظم چنین گفته که
وی در سنه اثنی عشر و خمسمایه متوفی شده و الله اعلم • و ولد او در سنه خمس و سبعین و خمسمایه

الارجانی

در قید حیوة بوده تاریخ وفات او معلوم نشده **و الله اعلم** و الحمد لله رب العالمین **ابو بکر احمد**
بن محمد بن الحسین الارجانی الملقب بناصح الدین وی قاضی تستر و عسکر مکرم بوده و از او
اشعار رایق در غایت حسن بین الناس مشهور است • عماد کاتب اصفهانی در کتاب
خریده چنین ذکر نموده که ارجانی در عنفوان شباب و ریعان شباب • در مدرسه
اصفهان بطلب علوم قیام مینموده • و در اواخر عهد نظام الملک وزیر بعد از آن متوجه کتابت
شوشتر شده • و لا یزال در عسکر مکرم نایب قاضی بوده • و او شخص ذی شان رفیع المکان بوده
و از اشعار او آنچه جمع شده عشر آن نیست که وی گفته • و چون من بنده عماد کاتب
در سنه تسع و اربعین و خمسمایه بعسکر مکرم بفرزند او محمد رئیس الدین ملاقات نمودم وی
چون کمی از دیوان اشعار پدر بزرگوار مرحوم خود بعاریه بمن داده من از آن بسیار متمتع و مستفاد
شدم مسقط راس او ارجان و موطن عیال و اطفال او تستر و عسکر مکرم از خوزستان
بوده اگرچه مولد او عجم اما محتد و موطن او عرب بوده و اجداد قدیم او انصاری بوده اند

تمت نخسته
اقام بالکان قاتری
۷

اسمی کلام عماد وابن فقیر احمد حکان • ازدیوان او نقل کردم که وی از جانب ناصر الدین
ابی محمد عبد القاهر بن محمد و من بعد عماد الدین ابو العلا ارجانی کاتب تستر و عسکر مکرم
نایب قضا بوده و از جمله اشعار اوست درین باب •

بیت

• ومن النوائب انني في مثل ما الشغل نایب • ومن العجایب ان لي صبرا علی هذي العجایب •

وله رحمه الله تعالی

• احب المرء ظاهره جمیل • لصاحبه وباطنه سلیم •

• مودته تدوم لکل هول • وهل کل مودته تدوم •

واین یک بیت که معکوس خوانده می شود در دیوان غزی مذکور دیده شد والله اعلم
مولد او در سنه ستین واربعمایه • و وفات او در شهر ربیع الاول سنه اربع واربعین
وخمسمایه بمدینه تستر بوده و گویند عسکر مکرم وارجانی بفتح همزه و تشدید را
وفتح جیم و بعد از الف نون نسبت او بارجان است و ان مدینه از کوره اهواز و بلاد
خوزستان است واکثر مردم را بینند که را مخفف است و همچنین متنبی در شعر خود آنرا
تخفیف ایراد نموده •

• ارجان ایتها الجیاد فانه • عزمی الذی یذر الوشیج مکسرا •

وجوهری در صحاح اللغه و غاری در کتاب مسمی بما اتفق من لفظه وافترق مسماه بتشدید
را ایراد نموده • وتستر بضم تاء مثناه من فوقها و سکون سین مهمله و فتح تاء ثانیه ••
بعد از ان را مدینه مشهوره است بخوزستان و عامه ناس آن را ششتر گویند و در عسکر مکرم

اختلاف کرده اند که مکرم را در نظر ف بن سیدان بن علیقه است • و مکرم مذکور معروف
بمکرم باهلی حالوی است و گویند که مکرم کنیز زنی حجونه عامری بوده و گویند مکرم مولی
حجاج ابن یوسف ثقفی بوده و خوزستان بضم خاء معجمه و بعد از واو زاء و سین مهمله اقلیم
واسع است میانه بصره و فارس والحمد لله رب العالمین ابوالحسین احمد بن منیر بن
احمد بن مفلح الطرابلسی الملقب مهذب الملک عین الزمان الشاعر • او را دیوان شعری است
در نهایت لطافت • و پدر او اکثر اوقات در اسواق طرابلس اشعار میخوانده و طواف
مینموده • اما ابوالحسن مذکور حفظ قرآن کریم و تعلم لغت و ادب فرموده • و انشاء شعر مکرر
و بدمشق درآمده مدت در آنجا ساکن شده • وی رافضی کثیر الهجا خبیث اللسان بوده •
و چون از و اشعار رست در رفض و مبالغات صادر می شده • بوری بن اتابک طغتکین
صاحب دمشق بحبس و قید او فرمان داده • بعد از ان بقطع لسان او امر کرده • بعد از ان
نفی او از مملکت قرار داده • و میانه او و ابی عبدالله محمد بن نصر بن صغیر معروف بابن قیسرانی
اکثر مکاتبات و محاورات و مهاجات بسیار جاری شده • و ایشان هر دو در طلب
متنافس و در صناعت شعر متماثل بوده اند • و از جمله اشعار اوست • از قصیده کبیره

• واذا الکریم رای الخمول نزیله • في منزل فالحزم ان یترحلا •

• کالبدر لما ان تضاءل جد في • طلب الکمال فحازه متنقلا •

• سفها لحلمك ان رضيت بمشرب • رنق ورزق الله قد ملأ الملا •

و حکایت کنند که از خط شیخ حافظ محدث شیخ زکی الدین بن عبدالعظیم بن عبد القوی المصری نقل نموده ام

كه ابو المجد قاضى سويدا ميگفت كه در شام دو شاعر بودند يكى ابن منير و ديگرى ابن قيسرانى
و ابن منير هميشه ابن قيسرانى را بگمعوث و نكبت منسوب ميداشت و مى گفت كه وى با كسى
مصاحبت نكرد كه بدان كس نكبتى نرسيد اتفاقا اتابك عماد الدين زنگى صاحب
شام مغنى را بغنا امر فرمود در زمانى كه قلعه جعبر را محاصره نموده بود
و او اين دو بيت را انشاد نمود

وَيْلِي مِنَ المُعْرِضِ الغَضْبانِ إذْ نَقَلَ ... الواشي اليه حديثًا كُلُّه زُوَرُ
سَلَّمْتُ فازْوَرَّ يَزْوِي قَوْسَ حاجِبِهِ ... كأنّني كأسُ خَمْرٍ وهو مَحْذُورُ

(حاشیه: ان كذب له — سلام كردم — ابرو انم كشيد)

زنگى را اين دو بيت بسيار مستحسن افتاد گفت اين از آن كيست گفتند از ابن منير است
كه در حلب مى باشد بوالى حلب بلاغ او بپايه مجلس خود انفاذ حكم نمود و در آن
شب كه ابن منير بار دوى اتابك زنگى رسيد مشار اليه كشته شد شرح اين حال در ترجمه
اتابك زنگى خواهد آمد ان شاء الله تعالى بعد از آن اسد الدين شيركوه صاحب
حمص كه با عماد الدين زنگى صاحب شام همراه بود نور الدين محمود بن زنگى را بجانب شام
برداشته بحلب عودت كرد و زين الدين على بن مظفر الدين صاحب اربل عساكر شرقا
برداشته نزد سيف الدين غازى بن زنگى بموصل رجعت نمود و موصل را ملك خود
فرمود و چون ابن منير با عساكر بحلب در آمد ابن القيسرانى بدو گفت اينها از گمعوث من
نسبت ميدادى تر اپيش آمد و اين دو بيت از انشاء ابن قيسرانى است كه در شان ابن منير گفته

ابن منير هجوت مني ... ما قد افاد الورى صوابه

ولم تضيق بذاك صدري ... فان لى اسوة الصحابه

ولادت او در سنه ثلث و سبعين و اربعمايه بطرابلس بود و در جمادى الآخر
سنه ثمان و اربعين و خمسمايه در حلب بجوار رحمت الهى مجاور گشته و در جبل جوشن
در مشهدى كه در آنجا مشهور است مدفون شده و اين فقير زيارت قبر او نمود و بر قبر او
اين دو بيت مكتوب بود

بيت

من زار قبرى فليكن موقنًا ... ان الذى القاه يلقاه
فيرحم الله امرًا زارنى ... وقال لى يرحمك الله

حضرت حافظ ابن عساكر در تاريخ دمشق ذكر او كرده و گفته كه خطيب سديد
ابو محمد عبد القاهر بن عبد العزيز خطيب حماه گفته كه ابا الحسين بن منير شاعر را در
خواب ديدم و الحاله انه من در محل مرتفع از بستان نشسته بودم بدو گفتم نزد خداى
گفت نميتوانم كه از تن رايحه بدا خاييم گفتم مگر شراب خورده گفت چيزى كه از شراب اشرات
وگفت اى خطيب هيچ ميدانى كه بواسطه قصايدى كه در شاب گفته ام بر من چه گذشته
گفتم سببى گفت زبان من بقدر مد بصر دراز گشته هر گاه كه من از قصايد مذكور حرفى ميخوانم
هر يك از آن ابيات قليه ميكرد و در زبان من مى چسبيد و او را با برهنه با جامها كهنه
ديدم و شنيدم كه قارى بر بالاى سر او ميخواند كه لهم من فوقهم ظلل من النار و من
تحتهم ظلل بعد از آن ترسان از خواب بيدار شدم و در ديوان ابى الحكم عبيد الله
اللاذقى ذكره ديدم كه ابن منير بدمشق در سنه سبع و اربعين متوفى شده و او را بوين

چند بیت مرثیه گفته اند و ازین مرثیه هم فهم می شود که وفات او بشام بوده رحمه الله

اَتَوْهُ فوق اعوادٍ تسیر به • وغلوا شطّی نهر قلوطِ •
واتخذوا المآتم فی تدمر صفقة • واشعلوا تحته عیدان بلّجِ •

بدین تقدیر جمع من الکلامین محتاج بیان و تحقیق است • جایزست که در دمشق مرده باشد و بحلب نقل نموده در انجا دفن کرده باشند والله اعلم • **دمشیر** بضم میم و کسر نون و سکون یاء و شاه من تحتها و بعد ازان رایست • **ومفلح** بضم میم و بسکون فا و کسر لام بعد ازان حاء مهمله • **وطرابلس** بفتح طاء مهمله و راء مهمله و بعد از الف باء موحده مضمومه و لام و سین و ان مدینه است ساحل شام قریب به بعلبک • و گاهی ثمرۀ اول آن اضافه مینمایند • و اطرابلس میگویند • و افرنج خذلهم الله از ابعد از محاصره پنجسال از خوزه اسلام بر اوزدهند و صاحب آن الیوم ابو علی عمار بن محمد ابن عمار است و شرح ان موجب اطاله کلام میگردد • **وجوشن** بفتح جیم و سکون واو و فتح شین مثلثه و بعد ها نون است • و ان کوهی است که در جانب شرقی حلب واقع است • والحمد لله رب العالمین **القاضی الرشید ابو الحسین احمد** ابن القاضی الرشید ابی اسحق ابراهیم بن محمد بن الحسین بن زبیر الغسانی الاسوانی • وی فحول ارباب فضل و نباهت و افضل ارباب دانش و درایت بوده • کتاب الجنان و ریاض الاذهان که محتوی ذکر جماعتی از فضلاست تالیف اوست • و او را دیوان شعری و برادرش را القاضی مهذب ابی محمد حسن را • دیوان شعری در نهایت فصاحت و ملاحت موجود است • و از جمله اشعار قاضی مهذب اینست •

القاضی الاسوانی

وترى المجرة والنجوم کانما • تسقى الریاض بجدول ملآن •
لو لم تکن نهرا لما عامت بها • ابدا نجوم الحوت والسرطان •

و او را معانی چند در شعر بسیارست • و اول شعری که گفته در سنه ست و عشرین و خمس مایه بوده • عماد کاتب در کتاب السیل والذیل چنین ذکر کرده که او اشعر از رشید و رشید ازو در سایر علوم اعلم بوده • و در قاهره مصر در ماه رجب قاضی مهذب مشار الیه فی سنه احدی و ستین و خمس مایه متوفی گشته • و حافظ ابو طاهر سلفی رحمه الله در بعض تعالیق خود چنین ذکر کرده که قاضی • رشید را بدو اوین سلطانیه بثغر اسکندریه اختیار و مراجعت او بتاریخ سنه تسع و خمسین خمس مایه متولی امور • و ناظم مصالح جمهور ساختند • و در انجا بظلم و ناحق کشته شد • و همچنین عماد مذکور در کتاب السیل والذیل که خود بر ذیل ساخته چنین گفته که المهذب الاخو والنجار العباب یعنی قاضی رشید مذکور را امیر شاور بواسطه میلی که با اسد الدین شیرکوه داشته عدوانا بتاریخ سنه ثلث و ستین و خمس مایه بقتل آورده • و او شخص سبز پوست بوده و در علم هندسه و ریاضیات و سایر علوم شرعیات و شعریات ماهر بوده • و از جمله اشعار او امیر عضد الدوله ابو الفوارس مرهف بن اسامه بن منقذ بر من خوانده • و گفت که از وی شنیده ام اینست **شعر**

جلت علی الزبائل جلت همی • وقل لضیر جلاء الصارم الذکر •
لا تغترن بمجاری وقیمتها • فانما هی اصداف علی الدرر •
ولا تظن خفاء النجم من صغر • فالذنب فی ذاک محمول علی النظر •

غيري تغيّر عن حسن شيمته ・ صرفُ الزمانِ وما يأتي من الغِيَرِ
لو كانت النار للياقوت محرقةً ・ لكان يشتبه الياقوت بالحجر

وعماد كاتب رحمه الله گفته که محمد بن موسى يمنى در بغداد في سنة احدى وخمسين وخمسمائة اين ابيات را بر من خواند وگفت که قاضى رشيد در يمن اين بيت را از براى من خود يكى از اكابر رجال يمن از شعر خود انشاد نمود

لئن خاب ظني في رجائك بعدما ・ ظننت باني قد ظفرت بمنصف
فانك قد قلدتني كل منة ・ ملكت بها شكري لدى كل موقف
لانك قد حذرتني كل صاحب ・ واعلمتني ان ليس في الارض من يفي

وگويند رشيد قاضى برسم رسالت بيمن رفته ودر آنجا ملوك واكابر را قصايد وانشا مدح نموده ・ از آنجمله على بن حاتم همدانى بوده که درين ابيات او را ستوده

لئن اجدبت ارض الصعيد واقحطوا ・ فلست انال القحط في ارض قحطان ・ اراد اليمن
وقد كفلت لي مأرب بمآربي ・ فلست على اسوان يوما باسوان
وان جهلت حقي زعانف خندف ・ فقد عرفت حقي غطارف همدان

واهل عدن برين ابيات حسد برده ・ وابيات مذكوره را نوشته بصاحب مصر فرستاده واين صورت سبب هيجان غضب بر وشده ・ واو را گرفته ・ وموجود اموال او را مستخلص ساخته وسقيد اجرا او را بمن اعاده فرموده ・ وى مدت مديد در يمن ساكن شده بعد از آن عودت بقاهره مصر نموده چون بدانجا رسيده امير شاور مذكور او را استقبال كرده رحمه الله الغاني

بفتح عين معجمه وسين مهمله وبعد از الف نون نسبه اوست بغسان و آن قبيله كبيره است از يمن زد والاسوانى بضم همزه وسكون سين مهمله وفتح واو وبعد از الف نون نسبه اوست باسوان وان بلده ايست بصعيد ・ وسمعانى گفته که ان بفتح همزه است والصحيح الضم ・ وهمچنين حافظ زكى الدين ابو محمد بن عبد العظيم المنذرى بموافق اين مذكور حكايت كرده والحمد لله رب العالمين

التقوى

ابو العباس احمد بن ابى القاسم عبد الغنى بن احمد بن عبد الرحمن بن حلب بن مسلم اللخمى القطرسى المنعوت بالنفيس ・ وى از ادباء زمان خويش بوده واو را ديوان شعرى است در نهايت جودت وصفا ・ ومن از ديوان او قصيده که در مدح الامير شجاع الدين جلدك التقوى المعروف بوالى دمياط گفته نقل نموده ام ・ وهمچنين مذكور بلاد و امصار را طوف نموده واكابر ناس را مدايح گفته وهمت در صدد تحصيل جايزه شعر خود بوده ・ عماد او را در خريده ذكر نموده وگفته که وى بر مذهب حضرت امام مالك ذاهب بوده ・ واو در علوم اوايل وعلم ادب يد طولى بوده

واز جمله شعر اوست

يسر بالعيد اقوام لهم سعة ・ من الثراء واما المقترون فلا
هل سرني وثيابي فيه قوم سبا ・ او راقني وعلى راسي به ابن جلا

يعنى شاد مى شوند بعيد قوم چندی که بسعه مال وغنا اتصاف دارند ・ نه زمره که از تغير حال روزگار بفاقه وفقر ميگذرانند ・ ومرا آمدن عيد چگونه شاد گرداند که جامه من همچو قوم اهل سبا پاره پاره وتن من چون ابن جلا برهنه است ・ وعماد مذكور در سيل ذيل چنين ذكر كرده كه وى از فقهاء مصر بوده و قاضى فاضل را ديدم که بر وى ثنا ميكرد و ديدم قصيده که از مصر بوى كتابت

نموده بوده ومن از دیوان او رحمه الله این قصیده را نقل نمودم **ومنها هذان البیتان**

یا راحلا وجمیل الصبر یتبعه ❊ هل من سبیل الی رؤیاک تتفق ❊

ما انصفتک جفونی وهی دامیة ❊ ولا وفی لک قلبی وهو یحترق ❊

فی ذکر اللخمی

وفات او را قطرس میگفته اند در رابع عشر شهر ربیع الاول سنه ثلث وستمایه **بمنیس** مذکور عالم باقی را از غرصه فانی بدل ساخته ❊ و مدت هفتاد سال عمر گذرانیده ❊ **واللخمی** بفتح لام وسکون خاء معجمه وبعد ها میم نسبه اوست بلخم بن عدی ولخم مالک ومالک برادر جذام است ❊ واسم جذام عمرو بن عدی است ❊ روزی میانه جذام ومالک نزاعی شده ❊ جذام یعنی عمرو بن عدی طپانچه بر روی مالک زده ومالک کاردی بر جذام زده ودست او را قطع کرده ❊ وچون جذام قطع ولطم آمد ازین جهت مالک را لخم وعمرو را جذام تسمیه کرده اند **والقطرسی** بضم قاف وسکون طاء مهمله وضم راء وبعد از سین مهمله ❊ این نسبه را هر چند کشف وتجسس کردم چیزی نیافتم بغیر از آنکه وی از مصر بوده ❊ بعد از آن بهاء الدین زهیر بن محمد الکاتب اشعار الاتی ذکره گفت که این نسبه بجد اوست قطرس ❊ واو مصاحب قطرس بوده ❊ وبعض اشعار او نقل نموده ❊ وجلوه گک ابو المظفر عتیق تقی الدین عمر صاحب حماه است واو شخص فاضل دین دار وصاحب دولت وذوی الاقتدار بوده ودر ثامن عشر شعبان سنه ثمان وعشرین وستمایه بقاهره مصر متوفی گشته ومدت هشتاد سال عمر گذرانیده ❊ واو را اشعار نفیسه بوده واز حضرت حافظ سلفی وغیره روایات میفرموده ❊ واز جمله انجمع بهاء الدین زهیر از او روایت میکرد ❊ در شان غلامی که تحصیل علم هیئة وهندسه میفرمود انشاء **بیت** وذو هیئة یزهی بوجه مهذب ❊ اثوبته فی کل یوم وتمشی

الی آخرها ❊ ودر روایتی این ابیات را بابی جعفر العلوی المصری نسبة میدهند والله اعلم ❊

والحمد لله رب العالمین

السبتی بن هارون الرشید

ابو العباس احمد بن هارون الرشید بن مهدی بن منصور الهاشمی المعروف بالسبتی او مرد صالح تارک دنیا ولایزال در صدد انتظام امور عقبا بوده ❊ ودر زمان خلافت وتصدی سلطنت ❊ والد بزرگوارش سلطنت فقر وطاعت را اختیار فرموده ❊ ودر برو حلق بسته ملازم تا آمد بوده ❊ واو را سبتی بواسطه آن میگفته اند ❊ که وی در یوم السبت مدت خود کسب معیشتی مینموده ❊ وتا ایام اسبوع بدان قناعت مینموده ❊ واوقات را بطاعت میگذرانیده ❊ وهمیشه برین نمط بسر میبرده تا آنکه بجوار حق رسیده ❊ ودر سنه اربع وتمانین ومایه قبل از موت ❊ والد بزرگوارش بمضجع بقا استراحت نموده ❊ وچون اخبار او مشهور است احتیاج تطویل آن نیست ❊ وابن الجوزی در شذور العقود وفی صفوة الصفوة احوال او را بتفصیل بیان نموده

والحمد لله رب العالمین

ابن العریف

ابو العباس احمد بن محمد بن موسی بن عطاء الله الصنهاجی الاندلسی المعروف بابن العریف وی از کبار صالحین واولیاء متورعین است ❊ ومناقب او مشهور است وکتاب مجالس وغیره از کتب متعلقه بطریقه صوفیه بین الناس متداول است ❊ ومیانه او وقاضی عیاض بن موسی الیحصبی مکاتبات حسنه جاری شده ❊ واو را مشارکت ومداخلت تمام در فنون علوم خصوصا قرائت وجمع روایات بوده ❊ وهمیشه عباد وزهاد وارباب مروت وفتوت را بدو رغبت وبا او طریقه مخالطت بوده ❊ واو را محمدت وثنا مینموده اند ❊ از بعض مشایخ محققین

محکی است که احمد مذکور فصلی در حق شیخ ابی محمد علی بن احمد المعروف بابن حزم الظاهری
الاندلسی نوشته که زبان ابن حزم مذکور و شمشیر حجاج بن یوسف الثقفی را دو برادر خوانده چه ابن حزم
در مقالات و تحقیقات ایمه متقدمین تعرضات بسیار نموده چنانچه یکی از ایشان از بی
تعرض مشار الیه خلاص نشده . و مولد او یوم الاحد بعد طلوع فجر ثانی شهر جمادی الاول
سنه احدی و ثلثین و اربعمائه بوده و ابن عریف مذکور در سنه ست و ثلثین و خمسمائه
بمراکش اول شب جمعه ثالث عشر صفر متوفی شده و سبب حضور او بمراکش آنکه جمعی اورا
بصاحب مراکش یوسف تاشفین سعایت نموده اند بنا بر آن حضرت مشار الیه باحضار او فرمان داده
و او در بین اثنا سدرة المنتهی را نشیمن جانه روح مقدس خود ساخته و در روز دفن او جمع کثیر
از علما و صلحا و طبقات ناس بجنازه او حاضر شده کرامات چند از و مشاهده نموده اند
و صاحب مراکش چون احوال او مشاهده نموده از آن سعایت و استدعا او پشیمان گشته
و مری نسبت بمریه و آن بفتح میم و کسر را و تشدید یا شهریست و بعد از آن ها
و آن مدینه عظیم است باندلس والحمد لله رب العالمین

ابن حطیه

ابو العباس احمد بن عبدالله بن احمد بن هشام بن حطیه اللخمی الفاسی وی از مشاهیر صلحا و اعیان
اتقیا بوده و او را با آثار صلاح و تقوی فضایل و معارف بسیار بوده و در علم قرائت
و تجوید رئیس اهل طایفه کریمه بوده و بخط شریف خود کتب ادب و غیره استنساخ نموده چه
مشار الیه جید الخط حسن الضبط و کتبت او سهل القراءة بوده و از کتب او آنچه بخط شریف او
تمام شده بوده نزد همه کس مرغوب و مطلوب بوده و اکابر بهمین را بتحصیل آن بالتبرک و الضبط

میل تمام بوده و بتاریخ یوم الجمعه سابع عشر جمادی الاخر سنه ثمان و سبعین و اربعمائه
مدینه فاس را بنور قدوم از اصلاب آبا و ارحام امهات منور ساخته و بعد از مضی زمانی
بدیار مصریه انتقال نموده و اهالی دیار مصریه با بد و اعتقاد تمام بوده و از آن جا بشرف زیارت
حج استشراف یافته و بعد از آن بشام رسیده و از آنجا عودت بمصر نموده و در خارج
مصر در جامع راشده ساکن می بوده و از هیچ آفریده چیزی قبول نمی کرده و در قدم توکل
ثابت و قایم بوده و افاده علوم و تعلیم قرائت بطلبه و حفظ مینموده و از تعلیم قرائت
از کسی چیزی نمیگرفته اتفاقا در آن ایام در مصر قحط و گرسنگی ظاهر شده اکابر مصر از و
التماس و استدعا نموده اند که اندک قوتی که سبب رفاهت معیشت آنحضرت و اطفال و عیال او
شود قبول کند امتناع نموده بعد از آن رای ایشان بر آن قرار گرفته که خطاب بعشا و تما
فضل بن یحیی بن طویل زار این دولت مساعدت نموده و دختر آنحضرت را خواستاری کرده
بعد از تحقیق ازدواج و ثبوت محرمیت مصاهرت سوال کرده که مادر دختر و دختر باشد آنحضرت
قبول کرده و خود تنها مانده و بکتابت استغال مینموده و از اجرت آن معیشه خود میکرده اند
وی در اواخر محرم سنه ستین و خمسمائه مرغ روح مبدا اصلی با مقصد رجعت ساخته از ذیل اعتزال را
از غبار هستی مجازی افشانده بمستغرق حقیقی واصل شده و در قرافه صغری بدن پاکیش را
بخاک پاک سپرده اند و قبر مبارک او الیوم در آنجا ظاهر است و ارباب صلاح و تقوی بزیارت
آن مشرف شده از همم علیه او استمداد مینموده اند از آنحضرت منقولست که میگفته اسلام
در ایام خلافت حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه یوما فیوما مترادف و متعالی بود و بعد از آن در

زنرل و اضطراب افتاد . در کتاب دول منقطعه در ترجمه ابی المیمون عبد المجید صاحب

مصر مذکور است که در سنه ثلاث و ثلاثین و خمسمایه سه ماه مصر بی قاضی ماند . جهه تولیت

و تعلق قضا کسی را احق و اولی از ابو العباس الحطیه نیافته او را اختیار فرمودند . و او شرط

اکه بمذهب مقلد خود عمل نماید و بمذهب عبیدیه ذاهب نباشه چون قبول ننمود قوم

راضی نشدند دیکری را قاضی ساختند الحطیه بضم حاء مهمله و فتح طاء مهمله و سکون یاء مثناة

من تحتها و بعد از همزه ها . و الفاسی بفتح فاء و بعد از الف سین مهمله و آن مدینه کبیره است قرب

بمدینه سبته . و لایزال از انجا علما عاملین و فضلاء کامل بیرون آمده اند والحمد لله رب العالمین

ابو العباس احمد بن ابی الحسن علی بن ابی العباس المعروف بابن الرفاعی وی شخص صالح فقیه

و صاحب حالات و مقامات سنیه بوده و از فقهاء شافعیه بزرکان رای ممتاز بوده اصل او

از عرب لیکن در بطایح قرب بقریه ام عبیده ساکن بوده خلق عظیم از فقرا و صلحا او را تابع و مرید

بوده اند . و طایفه معروفه بیطایحیه در فاعیه بدو منسوب اند . و از این طایفه امور عجیبه ارخوردن

مار و اکل فحم و نار . و دخول در تنور حار در حال کونه مشتعلاً و اطفاء آن و رکوب بر شیر

از سباع در بلاد خود شان صادر شده و می شود . و در ایام وقفه ایشان خلق کثیر و جم غفیر

نزد مشایخ و خلفاء ایشان جمع می شوند و خلفاء ایشان را بقدر قدرت رعایت و کفالت خدمت

مینمایند کویند الحضرت را فرزند و عقب نمانده اما برادر و برادر زاده کان اعقاب بوده و اکنون

مشیخه و تولیت مزار و جهات متعلقه بآن حضرت بدیشان مفوض است و چون امور

صادره از ایشان مشهور زمان است در تفصیل آن احتیاج بتطویل نیست از حضرت شیخ صالح

با آنکه جل اوقات شریف او بطاعت و مواظبت عبادت معروف بوده شعری چند منقول است

و این از انجمله بیت

اذا جن لیلی هام قلبی بذکرکم انوح کما ناح الحمام المطوق

و فوقی سحاب یمطر الهم والاسی و تحتی بحار بالجوی تتدفق

و الحضرت همیشه اوقات شریف را بموجب صرف طاعات و ریاضات می نموده تا آنکه

بتاریخ یوم الخمیس ثانی عشر جمادی الاولی سنه ثمان و سبعین و خمسمایه بام عبیده و در عشر

سبعین طایر روح مقدسش کنکره سموات را نشیمن رجعت ساخته رفاعی بکسر راء مهمله

و فتح فاء و بعد از الف عین مهمله نسبت اوست بشخص از عرب که او را رفاعه میکفته اند بکذا فی العلقه

من خط ابن حه ام عبیده بفتح عین مهمله و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة من تحتها و بعد از الف

دال مهمله مفتوحه بطایحی بفتح باء موحده و طاء مهمله و بعد از الف یاء مثناة من تحتها و حاء

مهملات و این قریه مجمعه چندات در وسط قرایه و بصره و او مشهور بعراقی است

والحمد لله رب العالمین

ابو العباس احمد از جانب معتز بالله بر دیار مصریه متولی حکومت و ریاست بود بعد از

مضی اندک زمانی بر دمشق و شام و انطاکیه و ثغور آن بلاد و امصار حوت و استیلا یافت

و در مدت اشتغال الموفق ابی احمد طلحه بن متوکل بمحاربه صاحب الزنج امر ابن طولون استقلال

و استقرار پذیرفت . و بران ولایت حاکم مطلق العنان شده . و ابی احمد طلحه مذکور نیابت

برادر خود المعتمد علی الله پدر المعتضد بالله بمحاربه مذکور اشتغال مینمود . و احمد طولون شخص

عادل جواد • وشجاع متواضع صاحب سداد بوده • واو بسیرت نکو وحسن اخلاق وخو
شهرت تمام داشت ودر مباشرت امور وفصل قضایا وتعمیر بلاد ورعایت عباد از اقران
وامثال فایق بوده • وبا اهل علم ودرایت محبت بی نهایت داشت وبر مایده همه روزه
او همه روز خواص وعوام حاضر شده استیفاء حظ نفس خود از آن مینمودند • وهر ماه هزار دینار
سرخ تصدق مینمود • روزی وکیل تصدق او بمجلس امارت حاضر شده وگفته عورتی آمده و
از من زر تصدق میخواهد • حال آنکه ازار جدید در پوشیده وانگشتری طلا در دست دارد
بدو چیزی بدهم یا نه • امیر فرموده که هر کس که بتو دست دراز میکند بدو چیزی بده • با وجود این
احوال مشار الیه سفاک بوده • قضاعی گفته که میگویند جمعی که بشمشیر ابن طولون وحبس او مرده اند
عند الاحصاء والتحقیق هجده هزار آدمی بوده • اما وی حافظ قرآن کریم وصاحب حسن صوت
وتجوید عظیم بوده • مسجد عالی در میانه مصر وقاهره بتاریخ سنه تسع وخمسین ومایتین بنا نموده
قضاعی در کتاب خطط چنین ذکر کرده که وی در سنه اربع وستین ومایتین فارغ گشته از عمارتش یافته
ودر عمارت آن مبلغ صد وبیست هزار دینار صرف نموده • علما حکاه احمد بن یوسف مؤلف تاریخ
پدر او غلامی بوده که نوح بن سامان حاکم بخارا با جمع از غلامان وسایر هدایا وتحف برسم
سلامانه بحضرت مامون خلیفه بتاریخ مایتین روانه ساخته بوده • وطولون مشار الیه در سنه اربعین
ومایتین بجوار حق سبحانه ملحق گشته • ولادت احمد بن طولون بسامره در ثالث عشرین شهر رمضان
سنه عشرین ومایتین بوده • وگویند طولون احمد را به پسری برداشته بوده نه
نه آنکه فرزند حقیقی صلبی او بوده باشد • وبتاریخ ثلاث عشرین رمضان سنه اربع وخمسین ومایتین

وقبل یوم الاثنین حامس عشرین منه احمد طولون بمصر در آمده و در لیلة الاحد عشر شهر
ذی القعده سنه سبعین ومایتین • وقال الفرغانی فی عاشر منه بلغ الا معا بجوار حق پیوسته
ابن فقیر احمد خلکان قبر او را زیارت کرده وآن در تربه عتیقه قریب بباب قلعه در پای کوه
مقطم بقرافه صغری است • مقطم بضم میم وفتح قاف وتشدید طاء جبلی است که نزد قرافه واقع است • **طولون**
بضم طاء مهمله وسکون واو وضم لام وسکون واو وبعد از آن نون لفظ ترکی است
وسامان بفتح سین مهمله وبعد از الف میم مفتوحه وبعد از الف ثانیه نون نسبه بسامان
واو جد ملوک سامانیه است بماوراء النهر وخراسان • **وسامرا** بفتح سین مهمله وبعد از الف
میم مفتوحه وبعد از آن راء مشدده وبعد از آن الف مدینه است که معتصم خلیفه در سنه
عشرین ومایتین بعراق فوق بغداد بنا نموده • جوهری در صحاح اللغه در تصحیح وتنقیح سامرا
شش لغت بیان کرده اینجا محل ذکر آنها نیست ومع هذا در ترجمه ابراهیم مهدی ذکر آن شده

والحمد لله رب العالمین

ابو الحسین احمد بن ابی شجاع بویه بن فنا خسرو تمام بن کوهی بن شیرزیل الاصغر بن
شیرکوه بن شیرزیل الاکبر ابن شیرانشاه ابن شیرویه بن ششنشاه بن تبش بن مزدور
سستاد بن بهرام جور الملک بن یزدجرد بن هرمز کرمانشاه بن شاپور الملک بن شاپور
ذی الاکتاف • وبقیه نسب او میان ملوک بنی ساسان معروف است • وابو الحسین
مذکور ملقب بمعز الدوله بوده • وایشان سه برادر بوده اند • وعنقریب ذکر ایشان خواهد آمد
ان شاء الله تعالی • واو عم عضد الدوله دیلمی است که صاحب عراق واهواز بوده • و

واورا قطع می کنند اند؛ چه دست چپ و ابهام و بعض اصابع دست راست او مقطوع
بود؛ و سبب قطع آنکه معز الدوله باشارت برادران عماد الدوله و رکن الدوله در مبدأ
نشو و نما؛ و بدایه رجوع وانتما متوجه کرمان شده؛ و چون بکرمان رسیده صاحب کرمان
بعد از اطلاع بنابر عدم استطاعت مقاومت کرمان را خالی و عدل مشار الیه باز
گذاشته بجانب سجستان رفته؛ و معز الدوله کرمان را بی سوشش محاربه و بی مهم معاصیه
متصرف در آورده. و در اعمال کرمان طایفه اکراد بوده که همه ساله بحاکم کرمان رسم علامة
و پیشکش جزمی داده اند؛ و معز الدوله با ایشان طریقه مصادقت و متابعت بتقدیم رسانیده اند
درین اوقات که کرمان بتوابع ملازمان معز الدوله قرار گرفته؛ مدرکات مشار الیه خاطر نشان کرده اند
بدستور سابق و قانون استمرار از روی صدق وعهد گرفته متوجه محال خود شده اند
بعد از انقضاء اندک زمانی از عهد شکستن معز الدوله باغوای کاتب دیوان خود نقض
عهد نموده؛ علی الغفلة بر سر خانهای ایشان ایلغار برده؛ تا ذخایر و اموال جهات
ایشان را بدست نهب و غارت بر عساکر خود متفرق گرداند؛ و در شب سوار شده
و طرق محال مذکوره صعب و ضیق بوده. و قبایل اکراد را ازین صورت خبر شده بوده
سر راههای تنگ را بر عساکر او مدد و ساخته اند چون برانجا رسیده ایشان از اطراف
و جوانب برو او و عساکر او ریخته بسیاری از ایشان به قتل آورده اند چنانچه تنی چند قلیل از ایشان
خلاص شده؛ و معز الدوله درین معرکه زخم بسیار خورده دست چپ و بعض انامل دست
راست او مبان گردانیده اند و خود را در میان قتلی از تاب شمشیر متواری ساخته و خلاص شده

و شرح این صورت چون مؤدی بطول کلام است ازان اعراض نموده؛ و چون در علم انه
رسالت و سلطنت معز الدوله و ارونه آل بویه مقرر بود مهمات صعبه جهة مشار الیه بسهولت و
آسانی صورت می پذیرفت. در اثنای این احوال معز الدوله از راه اهواز و خوزستان
بتاریخ یوم السبت حادی عشرین جمادی الاول سنه اربع و ثلثین و ثلثمایه؛ در زمان خلافت
مستکفی بالله؛ دار الخلافه بغداد را مالک گشت و مشعب تحت تصرف و تملک در آورد و
ابن الجوزی در کتاب شذور العقود چنین گوید؛ که معز الدوله در بدایت امر هیمه بر سر گرفته
و میفروخته اخوان او و برادران او ش بدانجا رسید که رسیده؛ و معز الدوله از برادران
دیگر کوچک بود و بتاریخ یوم الاثنین سابع عشر ربیع الآخر سنه ست و خمسین و ثلثمایه
ببغداد متوفی شده. و در اوایل حال در خانه خود دشمن مدفون بود؛ بعد از آن بمشهدی که
در مقابر قریش ساخته بوده بود دفن کردند؛ و عند الاحتضار؛ و عند الاحتضار؛ تمام غلامان
و ممالک را آزاد گردانیده؛ اکثر مال خود را تصدق فرمود؛ و بسیاری از مظالم رد کرد
؛ ابو الحسین احمد العلوی چنین گوید که من در خانه بر سر دجله بمشرعة القصب در شبی که برق
و باران عظیم واقع بود نشسته بودم آواز هاتفی شنیدم؛ شعر

لما بلغت ابا الحسین ؛ مراد نفسک فی الطلب ؛
وامنت من حدث الزمان ؛ واحتجبت عن النوب ؛
مدت الیک ید الردی ؛ واخذت من بیت الرتب ؛

و معز الدوله در همین شب متوفی شده؛ و چون او ریاست و سعادت اخوی را علت

وسلطنت دنیوی اختیار نمود پسر او عز الدوله ابو منصور بختیار بجای پدر متولی ملک و
خلافت شده و سیاتی ذکره ان شاء الله تعالی **بویه** بضم باء موحده وفتح واو وسکون
تاء مثناه من فوقها وبعدها میم مخففه مفتوحه وبعد از الف میم اگر تطویل و املال نبودی
نقیه اباء و اجداد او را ضبط می نمودم و آنچه دیده ام بخط خود ضبط نموده ام اگر از اینجا که
من نوشته ام نقل نمایند صحیح است و ذکر پسر و برادرش عماد الدوله و رکن الدوله خواهد آمد
ان شاء الله تعالی

[illegible]

والحمد لله رب العالمین

ابو نصر احمد بن مروان ابن دوستک الکردی الحمیدی الملقب نصیر الدوله صاحب
میافارقین و دیار بکر بعد از آنکه برادرش ابو سعید منصور بن مروان در قلعه سباح لیلة الخمیس
خامس جمادی الاول سنه احدی و اربعمایه مقتول شد او مالک قلم رو برادرش الحق
ابو نصر مذکور شخص عالی همت صافی نیت مسعود العاقبه محمود الطایفه بود و در اصابت
حزم و امضاء عزم بی نظیر روزگار بود و در استیفاء لذات و بلوغ معارج شهوات
بی مثل خود بود ابن ازرق در تاریخ خودش چنین حکایت کرده که نصر الدوله مرحوم در ایام حکومت
خود مرکسی را بجریمه مصادره ننمود مگر شخص واحد و حکایت او را تفصیلا نموده احتیاج بنقل
آن نیست و او هرگز صلوه صبح را فوت نمی کرده با آنکه در لذات جسمانی منهمک و منغمس بوده
او را سیصد و شصت جاریه بوده هر شب یکی را بمجلس زفاف خود احضار مینموده و اوقات
خود را قسمت نموده بوده بعضی را بمصالح مسلمین و نظام لشکر و بعضی را باستیفاء لذات
از محبوبان دلبر صرف مینموده و از و اولاد بسیار باز ماندند و چون کریم و عیاش بوده

شعراء عصر و فضلاء دهر از خدود و بلاد در درگاه او را قبل تحصیل مطالب خود ساخته
و او را مداح گفته در ده واوین خود ثبت مینموده اند و از رفعت شان و سعادت مکان
او آنکه دو کس وزیر او شدند که هر دو وزیر دو خلیفه روزگار بودند یکی از ایشان ابی القاسم
حسین بن علی المعروف بابن المغربی که صاحب دیوان شعر و رسایل و تصانیف مشهوره بوده
و دو نوبت نزد او بوزارت قیام نموده و دیگری فخر الدوله ابو نصر بن جهیر که مدتی نزد الحضرت
وزیر بود آخر بوزارت بغداد استقلال یافته و سیاتی ذکرهما ان شاء الله تعالی ابو نصر مذکور
لایزال اوقات را بتنعم و حضور و جمعیت طرب و سرور میگذرانید تا آنکه در تاسع عشر من
شوال سنه ثلث و خمسین و اربعمایه حور و ولدان را از جواری و غلمان بدل ساخته و لذات
روحانی و الهی را بشهوات نفسانی فانی اختیار نموده و در جامع محدثه مدفون شده و قبل در
قصر واقع بسدلی دفن یافته بعد از آن نقش بقبه که ملاصق جامع محدثه بوده و بدیث نعروف
و مشهور بوده دفن نموده اند و هشتاد و هفت سال عمر گذرانیده و پنجاه و دو سال بخلافت
و مصالح نظام مملکت قیام نموده بوده و میافارقین مشهور است احتیاج بضبط آن نیست
والمحدثه بضم میم و سکون حاء مهمله و فتح دال مهمله و ثاء مثلثه رباطیست بظاهر میافارقین
وسدلی بکسر سین مهمله و دال مهمله و بعدها لام مکسوره مشدده قبه ایست در قصر و آن
رستون مبنی است و بعد او مملکت و حکومت او را برادر نظام الدین ابو القاسم نصر متصرف شد

والحمد لله رب العالمین

ابو القاسم احمد المنعوت بالمستعلی بن المستنصر بن الظاهر بن الحاکم بن العزیز بن المعز بن

المنصور بن القائم بن المهدی عبدالله و سیاتی تمام النسب عند ذکر المهدی فی حرف العین و
وی بعد از پدرش مستنصر مذکور متولی امر خلافت شده و بدستور زمان پدرش دیار مصریه
و شامیه را در حوزهٔ حکومت خود قرار داد • اما در ایام حکومت مشار الیه دولت ایشان
رو بتنزل و ضعف آورد و اکثر بلاد شامیه میان اتراک فاتک و افرنج منقسم شد • و افرنج در منتصف
تاریخ ذو القعده سنه تسعین و اربع مایه در شام دخل نموده • بانطاکیه نزول کردند و قلعه
انطاکیه را حصار فرمودند و در سادس عشر رجب سنه احدی و تسعین قلعه مذکوره را مسلم
و ایشان معره النعمان و قدس معدوم تاریخ سنه اثنی و تسعین و اربعمایه از حوزهٔ اسلام
انتزاع نمودند • و افرنج در آن ایام در دیار مذکوره انواع مفسدت بجای آوردند و خاک
معدن قدس و محال دیگر را بخون شهیدان لعل فام گردانیده • و مدت یکماه سبوع بر موجب
عامل بودند **القصه** در مدت مذکوره دیده شمشیران ناپاکان از ابارق دماء سعدا شهدا
خون مبارید و در مسجد اقصی زیاده بر هفتاد هزار آدمی کشته شد • و اوانی ذهبیه و فضیه
و قنادیل و مشاعیل را از صخره برداشتند • و مسلمانان از این صورت در هر دیار و امصار
متغیر و شکسته خاطر بودند چنانکه ذکر این صورت در ترجمه افضل بن امیر الجیوش در حرف شین
خواهد آمد • و افضل مذکور قدس را از سکمان بن ارتق در خامس عشرین رمضان المبارک سنه
احدی و تسعین و قبل شعبان سنه تسع و ثمانین و اربعمایه باز گرفت • و یکی را از جانب
خود باستحفاظ آن باز داشت • و او را طاقت مقاومت فرنج نبود بدیشان تسلیم نمود •
اگر چنانکه در دست ایشان بودی سرانیه مسلمانان را اصلح و اولی بودی فرنج بران غالب

نشدی • بعد از آن فرنج بر اکثر از بلاد شام متولی و مستقل گشته و در شوال سنه ثلاث
و اربعمایه خیف را مالک شدند و در سنه اربع و سبعین قیصریه را تصرف نمودند • و حکم مستعلی
را افضل مذکور نافذ و مستعلی نبود • و در این ایام نزار اکبر که جد اصحاب دعوت بقلعه الموت بود
باسکندریه قرار نمود و شرح آن بسطی دارد • و ولادت مستعلی در عشرین محرم سنه
تسع و ستین و اربعمایه بقاهرهٔ مصر بوده • و در یوم الخمیس ثامن عشر شهر ذی القعده سنه
سبع و ثمانین و اربعمایه بدو بیعت کردند • و در یوم الثلث سابع عشر صفر سنه خمس و تسعین
و اربعمایه بجوار حق پیوسته **والحمد لله رب العالمین**

ابو العباس احمد ابن الامیر سیف الدین ابی الحسن علی بن احمد ابی الهیجاء عبدالله
ابن ابی الخلیل بن مرزبان الهکاری المعروف بابن المشطوب الملقب عماد الدین و مشطوب
لقب پدر اوست و او را مشطوب بواسطه آن میگفتند که بر روی او زخمی بوده و او امیر کبیر
و افر الحرمه کثیر الدربه و نزد ملوک در عداد یکی از ایشان بوده • و بعلو همت و سمو منزلت و
و کثرت جود و شجاعت مشهور و معروف و مشهور زمان بوده • و او به بزرگی خود معتنی و
ملوک زمان از مهابت او محترز و خایف بودند و صور عروج او بر ملوک عصر مشهورات
این مختصر اقتضا را یاد آن نمی کند • و او از امرای دولت صلاحیه بوده چون پدرش رحمه الله
متوفی شد • نابلس اقطاع او بوده • ثلث از ان جهت مصالح بیت المقدس و ثلثان باقطاع
عماد الدین المذکور مقرر داشته • و جد او ابو الهیجاء صاحب عقر حمیدیه و سایر قلاع هکاریه
بوده و لایزال بر منزلت و حرمت خود باقی بوده تا آنکه در سنه ... دمیاط صورتی چند

از وظاهر شده چنانکه مشهور است • وبعضی ازان در ترجمهٔ الملک الکامل شرح نموده‌ام
وعماد الدین بواسطهٔ بعضی اشیا که در محل خود وی مذکور است از دیار مصریه انفصال
ومفارقت نمود • وامر او بدان آیل وراجع شد که در تل یعفور تعلقه که میان موصل وسنجار است
محصور گشت • وحاصر او امیر بدر الدین لؤلؤ اتابک صاحب موصل بود • لؤلؤ مشار الیه
او را بخدعه وتسویلات فریب داده بمراسلات کثیره مطمئن گردانید • تا آنکه عماد الدین
فریب او را اذعان نمود • وبر سر انقیاد واطاعت آمد وامیر بدر الدین لؤلؤ جهت او سوگند
خورد بعد از آن نزد امیر بدر الدین مذکور حاضر شد • بعد از انقضاء اندک زمانی بدر الدین مذکور
او را بتاریخ سنه سبع عشر وستمائه حبس نمود • وبملک الاشرف مظفر الدین بن الملک
العادل روانه گردانید • چه مشار الیه درین کرت بر ملک الاشرف مذکور خروج نموده بود
وملک مشار الیه او را در قلعهٔ حران محبوس ومقید ساخت • وقید ثقیل بر دست وپای او نهاد
واو را بذلت ومشقت تمام نگاه میداشت • تا آنکه در سرورش مشار الیه شبها بزرگ
٧ میگون شد کا قیل ومن در اوان صبا در آن اوقات این حکایت را می‌شنیدم • وبعضی
چنین رسیده که بعضی از مردم که ایشان را رابطهٔ خدمت ومحبتی با ابن مشطوب بوده این دو بیت را
نوشته بخدمت ملک الاشرف فرستاده‌اند شعر

یا من به جام سعده دار فلک | ما انت من الملوک بل انت ملک
مملوکک ابن المشطوب فی السجن هلک | اطلقه فان الامر لله ولک

ودرین حال مشار الیه در حبس وضیق گرفتار بود • تا آنکه در شهر ربیع الآخر سنه تسع عشر وستمائه

متوفی شد رحمه الله • ودخترش جهت او قبه بر ظاهر مدینهٔ راس العین بنا نمود واو را از آن
مکان نقل فرمود واین فقیر قبر او را در آنجا دیده‌ام • ودر زمانی که مشار الیه در حبس بوده
او بار وقتا این دو بیت را شعرا برو نوشته‌اند • شعر

یا احمد ما زلت عماد الدین | یا اشجع من امسک رمحا بیمین
لا تیاس اذا حصلت فی سجنهم | ها یوسف قد اقام فی السجن سنین

واین معنی را از قول بحتری اخذ نموده وهو

اما فی رسول الله یوسف اسوة | لمثلک محبوسا علی الظلم والافک
اقام جمیل الصبر فی السجن برهة | فآل به الصبر الجمیل الی الملک

ولادت امیر عماد الدین مذکور در سنه خمس وسبعین وخمسمائه بوده تقدیرا • ودر بعضی رسائل
قاضی فاضل دیده‌ام که امیر سیف الدین ابو الحسن علی بن احمد الهکاری المعروف بالمشطوب
کتابی بملک الناصر صلاح الدین رحمه الله باخبار ولادت عماد الدین ابو العباس احمد نوشته
ونوشته که زوجهٔ دیگرم حامله است ومنتظر ولادت است قاضی فاضل در جواب آن نوشته
وصل کتاب الامیر دالا علی الخبر بالولدین الحال علی التوفیق والسایر کتب الله سلامته
فی الطریق فسررنا بالغرة الطالعة فی تمامها وتوقعنا المسرة بالثمرة الباقیة فی کمامها
چون این عبارت منثور مانند عقد جواهر منظوم در نهایت لطف وانتظام بود این بنده درگاه
کثیر التقصیر نخواست که او را از سلک خود اندازد • وعبارت هیچ عاجز هیچ خود تعبیر وتغییر آن را
ترجمان قرار داد • پوشیده نماند که سلطان صلاح الدین سیف الدین مشطوب را قوتی

آتی ذکره را در ثغر عکا در ساحل بحر جهة محافظت وصیانت آنجا از تسلط وتعدی افرنج
خذلهم الله گذاشته بود وایشان همیشه درانجا می بودند تا آنکه نصارای فرنگ ایشانرا
محاصره کرده قلعه را از ایشان گرفت چون سیف الدین از ایشان خلاص شد بتاریخ یوم
الخمیس مستهل جمادی الآخر سنة ثمان وثمانین وخمسمایه خود را در قدس بمجلس سلطان
صلاح الدین نخعه رسانید. ابن شداد گوید که برادر سلطان صلاح الدین ملک العادل
دران مجلس حاضر بود. چون امیر سیف الدین درآمد سلطان برخواست وبا او معانقه کرد
وبرویه او اظهار بشاشت وسرور بسیار فرمود. بعد ازان تخلیه مجلس فرموده با او
در هر باب حکایات بسیار فرمود وسیف الدین مذکور در شوال سنة ثمان وثمانین وخمس
مایه بس متوفی شد بکذا ذکره عماد الکاتب فی الخریدة. وبهاء الدین بن شداد در تاریخ
سیرت صلاح الدین چنین ذکر کرده که وی در یوم الاحد ثالث عشرین شوال سنة
مذکوره در قدس مقدس بجوار رحمت الهی مجاور گشته. وبعد از آنکه در مسجد اقصی بر و نماز
گذارده اند اورا در خانه خودش دفن نموده اند والله اعلم ودر دولت صلاحیه
اصح واعظم از او کسی نبوده. واز اعیان امرا کسی علو درجت وسمو منزلت او نرسیده
واورا امیر کبیر میگفته اند. وبواسطه کثرت استعمال علم او شده بوده وکسی دیگر درین باب او شریک
نبوده. وبخط قاضی فاضل رحمه الله دیدم که وفات او در یوم الاحد ثانی عشرین شوال سنه
مذکوره در قدس مقدس بوده. ومواجب واقطاع او در روز وفات او با بلغ عشره
مبلغ سیصد هزار دینار بود ومیان اسر وموت او کمتر از صد روز گذشت فسبحان الحی الذی

لایموت فهتدم به بنیان قوم والدهر فاجعا علیه یوم این فقیر گوید که این شعر از جملت
کتاب حماسه است که ابی تمام ایراد نموده شعر

فما کان قیس هلکه هلک واحد   ولکنه بنیان قوم تهدما

واین بیت از جمله ابیات مرثیه ایست که عبده بن الطبیب از برای قیس بن عاصم تمیمی گفته و
قیس مذکور با قوم بنی تمیم در سنه تسع عشر من الهجرة النبویه از بادیه بخدمت حضرت رسالت پناه
محمد صلوات الله وسلامه علیه رسیده. وبشرف اسلام مشرف گشته حضرت رسالت پناه
ختمی علیه السلام در شان او گفته هذا سید اهل الوبر واو شخص عاقل مشهور بحلم وجود
بوده. واین بیت نیز از جمله است. شعر

علیک سلام الله قیس بن عاصم   ورحمته ما شاء ان یترحما

وابن قیس اول کسی است که دختران خود را جهة حمیت از زواج در حیوة دفن میکرده اند ومردم
اورا درین امر متابعت مینموده اند تا آنکه بمیامن اسلام این صورت برطرف شده اما
امیر بدر الدین لولو در یوم الجمعه ثالث شعبان سنه سبع وخمسین وستمایه بعلت [illegible] موصل متوفی
ومدفون گشته وعمر او هشتاد سال بوده تقریبا   والحمد لله رب العالمین

ابو العباس احمد بن عبد السید بن شعبان بن محمد بن جابر بن قحطان الاربلی الملقب
صلاح الدین واو از خانواده بزرگ اربل است ونزد الملک المعظم مظفر الدین بن سالار
صاحب اربل حاجب بوده ومدتی در قید وحبس او مقید بوده وچون از و خلاص شده
بتاریخ سنه ثلث وستمایه شام را مقصد مراد ساخته وصحبت الملک القاهر بهاء الدین ایوب

بن الملک العادل فایز گشته . و از انجا انتقال بملازمت و خدمت الملک المغیث بن الملک
العادل نمود . و بنابر سبق معرفتی که ملک مغیث را از اربل با او بوده نزد او اعتبار تمام یافته
و صورت حالش حسن انتظام پذیرفته . و چون ملک مغیث متوفی شده صلاح الدین مذکور انتقال
بمصر نموده و بخدمت الملک الکامل سرافراز شده . و نزد او منزلت عظمی یافته و بخدمات
پسندیده رتبه او بجای رسید که دیگری را از مقربان او میسر نشده و محرم اسرار و خلوت
او گشته و او را منصب امارت داده . و صلاح الدین مذکور صاحب فضایل و کمالات و
عارف بجمیع مقاصد و مهمات بوده بمن چنین رسیده که خلاصه امام محمد غزالی را در فقه
رحمه الله حفظ نموده بوده و او را اشعار رایقه و ابیات فایقه بسیار است و بدان نزد
ملوک تقرب و تقدم می جسته . بعد از ان الملک الکامل بر وی متغیر گشته و او را تاریخ محرم سنه
ثمان عشر و ستمایه در قلعه قاهره محبوس گردانیده و او مدت در قید و عقال روزگار
بعنا یه میگذرانیده . تا در شهر ربیع الاخر سنه ثلث و عشرین و ستمایه دو بیت از نتیجه
گفته خود یکی از مغنیان مجلس حضرت ملک می نوشته . و معنی از ان در مقام انشراح بر ملک
میخوانده . و ملک استحسان ان نموده . از صاحبان سوآل میفرماید معنی میگوید از ان صلاح
الدین محبوس است حضرت ملک باطلاق او فرمان میدهد . دو بیت اینست

ما امر تجنیک علی الصب خفی · افنیت زمانی بالاسی و الاسف
ماذا غضب بقدر ذنبی لقد · بالغت و ما اردت الا تلفی

و چون صلاح الدین بیرون امد و بمکان و مکانت خود رسیده در ان ایام ملک

بر یکی از برادران خویش ساتق الدین ابراهیم بن الملک العادل متغیر می شود و ساتق الدین
بر و صلاح الدین در آمده . از او التماس میکند که امر او را با برادرش الملک الکامل بصلاح
و نجاح مقرون و متصل گرداند بعد از ان صلاح مذکور عرض محتوی برین دو بیت بخدمت
الملک الکامل عرض مینماید و هو هذا

و شرط صاحب مصر ان یکون کما · قد کان یوسف فی الحسنی لاخوته
اسوفقابهم بالعفو و افتقروا · فبرهم و تولاهم برحمته

گویند بر و وصول انبروز افرنج صاحب صقلیه بساحل شام الملک الکامل صلاح مشار الیه
بتاریخ سنه ست و عشرین و ستمایه نزد ایشان برسم رسالت روانه میگرداند . و چون
صلاح مشار الیه اجمع صلاح ملک و دین میباشد . با ایشان قرار میدهد و عهود و مواثیق
ایمان موکد میگرداند شرح حال را با مضمون این دو بیت بپایه سریر ملک مشار الیه واله
گردانید

زعم الزعیم الانبروز بانه · سلم یدوم لنا علی اقواله
شرب الیمین فان ترخص کاشا · فلیاکلن لذاک لحم شماله

صاحب و صدیق این فقیر عفیف الدین ابو الحسن علی بن عدلان النحوی المترجم الموصلی
باین فقیر چنین حکایت کرد . که شرف الدین بن عنین الشاعر کتابتی از دمشق بدست
این فقیر بخدمت صلاح مذکور انفاذ نمود در عنوان ان این دو بیت ثبت نموده بود .

انبک انقیت من اللیالی · فقد قصف نوایبها جناحی

و وکیف نفیق من غنت الرزایا مریض بارئ وجه الصلاح

ودیوان شعر و دیوان دوبیت صلاح مذکور نزد ارباب فصاحت معتبر و مقبول و متداول

و مشهور است ولایزال مشار الیه نزد ملک مذکور و سایر ملوک در نهایت حرمت

و عزت روزگار گذرانیده و چون الملک الکامل قصد روم نموده صلاح الدین مشار الیه

برفاقت موکب او همراه بوده قریب بسویدا او را مرضی طاری میشود او را بر بای محروس

نقل مینمایند وی قبل از آنکه بدانجا رسد ازین عالم فانی بعالم باقی میرسد و او را در ظاهر رها

دفن مینمایند وکان ذلک فی خامس عشر ذی الحجه سنه احدی وثلاثین وستمائه

وقیل یوم السبت عشر ذی الحجه بعد از آن پسرش او را از آنجا بقاهره مصر نقل میفرمایند و در آنجا

او را بتربت قرافه صغری در آخر شعبان سنه سبع وثلاثین وستمائه دفن مینمایند و

ابن فقیر احمد خلکان دران روز در قاهره بودم و عمر او را تقدیرا شصت سال اعتبار مینمودم

بعد از آن بر تاریخ ولادت او در شهر ربیع الاول سنه اثنین وسبعین وخمسمائه باربل واقف

شدم و اربل مدینه کبیره است قریب موصل از نواحی شرق والحمد لله رب العالمین

ابو نصر احمد بن حامد بن محمد بن عبدالله بن علی بن محمود بن هبة الله الاصفهانی الملقب

عزیزالدین المستوفی عم عماد الکاتب الاصفهانی وسیاتی ذکره ان شاء الله تعالی

وی شخص رفیع القدر منیع المرتبه بوده و مناصب عالیه را در ایام دولت سلجوقیه

مباشر و متولی گشته ولایزال مقدم ابنای جنس خود بوده و ارباب مطالب

و حاجات از اطراف و جوانب ولایت آستان او را مقصد مطالب و مرادات

می ساخته اند و او را بقصاید و اشعار مدح می نموده اند و او ایشان را بجایزهای فاخر

مخصص می گردانیده و در مدح او ابو محمد حسن بن احمد حکینه البغدادی الشاعر المشهور

قصیده غرا که این بیت از آن است گفته

فمیلوا بنا نحو العراق رکابکم لنکتال من مال العزیز بصاعه

و همچنین قاضی ابابکر احمد بن محمد الارجانی المقدم ذکره جهة او مدایح و اشعار غرا از قصیده

تائیه و غیره گفته چنانکه در ترجمه ارجانی مذکور است و برادر زاده اش عماد کاتب

مدح و منظور بوده و ذکر او در اکثر تالیفات خود نموده و عزیزالدین مذکور در اواخر متولی

خزانه سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه البارسلان سلجوقی گشته و سلطان مذکور عم خود را

دختر سلطان سنجر بن ملکشاه را بنکاح شرعی بحباله خود در آورده و نزد او متوفی شده

و همش جواهر نفیسه و جهاز کثیره و تحف و تبرکات رفیعه که بدختر خود داده بوده

از سلطان مطلب و سلطان در اداران جحود و انکار مینموده و چون از جواهر

مذکوره که مساوی خراج ممالک بوده عزیزالدین خازن کما هو حقه رخبیر بوده خوفا

لاظهاره او را مقید گردانیده و بقلعه تکرت فرستاده و بعد از آنش بتاریخ

سنه خمس وعشرین وخمسمائه بقتل آورده عماد کاتب مذکور در کتاب خریده چنین

ذکر کرده که مولد شریفش در سنه اثنین واربعین واربعمائه باصفهان بوده و قتلش سنه

ست وعشرین وخمسمائه بتکرت عماد مذکور گوید که چون حکم سلطان بقتل عزیزالدین

صادر شد نجم الدین ایوب پدر سلطان صلاح الدین و برادرش اسدالدین شیرکوه که

در قلعه مذکوره متولی امور بوده‌اند، هرچند در منع و دفع ان مساعی و اهتمام نمودند،
نفعی نداد. والد بفتح همزه وضم لام وسکون دال لفظ عجمی است لغت ان بعربی عقابست
وچون قبل ازین در ضبط اصفهان سخن گذشته بود باعاده ان متعرض نشد

والحمد لله رب العالمین

ارتق بن اکسب جد ملوک ارتقیه و او یکی از ترکمانان شجاع بوده، و بر حلوان و بلاد
جلیه ان نواحی دست تغلب یافته، و از فخر الدوله محمد بن جهیر بواسطه خوف وترس سلطان
محمد ملکشاه در سنه ثمان او تسع واربعین واربعمایه مفارقت و مهاجرت نموده، و قدس
مقدس را بنیابت تاج الدوله تتش سلجوقی الآتی ذکره مالک ومتصرف گشته، و چون ارتق
در قدس مقدس بجوار رحمت الهی متوجه گشته، دو پسر او سکمان و ایل غازی بجای او متولی
امور شده‌اند، و ایشان هر دو همیشه در انجا بسر می برده اند تا آنکه افضل شاهنشاه
امیر الجیوش الآتی ذکره با عساکر از مصر قصد ایشان کرده، و قدس مقدس را در شوال
سنه احدی و تسعین واربعمایه و قیل شعبان سنه اثنین و تسعین واربعمایه از ایشان
باز گرفته، و ایشان متوجه بلاد جزیره فراتیه گشته اند، و دیار بکر را بتصرف در آورده اند،
و نجم الدین ایلغازی ماردین را مالک شده، و اکنون جمعی که در قلعه ماردین حاکمند از اولاد
ایشانند، و قبل از کلک سلطان محمد ملکشاه، حکومت و شحنگی بغداد را بایلغازی
مشار الیه عنایت نموده بود، و سکمان بن ارتق در راه غزاه ساینه طرابلس و قدس
بمرض خناق متوفی شده، و ارتق شخصی با شهامت و سخاوت واجتهاد و رفعت بوده،

و در سنه اربع و ثمانین واربعمایه متوفی گشته، و ارتق بضم همزه و سکون را و ضم تا
فوقانیست و اکسب بفتح همزه و سکون کاف و فتح سین مهمله و با موحده است و معنی کسب واضح

والحمد لله رب العالمین

ابو الحارث ارسلان بن عبدالله البساسیری الترکی وی مقدم اتراک بغداد
بوده، و گویند که او مملوک بهاء الدوله بن عضد الدوله دیلمی بوده والله اعلم، و او بر
با امام القائم بامرالله در بغداد خروج نموده، و امام القائم بامرالله او را بر جمیع اتراک مقدم
میداشت، و او را متقلد عظایم امور و احکام گردانیده، و بر منابر عراق و خوزستان
خطبه بالقاب او خوانانیده، لذلک امراء او روی تا رو بعظمت و استیلا آورده، و ملوک
حدود و جوانب را از و مهابت و مخافت بسیار بوده، و چون امام القائم بامرالله را
از بغداد اخراج نموده خطبه را بنام مستنصر عبیدی صاحب مصر خوانده، بعد از آن الامام
القائم با میر عرب محیی الدین ابی الحرث مهارش بن المجلی العقیلی صاحب عانه وحدیثه استغاثه
نموده، و مدت یکسال بتحقیق نزد او اقامت نموده، تا آنکه طغرلبک سلجوقی با بساسیری
مقاتله نموده، و او را بقتل آورده، و پس از آن الامام القائم بامرالله معاودت ببغداد نموده، و از
غرایب اتفاقات آنکه روزی که امام از بغداد بیرون رفته سال دیگر همان روز بعینه ببغداد
در آمده، و بساسیری بر دست لشکر طغرلبک سلجوقی بتاریخ یوم الخمیس خامس عشر ذی الحجه
و بقول ابن القطعی یوم الثلث حادی عشر ذی الحجه سنه احدی و خمسین واربعمایه کشته
شده، و سر او را در بغداد گردانیده در مقابل باب نوبی صلب نموده اند، و بساسیری

بنخ بار موحده و سین مهمله و بعد از الف سین مهمله مکسوره بعد از ان یا مثناة تحتانیه
و بعد از ان راست . و این نسبه اوست بقریه از قری فارس که انرا بسا گویند . و حضرت
شیخ ابو علی فارسی نحوی از همین موضع است و او را فسوی بدین اعتبار میگویند و اهل فارس
در انتساب بسا بساسیری گویند و این نسبه شاذ و بر خلاف اصل است و چون سید
و مولی ارسلان مذکور از بساسیری بوده . وی را بآن منسوب ساخته اند چنانکه نقله السمعانی
عن ابی العباس احمد بن علی بن بابه القاشی . و امیر مهارش بن المجلی در صفر سنه تسع و
تسعین و اربعمایه متوفی شده و سن او بهشتاد سال رسیده بوده . و او مهارش
بن المجلی بن عکیس بن قیان بن شعیب بن المقلد بن جعفر بن عمرو بن المهنا است و بقیه نسبا و در ترجمه
مقلد بن مسیب خواهد آمد ان شاء الله تعالی والحمد لله رب العالمین

ابو الحارث ارسلان شاه بن عز الدین مسعود بن قطب الدین مودود بن عماد الدین
زنکی بن اقسنقر صاحب موصل المعروف باتابک الملقب الملک العادل نور الدین و
عنقریب ذکر جماعه اهل بیت و مرتبه محل جودش خواهد آمد ان شاء الله تعالی نور الدین ارسلان شاه
بعد از وفات پدر مرحوم مالک موصل شد . الحق ملک با حشمت و شهامت و صاحب
علو همت و سمو منزلت بود . و بمذهب حضرت امام شافعی رضی الله عنه اشتغال نموده
مدرسه در نهایت حسن و کمال جهت علما و متدرسین شافعیه در موصل بنا نموده . و در لیله
الاحد تاسع عشر رجب سنه سبع و ستمایه در شباره که از شط بر ظاهر موصل رخت
وجود بخلوتخانه [illegible] و شباره نزد اهل موصل عبارت است از [illegible] سلطان [illegible] کشتیم

و فوت ورا تا دخول دار الحکومه موصل پنهان داشتند . و بعد از ان او را در تربه که در جنب
مدرسه بنا نموده بود . دفن فرمودند و از وی دو پسر الملک القاهر عز الدین مسعود
و الملک المنصور عماد الدین زنکی باقی ماند و شرح حال هر دو در ترجمه جد ایشان عز الدین
مسعود ابن مودود ذکر شده . از انجا طلب نمایند . و بعد از نور الدین نور الله روحه
ولد او الملک القاهر بر اسم خلافت بجای پدر قیام نمود چنانکه مشروحا در مقام خود
مذکور شده . و الملک القاهر سید و مولی امیر بدر الدین لولو است که بر موصل
تغلب نموده مالک آن شد . و این صورت در سنه ثلثین و ستمایه در اواخر ماه صفر واقع شد
و بدر الدین لولو پیش از ان از جانب الملک القاهر در انجا نایب بود بعد از ان مستقل شد . و این صورت
در ترجمه عماد الدین بن المشطوب مذکور شد . والحمد لله رب العالمین

ابو بکر ازهر بن السمان الباهلی ولاء البصری اصلا وی روایت
حدیث از حمید طویل مسموع داشته . و اهل عراق از او روایت کرده اند و او مصاحب با جعفر منصور بوده
و چون منصور متولی امور شده بدر خانه حضرت خلیفه بتهنیت آمده حاجب او را بار نداد
بعد از ان او مترصد روز دیوان عام شده . و چون دیوان و موکب عام صورت
پذیرفته و بار عام داده اند بمجلس خلافت حاضر شده . و بحضرت خلیفه سلام داده .
خلیفه گفته ترا که طلب کرد گفت من بتهنیه آمده ام منصور گفته بده هزار دینار بدهید
و بگوئید که وظیفه تهنیت بتقدیم رسید بعد از انقضاء یک سال دیگر بدرگاه حاضر شد
حاجب او را از ملاقات منع نمود دیگر انتظار بار عام کشیده خود را بمجلس خلافت

رسانید خلیفه بدو گفت ترا که طلب نموده گفت شنیدم که تو بیماری بعیادت آمدم
گفت هزار دینار بدو بدهید و بگوئید که مراسم عیادت بجای رسید و دیگر بعیادت نیاید
که من قلیل المرضم وهمچنین در مجلس دیگر آمد حضرت گفت چه کار آمده گفت دعا از شما
شنیده ام میخواهم از آبا موزم خلیفه گفت دعای من مستجاب نیست چه من هر سال دعا میکنم
که روی ترا نبینم مستجاب نمی شود و تو همیشه مرا تشویش میدهی واو را حکایات
و واقعات مشهور بسیار است ولادت او در سنه احدی عشر ومایه ووفات
او در سنه ثلث ومائتین وقیل سبع ومائتین بوده وازمر بفتح همزه وسکون زا
وفتح ها وبعد ها را وان اسم علم است وسمان بفتح سین مهمله وتشدید میم وبعد از الف
نون نسبه اوست میم بسمن وحمل آن والبصری بفتح با موحده وکسر ها وسکون صاد
مهمله وبعد از ان را نسبه اوست به بصره وان شهر معدن عراق است وان در اسلام
در ایام خلافت حضرت امیرالمومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه باهتمام وسعی عتبه بن غزوان
صحابی رضی الله عنه بتاریخ رابع عشر از هجرت بنا یافته ابن قتیبه در کتاب ادب
الکتاب در باب ما تغیر فیه را ابدال گفته که بصره حجاره رخوات چون ها را از وی اند
بصر بکسر با خوانند وبصر بفتح با بهمین اعتبارش خوانند چه بصر بفتح با هم حجاره رخوات
اصلا قال فی الصحاح • والحمد لله رب العالمین

ابو المظفر اسامه بن مرشد بن علی بن مقلد بن نصر بن منقذ از اصحاب قلعه شیزر
وعلما وشجعان انجابت واو را تصانیف بسیار در علم ادب ثمره روزگار است

الکنانی الکلبی الشیزری الملقب مؤید الدوله مجد الدین از اکابر بنی منقذ واصحاب قلعه شیزر صح

ابو

ابو البرکات مستوفی در تاریخ اربل ذکر او کرده واو را اشعار بسیار نموده واو را
در زمره جماعتی از فضلا که بر وارد شده اند منخرط گردانیده وبعض اشعار ومقاطع
او نقل نموده • وعماد کاتب در خریده یاد او نموده • وبعد از شاکر گفته که وی
در دمشق ساکن بوده ودر انجا نشو ونما نموده • بعد از ان انتقال بمصر نموده ودر مصر
مشار الیه معظم ومومی الیه مکرم گشته • واین حال تا ایام صالح بن رزیک وزیر مستمر بوده
پس از ان عودت بشام نموده • ومدتی دیگر در دمشق ساکن شده • بعد از ان تقاریف
روزگار او را بحصن کیفا انداخته ودر انجا تا زمانی که سلطان صلاح الدین مالک دمشق شد
مقیم بوده • پس از ان باستدعاء سلطان صلاح الدین عودت بدمشق نموده • ودرین
هنگام سن او از هشتاد • وغیر عماد گفته که قدوم او بمصر در ایام ظافر بن الحافظ العبیدی
بوده • ووزیر در ان روزگار عادل بن السلار بوده • وانعام واحسان بسیار بدو نموده
اما اسامه مسطور مکافات احسان بوی اسارت نموده وباعث بر قتل او شده چنانکه
در ترجمه عادل خواهد آمد ان شاء الله تعالی • ابن عبد خضری بخط اسامه مذکور که جهة رشید بن
نوشته وبکتاب البجان رسانیده بوده دیدم در انجا نوشته بود که من این را بتاریخ
سنه احدی واربعین وخمسمایه نوشته ام بنا برین معلوم میشود که دخول او بمصر در
ایام عادل مذکور بوده ودر انجا چندان اقامت نموده که عادل مذکور بقتل آمده هیچ
خلاف در آن نیست که وی در قتل عادل مذکور انجا حاضر بوده واو را دیوان شعری است
در غایت فصاحت وبلاغت ومن آن را در دو مجلد دیده ام ودر ایدی ناس متداول نیست

تجاوز نموده بوده صح

و این دو بیت را از انجا نقل دادم

لا تستقر تجلدا على حزانهم || فهواك يضعف عن صدود دائم
واعلم بانك ان جنبت الهجر || طوعا والا عدت عود الراغم

و همچنین از دیوان او این دو بیت که در شان ابن طلیب زمانی که خانه‌اش سوخته بوده گفته

و هما

انظر الى الايام كيف تسوقنا || قسرا الى الاقدار بالاقدار
ما اوقد ابن طليب قط بداره || نارا وكان خرابها بالنار

وجه مناسبت واقعه آنچه شمس الملک ابو الحسن علی بن مفرج المعروف بابن المنجم المعری اصلا المصری دارا و وفاة درباره سوختن خانه وجیه بن صورة مصری دلال کتب گفته و آن اینست

وله

اقول وقد عاينت دار ابن صورة || وللنار فيها مارج يتضرم
كذا كل مال اصله من نهاوش || فعما قليل في نهابر يعدم
وما هو الا كافر طال عمره || فجاءته لما استبطأته جهنم

و بیت ثانی ماخوذ است از قول حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و سلم من اصاب مالا من نهاوش اذهبه الله تعالی في نهابر. نهاوش حرام و نهابر هلاکت است و وجیه مذکور ابو الفتح ناصر الدین ابی الحسن علی بن خلف الانصاری معروف بابن صورت دلال در قاهره مصر سمسار کتب بوده و در دهلیز خانه خود می‌نشسته نزد او یوم الاحد و یوم الاثنین

اعیان رؤسا و فضلا جمع می‌شده‌اند. و او کتب بضاعه را بدیشان عرض میکرده و لایزال نزد او می‌بوده‌اند تا آنکه بازار آخر می‌شده. و چون حافظ سلفی رحمه الله تع متوفی شده جمیع کتب او از مصر باسکندریه رفته. وی در سادس عشر شهر ربیع الآخر سنه سبع و ستمایه بمصر متوفی شده و بقرافه مدفون گشته. از اشعار ابن منقذ است که در شکایت ضعف خود میگوید

فاعجب لضعف يدي عن حملها قلما || من بعد حطم القنا في لبة الاسد

و از خط ابو المظفر اسامة بن منقذ مذکور این دو بیت را که از برای کندن دندان خود در زمانی که در خاطر اختلاط نازل بوده گفته نقل نموده‌ام شعر

وصاحب لا امل الدهر صحبته || يشقى لنفعي ويسعى سعي مجتهد
لم القه مذ تصاحبنا فحين بدا || لناظري افترقنا فرقة الابد

عماد کاتب گفته که من همواره آرزوی آن داشتم که بملاقات او سرافراز شوم و از لوامع اشراقات صحبت شریفش زنگ ناپیی خاطر فاتر را روشن و مستنیر گردانم تا آنکه در ماه صفر سنه احدی و سبعین با او مصاحبت اتفاق افتاد و از مولد شریفش سؤال کردم گفت یوم الاحد سابع عشر جمادی الآخر سنه ثمان و ثمانین و اربعمائه بقلعه شیزر بوده. و مرحوم در یوم الثلثا ثالث عشر شهر رمضان سنه اربع و ثمانین و خمسمایه بمحروسه دمشق متوفی شده و در جبل قاسیون مدفون گشته و نود و شش سال عمر گذرانیده. و این فقیر جهت زیارت تربت او درآمدم در رجب ثمانی سنه‌ای که ریزه‌ی معونه حفر نموده. اندکی دفن در ان تربت

قیام نمودم و او را رحمت الله علیها یاد کردم و برآمدم پدرش ابو اسامه مرشد در سنه احدی
وثلثین و خمسمایه متوفی گشته **وسنبر** بفتح شین مثلثه و سکون با میں تحتها و بعد از آن میم مفتوحه
ثم را قلعه ایست بقرب حمص اول قلعه بدیشان معروفست و سیاتی ذکر فی حرف العین عند
ذکر جده علی بن منقذ ان شاء الله تعالی **والحمد لله رب العالمین**

ابو یعقوب اسحق بن ابی الحسن ابراهیم بن مخلد بن ابراهیم بن عبد الله بن مطر بن عبید الله
بن عطیه بن مره بن کعب بن همام بن بکر بن اسد بن مره بن عمرو بن حنظله بن مالک بن زید مناه بن تمیم
بن مره الحنظلی المروزی المعروف بابن راهویه • وی جامع فقه و حدیث نبوی صلی الله علیه و
سلم • و از مشاهیر ائمه اسلام بوده • دارقطنی او را در زمره کسانی که از شافعی رضی الله عنه
نقل حدیث نموده منخرط ساخته و بیهقی او را از اصحاب شافعی شمرده • و در جوامع و در مکه
با حضرت شافعی معارضه نموده • و حضرت امام فخر رازی صورت معارضه را که با شافعی
رضی الله عنه نموده • با تمام تفصیل استیفا نموده و در تالیف خودش فی مناقب الشافعی
قید فرموده • و چون حضرت اسحق راهویه بر فضایل و کمالات حضرت شافعی رضی الله عنه
اطلاع یافته • تمام مولفات او را که در مصر و غیر ذلک یافته استنساخ نموده • امام
احمد بن حنبل رضی الله عنه چنین گفته که اسحق نزد ما یکی از کبار ائمه است • و از جسر عراق افقه
و اعلم از وی کسی نگذشته • و اسحق مذکور میگفته که من هفتاد هزار حدیث بر ذکر دارم
و من هیچ چیز نشنیده ام که از آن حفظ ننموده باشم • و هیچ چیز حفظ نکرده ام که از آن فراموش
کرده باشم • و او در حدیث صاحب سند عالی است • و بحجاز و عراق و شام و یمن

[illegible]

در تصانیف زمن خود استکمال علوم رسیده و حدیث شریف را از سفیان بن عیینه
و من فی طبقته شنیده و حضرت بخاری و مسلم و ترمذی استماع حدیث از و نموده اند
ولادتش در سنه احدی و ستین و قیل ثلث و ستین و قیل ست و ستین و مایه بوده
و در آخر عمر خود به نیشابور ساکن شده و در آنجا لیلة الخمیس منتصف شعبان و قیل لیلة
الاحد و قیل لیلة السبت سنه ثمان و قیل سنه سبع و ثلثین و مائتین و قیل سنه ثلاث و ماتین
متوفی شده • **وراهویه** بفتح را و بعد از الف ها ساکنه بعد از آن واو مفتوحه و بعد از آن
یا مثناه من تحتها ساکنه و بعد از آن ها ساکنه لقب پدر او ابو الحسن ابراهیم است و سبب
لقب او بدین لفظ آنکه در طریق مکه متولد شده و بفارسی طریق را راه گویند و ویه را وجد
فکانه در راه یافته **ومخلد** بفتح میم و سکون خا معجمه و فتح لام و بعد از آن دال مهمله **والحنظلی**
بفتح حا مهمله و سکون نون و فتح ظا معجمه و بعد از آن لام این نسبه بحنظله بن مالک است و قول
در مروزی قبل ازین گذشت والسلام **والحمد لله رب العالمین**

ابو عمرو اسحق الشیبانی النحوی اللغوی اصل او از کوفه بوده و نزول بغداد نموده
و او از خوالی اعلام و کبار علماء اسلام است و مدتی نزد شیبان للتادیب مجاورت و ملازمت
نموده از آنجهت بدو منسوب است • او در لغت و شعر مشهور زمان خود بوده و کثیر الحفظ حدیث
و سماع ان الاثقات علما نزد خواص مشهور است اما نزد عوام علما بتصور شرب نبید
اشتهار داشته و از و جمع از اکابر ائمه و علمای اخذ حدیث نموده اند منهم امام احمد حنبل
رحمه الله و ابو عبید الله قاسم بن سلام و یعقوب ابن سکیت صاحب اصلاح المنطق

درین که ویه در فارسی
یعنی یافتن باشد نکته
است ٥ ح

وصاحب مذکور در حق او گفته که وی صد و هجده سال عمر گذرانید و همیشه بدست خود
کتابت مینمود و گاهی استعاره کتب از من میفرمود و من دران ایام کودک بودم
کتابها از وی میگرفتم و کتابت میکردم و ابن کامل گفته که اسحق مذکور در روزی که
ابو العتاهیه و ابراهیم ندیم موصلی در بغداد بتاریخ سنه ثلث عشره و مایتین متوفی شده
بودند بجوار حق پیوست و غیر او چنین گوید که در سنه ست و مایتین و عمر او یکصد و ده سال
بوده و این اصح است و از تصانیف او کتاب خیل و کتاب اللغات معروف بجیم
و این کتاب معروف است و کتاب نوادر الکبیر فی ثلاث نسخ و کتاب غریب الحدیث
و کتاب النخله و کتاب الابل و کتاب خلق الانسان است و او اکثر دواوین عرب را مرار
نظر نموده و حفظ غرایب اشعار و نوادر کلام ایشان نموده پسر او عمرو چنین گوید که چون پدرم
والد من اشعار غریبه جمع نموده معدود کرد ایشان زیاده از هشتاد قبیله عرب را جمع نموده بود و هر گاه
اشعار و نوادر یک قبیله را اتمام کردی مصحفی بخط خود نوشتی و در مسجد کوفه نهادی تا آنکه
زیاده از هشتاد مصحف کتابت نمود و مرار بکسر میم و بعد از آن بینهما الف
والشیبانی قد تقدم القول فیه و گویند وی رحمه الله در یوم الشعانین یعنی عید نصاری
بجوار رحمت الهی مجاور شد. والله اعلم والحمد لله وحده

ابو محمد اسحق بن ابراهیم بن ماهان بن بهمن بن نسک التمیمی ولاء الارجانی اصلاً
المعروف بابن الندیم الموصلی احوال ابراهیم پدر اسحق و کلام در نسبت او بالتمام پیش
از این گذشت احتیاج باعاده آن نیست وی از ندمای خلفای بنی عباس بوده و بظرافت

و لطایف کلام و حسن صورت و معرفت شعب مقام مشهور ایام بوده و مع ذلک
عارف بلغت و اشعار و صاحب معرفت اخبار و آثار بوده و مصعب بن عبدالله الزبیری
و زبیر بن بکار و غیر هما از او روایت مینموده اند و او را در معرفت حدیث و فقه و علم کلام
ید طولی بوده. محمد بن عطیه العطوی الشاعر چنین گوید که من در مجلس قاضی یحیی بن اکثم
با اسحق بن ابراهیم موصلی رسیدم و او در ان مجلس بود و او در ان مجلس با اصحاب علم کلام مباحثه
نمود و بر ایشان غالب شد. بعد از ان شروع در بسط مسایل فقهی کرد و تحقیق مسایل نوعی
نمود که مسلم فقهای ان مجلس شد. و در شعر و لغت بر امثال خود تفوق یافت بعد از ان رو بجانب یحیی
بن اکثم کرد و گفت ایها القاضی سخنی که در مباحث علمی درین مجلس گذشت از نقص و طعن خالی بود
معترض ابو دیانه گفت بلی و چون من این فنون را جمع اصحاب این فنون بی تکلف میدانم سبب
چیست که منسوب بفن واحد شده ام و مردم دانش مرا در ان منحصر میدانند. عطوی گوید که
حضرت قاضی یحیی متوجه من شد و گفت جواب این سخن بر تست و من متبع اسحق نیز شده گفتم
یا ابا محمد تو نحو را برابر فراء و اخفش میدانی گفت نی گفتم تو لغت و معرفت شعر برابر اصمعی و ابی
عبیده میدانی گفت نی گفتم علم کلام را همچو ابی هذیل علاف و نظام بلخی عارف هستی گفت نی
گفتم در فقه همچو ان قاضی یحیی بن اکثم ماهر هستی گفت نی گفتم در انشاء اشعار همچو ابی عتاهیه
و ابو نواسی گفت نی بعد از ان گفتم از جهت تو بهنری منسوب شده که درین هنر کسی از طبقه
کریمه تو غیر تو شریک و نظیر نداری و ان غنا است پس او خندان شد و حضرت قاضی یحیی
نیز کلام مرا استحسان فرمود و گفت حق جواب این بود که گفتی لیکن فی الجمله ظلمی بر او کرده

با آنکه اظهار نکردی که در زمان با جامعیت او کسی کم است • عماد الدین ابو المجد اسمعیل بن
باطیس الموصلی در کتاب مسمی بالتمییز والفصل چنین ذکر کرده • که اسحق بن ابراهیم ندیم شخص
ملیح المحاورة • ظریف المجادرة بوده و نادرهٔ زمان و اعجوبهٔ دوران بوده • و احادیث
از شعبان بن عیینه • و مالک بن انس و هشیم بن بشیر • و ابی معویه ضریر نموده بوده •
و استیفاء ادب از اصمعی و ابی عبیده فرموده • و در علم غنا یکتا و بی همتا بوده • و لا یزال خلفاء
عظام در تعظیم و احترام او مراسم الطاف و اعطاف فاقت مینموده اند • از حضرت
مامون خلیفه منقول است که میگفته اگر ابو اسحق را شهرت بین الناس بغنا نبودی • او را
استحقاق آن بود که متولی قضا و حکومات شرعیه کردمی • چه او از این قضاة اعف
و اصدق و اکثر دینا و امانت است • لیکن غنا ستر کمالات او نموده است • و او را در
فن و کمال مثل و نظیر نیست • مازدا و این کمال صنعت و اخر کمالات است • و او را نظم جید
و دیوان شعری است در غایت فصاحت و از جمله اشعار اوست که بهارون الرشید نوشته

و از اینست

وآمرة بالبخل قلت لها اقصری | فلیس الی ما تامرین سبیل
اری الناس خلان الجواد ولا اری | بخیلا له فی العالمین خلیل
وکیف اخاف الفقر او احرم الغنی | ورای امیر المؤمنین جمیل

ویرا کتب بسیار بوده • ابو العباس ثعلب گفته که من در کتابخانهٔ اسحق موصلی هزار
مجلد کتاب در لغت عرب دیدم • و مجموع آن سماع او بوده • و سر کتب لغت در منزل

احدی از فضلا و وقتا آنمقدار که در منزل وی و ابن اعرابی دیدم جای دیگر ندیدم • و همچنین
ابو العباس گوید که اسحق موصلی گفت شخصی در همسایگی ما بیمار شد • یکی از همسایگان ما بجهت
ابو حفص مشهور بلوطی بعیادت او رفت و بر بالین او نشست • و گفت مرا امیدانی مریض او آنز
ضعیف گفت چون نمی دانم تو ابو حفص لوطی نیستی • ابو حفص بدو گفت تجاوز از حد معرفت
نمودی • لا رفع الله جنبک • و از معتصم خلیفه منقول است که میگفته اسحق بن ابراهیم
موصلی هرگز از برای من تغنی نمود که مرا خیال آن میشد که گاه در ملک من اضافه و زیادتی
میکند • یعنی مسرت و بهجتی که مرا از زیادتی ملک حاصل شدی از تغنی او حاصل میشد •
اخبار او بسیار است • در اواخر عمر قبل از وفات او بستن او را عمی عارض شد • مولد او سنه
خمسین و مایه و این سالیست که حضرت شافعی رضی الله عنه درین سال متولد شده • و در شهر
رمضان سنه خمس و ثلاثین و مایتین • و قیل فی شوال سنه ست و ثلثین متوفی شده رحمه الله •

و از اصحاب او او را بدین ابیات مرثیه گفته

اصبح اللهو تحت عفر التراب | ثاویا فی محلة الاحباب
اذ مضی الموصلی وانقرض الانس | ومجت مشاهد الاطراب
وبکت آلة المجالس حتی | رحم العود عولة المضراب

وگویند این مرثیه را ابراهیم از برای پدر خود گفته بوده • والصحیح الاول والحمد لله رب العالمین

ترجمه عبادی

ابو یعقوب اسحق بن حنین العبادی الطبیب وی در علم طب وحید زمان بوده •
و در معرفت لغات • و افصاح آن و در نقل کلام از محالی خود بالغ تمیع کمالات بدر شده •

وکتب حکمت را که بلغت یونانی مدون بوده بدستور پدرش بعربی ترجمه فرموده
اما ترجمهٔ او کتب حکمت طبیعی را از کلام ارسطو وغیره اکثر واشهرست از ترجمهٔ کتب طب
واو در خدمت وملازمت خلفا اکرام بنوعی که پدر مرحومش سلوک میکرده بهمان منوال
سالک بوده آخر بقاسم بن عبیدالله وزیر معتضد خلیفه اختصاص پذیرفته تا آنکه
محرم اسرار وعالم استار او شده واو جمیع مقاصد خود را سرا وعلانیه از و مکتوم میداشته
واو را وپدرش را مصنفات کثیره مفیده در طب بست وسیاقی ذکر آنها انشاء الله تعالی
واو را در آخر عمر فلج عارض شده ووفات او در شهر ربیع الآخر سنه ثمان وتسعین ومائتین
بوده وعبادی بکسر عین مهمله وفتح باء موحده وبعد از الف دال مهمله نسبت است
بعباد حیره وایشان چند بطن اند از قبایل شتی که بحیره نزول می نمایند وایشان
نصرانی بوده اند خلق کثیر بدیشان نسبت میداده اند منهم عدی بن زید الشاعر المشهور
وغیره ثعلبی در تفسیر خودش در سورهٔ مومنین فی قوله تع فقالوا انؤمن لبشرین مثلنا وقومهما
لنا عابدون ای مطیعون متذللون وعرب کسی را که بملوک تقرب جوید وشرایط
انقیاد بجای آورد عابد گویند لذلک اهل حیره را عباد گفته اند چه ایشان نسبت بملوک
عجم در غایت اطاعت وانقیاد بوده اند وحیره بکسر حاء مهمله وسکون یاء مثناه من
تحتها وفتح راء وبعد از ها مدینه قدیمه بنی منذر ومن تقدمهم من ملوک العرب بوده مثل عمرو بن
عدی اللخمی واو جد بنی المنذر ومن بعده من ملوک حیره است وان پسر خواهر مذکور از خال
جذیمة الابرش الازدی صاحب الزبا بوده وحیره خراب شده کوفه بنا یافته آنگاه آن

بنا نموده اند واین در سنه سبع عشر از هجرت نبویه بوده صلی الله علیه وسلم جهت
بانی آن عمر بن الخطاب باهتمام سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهما بوده والحمد لله رب العالمین
لعنهم الله

ابو الفتح اسعد

المیهنی

بن ابی نصر بن ابی الفضل المیهنی الفقیه الشافعی الملقب مجد الدین وی امام عالم عامل
وفقیه صاحب رای کامل بوده واو در فقه وخلافیات فواید نافعه تعلیق نموده
ابتدا تفقه او در مرو بوده بعد از آن بغزنه رفته در آنجا کسب فضایل نموده
وکمالات او باطراف واکناف عالم منتشر ومشتهر گشته وغزی مذکور سابقا او را
مدح گفته وچون ببغداد نزول نموده تدریس مدرسهٔ نظامیه بدو مفوض گشته
واو دو نوبت بنظامیه مدرس شده یکی بتاریخ سنه سبع وخمسمایه وبتاریخ ثانی
عشر شعبان سنه ثلاث عشره وخمسمایه معزول شده ونوبتی دیگر بتاریخ سنه
سبع عشر وخمسمایه ودرهمین سال عسکر منصوره خارج شده غیری را بجای
او مدرس ساخته اند ابو سعید سمعانی در ذیل چنین گوید که اسعد مذکور از جانب
سلطان محمود سلجوقی برسم رسالت بمرو وارد شده وهمچنین از جانب بغداد برسالت
بهمدان رفت ودر آنجا بتقدیر الله تع بتاریخ سنه سبع وعشرین وخمسمایه بجوار رحمت حق
وهمچنین سمعانی در ذیل بیان نموده که از ابا بکر محمد بن علی بن محمد بن عمر الخطیب شنیدم
که گفت یکی از فقها قزوین که در آخر عمر حضرت امام اسعد را اشارت کرد که
بیرون رو من نیز حسب الاشاره بیرون شدم ودر در حجره توقف کردم وگوش

خدمت میکردم با آنحضرت
در خانه بودیم چون وقت
احتضار آنحضرت رسید مرا

بر در نهادم • شنیدم که حضرت اسعد طپانچه بر روی خود میزد و میگفت یا حسرتی
علی ما فرطت فی جنب الله • و همچنین لایزال گریه میکرد • وان آیه کریمه را مکرر میفرمود
تا آنکه نقد حیوة را بجیرفی قابض ارواح تسلیم نمود • و این صورت را از خط او نوشتم
میهنی بکسر میم و سکون یا مثناه من تحتها و فتح ها و نون نسبت اوست بمیهنه •
و آن قریه ایست از قریهای خاوران و از ناحیه ایست از نواحی سرخس و ابیورد از اقلیم خراسان

(حاشیه: وابابکر مجد مذکور گوید که این صورت را نقیه مذکور بهمین عبارت در یافتم این عبارت نقل شد مح .)

والحمد لله رب العالمین

العجلی الاصفهانی

ابو الفتوح اسعد بن ابی الفضایل محمود بن خلف بن احمد بن محمد العجلی الاصبهانی
الملقب بمنتخب الدین الفقیه الشافعی الحافظ • و یکی از فقها و فضلا موصوفین بعلم و زهد بوده
و همواره بعبادت و قناعت • و توجه و طاعت روزگار میگذرانیده • و مأکول او
مکسوب کد یمین و عرق جبین او بوده و از اجرة کتابت و ثمن آن معیشت میکرده •
و سماع حدیث را نموده از ابراهیم فاطمه بنت عبدالله الجوزدانیه • و الحافظ ابی القاسم
اسمعیل بن محمد بن الفضل و ابو المعالی غانم بن احمد ابی الحسن الجلودی و ابی الفضل عبدالرحیم
بن احمد بن محمد البغدادی و ابی المطهر قاسم ابن الفضل بن عبدالواحد الصیدلانی و غیرهم
نموده بوده • وچون ببغداد قدوم شریف آورده • سماع حدیث از ابی الفتح محمد بن عبدالباقی
بن سلیمان المعروف بابن البطی بتاریخ سنه سبع و خمسمایه کرده • و در اجازه روایت
حدیث شریف سند خود را با بو القاسم زاهر بن طاهر الشحامی و ابو الفتح اسمعیل بن الفضل
الاخشیدی و ابی المبارک عبدالعزیز بن محمد الادمی و غیرهم درست و متصل ساخته •

وچون

وچون از بغداد با صفهان مراجعت نموده • در فنون علوم متبحر و ماهر گشته و صیت
کمالات او در بلاد و امصار ظاهر و باهر شده • و در اقسام علوم تألیفات مفیده
نموده • از انجمله شرح مشکلات وسیط و وجیز حضرت امام محمد غزالی است که مواضع
مشکله از احل نموده • و از کتب مبسوطه بران سخنان نقل نموده • و کتاب تتمة التتمه ابی سعد
متولیست که اعتماد و اعتنای فقهای اصفهان بران است • مولد شریفش واحد و اربعین
سنه خمس او سنه اربع عشر و خمسمایه باصفهان بوده • و در لیله الخمیس ثانی عشر شهر
صفر سنه ستمایه در اصفهان بمصاحبت و معاشرت حور و غلمان واصل شده •
والعجلی بکسر عین مهمله و سکون جیم و بعد با لام نسبت اوست بعجل بن لجیم و آن قبیله
کبیره مشهوره است از بنی ربیعة الفرس • ولجیم بضم لام و فتح جیم و سکون یای مثناه
من تحتها و بعد ها میم است • و او عجل بن لجیم بن صعب بن علی بن وایل است • ابو عبید گفته
که عجل بن لجیم بین العرب از احمقان معدود بوده • چه او را اسبی بوده در غایت جودت
جد و گفته اند هر اسب جواد را نامی است این اسب جواد تو چه نام دارد گفته تا غایت او را
نام ننهاده ام گفته اند نام به • وی یک چشم او را کور ساخته بعد از آنش اعور نام نهاده • بعض
شعرا درین باب گفته اند •

شعر

رمتنی بنو عجل بداء ابیهم • و هل احد فی الناس احمق من عجل
الیس ابوهم عار عین جواده • فصارت به الامثال فی الناس بالجهل
فقال عار العین بالعین المطاوا قد ها

والحمد لله رب العالمین

(حاشیه: واو از کتاب تتمه التتمه ایست که حضرت اسعد اصفهانی کتاب تتمه حضرت ابی سعد متولی را که آن کتاب محدود الا تمام نبوده تکمیل نموده لیکن از اسلوب تألیف آنحضرت و اراد مسایل غریبه عاری بوده چنانکه در ترجمه حضرت ابی سعد در حرف عین بدین معنی اشارت کرده م)

الأسعد بن مماتی

القاضی اسعد ابو المکارم اسعد بن الخطیر ابی سعد مهذب بن مینا بن زکریا بن
ابی قدامه بن ابی ملیح مماتی المصری الکاتب الشاعر وی بدیار مصریه ناظر دیوان بود
و بفضایل عدیده و کمالات عدیده از اقران و امثال ممتاز بود و تاریخ سلطان صلاح الدین
نظم دلفریبا و ترتیب یافته بود و کلیله و دمنه را در نهایت جودت و فصاحت از نثر
بنظم نظیم خود تبدیل نموده بود دیوان شعر او را بخط ولد او دیده ام و بعض مقاطیع
و اشعار از آن نقل نموده ام از انجمله است

تعاتبنی و تنهی عن امور ... سبیل الناس ان ینهوک عنها
اتقدر ان تکون کمثل عینی ... و حقک ما علی اضر منها

و از اشعار او سه بیت در ترجمه یحیی بن نزار المنبجی در موضع مذکورات کما سیاتی و از اشعار
او اشیا چند عماد اصفهانی در کتاب خریده ایراد نموده و مقاطیع چند از آن نقل
فرموده بعد از آن ذکر پدر او خطیر نموده و از اشعار او اشیا کثیره نقل نموده از انجمله بیت
انجه در باره کتمان سر میگوید

و اکتم السر حتی عن اعادته ... الی المسر به من غیر نسیان
و ذاک ان لسانی لیس یعلمه ... سمعی بسر الذی قد کان ناجانی

و عماد کاتب چنین گوید که من با سعد مماتی بقاهره مصر در زمانی که متولی دیوان جیش الملک
الناصر بود ملاقات نموده ام او و جماعه او بر دین نصارا بودند آخر بالکلیه در بدایت دولت
صلاحی بصلاح شرف اسلام مشرف شدند حافظ ابو الخطاب بن دحیه معروف

بذی النسبین نزد وصول بمدینه اربل چون اهتمام سلطان اربل الملک المعظم مظفر الدین
بن زین الدین جهت مولد حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و سلم مشاهده نموده
چنانکه شرح و تفصیل آن نزد ترجمه اسم ملک مشار الیه مشروحا مذکورات کتابی باسم ملک
مشار الیه در نثر بعض مآثر حضرت رسالت پناه ختمی صلی الله علیه و سلم تالیف نمود و در آخر
کتاب قصیده طویله از انشاء خود باسم ملک مشار الیه اختتام نمود و مطلع آن هو

لو لا الوشاة و هم اعداؤنا ما وهموا

و کتاب و قصیده را خوانده و گذرانیده ابن خلکان کتاب مذکور را با قصیده
در مجلس مظفر الدین بتاریخ شعبان سنه ست و عشرین و ستمایه شنیدم بعد ذلک قصیده
مذکوره را بعینها در مجموعه دیدم که منسوب باسعد بن مماتی المذکور بود و با خود گفتم که
شاید ناقل غلط کرده باشد بعد از آن در دیوان اسعد از اولها تا آخرها دیدم که مدح السلطان
الملک الکامل را مدح نموده بود ظن من بترجیح این جانب قوی شد بعد از آن دیدم که ابو البرکات
بن المستوفی این قصیده را در تاریخ اربل نزد ذکر ابن دحیه ذکر نموده بود و گفته که
از ابن دحیه معنی این قول پرسیدم ... تعذیه من عطاجا ... ذی کفه المحرّم
او در جواب توقف نمود من گفتم شاید مثل قول بعضی مراد او از شعراء از این اسما مشهور باشد
و هو ... تسمی باسماء الشهور فکفه ... جمادی و ما ضمت علیه المحرّم
و گفت او تسمیه کرده گفت این معنی میخواستم چون برین معنی واقف شدم نزد من مبین
و محقق شد که قصیده مذکوره از آن اسعد مماتی بوده چه اگر از آن ابی الخطاب بودی

در جواب توقف نمودی و نیز از و قصیده از برای صاحب اربل در سنهٔ ست و ستمائه
واقع شده و اسعد مذکور در همین سال متوفی گشته کما سیأتی و باقی الله اعلم بحقیقة الحال
و اسعد مذکور بواسطه خوف نفس و عرض خویش از وزیر صفی الدین بن شکر از مصر گریخته
و استظهار او اعتضاد بجناب سلطان الملک الظاهر بحلب آمده و در حلب اقامت نموده
و بتاریخ سلخ جمادی الاول سنهٔ ست و ستمائه بجوار رحمت ایزدی واصل گشته و الحالة هذه
از عمر او شصت دو سال گذشته بوده و در مقبره معروف بمقام بجانب راه قریب مشهد
حضرت شیخ علی الهروی مدفون گشته و پدرش خطر مذکور در یوم الاربعا سادس عشر
رمضان سنهٔ سبع و سبعین و خمسمائه متوفی شده **و مینا** بکسر میم و سکون یا مثناه
من تحتها و فتح نون و بعد از ان الف **و مماتی** بفتح میمین و میم ثانی مشدده و بعد از الف
تا مثناه من فوقها مکسوره و بعد از ان یا و این لقب جمیع المذکورات و او نصرانی
بوده و او را مماتی بواسطه ان میگفته اند که در غلاء عظیمی واقع شده او کثیر الصدقه
کثیر الاطعام بوده خصوصا اطفال مسلمین و هرگاه فقرا او را دیدندی گفتندی مماتی از جهة
این مشهور شده **شیخ** حافظ زکی الدین ابو محمد عبد العظیم المنذری بموجب مذکور
تحریر نموده بعد از این دو بیت را در مرثیه او خوانده و گفته ظن من اینست که بیتین
مذکورتین از ان ابی الطاهر بن مکنسه مغربی است بس از ان من اشکنث فی حقیقت معنی نمودم
محقق شده که از ان او بوده و بیتین اینست

طوبت سماء المکرمات	وکورت شمس المدیح
من ذا اؤمل وارتجی	بعد موت ابن الملیح

الحمد لله رب العالمین ... (red marginal note, partly illegible)

والحمد لله رب العالمین

ابو المعالی اسعد بن یحیی بن موسی بن منصور بن عبد العزیز بن وهب بن نبهان
بن سوار بن عبد الله بن رفیع بن ربیعه بن نبهان السلمی السنجاری الفقیه الشافعی الملقب
بالبهاء وی از فقها و فضلاء روزگار بوده و در علم خلاف و کلام تحقیقات نیک نموده
لیکن شعر بر وی غلبه کرده و بشعر کمالات نموده اما شعر را خوب و پاکیزه میگفته و بدان
اشتهار یافته و از ان ذریعهٔ تقرب و خدمت ملوک گردانیده و از ایشان جایزها
لایق میگرفته و اکثر بلاد را طوف نموده و اکابر امصار را مدایح میگفته اشعار او
در ادیان متداول و مشهورات اما نمی دانستم که او دیوان مدون دارد یا نه تا آنکه
در قرآنه از تربة الاشرفیه بدمشق دیوان او در مجلد کبیر یافته شد و از جمله اشعار او قصیده
که بدان قاضی کمال الدین شهرزوری را مدح نموده این چند بیتات که نقل نموده میشود

شعر

وسواک مانع الستو ببالله	ولانت اعلم فی الغرام بحاله
ومتی وشی واش الیک بانه	سال سواک فذاک من عذاله
اولیس للکلف المعنی شاهد	من حاله یغنیک عن تسآله

ارجعک الی المانی

گوید شیخ جمال الدین ابو المظفر عبد الرحمن بن محمد المعروف بابن الشنیز الواسطی در بلاد ما
بتاریخ سنهٔ ثلث و عشرین و ستمائه برما وارد شد و او از اعیان شعراء زمان و فصحاء عصر
و اوان بوده و نزد ما حدیث مظفریه نزول نموده و او طوف بلاد و امصار و اختلاط اکابر

سردیار نموده بود. و بخدمت ملوک و حکام رسیده ایشان را مدح و مصاحبت نموده
جایزهای سنیه از ایشان گرفته بود. و چون ارباب ادب و دانش از قدوم او خبر یافتند
از دور و نزدیک بمجلس او شتافتند. میانهٔ ایشان محاضرات و مذاکرات لطیفه میگذشت
و درس و وعظ میکرده اند. بنابرانکه بر حد هرم و خرافت رسیده بود. گفت روزی
بهاء سنجاری در حکایتی که از سنجار برأس العین و یا عکس میرفتیم همراه و رفیق بمشم در اثنای
راه جای برنزول نمودیم و او را غلامی بود ابراهیم نام و بعد ساعتی مستانس بود غلام از نزد
دور و ناپیدا شد. و او برخواست طلب غلام شد. و یا ابراهیم یا ابراهیم گویان او را مطلبید
او لبعده عنه جواب نمیگفت و آن موضع موضع صدا و دامن کوهی بود. هرچند بانگ
یا ابراهیم میکرد همین لفظ یا ابراهیم جواب می شنید. ساعتی بر زمین نشست و این دو بیت را
برحضار انشاد نمود **شعر**

نفسی حبیب جار وهو مجاور ... بعید عن الابصار وهو قریب
یجیب صدی الوادی اذا ما دعوته ... علی انه صخر ولیس یجیب

وگویند بهاء سنجاری را مصاحبی بوده که میان ایشان محبت اکیده بروابط دوستی
محکم بوده. بعد از جریان عتاب و خطای که میانهٔ دوستان می باشد صدیق مذکور از او
انقطاع و مهاجرت گزیده. و بهاء مذکور او را بانقطاع عتاب نموده و در جواب
آن این دو بیت را که حریری در مقامهٔ پانزدهم ذکر نموده بدو نوشته **وهما**

لا تزر من تحب فی کل شهر ... غیر یوم ولا تزده علیه

فاجتلاء الهلال فی الشهر یوما ... ثم لا تنظر العیون الیه

بهاء مذکور در جواب آن از نظم خود شاید این دو بیت نوشته **وهو**

اذا حققت من خل ودادا ... فزره ولا تخف منه ملالا
وکن کالشمس تطلع کل یوم ... ولا تک فی زیارته هلالا

و بهاء مذکور را اشعار حسنه بسیار است برین قدر اختصار افتاد و ولادتش در سنه
ثلاث و ثلاثین و خمسمایه و وفات او در سنه اثنین و عشر و ستمایه بسنجار بوده

والحمد لله رب العالمین

المزنی ١

ابو ابراهیم اسمعیل بن یحیی بن اسمعیل بن عمرو بن اسحق المزنی صاحب الامام الشافعی
الحضرت از اهالی مصر است و او عالم زاهد و متورع متشرع بوده. و برتبهٔ اجتهاد
رسیده لآلی معانی دقیقه مسایل را از بحار تحقیقات اخراج مینموده. و در سلک
انتظام و عقد التیام ترتیب میداده. و امام و مقتدای اصحاب شافعیه و اعرف
و اعلم طایفهٔ مذکوره بوده. کتب کثیره در مذهب حضرت امام شافعی تالیف نموده.
از انجمله جامع کبیر و صغیر. و مختصر المختصر و المنثور و المسایل المعتبره و الترغیب فی العلم
و کتاب الوثایق و غیره کتب است. و حضرت امام شافعی در حق او گفته. المزنی ناصر مذهبی
گویند که هرگاه حضرت امام مزنی از تحقیق و تدوین مسئله فارغ شدی و انرا در کتاب
مختصر ثبت نمودی برخواستی و بشکرانه نعمت و موهبت دو رکعت نماز شکر گذاردی
. ابو العباس بن سریج گفته که مختصر حضرت امام مزنی بدنیا بکر آمده و بکر بدر رفت

وکسی از فحول علما افتضاض آن نتوانست نمود. وان اصل کتب مصنفه در مذهب امام
شافعی است رضی الله عنه وانرا بر مثال تالیفات حضرت امام ترتیب داده. وکلام
مجمل واحکام مبهم انحضرت را تفسیر وتوضیح نموده. چون بکار بن قتیبه آنجا ذکره
از بغداد بمصر آمده ومتولی قضا وحکومات شرعیه انجا شده. واو حنفی المذهب بوده
بصحبت آرزوی آن داشته که با حضرت امام مزنی اختلاط واجتماع نماید میسر
نمی شده تا آنکه روزی در صلوة جنازه شخصی میان ایشان اجتماع اتفاق افتاد
بکار ابن قتیبه یکی از اصحاب خود اشارت کرده که مسئله از حضرت امام مزنی سؤال کن
تا باعث مباحثه شود. ان شخص از حضرت امام سؤال کرده یا ابا ابراهیم در حدیث
شریف تحلیل نبیذ وتحریم آن امده است سبب چیست که تحریم را بر تحلیل تقدیم نموده اند.
حضرت امام گفته هیچ کس از علماء اسلام بران رفته اند که نبیذ در زمان جاهلیه
حرام بوده بعد از ان حلال شده. بل همه متفق علیه اینست که سابقا حلال بوده
آخر حرام شده. هر آینه این معنی تقویت وتقدیم تحریم بر تحلیل نموده. ابن بکار این معنی را
استحسان نموده. وهذا من الادلة القاطعه وان حضرت در غایت ورع ونهایت
تقوی وتزهد بوده. واز کمال احتیاط او آنکه در جمیع فصول سنه آب از ظرف نحاس
می آشامیده. واز کوزه فخاری آب نمی خورده. از تو منشا این صورت پرسیده اند
گفته بمن چنین رسیده که فخارین در طبخ کوزان سرگین بکار می برند وآتش [illegible]
ونیز از او منقول است که اگر کیمیا از فرضها از جمله در کند بایستی [illegible]

در آنکه نماز بجماعت بیست وهفت درجه افضل از نماز وحده

گذاردن تا از عهده فضیلت جماعه خارج شده باشد. چه حضرت رسالت پناه محمد صلی
الله علیه وسلم فرموده. صلوة الجماعة افضل من صلوة احدکم وحده بخمس وعشرین
درجه. وانحضرت مستجاب الدعوه بوده. وطریقه زهد وتقوی با علی مرتبه رعایت
میکرده هیچ کس از فضلا محققین شافعیه بزعم خود خود را بر ان حضرت تقدیم نمی نموده اند
وچون حضرت امام شافعی عالم علوی سموات را بر خاکدان عناصر گزیده. وطایر روح
مقدسش معارج ملکوت را از حضیض ملک اختیار فرموده حضرت امام مزنی بجای حضرت
امام شده. وگویند درین دولت سلیمان ابن ربیع با انحضرت شریک بوده. ابن یونس
در تاریخ خود ذکر آن حضرت نموده. واسم شریف انحضرت یاد کرده. واجداد شریف
انحضرت را عد نموده. اما نجاشی صحیح از اجداد او مسلم ذکر نموده. وگفته که او مصاحب
حضرت امام شافعی رضی الله عنه بوده. وتاریخ وفات او را کما تقدم ذکر نموده. ودر حدیث
ثقه ومعول علیه بوده. وبعد از فضلا محمد بن جبار از وفات انحضرت در امر حدیث
قایم مقام او بوده. واو از جمله خیر خلق الله بوده. ودر رابع عشر شهر مبارک رمضان
سنه اربع وستین ومائتین بمصر بجوار رحمت الهی مجاور گشته. وبقرب تربه حضرت امام
شافعی رضی الله عنه بقرافه صغری سفح مقطم مدفون شده. واین فقیر [illegible] قبر او را
در محل مذکور زیارت کرده ام. وابن زولاق در تاریخ کوچک خودش چنین گفته که امام مزنی
هشتاد ونه سال عمر گذرانیده. [illegible] ربیع بن سلیمان المؤذن المرادی بر وی نماز گذارده والمرادی
بضم میم وفتح راء وبعدها نون نسبه است به [illegible] وآن قبیله بزرگ است.

والحمد لله رب العالمین

ابو اسحق اسمعیل بن القاسم بن سوید بن کیسان العنزی بالولاء العینی المعروف
بابی العتاهیة الشاعر المشهور مولده بعین التمر وان قصبة بحجاز قریب بمدینه شرفه
و بعضی گفته اند از اعمال سقی فراتست و یاقوت حموی در کتاب مشترک تألیف خود چنین
گفته که موضعیست قریب بانبار والله اعلم و او نشو و نما بکوفه نموده و در بغداد
ساکن می بوده و مع جرار میبوده از نخبه او را جرار میگفته اند و مشهور بمحبت و عشق
یعنی کوزه سفال پز
عتبه جاریه خلیفه مهدی بوده و اکثر تشبیبات که در شعر خود اظهار نموده نسبت باوست
یکبار رقعه بحضرت مهدی خلیفه مشتمل بر کنایه طلب جاریه متضمن این دو بیت نوشته بوده

نفسی بشیء من الدنیا معلقة ... الله والقائم المهدی یکفیها
انی لایأس منها ثم یطمعنی ... فیها احتقارک للدنیا وما فیها

ابو العباس مبرد در کتاب الکامل گفته که ابا العتاهیه از حضرت امیر المؤمنین استدعا نموده
که تحفه با امیر المؤمنین در نیروز و مهرجان بگذرانند بعد از آن ثوبی در غایت رقت
و لطافت و نهایت تطیب و طهارت ترتیب داده در حواشی آن دو بیت مذکور
فوق را نوشته در برنیه تحفه نهاده بخدمت حضرت خلیفه روانه گردانیده خلیفه قصد
کرد که عتبه را بدو دهد عتبه مشار الیها اضطراب بسیار نموده گفته یا امیر المؤمنین
حرمت و خدمت قدیم من باعث آن شده که میخواهی مرا بشخص قبیح المنظر کوزه فروشی
که معیشه روزگار خود از شعر اکتساب نماید بدهی خلیفه جانب این او را بخشیدن اعفا کرده

وبعد از آن حضرت خلیفه امر کرد که برنی او را از مال مملو ساخته بدو باز فرستند
کتاب دیوان خازن را بتسلیم برنی مملو من الدراهم مامور ساختند ابو العتاهیه در اتمام قبول اخذ
نمیکرده و میگفته که امر حضرت بدنانیر شده و کتاب تجویز آن نمیکرده اند نزاع
بینهم یک سال متمادی شده بعد از آن عتبه گفته اگر عاشق بودی یکسال بر سر
تمیز دینار و درهم نزاع نفرمودی و قد اعرض عن ذکری صفحا ومن مدیحه

انی امنت من الزمان وصرفه ... لما علقت من الامیر حبالا
ان المطایا تشتکیک لانها ... قطعت الیک سباسبا ورمالا
فاذا وردن بنا وردن مخفة ... واذا صدرن بنا صدرن ثقالا

گویند این ابیات جهة عمر بن علا گفته بوده و عمر جایزه آن هفتاد هزار درهم و خلعت
فاخره بدو رسانیده شعرای ملازم عتبه او را این صورت ناخوش آمده بر و حسد برده اند
و در مقام تعرض او شده اند بعد از وقوف حضرت عمر بن علا شعرا را جمع نموده و
گفته از شما اشد حسد الیسنه با یکدیگر طایفه ندیده ام از شما یکی مرا بقصیده که مشتمل
بر ابیات باشد مدح مینماید نخواهد چه این تشبیب مصادفت میگذرد و تا بمن
وقتی میرسد که شعرا مزه و لذتی نمی یابند ابو العتاهیه مرا با بیات یسیره مناسبه
مدح زیبا کرده شما بدو چرا تعرض و بی ادبی مینمایید اشجع سلمی شاعر مشهور چنین
گوید که مهدی خلیفه مردم را بدخول مجلس خلافت اذن داد و منهم بشرف ملازمت
سرافراز شدم مرا امر بجلوس فرمود چون نشستم بشار بن برد درآمد و در جنب

مر نوشت بعد از ان حضرت خلیفه ساکت شد و جمیع ما فی المجلس همه ساکت شدند
درین اثنا ابو العتاهیه بمجلس در امد بشار را دراک [؟] آمدن کرده از صاحب آن سوال
کرد چه بشار اعمی بود گفتم ابو العتاهیه است گفت هیچ تواند بود که وی از اشعار
خود چیزی درین مجلس بخواند گفتم تواند بود حضرت مهدی اورا امر کرد که از اشعار
خود چیزی بخواند و او این قصیده را انشاد نمود

ألا ما لسیدتی ما لها　　أدلت فاحمل ادلالها

چون بشار این بیت شنید بر فوق خود مراجعه وار کرد و گفت چه بیحیا کسی است که
درچنین مجلسی چنان شعر زبون میخواند • چون بدین ابیات رسید ساکت و متحیر شد

وابیات مذکوره اینست

اتته الخلافة منقادة　　الیه تجرجر اذیالها

فلم تک تصلح الا له　　ولم یک یصلح الا لها

ولو رامها احد غیره　　لزلزلت الارض زلزالها

ولو لم تطعه نیات القلوب　　لما قبل الله اعمالها

بعد از ان بشار بمن گفت نظر کن که حضرت خلیفه از لذت این شعر از جای خود برواند
درآمده • اشجع گوید که از ان مجلس جایزه بغیر از ابو العتاهیه از ندما کسی دیگر بیرون
نیامد و او در زهد اشعار بسیار دارد و از مولدین و متاخرین در طبقهٔ ابو نواس
و بشار از مخضرمات و شعرا و بسیار است برین قدر اختصار افتاد • وی در سنه

ثلاثین ومایه متولد شد • و در یوم الاثنین ثامن جمادی الآخر سنه احدی وعشر و مایتین
بغداد برحمت ایزدی رشاد واصل شد • و او را بر نهر عیسی مقابل قنطره زیاتین دفن نمودند
و چون وفات او نزدیک رسید • گفته ارزوی آن دارم که مخارق بیاید و لحظه بر سر من
تغنی نماید • و این دو بیت از جمله ابیات او مناسب این مقام است **بیت**

اذا ما انقضت عنی من الدهر مدتی　　فان عزاء الباکیات قلیل

سیعرض عن ذکری وتنسی مودتی　　ویحدث بعدی للخلیل خلیل

حکایت کنند که ابو العتاهیه روزی با ابو نواس شاعر ملاقی گشت در روزی چند بیت
میگوئی گفتم یک بیت یا دو بیت • ابو العتاهیه گفت من در روزی صد بیت و دویست
بیت میگویم • ابو نواس گفت از جهت ان است که انچنین شعر میگوئی یا عتب ما لی ولک • یا لیتنی لم ارک
ابو نواس گفت اگر من خواستمی که شعر چنین گویم در روزی هزار بیت و دو هزار بیت گفتمی •
صاعد لغوی در کتاب الفصوص چنین ذکر کرده که روزی ابو العتاهیه نزد بشار بن برد آمد
بعد از اداء کلام و القاء سخن در شعر و نظام بشار با ابو العتاهیه گفت شعری که در اعتذار
گریه گفته بسیار خوب گفته و من آنرا استحسان کرده ام • **و هو**

کم من صدیق لی اسارقه البکاء من الحیاء

فاذا تفطن لامنی فاقول ما بی من بکاء

لکن اردت لارتدی فطرفت عینی بالرداء

بشار گفت این یک کتاب است از زلال بحار معارف تو بر داشته ام •

وآن اینست

وقالوا قد بکیت فقلت کلا … وهل یبکی من الجزع الجلید
ولکن اصاب سواد عینی … عوید قذی له طرف حدید
فقالوا ما لدمعهما سواء … أکلتا مقلتیک اصاب عود

گویند ابوالعتاهیه بران شده که دیگر شعر نگوید و تقرب سلاطین ازین طریق نجوید چون حضرت مهدی خلیفه بران مطلع شده او را بگفتن شعر مأمور گردانیده و او امتناع مینموده مهدی بحبس او فرمان داده او را بحبس جرایم برده اند. ابوالعتاهیه گوید چون بحبس درآمدم دهشتی و مهابتی از کدورت آن محل و گرفتاری جمع پریشان حال مرا پیش آمد. موضعی جستم که آنجا نشینم. پیری دیدم با جامه پاکیزه و قیافت حسنه پسندیده پیش او رفتم که بروی سلام کنم و بر زمین نشستم. چه مرا چندان حیرت و فزع غلبه کرده بود. که مجال سلام نداشتم چون ساعتی از نشستن من بر آمدن پیر این دو بیت انشا نمود

تعودت مس الضر حتی الفته … واسلمنی حسن العزاء الی الصبر
وصیرنی یاسی من الناس واثقا … بحسن صنیع الله من حیث لا ادری

چون این دو بیت را بسیار مناسب خواند. استحسان نمودم و بدان تیمن و تبرک جستم و از دهشت و اضطراب بهوش آمده و گفتم. اعزک الله تفضل علی باعادتهما. بعد از ان گفت ای اسمعیل ویحک کسی از تو بی ادب تر ندیده ام. نزد من درآمدی سلامی که از مسلم بمسلم واجبست اتیان ننمودی. و در پیش که وارد را از مقیم مستحبست اقدام نکردی

و چون این دو بیت را از من شنیدی بی مخالطه و مؤالفت سابقه از روی جسارت مرا باعاده چنین بی ادبانه امر فرمودی و از ترک ادب سابق اعتذار ننمودی. من ازین سخن خجل برآمدم و از در نیازمندی و عذرخواهی درآمدم و گفتم باعث بر جرات و جسارت اضطراب حبس بود چون اعتذار من منزلت قبول یافت. شرح حال خود و از امتناع گفتن شعر و ترتب نزاع آن بحضرت خلیفه نسبت بمن بوی رسانیدم گفت باعث بر ترک توجیه و حال آنکه منشأ جاه و قربت تو بسلاطین شعر است. شعر گو و از حبس خلاص شو بعد از ان گفت صورت حال من آنکه بواسطه مطالبت عیسی بن زید بن رسول الله محبوسم اگر اعدا او را بدو راه نمایم از راه مستقیم آخرت منحرف شده بخون او عند الله و عند رسوله الکریم صلی الله علیه وسلم ماخوذ خواهم شد. و اگر دلالت ارباب خلافت بامعنی نکنم بحبس کشته میشوم. پس من بحرمت اولی باشم از تو. و حال آنکه تو صبر و سکینه را میبینی بعد از ان بیتین را مرارا اعاده نمود و من از ان حفظ نمودم. در اثنا این حال مرا و آنحضرت را بشبستان مهدی خلیفه حاضر ساختند. و بدخول مجلس خلافت مرخص گردانیدند چون بمجلس درآمده پیش خلیفه توقف نمودیم از صاحب و رفیق من سوال کرد که عیسی بن زید کجاست بمن نما گفت من چه دانم ای پدر عیسی از تو گریخته من خبر او چگونه یابم گفت بگو که او چگونه متواری شد و آخر عهد و ملاقات تو با او در چه مقام بود و نزد که با او ملاقات کردی گفت از روزی که او متواری شده او را ندیده ام و خبر او نمی دانم خلیفه گفت والله اگر او را بمن ننمائی همین ساعت گردنت زده خواهد شد گفتم آنچه از تو میاید بجای رسان والله من ترا بر ابن رسول الله مشرف

نخواهم ساخت وخود را هم معصوم او عبدالله وعبد رسول المطاع صلى الله عليه وسلم كرفته
نخواهم کردانید. وارباب ضلالت را از اصحاب هدایت مستولی نخواهم ساخت که بمیان آمده
وجله به زمین بنهد. بعد از آن امر بضرب عنق او فرمود. و در مجلس او و به نطع را از خون
معصوم او شمشیر زهردی گلگون کردانیدند. بعد ذلک مرا طلب فرمود گفت شعر میگوئی
والا ترا نیز بدین شخص ملحق کردانم. گفتم شعر میگویم. و منت نجی قائم فی الحال الاطلاق من فرمان داد
وقاضی ابوعلی التنوخی زیادتی بیت ثالث بر متن مذکورین روایت نموده. وهو
اذا انا لم اقنع من الدهر بالذي؛ تكرهت منه طال عتبي على الدهر
حکایات شیرین مع ابو العتاهیه بسیار است بر این اختصار نمود. والعنزي بفتح عین مهمله و
نون و بعد ها زا نسبت است بعنزة بن اسد بن ربیعه. والعینی بفتح عین مهمله وسکون یاء مثناه من تحتها
و بعد از آن نون نسبت است بعین التمر و هی البلدة المذکورة فی الاول. والحمد لله رب العالمین

ابو علی اسمعیل بن القاسم بن عیذون بن هارون بن عیسی بن محمد بن سلمان القالی اللغوی
جد او سلمان مولی عبد الملک بن مروان الاموی است و وی احفظ ارباب لغت و شعر بوده
واخذ علوم ادبیه بطریقه تعلم از ابی بکر بن درید الازدی. وابی بکر بن الانباری و نفطویه
وابن درستویه وغیرهم نموده. وابو بکر محمد بن الحسن الزبیدی الاندلسی صاحب مختصر العین اخذ ادب
از ابو علی قالی مذکور نموده. واو را تصانیف مفیده بلاغ بر صحایف روزگار میان آب
نجاح متداول و مشهور است. منها کتاب الامالی و کتاب البارع فی اللغه که بنا آن بر حروف
معجمه نهاده و آن مشتمل بر پنجهزار ورقات. و کتاب المقصور والممدود و کتاب فی الابل و نتاجها

و کتاب فی خلق الانسان والخیل والوانها. و کتاب فعلت وافعلت و کتاب مقاتل الفرسان
و کتاب شرح معلقات السبع وغیر ذلک. واو طوف بلاد وامصار نموده و در سنه
ثمس و ثلثمایه ببغداد وارد شده. و از آنجا بموصل رفته و در موصل از جهت سماع حدیث از ابی
یعلی الموصلی مدتی اقامت نموده. بعد از آن ببغداد عودت نموده. و تا سنه ثمان و عشرین و ثلثمایه
در آنجا اقامت نموده و کتابت حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم میکرده. پس از آن از بغداد
بقصد اندلس مغرب بیرون آمده. و بقرطبه اندلس در سنه ثلاث و ثلاثین و ثلثمایه نزول نموده
و در آنجا متوطن گشته. و کتاب امالی را در آنجا املا نموده. بل اکثر کتاب در آنجا تالیف کرده
و همیشه بافاده اشتغال مینموده. و یوسف بن هارون رمادی را که در حرف یا از این
کتاب مذکور خواهد شد بقصیده بدیعه غرا مدح نموده. وقالی مرحوم در شهر ربیع الآخر
و قیل جمادی الاول سنه ست و خمسین و ثلثمایه لیلة السبت سادس شهر مذکور متوفی شده.
و برو ابو عبدالله الجبری نماز گذارده. و در مقابر متعه ظاهر قرطبه مدفون شده. مولد او
جمادی الآخر سنه ثمان و ثمانین و مایتین بملازجرد دیار بکر بوده. چنانچه پیش از این در ترجمه احمد منازجرد
یوسف مناذی بدان اشارت رفت. و او را قالی بواسطه آن میگفته اند که وی با اهل قالی قلا
قالی قلا مسافرت ببغداد اختیار نموده بوده. وعیذون بفتح عین مهمله و سکون یاء مثناه من تحتها
و ضم ذال معجمه و بعد از آن واو و نون است. وقالی نسبت است بسوی قالی قلا بفتح قاف
و بعد از الف لام مکسوره و یاء مثناه ساکنه من تحتها بعد از آن قاف مفتوحه و لام الف
و آن موضعی است از اعمال دیار بکر کذا قاله السمعانی. و ابن قیم در تاریخ آل سلجوق تالیف

حی والدین کاتب اصفهانی دیدم که قالی قلا ارزن روم است الله اعلم. وبلاذری در کتاب
البلدان چنین ذکر کرده که جمیع فتوح اسلام در ضمن فتح ارمنیه مندرج است و او در اشال نبت
و چون در بعضی ازمنه احوال روم متغیر شده. و حکام انجا بمجو ملوک طوایف سرکش بود و بر حاکم
بوده. از ایشان شخصی ارمنیاقیس رغیر غلبه کرده. و روم را تحت ملک در آورده. و
چون متوفی شده. زوجه او بجای او روم را بدستور مالک گشته و اسم آن عورت قالی بوده
و او مدینه بنا نموده. و اسم آن قالی قلا نهاده و معنی آن احسان قالی است. و صورت
خود را بر در های دروازه های آن مدینه تصویر فرموده. بعد از آن عرب در آن تصرف کرده
از قالی قلا گفته اند و بکثرت استعمال قالی قلا شده. والحمد لله رب العالمین

ابو القاسم اسمعیل بن ابی الحسن عباد بن العباس بن عباد بن احمد ابن ادریس الطالقانی
وحید دهر و فرید عصر و اعجوبه زمان و برگزیده دوران بوده. اخذ علوم ادبیه
از ابی الحسن احمد بن فارس اللغوی صاحب کتاب المجمل فی اللغة. و از ابو الفضل عمید و
غیرهما نموده. ابو منصور ثعالبی در کتاب یتیمة الدهر چنین ذکر کرده که من بر اختراع عبارت
فصیحی که مفصح و مبین از علو مکانت و سمو رتبت. و پایه علم و مبلغ دانش و درایت او باشد
قادر نیستم چه تفرد او در جمیع کمالات علم و محاسن ادب. و وصول او باقصی مارب و منتهی مطلب
زیاده بر آن است که قول و قلم من کاشف و مبین آن تواند شد. ابو بکر خوارزمی در شان
او چنین گفته که نبذی که صاحب بن عباد در حجر وزارت ناشی شده. و همای دولتش از آشیانه وزارت
در ساحت دولت پرواز نموده. و از ثدی ام وزارت رضیع لبان گشته. چنانکه

ابو سعید رستمی در شان او گفته. شعر

ورث الوزارة کابرا عن کابر ... موصولة الاسناد بالاسناد
یروی عن العباس عباد وزا ... رته و اسمعیل عن عباد

و اول کسی از وزرا که بصاحب ملقب شد او است چه او مصاحب ابو الفضل عمید بوده
مردم او را صاحب ابن العمید میگفته اند. چون بدین اشتهار یافته این لفظ لقب بر او
قرار گرفته و چون متصدی وزارت شده بر و علما باقی مانده. و صابی منشی در کتاب تاجی
که محتوی است بر تاریخ عضد الدوله دیلمی چنین ذکر کرده که او را صاحب بواسطه آن میگفته اند
که او از بدایه صبا مصاحب موید الدوله بوده. و موید الدوله او را تسمیه بصاحب
نموده. و این لقب بر او مستمر شده و او بدین لقب مشهور گشته. بعد از آن هر کس که
متولی وزارت می شده او را تسمیه بصاحب نموده اند. و صاحب بن عباد اولا وزیر
موید الدوله ابی منصور بویه بن رکن الدوله بن بویه دیلمی بوده. و چون موید الدوله
در شعبان سنه ثلث و سبعین و ثلثمائه بجرجان متوفی شده. مملکت او برادر او فخر الدوله
مستولی و مستقل گشته. و او صاحب بن عباد را بوزارت خود الآن کما کان ابقا نموده
و پایه منزلت حضرت صاحب نزد فخر الدوله بو ما فیوما ارتفاع یافته و روز کار در
مساعدت تعظیم و تبجیل و امضاء اوامر و انفاذ احکام او دقیقه نا مرعی نگذاشته
و ابو القاسم زعفرانی در مدح او بقصیده نونیه استشهاد نموده از انجمله است

ایا من عطایاه تهدی الغنا ... الی راحتی من نای او دنا

:

كسوت المقيمين والزايرين   كساً لم يخل مثلها ممكنا
وحاشية الدار يمشون في   صنوف من الخز الا انا

صاحب گويد که در اخبار معن بن زايده الشيباني ديده ام که شخصي از حضرت معن التماس نموده که بدو الاغي دهد که او را بردارد حضرت معن يکبار بدو ناقه واسب واشتر ودراز گوش وجاريه شفقت فرموده وگفته اگر دانستمي که ايسجانه وتعالي مرکوبي ديگر غير از اين مذکورات خلق کرده است ترا بران سوار کردمي وبعد ازان تکليف رخت از جبه وپيراهن ودستاره ودراعه وازار ومنديل ورداو جورب وکيس وسراويل ابو القاسم زعفراني شفقت فرموده وگفته اگر غير ازين لباسي ميدانستم بتو ميدادم وهمواره شعرا وندما بمجلس او حاضر شده واو را مدايح گفته از خيل انعام واکرام او بهره مند ميگشته اند واو بسيار حاضر جواب وپسنديده مقال بوده ورقع ومکاتبات را باحسن واخصر عبارات جواب مينوشته روزي عمال از رسته عار؟ الغرب رقعه مشتمل بر تخفيف مقاطعه خود برآنحضرت نوشته بوده اند در جواب نوشته که شما آهن سرد مي کوبيد وهمچنين شخصي رقعه بران حضرت بعبارات منقح نوشته بوده وان عبارات را از رسايل اشان التقاط نموده بوده در جواب نوشته هذه بضاعتنا ردت الينا ونيز بعض عمال را در محل ضيقي در هوا خود حبس نموده بوده ودر اثناي آن آنحضرت چون آفتاب بر سطح خانه وبام طالع شده چون يکي از محبوسين او را ديده باعلي صوت ندا نموده گفته فاطلع فرآه في سواء الجحيم صاحب في الحال در جواب گفته

اخسؤا فيها ولا تکلمون القصه نوادر اخلاق واطوار او نهايتي ندارد وي در لغت کتابي مسماة بمحيط در هفت مجلد ترتيب نموده وان بر کثرت الفاظ وقلت شواهد مشتمل ومحتوي ~~بر خود مستوفي لغت است~~ وکتاب کافي در رسايل وکتاب الاعياد وفضايل النيروز وکتاب الامامه متضمن فضايل علي بن ابي طالب عليه السلام و~~اثبات خلافته على من تقدمه~~ وکتاب الوزراء وکتاب الکشف عن مساوي شعر المتنبي وکتاب اسماء الله وصفاته تاليف نموده واو را رسايل بديعه واشعار رايعه منيعه عند الفضلا مشهور ومعروفات

ولله ابن عباد في رقة الخمر

رق الزجاج ورقت الخمر   وتشابها فتشاکل الامر
فکانما خمر ولا قدح   وکانما قدح ولا خمر

حکايت ابو الحسين محمد بن الحسين الخوئي چنين گويد که نوح بن منصور ساماني کتابتي در سر بصاحب بن عباد نوشت واو را بدرگاه خويش دعوت نمود تا وزارت خود بدو تفويض نمايد واو را دبير ملک ومال خويش گرداند او در قبول واجابت اين صورت توقف کرد وبهر گونه سخنان اعتذار نمود واز جمله اعتذارات او عدم رواج اکثر چهار صد شتر بجهت ازبراي حمل کتابخانه ضرور است وقس علي هذا ساير تجملاته که ذکر انجدار بر عظم شان ورفعت مکان او کافيست مولد او سابع عشر ماه ذي قعده سنه ست وعشرين وثلثمائه بطالقان اصطخر وقيل بالطالقان مجدده وتوفي ليلة الجمعه رابع عشرين شهر صفر سنه خمس وثمانين وثلثمائه بري مرغ روحش از قفس خاکدان بدن بعالم

کنگرهٔ سموات طیران نموده و از انجا او را بمدینهٔ اصفهان نقل نموده اند و در قبه که در محلهٔ مشهور بباب دریه بوده دفن کرده اند چنانکه الی الآن معمور بوده و پسرزادگان صاحب مرحوم از امیر و تبیض نموده تقیه میکرده اند. ابو القاسم بن علاء اصفهانی گفته در خواب دیدم قایلی را که میگفت چرا صاحب بن عباد را با وجود فضایل و قدرت شعر مرثیه نمیگوئی. گفتم کثرت محاسن و کمالات او مرا ملجم ساخته نمی دانم که از اینها ابتدا بکدام کنم. و نیز از عجز ادای تعداد کمالات او میترسم قایل گفت آنچه من میگویم تو اعاده آن بگو گفتم چنین باشد پس او گفت.

ثوی الجود والکافی معا فی حفیرة — لیأنس کل منهما [illegible]

او گفت. هما اصطحبا حیین ثم تعانقا — ضجیعین فی لحد بباب دریه

او گفت. اذا ارتحل الثاوون عن مستقرهم — اقاما الی یوم القیامة فیه

این صورت را یافعی در کتاب حماسه ذکر کرده. این فقیر در اخبار او دیدم که هیچ کس را بعد از وفات نوعی رعایت و مساعدت نکنند که درحین حیوة مگر صاحب بن عباد را چه در روزی که آنحضرت بجوار رحمت الهی خاص شد. اسواق مدینهٔ ری را بالتمام بستند و تمام اکابر و اشراف بر در قصر مشار الیه حاضر شده انتظار خروج جنازه کشیدند. و مخدوم او فخر الدوله با تمام امرا و اعیان و اعیان حکام تغییر لباس کرده حاضر شدند. و چون جنازه بیرون آمد تمام مردم یکبار بجیاد و فریاد و فغان کردند. و بتقبیل ارض نمودند. و فخر الدوله در پیش جنازه با اکابر علما و صلحا و ارباب دولت

ابن خلکان [illegible] گوید

درباست

در ریاست پیاده تا مدفن رفت. و بعد از دفن چند روز مراسم عزا اقامت نمودند و ابو سعید رستمی او را بدین قول مرثیه گفت. **مرثیه**

ابعد ابن عباد یهش الی السری — اخو امل او یستماح جواد

ابی الله الا ان یموتا بموته — فما لهما حتی المعاد معاد

و والد بزرگوارش ابو الحسن عباد بن العباس در سنهٔ اربع و خمس و ثلثمائه متوفی شده و او وزیر رکن الدوله ابن بویه پدر فخر الدوله مذکور و عضد الدوله فناخسرو و ممدوح متنبی بوده. و فخر الدوله مشار الیه در شعبان سنهٔ سبع و ثمانین و ثلثمائه متوفی شده و مولد او در سنهٔ احدی و اربعین و ثلثمائه بوده. و **طالقان** بفتح طاء مهمله و بعد از الف لام مفتوحه و قاف و بعد از الف ثانیه نون این نسبت بسوی طالقان و طالقان اسم دو مدینه است یکی بخراسان و دیگر از اعمال قزوین و صاحب مذکور از طالقان قزوین است نه طالقان خراسان **والله اعلم** مترجم این حروف سلامت بتصحیح کثیر علی الفقیر حسینی گوید که این طالقان در کوهستان شهر قزوین واقع و بقلعه الموت متصل و بلطافت آب و هوا متصف است و فی شکل دره که در دامن آن واقع است و بساتین مشتمل بر انواع فواکه و اثمار مشتمل از توابع آنست و آن همیشه داخل حوزهٔ حکومت سلاطین دار السلطنه تبریز و عراق عجم بوده تا زمانی که پادشاه صاحب قران امیر تیمور گورکان انار الله برهانه ممالک سمرقند بی مانند یورش در جانب طالقان نزول اجلال نموده. و ما استمعنا ملک لاهیجان سید علی

کیای حسینی حکمی متضمن استغنا و عظمت و محتوی بر اثار تمنع و جلالت مدو ابلاغ
وانفاذ نموده سید مشار الیه از تعجب و استکبار او استعفا و استنکار
نموده باستظهار استحکام مکان و محل و صعوبه جبال و جنگل از حضور عتبه او
امتناع فرموده و جواب رسالت را از روی جسارت و جرات قلمی نموده
روانه گردانیده. این فقیر حقیر در زمانی که برسم رسالت بملازمت حضرت کارکیا
میرزا علی بن سلطان محمد بن سید علی کیا بن ناصر کیا، آنجا رفته بتاریخ سنه احدی عشر
وتسعمائه مشرف شده صورت مرده و مکتوب را در مسودات منشی دیوان حضرت
میرزا علی مذکور مولانا نجم الدین محمود خانی مشاهده نموده. بعد از عودت صاحب
قران مذکور و نزول بحوالی قزوین ناصر کیا که بدانش فضایل و کمالات موصوف بود
بعد از وفات والد مرحوم مذکورش سید علی کیا باستقبال موکب صاحب قران
مشار الیه خود را بحوالی قزوین رسانیده و آنچه مقدور قدرت و فراخور وسع همت
و نیت او بود پیشکش و سلامانه گذرانیده. و چون بمجلس همایون رسیده بعد از رد سلام
اول سخنی که صاحب قران مشار الیه از او پرسیده این بوده که چون بود پدرت را
بمبالغه طلبیدم نیامد و ترا نطلبیدم آمدی. جواب گفته بواسطه آنکه آخر دولت پدرم بود
و اول دولت منست. والحمدلله تعالی که این دولت مرا روزی شده امیر صاحب قران از این
سخن او مستحسن افتاده و طالقان و قشکل دره را از عراق افراز نموده باقطاع او و
فرزندان او بلغت نامه مقرر گردانیده و مال آن سیصد تومان تبریزیست که

عبارت است از پانزده هزار دینار ذهب خالص. اما سلاطین ترتر همواره کیلانیان را
بواسطه آن شورش میدهند و بر انجا حوالات میفرمایند ولذلک کیلانیان نیز کانّ
مدارا و مواسا مینمایند چنانکه گفته اند نظم اگر ما را غم قشکل نبودی
جواب ترکمان مشکل نبودی. والحمدلله رب العالمین

ابو الطاهر اسمعیل بن خلف بن سعید بن عمران الانصاری المقری النحوی الاندلسی
السرقسطی وی در علوم ادبیه امام و صاحب قول ثابت و در علوم قرات متقن و صاحب
رای است و کتاب عنوان در قرائت تالیف اوست و عمده ناس در اشتغال قرائت
بدان مواظب و مطالع اند و کتاب الحجه ابو علی فارسی را مختصر گردانیده. ابو القاسم
ابن بشکوال در کتاب صله ذکر او بیشتر کرده و بر وی ثنا بسیار نموده و فضایل او را
تعداد کرده و لایزال بمطالعه علوم و افاده و انتفاع آن مشغول بوده و در یوم الاحد
مستهل محرم الحرام سنه خمس و خمسین و اربعمایه از دار فنا بدار بقا ارتحال نموده
والسرقسطی بفتح سین و راء مهمله و ضم قاف و سکون سین ثانیه و بعد از طاء
مهمله نسبت اوست بمدینه که در شرقی اندلس واقع است یقال لها سرقسطه و
آن احسن بلاد اندلس است و از انجا جمع از علما و عامل و فضلاء کامل بیرون
آمده اند و از ان افرنج خذلهم الله بتاریخ سنه اثنتی عشر و خمسمایه از تصرف
اهل اسلام بیرون آورده اند والحمدلله رب العالمین

ابو الطاهر اسمعیل الملقب منصور بن القایم ابن المهدی صاحب افریقیه

[illegible]

وعنقریب ذکر بقیه نسب او نزد جد او مهدی در حرف عین خواهد آمد ان شاء الله تعالی
و پیش ازین ذکر پسر علی که از اجداد او بود گذشت • و در روز وفات پدرش
جمهور عساکر و اعیان ممالک منصور بیعت کردند علی ما سیأتی فی ترجمة الامام و وی
بغایت فصیح و بلیغ بوده و انشاء خطب مرتبة مینموده • ابو جعفر محمد بن
محمد المروروذی چنین گوید که با منصور در روز انهزام ابا یزید خارجی بسیر بیرون
رفتیم در دست منصور دو رمح بود یکی نیزه از آن مکرر ابر زمین افتاد من از آن
زمین برداشته و اذکر و خاک پاک ساخته بدستش باز دادم و بدان تفأل
خیر نموده • این بیت برو خواندم

فالقت عصاها واستقر بها النوى • کما قر عینا بالایاب المسافر •

منصور گفت چرا نگفتی انچه اصدق و اولی و احسن و انسب ازین بود • و هو
و اوحینا الی موسی ان الق عصاک فاذا هی تلقف ما یأفکون فوقع الحق
و بطل ما کانوا یعملون فغلبوا هنالک وانقلبوا صاغرین گفتم یا مولانا
تو فرزند رسول خدای صلی الله علیه و سلم انچه از حقایق علوم ترا حاصل است
رتبه دانش من بدان نمی رسد • بعد ازان گفتم چه مناسب ان مقامست انچه حکی
در تاریخ حجاج گفته • که عبد الملک مروان فرمود که بابی از ابواب بیت المقدس
باسم او بسازند • و اسم او را بر جاشته آن کتابت نمایند • بعد ازان حجاج نیز
استدعا نمود که دری دیگر باسم او بسازند • چون هر دو باب صورت تمام

صواب گرفت • بابی که باسم عبد الملک تمام شده بود در محل خود معلق و ملصق
یافته صاعقه بر وی واقع شد احتراق پذیرفت ازین صورت خاطر عبد الملک
مروان متغیر و متالم شد حجاج در اعتذار نوشت که چنین مسموع افتاده که آتشی
از آسمان فرود آمده و باب مقبول حضرت خلیفه را احراق فرموده و بابی که بسعی بنده
حجاج ابن یوسف معلق و منصوب است علی حاله باقیست صورت حال او و شما درین
مثل است بمثل ابنی آدم اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما ولم یتقبل من الآخر
خلیفه ازین صورت بسیار مسرور شد در خبر است که پدر منصور را بجهت دفع ابی یزید
که بر وی خروج نموده بود مقرر ساخت و ابن ابی یزید مخلد بن کیداد شخص از قبیله اباضیه بود
و در مراعات زهد و تقوی مبالغه تمام داشت • و هرگز غیر از دراز گوش سوار نمی شد
و بغیر از جامههای صوف لباسی دیگر نمی پوشید • اما از قهر و عنف جهت آنکه بر خوارج بود مخلوق
او را با قائم پدر منصور مکاوحات و محاربات کثیره واقع شده بود • و جمیع
مدن و بلاد قیروان را تملک نموده بود • و از نواحی قائم بغیر از مهدیه نمانده بود • و
از انیز در حصار نموده بود • چون قائم در حصار بجوار حق پیوست منصور بجای پدر بمسند
خلافت شد • و موت پدر را اخفا نموده • بر محاربت مصابرت فرمود تا آنکه
ابی یزید از حصار مهدیه برخواست • و بر سوسه نزول نمود • و سوسه را حصار کرد
منصور از مهدیه برآمد • و در ظاهر سوسه تلاقی چنین صورت گرفت • بعد از محاربهٔ
عظیم ابی یزید مذکور منهزم شد • بعد از انهزام در پی او تاخته در یوم الاحد خامس -

عشرین ماه محرم سنه ست وثلثین وثلثمائه اورا نابینا کردانیدند بعد از چندی که در محابس
بدو رسیده بود متوفی شد منصور امر نمود که جلد بدن اورا مسلوخ ساخته از
پنبه پر ساخته وصلب نمودند وموضع محاربه را مدینه ساختند وبمنصوریه مسمی گردانیدند
ومنصور شجاع ومرابط وسپه سالار باحزم وشرایط بود ودر شهر رمضان
سنه احدی واربعین وثلثمائه متوجه مدینه جلولا شد وجاریه که بدو مفتون بود
مسماه قضیب همراه داشت ودرین ایام بارندگی عظیم دست داد وبادهای سرد
عاصف وزیدن گرفت وسرما بغایت حادث شد منصور از مدینه جلولا متوجه منصوریه
شد وبرودت بر مزاج او غلبه کرده ضعف وفتور تمام در وی پیدا شد وجمعی
که همراه او بودند اکثر وفات یافتند ومنصور مریضا بمنصوریه رسید ودر انجا
مرض بر وی مستولی شد ودر یوم الجمعه اخر شوال سنه احدی واربعین وثلثمائه
متوفی شد سبب وفات او آنکه چون بمنصوریه مریضا واصل شد داعیه
حمام نمود اسحق بن سلیمان اسرائیلی که طبیب استاد وملازم مجلس او بود اورا
از حمام منع نمود واو ممنوع نشده بحمام رفت وبواسطه حرارت حمام حرارت
غریزیه او بسیار کم شد وسهر وبی خوابی بر وی بسیار غالب شد اسحق هرچند معالجه
میکرد نافع نبود وسهر علی حاله باقی بود منصور متحیر شده بحواشی گفت آیا در قیروان حکیمی دیگر
نیست مرا علاج کند گفتند اینجا جوانیست ابراهیم نام بفضایل طبی نشو ونما نموده
اورا حاضر گردانیدند منصور شکایت مرض خود باتمام بدو باز گفت واورا

ازحال

ازحال خود باخبر گردانید ابراهیم مشار الیه اشیاء منومه را جمع نموده در شیشه کرده بر
روی آتش گذاشت وحضرت منصور را تکلیف استشمام واستنشاق بخار ورایحه آن نمود
چون اندک زمانی از استنشاق گذشت خواب بر او غلبه کرد وخواب آلود وابراهیم
مسرور از پیش منصور بیرون آمد بعد از آن اسحق آمد که پیش وی رود نیافت گفتند خلیفه در خواب است
اسحق گفت اگر ابراهیم طبیب منومات بکار برده باشد واو بواسطه آن خواب کرده باشد
او مرده است چون محرمان استکشاف حال نمودند اورا مرده یافتند خواستند که ابراهیم را
بقتل رسانند اسحق مانع شد وگفت اورا گناهی نیست واصل علاج موافق ما ذکره
الاطباست غایت ما فی الباب آنکه از تشخیص اصل مرض غافل شده وشما اورا باصل مرض
واقف وعارف نگردانیده اید علاج من متضمن تقویت حرارت غریزیه بود میخواستم
بتقویت آن اجابت نوم کنم وچون او بچیزی که مطفی حرارت غریزی بود علاج نمود
یافت آنچه یافت ومن بنا علیه حکم بموت او کرده ام مولد او بتیر وآن در سنه اثنی وقیل
احدی وثلثمائه واقع بوده ومدت سلطنت او هفت سال وشش روز بود
افریقیه بکسر همزه وسکون فا وکسر را وسکون یا مثناه من تحتها وکسر قاف
وبعد از یا ها وآن اقلیمی عظیم است از بلاد مغرب وآن در زمان خلافت عثمان
بن عفان رضی الله عنه عنوة مفتوح شده وکرسی آن قیروانست اما اکنون کرسی
آنجا تونس است

والحمد لله رب العالمین

ابو منصور اسمعیل الملقب الظافر بن الحافظ ابن محمد بن المستنصر بن الظاهر

بالحاکم بن العزیز بن المعز بن المنصور بن القائم ابن المهدی کش ازین متصل بود ذکر بعضی
منصور مذکور گذشت و وی اصغر اولاد حافظ مشار الیه بوده و بوصیت والد مذکورش
اعیان دولت و عساکر بنصرت با او بیعت نموده اند و او کثیر اللهو والسهو و بصحبت
جواری و معاشرت غلمان و استماع اغانی میل تمام داشته و به پسر وزیر خود
نصر بن عباس که در نهایت حسن و کمال جمال بوده ایتلاف و اختلاط تمام مینموده نصر بن
عباس شبی او را بخانه پدر خود دعوت نموده و آن خانه اکنون مدرسه حنفیه معروف
بسیوفیه است و مقرر داشته که کسی از خدم و حشم همراه نباشد چون ظافر
شیفته او بوده متابعت رضای او لازم دانسته و مخفی بخانه او حاضر شده
و نصر او را باتفاق للتهمة والعار بارشاد پدر بقتل آورده و این صورت در محل خود شش
مشروحا مذکور است و ذلک فی منتصف محرم سنه تسع واربعین و خمسمایه و قیل
لیلة الخمیس سلخ محرم سنه تسع واربعین بوده و مولد او بقاهره یوم الاحد منتصف
شهر ربیع الاول سنه سبع و عشرین و خمسمایه بوده و چون نصر ظافر را بقتل آورده
عباس پدرش را ازین صورت باخبر گردانیده چه پدرش بقتل او امر کرده بوده بنا بر آنکه
مردم او را به پسر او نصر متهم میساخته اند عباس صبحگاه لیلة القتل بدر قصر ظافر حاضر شده
و از جهت کفایت اشغال استجازه در آمدن کرده خدام و محارم سرا اوقات بجریانات
مبیت او در آمده اند او را در جای خود نیافته اند و گفته اند نمی دانیم که او کجاست
عباس از مرکوب بزیر آمده و با جمعی از خواص موثوق به خود بقصر در آمده و بعد از آن

خدام گفته که برادران ظافر را پیش من بیرون آورید چون جبریل و یوسف خویشان او را
نزد او حاضر شده اند از ایشان سؤال کرده ایشان گفته اند از پسرت سؤال
کن که او بحال ظافر از ما اعلم است بعد از آن عباس گفته شما ظافر را بقتل آورده اید
و جلاد را امر فرموده که گردن هردو برادر زده انتهت خلاصه این قصه اما سبب اهلاک ان
بسط کلام در ترجمه الفائز بن عیسی بن ظافر کرده ام والله اعلم جامع ظافری داخل
زویله منسوب بظافر مقتول است و او عمل مذکور را تعمیر بوده و مواضع و تعلقات
بسیار بران وقف نموده **ابو عمرو** اشهب بن عبد العزیز بن داود
بن ابراهیم القیسی ثم الجعدی الفقیه المالکی المصری وی تفقه بحضرت امام مالک رضی الله عنه
بعد از آن بر طایفه از ارباب مدینه مشرفه و مصر نموده از حضرت امام شافعی رضی الله عنه
منقول است که میگفته من افقه از اشهب کسی ندیده ام اگر خبائث در وطیش و تنگی نبودی
و میانه او و ابن القاسم همیشه مناقشه و منافسه بوده و ریاست فقهای مالکیه بعد از ابن
قاسم باشهب منتهی شده ولادت او بمصر سنه خمسین و مایه و ابو جعفر الجزار گفته
سنه اربعین و مایه بوده و در سنه اربعین و مایتین بمصر بعد از حضرت امام شافعی
بیکماه و قیل بهژده روز متوفی شده و وفات حضرت شافعی در سلخ رجب سنه
مذکوره بوده و او را در قرافه صغری دفن فرموده اند و من بنده احمد غفر الله له زیارت قبر او
نموده ام قبر او در جنب ابن قاسم مذکور است و گفته اند که اسم او مسکین بوده
و اشهب لقب اوست والاول اصح و او در آنجا از حضرت امام رضی الله عنه

نقل نموده ثقه ومعول علیه بوده. ابو عبدالله القضاعی در کتاب خطط مصر چنین نقل نموده که
اشهب را بین الناس ریاست جلیل ومال جزیل بوده واو از اصحاب حضرت امام مالک
بوده. و حضرت امام شافعی رضی الله عنه فرموده که من ندیدم از مصریین کسی را برابر او
اگر او را طیش نبودی. والله اعلم. و حضرت امام شافعی رضی الله عنه بعد از اصحاب
مالک سوی اشهب و ابن عبدالحکم کسی ندیده. و ابن عبدالحکم مذکور گفته که از اشهب
شنیدم که حضرت امام شافعی را دعاء بد میکرد. این صورت نزد حضرت امام شافعی مذکور شد

فقال متمثلا

تمنی رجال ان اموت وان امت — فتلک سبیل لست فیها باوحد

فقل للذی یبغی خلاف الذی مضی — تزود لاخری مثلها فکان قد

ابن عبدالحکم مذکور گفته که چون حضرت امام شافعی رضی الله عنه متوفی شده اشهب
از ترکه او غلامی اشتری نموده. و چون اشهب متوفی شده من آن غلام را از ترکه
اشهب خریدم. ابن یونس در تاریخ خود شرح اشهب را ذکر کرده وگفته که اشهب قیسی
ثم العامری از قبیله بنی جعده است. و کنیه او ابا عمرو است. و او از فقهای مصر است و
بزرگان رای معدود است. و در سنه اربعین ومایه متولد شده. و در یوم السبت لثمان بقین
من شعبان سنه اربع ومایتین متوفی گشته رحمه الله. و او عنفقه یعنی محاسن خود را خضاب میکرده
و عنفقه موئی است که به لب زیرین بر آمده. محمد بن عاصم معافری گوید در خواب دیدم
کانه قایلی بمن میگوید یا محمد جواب دادم گفت

ذهب الذی یقال عند فراقهم — لیت البلاد باهلها تتصدع

وگفت درین ایام اشهب بیمار بود و من از بیم نمردن او ترسیدم آخر مشار الیه
از همین مرض انتقال بدار اقبال آخرت نمود. انا لله وانا الیه راجعون **والحمد لله رب العالمین**

ابو عبدالله اصبغ بن الفرج بن سعید بن نافع الفقیه المالکی المصری
وی استفاده فقه از عبدالرحمن بن قاسم و ابن وهب و اشهب نموده. عبدالملک بن
الماجشون در حق وی گفته که از مصر مانند ابو عبدالله اصبغ کسی خارج نشده. کذا قلنا — وابن القاسم صح
~~ده مجهول القاسم گفته ونه مجهول القاسم المذکور~~ و ابن اصبغ مذکور کاتب ابن وهب بوده
و جد او نافع مذکور عتیق عبدالعزیز بن مروان بن الحکم الاموی بوده که بر مصر متولی بوده
و اصبغ مذکور در یوم الاحد سادس عشرین شوال سنه خمس وعشرین ومایتین وقیل
سنه ست وعشرین وقیل سنه عشرین متوفی شده. **واصبغ** بفتح همزه و سکون
صاد مهمله و فتح باء موحده و بعد ها غین معجمه است. **ابو سعید** بن عبدالله الملقب
قسیم الدوله المعروف بالحاجب وی جد اتابکیان موصل است. و پدر عماد الدین زنگی
را ابن مستوفی ذکر کرده است. و او و پدران صاحب را مملوک سلطان ملکشاه بن الب ارسلان
سلجوقی بوده اند. و چون تاج الدوله تتش بن الب ارسلان السلجوقی مدینه حلب را
مالک شده آقسنقر مذکور را در آنجا نیابت خویش گذاشته و بر او اعتماد تمام نموده
چه وی مملوک برادرش سلطان ملکشاه مشار الیه بوده. بعد از انقضاء اندک زمانی
بر تاج الدوله عاصی و باغی گشته. و تاج الدوله که صاحب دمشق بوده بقصد قتال او

قسیم الدوله آقسنقر

متوجه حلب شده و میانه ایشان مصاف و محاربه شدید روی نموده بعد از آن
غبار فتنه باراقه خون اقسنقر و عسکر او فرونشسته و این صورت در جمادی الاول سنه
سبع و ثمانین و اربعمایه بوده و در مدرسه معروفه زجاجیه داخل حلب مدفون گشته
رحمه الله و ابن خبر احمد حلکان دیدم که هر روز جمعه جمع کثیر بر سر قبر او حاضر میشدند
و تلاوت کلام الله قیام مینمودند و بدیشان چیز میدادند و میگفتند که بیشتر از
اینجا وقف عظیمی هست اما ندانستم که اینکه وقف کرده صاحب الترجمه بوده بعد از آن یافتم که ولد ولد او
نور الدین محمود الاتی ذکره انشاء الله تعالی وقف کرده بوده و در ترجمه تاج الدوله تتش
مذکور بر خلاف آنچه ذکر شد خواهد آمد انشاء الله تعالی والله اعلم بالصواب و مدرسه
زجاجیه را ابو الربیع بن عبد الجبار بن ارتق صاحب حلب بنا نموده بوده و اقسنقر اولا
مدفون بتربه قرنبیا بوده چون عماد الدین زنگی مالک حلب شده او را از قرنبیا
نقل بداخل حلب نموده و از بارونی حصار بالا کشیده و در مدرسه مذکوره دفن نموده

والحمد لله رب العالمین

ابو سعید اقسنقر البرسقی الغازی الملقب قسیم الدوله سیف الدین صاحب
الموصل و الرحبه و تلک النواحی و در محال مذکوره بعد از سپهسالار مودود مالک شده
مودود و از جانب سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی الاتی ذکره انشاء الله تعالی بر محال مذکوره
و بلاد شامیه حاکم مطلق العنان بوده و در یوم الجمعه ثانی عشر شهر ربیع الآخر سنه سبع و
خمسمایه بسعی جماعه باطنیه بجامع دمشق مقتول شده و در ایام اقسنقر مذکور

از جانب سلطان محمد ملکشاه به بغداد شحنه و داروغه بوده چه سلطان محمد مذکور
اقسنقر مزبور را بعد از موت برادرش برکیارق و استقرار سلطنت بر خودش
در سنه ثمان و تسعین و اربعمایه بشحنگی بغداد بازداشته بوده و در سنه تسع
و تسعین و اربعمایه سلطان محمد اقسنقر را با پسر کیقباد بن هزارسب الدیلمی
المنسوب الی الباطنیه بر سر قلعه تکریت فرستاده چون اقسنقر مذکور بدانجا رسیده
قلعه مذکوره را از رجب سنه مذکوره الی محرم سنه خمسمایه محصور گردانیده و چون نزدیک شده
که قلعه را بازگیرد صدقه سیف الدوله بحصار قلعه مذکوره رسیده بعده و چون کیقباد را دیگر تاب
مقاومت نمانده بوده با اموال و جهات خود نزد سیف الدوله آمده و قلعه را تسلیم او نموده
و در حیات و متوجه باسر شده و چون بحله رسیده بعالم آخرت رسیده و چون
خبر قتل مودود بسلطان رسیده اقسنقر را کس فرستاده و امر نموده که بموصل رود
و مستعد متوجه قتال افرنج که در آن ایام بر دیار شامیه تغلب نموده بوده باشد و اقسنقر
حسب الامر المطاع متوجه موصل شده و موصل را تحت حکومت در آورده و از آنجا
متوجه حلب شده و با افرنج که قلعه حلب را محصور ساخته مسلمانان را بتنگ آورده
بودند محاربه نموده و ایشان را منهزم گردانیده و آنان را از آن دیار دفع کرده و بعد از آن
بموصل عودت نموده و در آنجا اقامت نموده تا آنکه کشته شده و او از کبار
امرا دولت سلجوقیه بوده و در میانه ایشان شهرت و آوازه بزرگ داشته رحمه الله
او را باطنیه بجامع موصل تاریخ یوم الجمعه تاسع ذی القعده سنه عشرین و خمسمایه

:

بقتل آورده اند • ابن الجوزی در تاریخ خود چنین گوید که اورا باطنیه در مقصوره جامع
موصل سنه تسع عشره وخمسمائه بقتل آورده اند • عماد کاتب چنین گفته که وی در سنه
عشرین بقتل آمده • وکیفیت آن این بوده که طایفه از باطنیه بقصد قتل او در جامع موصل
متلبس بلباس صوفیه نشسته اند • وچون آقسنقر از نماز فارغ شده پیش او رفته اند
واورا در شهر ذی قعده مجروح ومقتول گردانیده اند • منشاء این قتل آنکه آقسنقر همواره
که عرق حیوة ایشان را از کالبد عالم بالکلیه قطع نماید • وبنیان وجود ایشان را مستاصل
گرداند • وبالجمله تتبع ایشان نموده وازیشان زمره کبیر بقتل آورده بوده • وچون مشار الیه
شهید شد • ولد او عز الدین مسعود قائم مقام او گشته • ووی در یوم الثلثا ثانی عشرین
جمادی الآخر سنه احدی وعشرین وخمسمائه بجوار رحمت الهی مقارن شده • وبعد از آن
عماد الدین زنگی ابن آقسنقر المذکور قبله کما سیاتی فی حرف الزای ان شاء الله تعالی
مالک دیار مذکوره شده • والبرسقی بضم باء موحده وسکون را وضم سین مهمله
وبعد ها قاف است • نمی دانم که این نسبت بچه جهت است • وسمعانی رحمه الله هم ذکر کرده
وبعد از ان گفته نمیدانم که نسبت است به برسق وبرسق یکی از ممالیک سلطان طغرلبک
ابی طالب محمد الآتی ذکره ان شاء الله تعالی بوده • ودر دولت سلجوقیه تقدم وارتفاع
یافته واز امرای کبار او ومشار الیه بعظمت بوده • واز اعیان آن دولت معدود بوده •

والحمد لله رب العالمین

الاندلسی

ابو الصلت امیة بن عبد العزیز بن ابی الصلت الاندلسی الدانی ووی از فضلای بزرگ

بوده

بوده • ودر معرفت علوم ادبیه ید طولی داشته • کتابی مسمی بحدیقه بر اسلوب
یتیمة الدهر ثعالبی تالیف نموده • ودر فن حکمت عالم ماهر بوده • از نتیجه او رسالة ادیب
الحکیم مشکنه اند • واز علوم اوایل بهره تام ومعرفت مالاکلام داشته • از اندلس انتقال
باسکندریه نموده • ودر انجا ساکن شده • عماد کاتب اورا در خریده ذکر کرده و
ثنا بسیار برو نموده • وبعضی از اشعار اورا ایراد نموده • واین از انجمله است

اذا کان اصلی من تراب فکلها　　بلادی وکل العالمین اقاربی

ولا بد لی ان اسئل العیس حاجة　　تشق علی شم الذری والغوارب

یعنی شتر

شعر او بسیار است • در آخر وقت بمهدیه انتقال نموده • ودر انجا یوم الاثنین مستهل محرم
سنه تسع وعشرین وخمسمائه متوفی شده • وقیل فی عاشر محرم سنه ثمان وعشرین
وعماد در خریده گفته که قاضی فاضل کتاب حدیقه مذکوره را بمن داد ودر آخر آن مکتوب
بود که در یوم الاثنین ثانی عشر محرم الحرام سنه ست واربعین وخمسمائه متوفی گشته •
والصحیح سوای اول چه اکثر ناس بر آن رفته اند وصورت تاریخ اول است که رشید
بن زبیر در جنان ذکر نموده • وگفته که وی در مهدیه وفات نموده • ودر منستیر مدفون
گشته • وسیاتی ذکرها فی ترجمة الشیخ شهاب الدین البوصیری ان شاء الله تعالی • ووی در حین
احتضار بیتی چند نظم کرده • ووصیت نموده که بر سر قبر او آنرا بنویسند • از انجمله است

سکنتک یا دار الفناء مصدقا　　بانی الی دار البقاء اصیر

واعظم ما فی الامر انی لصائر　　الی عادل فی الحکم لیس یجور

فیالیت شعری کیف التقاه عنده   وزادی قلیل والذنوب کثیره   انخجلان گوید

در مجموعه بعض مغاربه یافتم که ابا صلت مذکور در دانیه وان مدینه است از بلاد اندلس در قران سنه ستین و اربع مایه متولد گشته و در اندلس از جماعتی از فضلا مثل ابی الولید الوقشی قاضی دانیه وغیره اخذ علوم نموده و با پدر خود در روز عید اضحی سنه تسع وثمانین واربعمایه باسکندریه وارد شده و شاه شاه افضل اورا فی سنه خمس وخمسمایه از مصر نفی نموده وی باسکندریه رفته و در اسکندریه متردد بوده تا آنکه در سنه ست وخمسمایه اختیار سفر فرموده و بمهدیه حلول اکتفا نموده و نزد صاحب مهدیه علی بن یحیی بن تمیم بن المعز بن بادیس منزلت جلیل یافته و عبد العزیز ولدش در انجا متولد گشته و عبد العزیز شاعر ماهر و اورا در فضائل شطری وافی بوده و در بجایه در سنه ست واربعین وخمسمایه متوفی گشته اینکه فقیر گوید مسامحه غلط عادی کاتب در انجا از قاضی فاضل نقل کرده این تواند بود که تاریخ وفات پسر را باسم پدر نوشته و اعتقاد کرده که این تاریخ وفات ابا صلت و امیه در زمانی که در بند و عقال افضل شاهنشاه مذکور بوده رساله در عمل اصطرلاب و کتاب الوجیز در علم هیئة و کتاب الادویه المفرده و کتاب فی المنطق سماه بتقویم الذهن و کتاب سماه الانتصار فی الرد علی علی بن رضوان فیما رده علی حنین بن اسحق فی مسایل تالیف نموده و چون وجیز را باسم افضل تمام کرده افضل از انجم خود ابی عبد الله الحلبی عرض کرده چون بران مطلع شده گفته این کتاب که مبتدی ازین منتفع نیست و منتهی ازین مستغنی است

وله من ابیات   کیف لا ابتلی غلامیه   وسوبر روی کت آن

و در فن او استقا بوده رحمه الله   والحمد لله رب العالمین

ایاس بن معاویه

ابو واثله ایاس بن معویه بن قره بن ایاس بن هلال بن رباب بن عبید بن سواة بن ساریه بن ذبیان بن ثعلبه بن سلیم بن اوس بن مزینه المزنی او غایت فصیح ادیب و در نهایت المعی مصیب بوده و از اقران و امثال بذکا و فطنت و فصاحت و بلاغت ممتاز و مستثنی بوده و در تدبیر امور صادق الظن صایب الفکر بوده و ذکاء و فطنت او ضرب المثل فضلاء عصر بوده و بدیع الزمان الفقیه فی العالم حریری حرره الله در مقامه سابعه از مقامات بقوله المعتقی المعتبی بن عباس و فراستی فراسه ایاس ایاس مذکور را خواسته عمر بن عبد العزیز رحمه الله اورا در بصره قاضی بانفاذ الحکم گردانید و جد پدر ایاس مذکور بصحبت شریف حضرت رسالت پناه محمدی صلوات الله وسلامه علیه شرف مفاخرت یافته یکی از پدر ایاس معویه بن قره پرسیده که پسر تو چگونه پسری است گفته بسیار پسر خوب است امر دنیا مرا تمام کفایت نموده و مرا جهة تحصیل امر اخروی از شواغل دنیوی مستغنی گردانیده از دانش و ذکا و فراست و ذکاء ایاس آنکه در محلی که بواسطه حادثه از حوادث روزگار خوف و ترس در میانه مردم پیدا شده سه نفر عورت اجنبیه بر سبیل اتفاق با او همراه شده اند ایاس مذکور چون ایشان را دیده گفته این عورت حامله و آن دیگر مرضعه و آن دیگر باکره است چون استکشاف امر نموده اند چنین بوده که او گفته منشاء علم از او پرسیده اند گفته در حین خوف

انسان از اغوا و اشرف ساخت ضمانت مینماید • دیدم که عورت اولین دست بر شکم
خود نهاده • دانستم که حامله است وعورت ثانی دست • بر پستان نهاده دانستم که مرضعست •
وعورت ثالث دست بر فرج خود نهاده دانستم که باکره است • چنین روایت کنند که
ایاس بن معویه از یهودی شنید که میگفت که مسلمانان چه احمق طایفه اند • که میگویند
اهل جنت طعام بخورند و حدث نمی کنند • ایاس بدو گفت ای یهود هر کرا مقدار که از طعام
میخورد همان مقدار بحدث دفع میکند گفت نی چه بعضی بغذاء بدن مصروف میکردد
گفت پس جایزاست که ماکول اهل جنت تمام غذا شود واین معنی را انکار نباید کرد یهودی
ساکت ومنفعل شد • ونیز گویند روزی ایاس در آجر رجه از رجات واسط بسیاری
نگریست بعد از آن گفت • در تحت این آجر جانوری است چون آجر را کنند در تحت آن
ماری حلقه زده بود • از او پرسیدند که این معنی از چه دانستی که گفت از آنکه میان این دو آجر
نداوتی دیدم • دانستم که این نداوت از تنفس جانوری خواهد بود • ونیز گویند که
ایاس روزی از محلی میگذشت آواز سگها شنید گفت درین میانه آواز سگ بیگانه
می شنوم • چون کشف کردند سگ بیگانه بسته بودند وسگهای دیگر فریاد میکردند •
گفتند چون دانستی گفت بواسطه خضوع بانگ سگ غریب ونباح شدید کلاب دیگر •
ونیز گویند روزی میگذشت قطعه زمینی را شکافته دید گفت در تحت این شکاف
جانوری است چون تفتیش کردند چنین بود • از او پرسیدند گفت هرگاه شکاف ناوک تیز
معلوم میشود که در و دابه است واگر بی حرکت است معلوم میشود که از گیاه درگاه است

واورا

واورا در فراست وتفرس اشیاء امور غریبه عجیبه هست • اگر نه خوف اطاله بودی
برآینه بسط قول در آن نمودیمی گویند عمر بن عبدالعزیز در ایام خلافت خود بجانب
خود عدی بن ارطاة که در عراق عرب متصدی اعمال خلافت بود • امر فرمود که ایاس
بن معویه وقاسم بن ربیعه الحرشی را در یکمحل جمع نمایی هر کدام از ایشان که اکمل حکما • و
احسن علما باشند تولیه قضاء بصره بدو تفویض فرمایی • عدی بن ارطاه حسب الحکم ایشان را
بمجلس واحد جمع کردانید • ایاس بن معویه بعدی ارطاه گفت تو از حال من واز حال قاسم
از فقیه مصر حسن بصری ومحمد بن سیرین سوال فرمایی • وغرض ایاس آنکه فقها رند کور
قاسم را تعیین خواهند نمود چه قاسم برایشان تلمذ وتردد نموده بود • وایاس موجود •
ودیون قاسم دانست که اگر سوال کند او را تعیین خواهند کرد • گفت از ایشان از حال من
واو سوال مکنید که والله الذی لا اله الا هو • که ایاس بن معویه از من افقه واعلم است •
اگر من درین سوگند کاذبم کاذب استحقاق قضا ندارد • واگر صادقم تولیت قضا
اورا لازم است شرعا • بعد از آن ایاس بعدی بن ارطاه گفت تو مردی را اور دی
ودر لب جهنم داشتی او بسوگند دروغی خود را ازین ورطه خلاص کرد • واز اثم آن استغفار خود را
خلاص میسازد عدی بن ارطاه گفت صورت حال همانست که تو فهم کرده • اما
اهل آن توئی • واورا بر بصره قاضی ساخت از ایاس مذکور روایت کنند که گفت کسی
بر من در احکام غلبه نکرد • مگر مردی بعد از دعوی شرعی پیش من شهادت کرد که بستان
کذا محدود بحدود کذا وکذا ملک مدعی حاضر است • از شاهد پرسیدیم که شجره

ان بستان چنداست • ساکت شد بعد از ان بمن گفت چند سال باشد که درین
مجلس احکام شرع با مضا میرسانی گفتم مدت کذا گفت عدد اخشاب سقف این مجلس
چنداست گفتم حق بجانب تست • و گواهی او را در دفتر سجلات ثبت نمودم • گویند
ایاس بن معویه روزی در ربیه با جمعی آب میجست آواز کلبی شنیده گفت این سگ
بر سر چاه ایستاده است و فریاد میکند چون در پی آواز سگ رفته اند دیده اند
سگی بر بالا چاهی ایستاده و فریاد میکند چون استکشاف این امر از و نموده اند
گفته آواز او را چنین شنیدم که گویا از چاه بر می آمد • و او را درین باب امور غریبه هست •
اسحق بن حفص گوید که ایاس بخواب دید که امسال عید قربان را درک نخواهد نمود بنابرین
بضیعه که او را در عبدسی بود از شهر بیرون رفت • و عبدسی قریه ایست از اعمال دشت
میسان میان بصره و خوزستان • و در آن قریه در سنه اثنین و عشرین و مایه
وقال غیره سنه احدی و عشرین متوفی شد • و هفتاد و شش سال عمر گذرانید • و
گویند ایاس در ان سال که وفات نموده بخواب دیده که گویا او و پدرش هر دو
هر یک بر اسبی سوارند • و راهی میروند • و در رفتن قرینین اصلا احدی بر آخر
تقدم نمی کنند بلکه متساوی الاقدام مسافت معین را قطع میرسانند • چون بیدار
شده گفته پدرم هفتاد و شش سال عمر گذرانید من نیز همان قدر عمر خواهم گذرانید •
و در آخر لیلهٔ هفتاد و ششم بمعاشران خود گفته میدانید که این شب کدام شب است
این آن شبی است که استکمال عمر پدرم درین شب شده بوده • چون در ان شب

خواب کرد صباحش مرده یافتند • وفات پدرش معویه در سنه ثمانین از هجرت
بوده و ایاس بکسر همزه و قرة بضم قاف فاست و مزنیه در ترجمه حضرت امام مزنی
گفته شده • گویند جماعتی استهلال و ارادت هلال رمضان میکرده اند و انس
بن مالک رضی الله عنه در ان میان بوده و سن مبارکش قریب بصد سال رسیده
بوده • در ان اثنا انس فرموده که ماه را دیدم • و بمردم مینموده • و هیچکس نمی دیده
ایاس در میان آن جماعت بوده • نظر بجانب او نموده دیده که ابروی او بچشم او فرو آمده
ایاس پیش رفته و ابروی انس بن مالک را مستوی گردانیده و مسح نموده • بعد از ان
گفت یا اباحمزه هلال را بنمای هر چند نگاه میکرده • هلال را نمی دیده •

والحمد لله رب العالمین

ابن القریّة

ابو سلیمان ایوب بن زید بن قیس بن زراره بن مسلم بن جشم ابن مالک
بن عامر بن عمرو بن زید مناه بن عامر بن سعد بن الخزرج بن تیم اللات بن النمر بن قاسط
بن هنب بن اقصی بن دعمی بن جدیله بن اسد بن ربیعه ابن نزار بن معد بن عدنان المعروف
بابن القریه الهلالی و قریه جدهٔ او بوده • و اسم او خماعه بنت جشم بن ربیعه بن مناه
بن عوف بن سعد بن الخزرج است • و تمام نسب او در اول ترجمه مذکور است • وی اعرابی
امی بوده • و از جملهٔ خطبا مشهورین بفصاحت و بلاغت معدود بوده • و او بوسیلهٔ
آنکه قحط و تنگی شده از دیار خود بعین التمر آمده • و حجاج بن یوسف را با نجا
عاملی بوده و کرم و سفره از اقران ممتاز بوده • ابن قریه بر در خانهٔ او ایستاده بوده •

دیده که جمعی با اندرون میروند از حقیقت امر استکشاف نموده گفته اند که بطعام
امیر حاضر میشوند گفت که همه روز چنین است گفته اند بلی این قریه نیز همه روز به
طعام حاضر می شده تا آنکه روزی مکتوبی از حجاج بعامل رسیده چون مشتمل بر لغات
غریبهٔ عربیه بوده از استخراج مضمون آن کتاب عامل عاجز و عاجز شده اند و عامل
ازان اندوه و غم این صورت از روز تأخیر طعام کرده این قریه آمده ابواب الطعام
مسدود یافته از حال عامل و عدم تغذی او سؤال نموده صورت حال را بدو
باز گفته اند گفت اگر عامل مرا نزد خود خواند و کتاب را بر من قرائت نماید
من تفسیر آن کنم این صورت را بسمع عامل رسانیده اند فی الحال او را طلب
نموده و کتاب را بر او خوانده اند چون او نیز فصیح و بلیغ صحیح بوده عامل را
از مضمون کتاب علی الوجه الصواب اخبار و اعلام نموده عامل مرو گفته تو
در جواب این کتاب قادر هستی گفته اگرچه من چیزی نمیتوانم خواندن و نوشتن
لیکن اگر کاتبی نزد من نشیند آنچه من املا کنم او بنویسد میتواند بود چنین کرده اند
چون کتاب عامل بابلاغ خطیب فصیح محتوی بر مضمون باز فصیح بحجاج رسیده از
بلاغت آن کلام که عربی غریب بوده تعجب نموده و دانسته که نه عبارت کتاب
خراج عین التمرات رسایل سابقه کتاب اخبار را طلب نموده تفاوت بین ملاحظه
نموده بعد از آن حجاج بعامل نوشته فقد اتانی کتابک بعیدا من جوابک بمنطق
فاذا نظرت فی کتابی هذا فلا تضعه من یدک حتی تبعث الی بالرجل الذی صدر الیک الکتاب

از صاحبه تو نوشته است جز ... زنی
از درست نبی مادام که آن مرد را که این جواب
... معنی کتب منتفع نشی با ... که این کتاب ما
سابقه تو نا ... از منطق فصیح ... و چون تو
بیگانگی ... تو دور از اسلوب اجوبه
والسلام

والسلام چون عامل بمطالعه کتاب حجاج مشرف شده کتاب را بر این قریه خوانده
و او را بر رواح مامور گردانیده بعد از اعطای کسوه و نفقه لایق وی را بجانب حجاج
روانه ساخته چون بحجاج رسیده گفته اسم تو چیست گفته ایوب گفته اسم نبی است
و گفته طلب من اینست که تو اتی باشی ما را در باب بلاغت محاورت و مجاورت
نموده باشی ازین جهت ایراد کلام بلیغ ابا نمی نمائی و او از برای او به تعیین نزل و منزل
امر فرموده و لایزال او از فصاحت او متعجب بوده تا آنکه او را نزد عبدالملک
بن مروان فرستاده و چون عبدالرحمن بن محمد بن الاشعث بن القیس الکندی در سجستان
از طاعت عبدالملک بن مروان بیرون رفته حجاج او را نزد مشارالیه برسم رسالت
و تبلیغ کلام و حجت فرستاده چون بعبدالرحمن رسیده گفته ترا خطیب میکردانم
که بر خیزی عبدالملک بن مروان را از خلافت خلع نمایی و حجاج را سب کنی والا گردنت
را می زنم گفته ای امیر من رسولم گفته در غیر من چنین میگویم تو چنین کن او نیز برخواسته
خلع عبدالملک از خلافت و سب حجاج بی نهایت فرموده و نزد ابن اشعث
اقامت کرده و چون ابن الاشعث از محاربه حجاج منهزم و منصرف شده حجاج جبال ری
و اصفهان و آن حدود و حوالی نوشته که هر کس که از انهزام و الجا ابن اشعث لز
ابخوانب کرد نزد ایشان را مامور گردانیده نزد او فرستند در اثنای این احوال ابن قریه
با جمعی گرفتار شده و چون ابن قریه بحجاج در آمده گفته آنجا از تو می پرسم جواب بگو گفت بپرس
مرا چه میخواهی گفته از اهل عراق بمن خبر ده که چگونه مردمانند گفته اعلم مردم بحق و باطل

با او مصاحبت نموده هو

تبلیغ رسالت نموده هو

و بر رسول تکلیف امتثال این
امور جایز نیست هو

ایشان را نزد حجاج فرستاده اند

گفت اهل حجاز گفت اسرع ناسند بفتنه و اعجز ناسند در قیام بدان گفت اهل شام
گفت اطوع ناسند بخلفای خود گفت اهل مصر گفت غلام و بنده حکومت و غلبه اند
گفت اهل بحرین گفت طایفه فلاحینند که خود را بتکلف عرب ساخته اند گفت اهل عمان
گفت قوم عربند که فلاح شده اند گفت اهل موصل گفت اشجع فرسان و اقتل اقرانند
گفت اهل یمن گفت اهل سمع و طاعت و لزوم سنت و جماعت اند گفت اهل یمامه
گفت اهل جفا و اختلاف اهوا و صابر عند الشدة و اللقاء اند گفت اهل فارس
گفت اهل باس شدید و شرعیت اند و مهمان کم و بستها بسیار اند گفت از احوال عرب بمن خبر ده
گفت بپرس گفت قریش گفت در حلم و کرم اعلم و اکرم اند گفت بنو عامر بن صعصعه
گفت نیزه های ایشان طویل و کرم ایشان بی شکل و عدیل است گفت بنو سلیم
گفت اعظمها مجلسا و اکرمها مجبا اند گفت ثقیف گفت کریم الاباء کثیر الاحترام اند عند الامراء و الاولیا
گفت بنو زید گفت در حرب ثابت قدم و در ادراک ثار و قصاص قلیل عدیم الندم اند
گفت قضاعه گفت اخطار ایشان خطیر و اصل ایشان ذوی التعظیم و التوقیر است
گفت غفار گفت ایشان احسن قومند اسلاما و اکرم طایفه اند ایتاما
گفت تمیم گفت ایشان اکبر صبرا و جلدا و اکثر جمعا و عددا اند گفت بکر بن وایل
گفت ایشان اثبت صفوفا و احد سیوفا اند گفت عبد القیس گفت
ایشان اسبق غایات مجد و معالی و اصبر در تحت رایات عوالی اند گفت بنو اسد
گفت ایشان معد حرب و مهیای ضرب و قتال اند و صاحب عدد و کثرت اند گفت لخم

بعد از ان حج

کر

گفت ایشان ملوک قومند ولیکن در میانه ایشان احمقان هستند گفت جذام
گفت ایشان آتش حرب را می افروزند و دران خوض و مرور مینمایند گفت بنی الحارث
گفت مراعات عهد و ایمان و صیانت حریم و نسوان مینمایند گفت عک گفت شیر ایجابند
اما در دلها فاسد گفت تغلب گفت در قتال صادق و در ایقاد نایره جدال واثق اند
گفت غسان گفت اکرم عرب حسبا و اثبت قوم اند نسبا بعد ازان حجاج گفت کدام
طایفه اند در جاهلیه که مانع ذلت و مغلوبی اند از خود گفت قوم قریش چه ایشان عالی
رفیع المکان عظیم الشان اند و از تفاخر اتباع ایشان در استطاعت کس نیست
و مکان ایشان بلده ایست یعنی مکه مشرفه که حضرت حق ازان مکاره ایمن ساخته است
دیگر حجاج گفت بمن از نام آور عرب در زمان جاهلیه بگو گفت بپرس انچه میخواهی گفت قوم
حمیر گفت ارباب ملک و سلطنت اند گفت کنده گفت لباب ملوک اند گفت مذحج
گفت اهل طعن و ضرب اند گفت همدان مانند اجلال ملازم رکاب خولیند گفت ازد گفت
سباع ناسند دیگر حجاج گفت از احوال زمین بمن خبر ده گفت بپرس انچه میخواهی
گفت هند گفت ریگ دریاهای ان در و جبال ان یاقوت و شجر ان عود و ورق ان عطر و اهل
ان از دل ناسند و همه تمام فرقه فرقه اند گفت خراسان گفت آب ان جامد و
دشمن ان جاحد است گفت عمان گفت حر ان شدید و صیدان عتید یعنی حاضر است
گفت بحرین گفت منزلیست میان دو مصر گفت یمن گفت اصل عرب و صاحب بیوتات
و نسبت گفت مکه مشرفه گفت رجال آن علما غلیظ یابس و نسوان ان پوشیده

برسته تمنند. کفت مدینه کفت علم در انجا راسخ است و از انجا ظاهر شده. کفت
بصره کفت سرما در او همچو جلید و حرارت ان بغایت شدید است و آب ان تلخ و جنک آن
صعب است. کفت کوفه کفت حرارت ان از حرارت بحرین زیاده و برودت ان از
برودت شام کمتر است. و شب آن شب طیب کثیر الخیر است. کفت واسط کفت
خنثی است بین الکوفه والبصره. کفت شام کفت عروسی است قایم میان نسوان قاعد.
بعد از ان حجاج کفت ثکلتک امک یا ابن القریه یعنی مادر تو بموت تو محزون باد اکر تو
متابعت اهل عراق و موافقت ایشان در شقاق چنانکه من ترا وصیت کردم نمی
اکنون خلاص بودی. بعد از ان طلب سیف نمود و سیاف را کفت ابن قریه را بکیر
ابن قریه کفت اصلح الله الامیر مرا چندان مهلت ده که سه سخن بکویم که بعد از من ان سخنان
همچو سوار طیار ظاهر و مشهور خواهد بود. کفت بکو. کفت هیچ اسب خوب نیست که بسر
در نیاید. و هیچ شمشیر خوب نیست که کاهی بر نبرد. و هیچ حکیم نیست که از قصور
صادر نشود. و غرضش ازین کلام استخلاص خود بود. حجاج کفت ای پسر الان وقت
مزاح و سخریت نیست. و سیاف را بقتل او الزام فرمود. و او نیز ابن قریه را بقتل آورد.
و بروایتی دیکر کویند چون حجاج اراده قتل ابن قریه کرد کفت یا ابن قریه کویند عرب
زاعم اند بدانکه هر چیزی را آفتی است. کفت اصلح الله الامیر زعم عرب صادق است.
بعد از ان کفت بکو آفت علم چیست کفت غضب. کفت آفت عقل چیست کفت عجب و خودپسندی.
کفت آفت علم چیست کفت نسیان. کفت آفت سخا چیست کفت اظهار منت

بر منعم علیه. کفت آفت کرام چیست کفت مجاورت لئام. کفت آفت شجاعت چیست
کفت بغی. کفت آفت عبادت چیست کفت فترت. کفت آفت ذهن چیست کفت وسوسه
و قبول حدیث نفس و وهم. کفت آفت سخن چیست کفت کذب. کفت آفت مال چیست کفت
سوء تدبیر. کفت آفت کامل رجال چیست کفت عدم. کفت آفت حجاج بن یوسف چیست
کفت اصلح الله الامیر کسی که کریم الحسب طیب النسب زکی الفرع بهی الاصل باشد او را آفتی
نخواهد بود. حجاج کفت از شقاق ممتلی و نفاق معتلی خبر میدهی. بعد از ان امر کرد که
کردنش زنند. و چون کردنش زدند او را مرده یافت از کشتن او ندامت بسیار نمود.
کویند بعض از علما از ابن قریه پرسیدند که دنیا چیست کفت تجرع غصه و توقع فرصت
کفت حمق چیست و علامت عجز و درماندکی چیست کفت تبخیخ بی جهت و تناوب
ریبت و ذهن متوجه شدن بی علت. و ابن قریه مرحوم تا تاریخ سنه اربع و ثمانین
من الهجرة النبویة صلی الله علیه وسلم بقتل آمده. و این ابن قریه همان ابن قریه است که حکایت
ذکر او در امثال مینمایند. و میکویند ابن القریه زمان حجاج یعنی حال او درین زمانه همچو حال
ابن قریه است در زمان حجاج. ابو الفرج اصفهانی در کتاب الاغانی در ترجمه لیلی و مجنون
بعد از استیفا اخبار ایشان چنین ذکر کرده که سه شخص اند که اخبار و احوال ایشان
در عالم مشتهر است و ایشان را حقیقت معلوم نیست و وجود ایشان در عالم محقق نی
اول لیلی و مجنون دوم ابن القریه سیم ابن ابی العقب. و ابن ابی العقب آن شخص است که ملاحم منسوب و متعلق
و مسمی یحیی بن عبدالله بن ابی العقب. والقریه بکسر قاف و تشدید را و تشدید یا

بحثها و بعد ثانیاً • و او مادر جُشم بنت مالک بن عمر است و عمر مذکور او را خواسته بوده

چون وفات کرده پسرش مالک او را تزوج نموده • و از جُشم بن مالک مذکور متولد

شده • و قریه در لغت حوصلات و بها سمیت المراه • علماء انساب چنین گفته اند

چون مالک بن عمر قریه را تزوج نموده از و جشم جد ایوب • و کلیب جد عباس بن عبد المطلب

عم رسول الله صلی الله علیه و سلم من جهة الام پیدا شده • چه مادر او نُتیله بنت جناب بضم نون

و فتح تا و سکون یا و فتح لام بنت جناب بن کلیب بن مالک مذکور است پس عباس رضی الله عنه

از اولاد قریه بدین اعتبار باشد • و ابن قتیبه در کتاب المعارف چنین ذکر کرده که

ابن القریه هلالی بوده یعنی از بنی هلال بن ربیعه بن زید مناه بن عامر • و ابن الکلبی

گفته که از بنی مالک بن عمرو بن زید مناه است • و هلال در عمو و نسب مشار الیه مذکور

نیست والله اعلم **والهلالی** بکسر ها نسبت است بهلال بن ربیعه بن زید مناه و این

بطنی است از نمر بن قاسط و در عرب هلال بن عامر بن صعصعه قبیله دیگر است

و ابن الکلبی در کتاب جمهرة الانساب سرد و نسب او را با صورت نکاح بینهما ذکر کرده

والحمد لله رب العالمین

الملقب بنجم الدین

ابو الشکر ایوب بن شادی بن مروان الملقب بالافضل نجم الدین و

والد سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب • و سیاتی فی ترجمه ولده سلطان

صلاح الدین تتمه نسبه و صورة الاختلاف فیه فلینظر هناک • بعض از مورخین گفته اند

که شادی بن مروان از اهل دوین و ابنا اعیان انجا بوده • و او را فصاحی بوده

جمال الدوله اقبال [illegible]

حال

جمال الدوله الجابد • بهروز و حال او در ترجمه صلاح الدین یوسف بن ایوب مذکور است •

دی زطرفاو زنان خود بوده • و میانه او و بهروز المذکور اتحاد اخوت و

برادری بوده • و بهروز مذکور بواسطه آنکه بزوجه یکی از امرا متهم شده و صاحب امر

انها او را بواسطه این اتهام خصی ساخته • و در انجا ضرب المثل گشته و للحشمه والحیا

دیگر نتوانسته که در دوین اقامت نماید • بضرورت مسافرت اختیار نموده • و

بخدمت یکی از ملوک سلجوقیه • سلطان غیاث الدین مسعود بن غیاث الدین محمد بن ملکشاه

الاتی ذکره رسیده • و به لالاء فرزندان او متمسک و مرتبط گشته • و چون او را کافی

و کاردان دیده • رتبه تقرب بخود داده • و امور خود را بدو تفویض فرموده • و چون

سلطان مسعود سوار میشده • با او سواری شده • روزی سلطان او را با اولاد خود

سوار دیده • به لالاء مذکور از این صورت اظهار کدورت نموده • لالاء مذکور در

جواب گفته که بهروز خادم و صالح و عفیف النفس است • و در طریقه معرفت و کاردانی

و ملاحظه امانت و امانی بی نظیر و بدین زمان خود است • بعد از ان او را در قضاء

اشغال و امال سلطان معد ساده • محبت او در دل سلطان پیدا شده • و در بعض

اوقات با او لعب شطرنج و نرد مینموده • و بعد از انقضای ان اوقات لالاء او

بجوار رحمت الهی مجاور شده • سلطان غیاث الدین بهروز مذکور را قائم مقام

لالا المومی الیه ساخته • و فرزندان خود را بدو تسلیم نموده • دیگر او در ان حدود

و حوالی سایر و مشهور گشته • بعد از ان بهروز کسی بشادی فرستاده که بعد از احضار

اراده جاه و مال و خیل و خول خود بدو ننمایند و ما انعم الله علیه را بنا بر مصادقت
سابق با او مقاسمه نماید چون شادی بصحبت مشار الیه رسید در انعام و اکرام
و ترحیب و اعظام او شرایط انسانیت و مروت بتقدیم رسانیده بعد از آن
سلطان مسعود مجاهد بهروز مشار الیه را بنیابت خود بحکومت و تولیت مهمات
دار السلام بغداد فرستاده چه عادت سلاطین سلجوقیه آن بوده که همیشه از
جانب خود نایبی ببغداد میفرستاده اند و شادی مذکور را باستصحاب مشار الیه
همراه نموده و او نیز با اولاد خود در صحبت مجاهد بهروز متوجه بغداد شده و چون
سلطان استحفاظ و حکومت قلعه تکریت را بمجاهد مشار الیه تفویض نموده بوده
او شخص معول علیه موثوق به سوی شادی مشار الیه نیافته قلعه را بنام او کرده
و کدخدائی انجا را و اگذرانیده و شادی مدت مدید در انجا اقامت نموده بعد از آن بمقتضای
اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده همای روح نفیسش از
مهبط قلعه مذکور متوجه کنگرهٔ قلاع سموات گشته بعد از وصول خبر بمجاهد مشار الیه
ابو الشکر نجم الدین ایوب فرزند مشار الیه را قایم مقام شادی مذکور گردانید
بعد ذلک ابو الشکر آنچه شرایط حفظ و صیانت و مراسم رعایت رعیت و
مراقبت است بتقدیم رسانیده چنانچه شکر آن بمجاهد مذکور رسیده و او اکبر سناً
از برادر خود اسد الدین شیرکوه آتی ذکره بوده و ابن فقیر احمد خلکان چنین گوید که
درین مقام میانهٔ این کلام مذکور فوت شد و کلامی که بعد ازین ان شاء الله تعالی

در ترجمه صلاح الدین خواهد آمد اختلافی هست والله اعلم اما حاصل مقصود از مجموع
کلامین حاصل میشود فلینظر هناک و در ترجمه صلاح الدین سبب معرفت میانه
یعنی در ترجمه صلاح الدین پسر
عماد الدین زنگی صاحب موصل و نجم الدین ایوب و اسد الدین شیرکوه بیان
نموده ام اعادهٔ آن درینجا حاجت نیست از غرایب اتفاقات آنکه روزی عورتی
از قلعه جهة کفایت بعض مآرب خود بیرون رفته چون عودت نموده گریان دو چار
نجم الدین ایوب و اسد الدین شیرکوه شده چون از سبب گریه استفسار کرده اند
گفته از در قلعه باندرون می آمدم سپهسالار بمن تعرض کرده شیرکوه برپا او
رفته حربه که در دست سپهسالار بوده ازو گرفته و برو زده و او را بقتل آورده
و برادر او نجم الدوله را بند و قید نموده و صورت حال را کما وقع بحضرت بهروز
عرض نموده تا آنچه صلاح بیند بتقدیم رساند مجاهد بهروز در جواب نوشته که
پدر مرحوم شما را بمن حقوق بسیار است و میانهٔ من و او محبت متاکده متحقق است
و من قادر نیستم که در مکافات آن حقوق بشما بدی کنم آرزوی من آنست که شما
خدمت مرا ترک کرده از بلده و قلعه منسوب بمن بدر روید و طلب رزق خود
از محل دیگر نمایید چون جواب بدیشان رسید ایشان را آنجا مجال اقامت نمانده
از تکریت بیرون رفته خود را بخدمت اتابک عماد الدین زنگی بموصل رسانیده اند
الحق عماد الدین زنگی آنچه شرایط اکرام و اعظام بوده بجای آورده و از برای ایشان
اقطاع نیک تعیین نموده چون اتابک قلعه بعلبک را مالک شده نجم الدین
:

ایوب را در انجا نیابت خود باز هشته وانیها با التمام در ترجمه صلاح الدین یوسف
بن ایوب مذکور است وازان جملت العبارات ونقابتی که در بعلبک جهة اقامت
وریاضت ارباب الفقر از صوفیه اتخاذ نموده بوده معروف بنجیبه دیده ام جای
پر روح وراحتاست ومشار الیه انرا در زمانی که درانجا مقیم بوده تعمیر نموده
وایوب شخص مبارک کثیر الصلاح ومایل بارباب صدق ونجاح بوده و در ترجمه
صلاح الدین بعض احوال ایوب مشار الیه وانکه زنکی اورا چکونه بر بعلبک حاکم
ومتولی کردانیده واو چکونه از بعلبک بدمشق انتقال نموده ذکر کرده ام در ینجا اعاده
آن می کنم وچون برادر ایوب اسد الدین شیرکوه با نجاد واسعاد شاور متوجه دیار مصر
شده چنانکه تفصیل ان در ترجمه اسم مردو نشانم نجم الدین ایوب در خدمت نور الدین
محمود بن زنکی بدمشق اقامت نموده وچون صلاح الدین یوسف پسر ایوب مشار الیه
در دیار مصریه در ایام حکومت عاضد صاحب مصر متولی وزارت شده ملاقات
والد بزرکوار خود از شام استدعا نموده ونور الدین محمود مشار الیه اورا با کثر
اعظام بدان صوب روانه کردانیده وبتاریخ رابع عشرین شهر مبارک رجب
سنه خمس وستین وخمسمایه بقاهره درآمده وعاضد صاحب مصر اکراما لولده
صلاح الدین اورا استقبال نموده ملاقات کرده وصلاح الدین انچه کمال ادب
ونهایت عبودیت وخدمت بوده نسبت با والد بزرکوار خویش بجای اورده وجمیع
مناصب خود را بر وعرض کرده او در قبول نها توقف نموده وکفته انی فرزند

حضرت حق جهت تفضی این امور ترا اختیار کرده است تو واسطه انکه مستاهل انچه
تغیر موضع سعادت بدیکری ترا اصلا جایز نیست بعد ذلک نجم الدین ایوب
لایزال با او می بوده تا انکه امر صلاح الدین ارتفاع یافته ودر ممالک وبلاد
استقلال تمام یافته کما سوالمذکور فی ترجمته بعد ازان صلاح الدین بمحاصره کرک
از قاهره بیرون امده وپدر را در قاهره بجای خود باز هشته پدرش روزی سوار شده
که بر عادت اجناد وطوف بلاد نماید چون از باب النصر احد ابواب قاهره بیرون امده
اسب او سرد و دست خود را بر داشته اورا در میان راه بر زمین زده واین صورت
در یوم الاثنین ثامن عشر ذی الحجه سنه ثمان وستین وخمسمایه واقع شده وخدام او
اورا از محل سقوط بر داشته بخانه او نقل کرده اند واو متالم ومادف بوده
تا انکه یوم الاربعاء سابع عشرین شهر مذکور متوفی شده رحمه الله موافق این صورت
ذکر کرده اند جماعتی از مورخین منهم عماد الدین الکاتب الاصفهانی لیکن کفته که وفات او
در روز سه شنبه بوده هذا فصل در تاریخ کمال الدین بن العدیم دیدم که از تعلیقات
عضد مرهف بن اسامه بن منقذ نقل نموده بوده انکه نجم الدین ایوب در یوم الاثنین
ثامن عشر ذی الحجه متوفی شده ابن خیر احمد خلکان چنین کوید که عضد مذکور یوم سقوط
را یوم وفات اعتبار کرده چه این تاریخ تاریخ سقوط است نه تاریخ وفات
والله اعلم وچون وفات نموده اورا در پهلوی برادرش اسد الدین شیرکوه در
خانه از دار السلطنه دفن نموده اند وبعد از مدتی صندوق هر دو را از انجا بمدینه
کرشتین ودستان
:

مشرفه نبویه صلوات الله وسلامه علیه نقل نموده اند . ودر تاریخ قاضی فاضل
که در حوادث ایام نوشته بخط شریف او دیده ام که در یوم الخمیس رابع صفر سنه
ثمانین وخمس مایه کتابت مکتوب بدر اسدی از مدینه مشرفه بخبر وصول تابوت امیر نجم الدین
ایوب واسد الدین شیرکوه . ودفن ایشان در حجره که در جوار حجره مقدسه نبویه علیه السلام
بوده وارد شد . وچون صلاح الدین یوسف از کرک بدیار مصر معاودت نمود و
در اثنا طریق خبر موت پدر مرحومش بدو رسید بسیار متالم شد خصوصا
بواسطه عدم حضور نزد احتضار والد بزرگوار وبرادر زاده خود فرخ شاه بن شاهنشاه
بن ایوب صاحب بعلبک کتابی بعزا نامه عن جده نجم الدین ایوب املا وخط قاضی
فاضل بدین عبارت نوشته اند المصاب بالمولی الدارج رحمه الله غزاته ذنبه وسعی
بالرحمة تربه باغطمت به اللوعة واشتدت الروعة وتضاعفت الغیبة
عن مشهده الحسرة فاستنجدنا بالصبر فابی واستنجدنا العبرة فیاله فقیدا افقد
علیه العزا وبانت بعده الارزا وانتثر شمل البرکة فهی بعد الاجتماع
اجزاء اشعر وتخلفت ید الردی فی غیبتی مبنی حضرت فکنت ما ذا اصنع
وفقیه عماره الیمنی قصیده طویله انحضرت را مرثیه گفته ومطلع ان این بیت است
هی العزیمة الاولی فمن بات صبره علی نزول ملقاه تضاعف اجره
ابن ابی طی الادیب الحلبی در تاریخ کبیر تالیف خودش چنین گفته که مولد نجم الدین
ایوب بلده سجستان وقبل جبل جور زی بلد موصل بوده اما او در ین نقل

متفردات وکسی با او در تحقیق این صورت موافقت ننموده وغرض تفرد او درین مجور
بواسطه آن کردم تا کسی که او را معرفت این فن کماینبغی نباشد ملتفت صحت آن نکند چه آنچه
صحیح است آنست که گفتیم وشادی بشین معجمه ودال مهمله ویا مثناه تحتانیه است
ودوین بضم دال مهمله وکسر واو وبعد از آن یا مثناه من تحتها وبعد از ان نون است
وان بلده ایست در اخر اقلیم آذربایجان من جهة الشمال مجاور بلاد گرج ودوینی بدان
منسوب است والدوینی ایضا بفتح الواو والله اعلم . ابن قیراحمد حلکان گوید که مسجد وحوض
که بظاهر قاهره خارج باب النصر واقع است عمارت نجم الدین ایوب است و
تاریخ بنا حوض را در سنگی نقش کرده ودر اعالی ایوان آن ترصیص ترتیب یافته دیده ام
در سنه ست وستین وخمس مایه تمام شده بوده . والحمد لله رب العالمین

حرف الباء

ابو مناد بادیس بن المنصور بلکین بن زیری بن مناد الحمیری الصنهاجی ولقبه المعز
بن بادیس الاتی ذکره ان شاء الله تعالی وبقیه نسب او در حرف تا زود ذکر خواهد
امیر تمیم خواهد آمد ان شاء الله تعالی وی بنیابت الحاکم العبیدی الذی یدعی الخلافه بمصر
بر افریقیه والی وحاکم بوده وحاکم مذکور او را نصیر الدوله لقب کرده وتولیت او بر افریقیه
بعد از وفات پدرش منصور مذکور بوده وپدرش تاریخ یوم الخمیس ثالث شهر ربیع الاول
سنه ست وثمانین وثلثمایه وفات نموده واو را در قصر کبیر خاص خود خارج
ودر ان وفات نموده بود
مدینه صبره که محل نشستن او بود دفن نموده اند وبادیس مذکور ملک کبیر

حازم الرای شدید الباس ودر تحصیل مطالب امیدوار عدیم الیأس بوده
وقوت بدنی او دران مرتبه بوده که چون نیزه را در دست می لرزانیده می شکسته
مولد او لیلة الاحد ثالث عشر شهر ربیع الاول سنة اربع وسبعین وثلثمایة بشیر بوده
که در ترجمه ابراهیم بن قرقول مذکورست ومشارالیه لایزال بر ولایت خود از منقصت
زوال مصون بوده وروزگار بعافیت میگذرانیده تا آنکه یوم الثلثا تاسع عشر ذی القعدة
سنه ست واربعمایه جمیع عساکر واجناد خود را مأمور گردانیده که با جهاز ویراق
واسلحه واسباب بسباق حاضر شده خود را عرض نمایند عساکر مذکوره خود را از
یراق وبساق آراسته وپیراسته بر وعرض کرده اند واو تا ظهر در قبة السلام نشسته
نظاره عساکر منصوره مینموده وبواسطه مشاهده عساکر مجهزه بجهاز زینت وعظم
اجناد وسلاح اسلحه ابهت وحشمت او را مسرت تمام وفرحت مالاکلام دست داده
واز میدان عرض بقصر آمده وآخر روز سوار شده وعساکر وتجدده در حضور او بلعب
وورزش کار اجناد معهود داشت قیام نموده اند واو با شدت بهجت ومسرت
بقصر رجعت نموده وبساط سماط گسترانیده با خواص وحضار طعام تناول فرموده
چون از ان شب یعنی لیلة الاربعا سلخ ذی القعده سنه ست واربعمایه نصفی گذشته
ودیعت حیوة را بمالک منوع تسلیم نموده محرمان این صورت را از شیوع مستور داشته اند
محروس صح چند روز امور را باخبار را وامر ونواهی را بدرستی کرامت بن منصور
تفتیش میداده اند چون بولد او معز رسیده اند او را بجای پدرش متولی امور

امور گردانیده اند ودر کتاب دول المنقطعه چنین مذکورست که سبب موت
بادیس بن کوران بوده که وی قصد طرابلس نموده ودر حوالی آن نیت محاربه نزول
نموده وسوگند خورده که از انجا ارتحال ننماید تا اعاده قحط بزراعت آینده نماید جهت کاوه
چون اهالی طرابلس برین حال واقف شده اند بخدمت حضرت مؤدب محرز
که از اولیاء زمان خود بوده رفته اند وحقیقت حال را بدو عرض نموده اند والتماس
نموده اند که دعا کند که حضرت عزت سطوت وباس بادیس را از ایشان دفع
نماید پس او دست باسمان تضرع بر اورده وگفته یارب بادیس کفنا بادیس یعنی کفایت کن از ما شر بادیس را و
پس همان شب مشارالیه بمرض ذبحه وخناق متوفی شده والله اعلم والصنهاجی بضم
صاد مهمله وکسر ها وسکون نون وفتح ها وبعد از الف جیم نسبت است بصنهاجه و
ان قبیله مشهورست از قبایل حمیر بمغرب ضبط اسما اجداد او عنقریب خواهد آمد انشاء الله

والحمد لله رب العالمین

عضد الدولة [illegible]

ابو منصور بختیار الملقب عز الدوله بن معز الدوله ابی الحسن احمد بن بویه الدیلمی
وقد تقدم ذکر ابیه عز الدوله مشارالیه مملکت پدرش را بعد الوفات بتولیه
وحکومت خود قرار داده بعد از ان الامام الطائع دختر عز الدوله شاه زنان را
بصداق صد هزار دینار زر سرخ نکاح وتزوج نموده وقاضی ابو بکر ابن قریعه الاتی
ذکره خطبه نکاح خوانده وذلک فی سنه اربع وستین وثلثمایة وعز الدوله شدید
القوی ودر زور بازو ید طولی داشته چنانچه شاخ گاو را بقوت بیکل میگرفته

و مردم معاربه میکرده و در اخراجات و اقامت وظایف و انعامات توسعی تمام
داشته. پیشتر شمعی چنین حکایت کند که چون عضد الدوله ابن عم عز الدوله بویه
ببغداد رسید بعد از آنکه عز الدوله مذکور در محاربه عضد الدوله مقتول شد
و عضد الدوله مالک بغداد گشت از قدر شمع که در مجلس عز الدوله افروخته می شد
از من سوال کردند گفتم وظیفه مجلس وزیر او ابی الطاهر محمد بن بقیه هر شب هزار من شمع
بود استکثار او و شمار آن کردم و ترجمه وزیر در حروف میم خواهد آمد ان شاء الله تعالی
چون میانه عز الدوله و ابن عم او عضد الدوله منافات و مناقشات بسیار بر سر
ملک واقع بوده آخر موجب جدال و قتال و جنگ ها و نهب اموال شده و در یوم
الاربعاء ثامن عشر شوال سنه سبع و ستین و ثلاثمایه عز الدوله در مصاف کشته شده
و عمر او سی و شش سال بوده سر او را در اندرون طشتی پیش عضد الدوله احضار
نمودند چون چشمش بر سر او افتاده رومال بچشم گرفته گریه بسیار نموده و عماد
ذکر عضد الدوله خواهد آمد ان شاء الله تعالی. **ابو المظفر برکیاروق**

شهاب الدوله آل سلجوقی

الملقب رکن الدین بن السلطان ملکشاه بن الپ ارسلان بن داود بن میکائیل
بن سلجوق بن دقاق الملقب شهاب الدوله مجد الملک یکی از ملوک سلجوقیه است
و سیاتی ذکر جماعة منهم ان شاء الله تعالی بعد از وفات پدرش سلطان ملکشاه
متولی خلافت و مملکت شد و آنچه پدر بزرگوارش از ملک و تغلب یافته و اجتماع
اتفاق افتاده بود دیگری را از سلاطین میسر نشده بود علی ما سیاتی و وی سمرقند

و بخارا را بالجمله تصرف در آورد و در ماوراء النهر شرایط غزا و مجاهدت بتقدیم
رسانید و برادرش سلطان سنجر المذکور فی حرف السین در خراسان بنیابت
الحضرت متصدی امور بود و عم او تاج الدوله تتش بن الپ ارسلان در
محاربه او مقتول شد کما نذکر عند ذکره ان شاء الله تعالی و برکیاروق پادشاه
مسعود الذات محمود الصفات بود و بعلو همت و سمو منزلت اتصاف
تمام داشت عیب او آنکه مدمن الخمر لازم الشراب بود و وی در سنه اربع
و سبعین و اربعمایه متولد و در ثانی عشرین ربیع الاول قبل ربیع الآخر سنه
ثمان و تسعین و اربعمایه ببروجرد متوفی شد و در سلطنت دوازده سال و چند
ماه اقامت نموده و **برکیاروق** بفتح با موحده و سکون را و سکون
کاف و فتح یا مثناه من تحتها و بعد از الف را مضمومه و بعد از آن واو مضمومه
و قاف ساکنه است و **بروجرد** بضم با و را مهمله و سکون واو و کسر
جیم و سکون را و دال مهمله قصبه ایست در جنب نهاوند و از همدان بدانجا هژده
فرسخ است محرر این حروف که کثیر التقصیر عفی الله عنه چنین گوید که بروجرد در
دامن کوه خرم آباد لرستان واقع است و ییلاقی در غایت اعتدال هوا
و لطافت است و از اطراف و جوانب بعیون و انهار محفوف است و مردم
آنجا در طعام و کلام و لباس و اثاث تابع ترکند چه از بروجرد تا خرم آباد که در جانب
غربی بروجرد واقع است زیاده از شش فرسخ نیست و خرم آباد خرم آبادی است

ترجمه فارسی

مشتمل بر قلعهٔ مختصری بر بالای پشته که از زیر آن پشته رودخانه‌ای که بیست
آسیاب داره نماید بیرون می‌آید • و در تحت حکومت شاه رستم بن شاه حسین
لر است • و ییلاق اوست • وی با الوس و احشام خود همه سال هفت ماه در
آنجا بسر میکند • و الوس و احشام او از کوه مذکور عبور نموده علف زار حوالی برو
جرد و امام سهل علی و بعض محال ییلاق سره بند را هد و اب و چهارپایان
خود میچرانند • و همه ساله برسم کدو و سلامانه دوازده هزار گوسفند و
دویست سر اسب و استر و صد نفر شتر بدیوان اعلی عراق میرسانند • و
بروجرد نهایت اکراد و کرماج و بدایت لرستان است • چه کوهی از شام
برخواسته تا بحر عمان ممتد است از دیار بکر تا محاذی همدان و بروجرد در تصرف
طوایف اکراد و کرماج است • و از بروجرد تا شیراز و حوالی آن در دست قبایل
لر و کلهر است • و از شیراز تا بحر عمان در دست مردم شول و دشتستان است
والله اعلم • والحمد لله رب العالمین

ء الانماطی

ابو الطاهر برکات بن الشیخ ابی اسحق ابراهیم بن الشیخ ابی الفضل طاهر بن برکات
ابن ابرهیم بن علی بن محمد بن احمد بن العباس بن هاشم الخشوعی الدمشقی الجیرونی القرشی •
از فقها الانماطی • او در سماع حدیث و اجازات عالیه متفرد بوده • و الحاق اصاغر
و اکابر نموده • و سلسلهٔ حدیث را نظم تمام داده • و در آخر عمر سماع و اجازه از ابی
محمد هبة الله بن احمد الاکفانی ممتاز گشته • و کذلک از ابی محمد قاسم بن الحریری صاحب المقامات

از اکابر مح

باجازه مخصوص شده • و این صورت در سنهٔ اثنی عشر و خمس مایه واقع شده • و او
از بهره از خانواده علم حدیث بوده • خود و پدرش و جدش همیشه حدیث شریف را
بروایات صحیحه نقل مینموده اند • از پدرش سوال کرده اند که شما را خشوعی
چرا میگویند گفت جد اعلی ما جهة مردم امامت نماز میکرده • بتقدیر الله تعالی
در محراب متوفی شده • او را خشوعی گفته اند نسبةً الی الخشوع • مولد ابی طاهر
مذکور بدمشق در صفر سنهٔ عشر و خمس مایه بوده • و در بیلهٔ سابع و عشرین صفر القضا
سنهٔ ثمان و تسعین و خمس مایه بدمشق متوفی شده • و روز دیگرش بباب الفرادیس
نزد والد مرحومش دفن کرده اند رحمهما الله • و آخر کسی که باجازت صحیحه روایت
حدیث از خوی نموده ایشانند • و فرشی بضم فا و سکون را و بعد از آن شین
مثلثه نسبت است بجمع فرش و الرفا رفوگر است ابن فیر احمد خلکان بجماعتی از
اصحاب ابی طاهر مذکور رسیدیم و از ایشان حدیث شنیدیم و به فرزند او در
دیار مصر ملاقات نمودم • و او در کثر از اوقات نزد من تردد مینمود • و او
مرا در روایت جمیع مسموعات والد مرحوم خود اجازه داد • والله اعلم
والحمد لله رب العالمین

ابو الفتوح برجوان وی کسی است که حاره برجوان در قاهرهٔ مصر بدو
منسوب است • و او از خدام عزیز صاحب مصر و مدبرین دولت او بوده • و لم

من خدام صاحب المصر

برکافه نافذ و مطاع بوده • وی بر تمام احکام دیار مصریه و حجاز و شام
و دیار عرب و اعمال سلطانیه ناظر بوده چنانچه عماقریب در ترجمه عزیز بن نزار
بعضی از احوال او مذکور خواهد شد • و او شخص اسود اللون بوده • و در عشیه
یوم الخمیس سادس عشر شهر ربیع الآخر و قیل یوم الخمیس منتصف جمادی الاولی سنه
تسعین و ثلثمائه در قصر قاهره بامر حاکم مقتول شده • مباشر قتل او ابو الفضل ریدان
الصقلبی صاحب مظله مصر بوده کاردی بر شکم او زده بجان کارد متوفی گشته •
ابن الصیرفی الکاتب المصری در اخبار وزراء مصر چنین گوید که برجوان در امور مملکت
در سبع و ثمانین و ثلثمائه ناظر بود • چون مقتول شد • از و هزار دستی سراویل دبیقی
هزار بند حریر مانده بود و از ملابس و فرش و آلات و ادوات امارت و کتب
و ظرایف اموال مالا یعد و لا یحصی بود و ریدان قاتل آنکس است که ریدانیه بدو
منسوب است و ریدانیه در خارج باب الفتوح احد ابواب قاهره در جانب شرقی مصر
واقع است • و این محل بر حضرت اعلی کشورگشائی خلیفه الرحمانی صاحب قرانی
اسکندر ثانی بسیار مبارک بود چه فتح طومان بای و قتل بقیه السیف شراکسه
بتاریخ غره محرم الحرام سنه ثلث و عشرین و تسعمائه • درین عرصه روی نمود •
اگرچه اندک زمانی عرصه این میدان از خون شهیدان غلامان حضرت اعلی کشورگشای
و دماء تیراری اعتبار اعدا رنگ یاقوت حمرا و جگر ریزه سوخته سودا بر آورد
اما آخر نسیم فتح و نصرت از مشرق اقبال وزیدن گرفت و غبار سم مواکب فتح

ابو المظفر سلیم خان غازی خلد الله ملکه و سلطانه

مراکب

مراکب را در دیده ایشان انباشته اکثر ایشان نزاله شمشیر آبدار و تفنگ
آتش بار گردانید • و چون برجوان کشته شد حضرت حاکم انظار ممالک مذکوره
و اشغال سلطانی • که قبل از آنکه به برجوان متعلق بود تفویض بابی عبد الحسین
بن جوهر قاید نمود • و عن قریب ذکر او در ترجمه پدرش جوهر خواهد آمدان شاء الله تعالی
بعد از آن حاکم مذکور ریدان مشار الیه را بتاریخ سنه ثلث و تسعین و ثلثمائه بمباشرت
مسعود صاحب السیف الصقلبی بقتل آورد • وبَرجَوان بفتح باء موحده و سکون
را و فتح جیم و واو و بعد الف نون است • ورَیدان بفتح را و سکون یاء مثناه
تحتانیه و بعد از الف نون است بر موجب بخط بعضی از فضلا مُقیَّد و مصحح یافته ام
بایچگان گوید
والصَّقلَبی بفتح صاد مهمله و سکون قاف و بعد از لام مفتوحه باء موحده
نسبه او است بصقالبه • و ایشان طایفه اند که از ایشان خدام و ممالیک
بممالک و امصار استجلاب مینمایند • والحمد لله رب العالمین
ابو معاذ بشار بن برد بن یرجوخ العقیلی بالولاء الفزاری الشاعر ابو الفرج
اصفهانی در کتاب اغانی جد او بیست و شش جد نشسته چون اسامی مذکوره
عجمی بود و لطول لها و بستی مبادرک کردم • چه از تصحیف و تحریف مصون و محروس
نبودم و از احوال و امور او فصلی طویل ذکر نموده بوده • و او بصری الاصل است
و از طخارستان بصره است • اما ببغداد مدتی ساکن بوده • و نزد غنت ملقب است
و از جمله ... مهلب بن ابی صفره است • و گویند بشار بر رقیقه بود و بوده است

واو را عورتی عقیلیه آزاد کرده است عقیلیش بدان اعتبار گویند و او اعمی مادرزاد
ضخیم الجثه عظیم الخلق آبله روی طویل القامه بوده و او از اوایل شعرا محدثین مجیدین است

از جمله اشعار اوست در مشورت و از احسن اشعاریست که درین باب گفته اند

اذا بلغ الرأی المشورة فاستعن / بحزم نصیح او نصاحة حازم
ولا تجعل الشوری علیک غضاضة / فریش الخوافی تابع للقوادم
وما خیر کف امسک الغل اختها / وما خیر سیف لم یؤید بقائم

وله غفر الله ذنوبه

هل تعلمین وراء الحب منزلة / تدنی الیک فان الحب اقصانی

وله عفا الله عن تقصیراته

یا قوم اذنی لبعض الحی عاشقة / والاذن تعشق قبل العین احیانا
قالوا بمن لا تری تهذی فقلت لهم / الاذن کالعین تؤتی القلب ما کانا

اشعار بشار بسیار و مشهور است برین قدر اختصار افتاد و او مهدی بن منصور را بقصیده غرا مدح گفته لیکن او را نزد خلیفه بزندقه و الحاد منسوب و متهم گردانیده اند امر فرموده که او را هفتاد تازیانه زده اند و از الم آن در بطیحه متوفی شده و مردم او بعد از وفات او را به بصره حمل نموده اند و این صورت در سنه سبع و قیل ثمان و ستین و مایه بوده و از بشار مروی است که آتش را بر ارض تفضیل مینموده و رأی صواب ابلیس را در امتناع سجود حضرت آدم صلوات الله و سلامه علیه

استصواب مینموده و گویند در تفضیل نار این بیت بدو منسوب است والله اعلم

والارض مظلمة والنار مشرقة / والنار معبودة مذ کانت النار

و نیز روایت کنند که کتب او را تفتیش و تحقیق نموده اند در آن میان چیزی که او را بدان منسوب ساخته بوده اند از زندقه نیافته اند بلکه آنچه یافته اند این بوده که من میخواستم که آل سلیمان بن علی بن عباس را هجو گویم چون قرابت و عصوبت ایشان را نسبت با حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و سلم متذکر شدم غالب اختیار از خوض در آن باختیار خیر باز کشیدم و طبری در تاریخ خود سبب قتل بشار مذکور را چنین گفته که چون مهدی خلیفه صالح برادر یعقوب بن داود وزیر را متولی امور ساخت بشار او را بقصیده که این بیت از آن است هجو کرده

هموا احلوا فوق المنابر صالحا / اخاک فضجت من اخیک المنابر

و چون هجو مذکور بیعقوب رسید این صورت را در دل گرفت و در هنگام مجال مجامع جلال حضرت مهدی رسانید که بشار ترا هجو گفته گفت و ملک بچه وجه گفته گفت اگر حضرت خلیفه مرا از جسارت خواندن آن معاف دارد انشاد نمایم گفت لا بد من الانشاد فانشده وهو

خلیفة یزنی بعماته / یلعب بالدبوق والصولجان
ابدلنا الله به غیره / ودس موسی فی حر الخیزران

بعد از آن مهدی او را استحضار نمود یعقوب ترسید که مبادا او بعذر تدارک

بجو نماید و خلاص شود فرمود که او را در بطیخه مقید گردانیدند **و تیزجوخ** بفتح
یا مثناه من تحتها و سکون را و ضم جیم و بعد از واو ساکنه خا معجمه است **و العقیلی**
بضم عین مهمله و فتح قاف و سکون یا مثناه من تحتها و بعد ها لام نسبه اوست
بسوی عقیل بن کعب و آن قبیله کبیره است **و المرعّش** بضم میم و فتح را و تشدید
عین مهمله مفتوحه و ثا مثلثه است و مرعّش آنرا گویند که در گوش گوشواره
داشته باشد **و طبارستان** بفتح طا مهمله و فتح با موحده و بعد از الف را مضموم
و بعد از آن سین ساکنه و بعد از آن تا مثناه من فوقها و بعد از الف نون و آن ناحیه
کبیره است در ماوراء النهر مشتمل بر بلاد و مواضع و جمعی از علما از آنجا بیرون آمده اند

والحمد لله رب العالمین

ابو النصر بشر بن الحارث بن عبد الرحمن بن عطا بن هلال بن ماهان بن عبد الله
و اسم عبد الله بعبور بوده و او بر دست سیف الله المسلول زوج فاطمة البتول ابن
عم الرسول الغالب علی کل غالب علی بن ابی طالب رضی الله عنه مسلمان شده
و بشر حافی مروزی الاصل بوده و او یکی از اکابر ارباب طریقت و حقیقت است
و از کبار صالحین و اعیان اتقیا متورعین است اصل شریف او از مرو از قریه
مابرسام است و او از اولاد رؤسا و کتاب است و در بغداد ساکن می بوده
سبب توبه و انابت او آنکه در راهی بورقه که در آن اسم الله مکتوب بوده میرسد
و اسم الله العزیز را در تحت اقدام خوار می یابد انرا برمیدارد و بدرهم چند غالیه خریده

او را بدان مطیب ساخته در شق دیوار مینهد همان شب در خواب می بیند
که قایلی باو میگوید یا بشر طیبت اسمی لاطیبن اسمک فی الدنیا و الآخره چون
از خواب بیدار میشود توبه و انابت میکند حکایت کنند که روزی
بشر حافی بدر خانه معافی بن عمران رفت و حلقه در خانه او کوفت از درون
گفتند کیستی گفت منم بشر حافی دختری از درون خانه گفت اگر نعلین بدو دانگ
میگرفتی اسم حافی از تو دور می شد و منشاء لقب حضرت بشر بحافی آنکه نزد کفش
دوزی رفته و از وقطعه چرمی جهت اصلاح یکپا نعل خود خواسته کفش دوز
در جواب گفته این چه کلفتست بر ناس پس یکپا کفش را از دست و یکپا از پا
انداخته و سوگند خورده که بعد از آن دیگر کفش نپوشد بشر گفته اند نان انچه نان خورش
میخوری گفته نان خورش عافیت چه عافیت را یاد میکنم و آنرا ادام ساخته بنان
قناعت مینمایم از جمله دعا حضرت بشر است اللهم ان کنت شهرتنی فی الدنیا
لتفضحنی فی الآخره فاسلبه عنی و من کلامه عقوبة العالم فی الدنیا
ان یعمی بصر قلبه و قال من طلب الدنیا فلیتهیا للذل بعضی گفته اند که ما از بشر شنیدیم
که باصحاب حدیث میگفت ادا زکوة حدیث کنید گفتند که زکوة حدیث چیست
گفت عمل کردن از بهر دویست حدیث بمضمون پنج حدیث و موافق همین سری
سقطی و جماعتی از صالحین از او نقل کرده اند و مولد شریف آنحضرت سنه خمسین
و مایه بوده و گویند وفات او در شهر ربیع الآخر سنه ست و عشرین و قیل سبع

بعض عقوبت علم در دنیا آنکه چشم دل او را از ادراک حقایق امور حقه بپوشاند

وعشرین ومائتین وقیل یوم الاربعا عاشر محرم وقیل رمضان بمدینهٔ بغداد وقیل مرو برده و نام ایشان م

بوده رحمة الله علیه واسعه ٭ و بشر را سه خواهر بوده چون مخه و مضغه و زبده بوده ٭

وایشان هر سه زاهدات عابدات بوده اند ٭ اکبر ایشان مضغه پیش از برادر

بجوار رحمت واصل شده ٭ حضرت بشر را ٭ بواسطه آن الم وحزن شدید روی

نموده ٭ و گریه بسیار میفرموده ٭ مردم گفته اند این چه حزن و بکاست که اظهار

میکنی فرموده که در بعض کتب دیده ام که هرگاه بنده در خدمت خدای تعالی

تقصیر میکند ٭ انیس ورا از و مسلوب میکردانند و این خواهر من مضغه انیس دنیاء

من بود ٭ عبدالله بن احمد بن حنبل گفته که عورتی نزد پدرم امام احمد در آمد ٭

و مر و گفت یا ابا عبدالله من عورتی ام که ریسمان می ریسم در بعض اوقات

نور سراج و در بعض اوقات بضوء قمر گفت بر من لازم هست که تمیز کنم میان غزل

سراج و غزل قمر یا نه ٭ پدرم گفت اگر نزد تو میانها فرقی هست تمیز لازم است

و دیگر گفت یا ابا عبدالله این مریض شکایتست از مرض یا نه ٭ پدرم گفت امید وارم

که این مریض شکایت نباشد ٭ و اگر باشد شکایت بحضرت حق نیست ٭ دیگری

بعد از آن پدرم بمن گفت ای پسر من امثال این سؤال که این عورت کرد هرگز

از کسی نشنیده ام برو پی این عورت برو و تحقیق کن که از کجا نست ٭ عبدالله گوید

متابعت او کردم تا آنکه در خانهٔ بشر حافی رفت دانستم که خواهر حضرت

بشر است ٭ صورت حال را به پدر باز گفتم گفت والله هو الصحیح ٭ چه محال است

که

که این عورت غیر خواهر حضرت بشر باشد ٭ و همچنین عبدالله گفته ٭ که مسماة مخه

اخت بشر حافی سوی پدرم آمد ٭ و گفت یا ابا عبدالله رأس المال من دو دانگ است

بان پنبه میخرم و آن را ریسمان می سازم و بنصف درهم میفروشم یک دانگ را از جمعه

تا جمعه انفاق خود میکنم شبی طایفی بر من گذشت و با او مشعلی بود ٭ من بضوء نور

مشعل را غنیمت شمرده دو طاق پنبه را ریسمان ساختم ٭ پس دانستم که خدای تعالی

مرا بدان مطالب خواهد کردانید ٭ مرا از آن خلاص کن ٭ تا خدای عز و جل ترا خلاص کند

بعد از آن پدرم مر او گفت تو ارسه دانگ سرمایه بر خیز و خود را بی رأس المال بگذار ٭

تا حضرت حق ترا عوض بهتر از آن رساند ٭ عبدالله گوید به پدرم یا مسماة مخه گفتم که

از سر تمام و انقتین بر خیزد ٭ پدرم گفت ای فرزند چگونه سؤال او تأویل پذیر نیست ٭

و پدرم از من پرسید که این چه عورتست گفتم مخه خواهر بشر حافی است ٭ پدرم

گفت این امثال از ایشان می آید ٭ بشر حافی گفته که من زهد و ورع را از خواهر خود

فرا گرفته ام ٭ چه او با خود مقرر کرده بود که هر چه مخلوق را در آن صنع و عمل باشد از آن بخورد

والحمد لله رب العالمین

ابو عبد الرحمن بشر بن غیاث بن ابی کریمه المریسی الفقیه الحنفی المتکلم ذی

مولی زید بن خطاب است واحد فقه از قاضی ابی یوسف الحنفی نموده ولیکن علم

کلام بر او غالب بوده و تجرید قول بخلق قرآن نموده و از او در خلق قرآن

اقوال شنیعه منقول است و او مرجی بوده و طایفه مرجیه از مرجیه بدو منسوب اند

وارد و مردی است که بجود از برای شمس و قمر گوشت ولیکن علامت
ولیکن علامت گوشت و او همواره با حضرت امام شافعی رضی الله عنه مناظره
مینموده • اما نحوی ندانسته و در قرائت عبارت و نظم ترکیب لحن فاحش از و
صادر میشده • و او روایت حدیث از حماد بن سلمه و سفیان بن عیینه و ابی
یوسف القاضی و غیرهم مینموده • چنین گویند که پدر او یهودی صباغ بوده •
و مسکن او در کوفه بوده • و در ذی الحجه سنه ثمان عشر و قیل تسع عشر و
مأتین ببغداد متوفی شده • و مریسی بفتح میم و کسر را و سکون یا مثناه من تحتها
و بعد ها سین مهمله است و نسبت است بمریس و آن قریه است بمصر و زیر
ابو سعید در کتاب الثقف و الظرف چنین ذکر کرده • و این فقیر احمد خلکان از
اهل مصر شنیده ام که میگویند مریس جنسی است از سودان میان بلاد نوبه و اسوان
در ارض مصر کانه مریس جنسی از نوبه است • و بلاد ایشان متاخم یعنی متصل است
ببلاد اسوان و بادی سردی در شتا از ناحیه جنوب می آید • از امریسی میگویند
زعم آنکه این باد از آن جهت می آید • و نیز این فقیر بخط کسی که او را اعتنا تمام
بآن علم بوده دیده ام که وی در بغداد بدرب مریس ساکن می شده • از جمله
بدان منسوب است • و درب مذکور متوسط بوده میانه نهر دجاج و نهر البزازین
این فقیر گوید که مریس در بغداد نان رقاق تنکی را گویند که او را بروغن و خرما تربیت
نمایند • چنانکه در مصر رقاق را بروغن و عسل ترتیب مینمایند و انسب آنچه گمان دارم او را
بسبب میخوانند • والحمد لله رب العالمین

ابو بکرة بکار بن قتیبة بن ابی بردعة بن عبد الله ابن بشیر بن عبد الله
بن ابی بکرة نفیع بن الحارث بن کلدة الثقفی صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم
وی حنفی المذهب بوده و در سنه ثمان او تسع و اربعین و مأتین متولی قضاء مصر
شده • و گویند از جانب متوکل یوم الجمعه ثامن جمادی الآخر سنه ست
و اربعین و مأتین متولیاً بمصر قدوم شریف ارزانی داشته • و از حسن سیرت
و لطف سریرت او آثار خیر و صلاح کثیر ظاهر شده • و او را با احمد بن طولون
صاحب مصر وقایع کثیره گذشته • و ابن طولون مذکور هر سال هزار دینار
زر خالص سرخ سوی مقرریه بیت المال بدو انعام مینموده • و او آن مبلغ را
در صره مختوم بختم او ضبط مینموده • و در آن اصلاً تصرفی نمی کرده • و چون ابن طولون
او را جهة خلع موفق بن متوکل بدر مقتصد بمجلس خود دعوت نموده • قاضی بکار
از حضور در آن مجلس امتناع نموده • ابن طولون بر و متغیر شده • و او را
بحبس فرستاده • و مبلغ که هر سال بدو داده بوده • از و طلب نموده او
فی الحال همه را بختم آن ابن طولون بمجلس حکم حمل نموده • چون شمرده اند شمرده که بوده
احمد بن طولون ازین صورت متحیر و منفعل شده • چه ابن طولون زعم نموده بود
که وی از او درین مدت خرج کرده • و چون او را حبس نموده قضا را بنیابت
آنحضرت محمد بن شاذان جوهری تفویض فرموده • او نیز قبول کرده • و حضرت
بکار مدت مدید در حبس مانده • اصحاب حدیث از انقطاع حدیث • و روایت

آن با بن طولون شکایت کرده اند • و ابسته عا نموده اند که انحضرت
درجس افاده حدیث طلاب نماید مشار الیه تجویز نموده • وی از طاق محبس
افادهٔ حدیث مینموده • وانحضرت همواره بتلاوت کلام الله با کیا قیام مینموده
وچون از حکم و قضا فارغ می شده • خلوتی میجسته و قضایا رکه دران روز
برو در محکمه عرض کرده بوده اند • واو حکم شرع بران مرتب کردانیده • تمامی
از از بنفس خود عرض میکرده ومیگفته • ای بکار دو کس در رفع قضیهٔ کذا پیش
تو آمدند • وتو برایشان چنین حکم کردی وچنان حکم کردی • فردای قیامت
جواب تو چه خواهد بود • وانحضرت نزد حضور خصمین داراده بعین ابشان از حکم
ومواعظ بسیار میگفته • واین آیهٔ کریمه را • ان الذین یشترون بعهد الله
وایمانهم ثمنا قلیلا الی اخر الآیه • برایشان میخوانده • ولا یزال تفتیش احوال خویش
ومحاسبهٔ ایشان وکشف حال شهود مینموده • ولادت شریف وی در
بصره در سنهٔ اثنین وثمانین ومایه • ووفات وی در مصر وهو باقی علی القضا
ومیجوا یوم الخمیس سادس ذی الحجه سنهٔ سبعین ومایتین بوده • ومصر بعد از وسه
سال بی قاضی مانده • وقبر او قریب بقبر شریف بن طباطبا بوده وقبر او
انجا مشهور است • نزد مصلی بنی مسکین بر کنار راهی در تحت کرم و باغ انگور که
واسطه است میانهٔ آن وطریق ومصلی مذکور معروف است بانکه دعا درانجا
باجابت مقرون است وگفته اند تصدی او بقضا در سنه ست واربعین

ومایتین بوده • وهو الاصح • وقیل سنهٔ خمس واربعین رحمه الله • والحمد لله رب العالمین
ابو بکر عبد الرحمن بن الحارث بن هشام بن المغیره بن عبد الله بن عمر بن
مخزوم القرشی المخزومی • احد الفقهاء السبعه بالمدینه • وکنیته اسمه • واز عادت
مورخین است کسی راکه کنیهٔ او اسم او باشد اورا در حرفی ذکر میکنند که موافق
اول حرف مضاف الیه شی باشد چنانچه اول حرف مضاف الیه در کنیه باست از جمله
در حرف با مذکور شده • وبعضی از مورخین رای اسامی صاحب کنیه باب
علی حده تعیین مینمایند • وابو بکر مذکور از سادات تابعین است واو را راهب
قریش تسمیه کرده بوده اند • وپدرش الحارث المذکور برادر ابی جهل بن هشام
است که او نیز صحابی است • ومولد او در ایام خلافت عمر بن الخطاب رضی الله عنه
بوده • ودر سنه اربع وتسعین للهجره متوفی شده • ودرین سال جماعتی
از فقها بجوار رحمت ومثوای مسرت واصل شده اند • از انجهه این سال را
سنه الفقها گفته اند • وفقهاء سبعه در مدینهٔ مشرفه در عصر واحد جمع بوده اند
وازایشان اثار علم وفتوی در اطراف واکناف عالم منتشر ومنتشر گشته • و
ذکر هر یک علی حده در ترجمه کل واحد مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
وبعضی از علما اسامی شریف ایشان را در ضمن دو بیت ادراج نموده اند

ألا كل من لا يقتدي بأئمة فقسمته ضيزى عن الحق خارجة
فخذهم عبيد الله عروة قاسم سعيد سليمان ابو بكر خارجة

اگر نه کثرت احتیاج فقهاء زمان ما بمعرفه واسامی شریف ایشان بودی ذکر
ایشان نمی کردم. چه شهرت ایشان مستغنی از ذکر اسامی ایشان است
ووجه تسمیه فقهای سبعه بفقهای سبعه آنکه. بعد از حضرت رسالت پناه محمدی
صلی الله علیه وسلم. مدار فتوی قول شریف ایشان بوده. وایشان بدان اشتهار
تمام داشته اند. حال آنکه در عصر ایشان جماعتی از علمای تابعین مثل سالم
بن عبدالله بن عمر وامثاله در مدینه مشرفه وغیرها بوده اند. اما فتوی نمی نوشته اند
هکذا قال الحافظ السلفی رحمه الله.   والحمد لله رب العالمین

المازنی البصری

ابو عثمان بکر بن محمد بن عثمان وقیل بقیه وقیل عدی بن حبیب المازنی البصری
النحوی وی در علم ادب وفن نحو امام عصر بوده. واخذ ادب از ابی عبیده
واصمعی وابی زید الانصاری وغیرهم نموده. وابو العباس المبرد ازو
اخذ ادب نموده واز صحبت او انتفاع تمام یافته واورا روایات کثیره و
تصانیف جلیله بین الناس مشهور ومتداول است منها کتاب ما یلحن فیه العامة وکتاب
الالف واللام وکتاب التصریف. وکتاب العروض وکتاب القوافی وکتاب
الدیباج علی خلاف کتاب ابی عبیده. ابو جعفر الطحاوی الحنفی المصری چنین گفته
که از بکار بن قتیبه قاضی القضاة مصر شنیدم که گفت نحویی که مشابه فقها باشد
هرگز برابر حیان بن هرمه ومازنی ندیده ام. ومازنی مذکور در نهایت ورع
وتقوی وغایت دیانت وفتوی بوده. از مبرد مروی است که بعض از اهل

قصد

قصد کردند که کتاب سیبویه را بر وی خوانند. واجره تدریس صد دینار بذل نمودند
آنحضرت امتناع نمود. مبرد گوید او را گفتم چه علت بود که با وجود فرط
احتیاج رد این منفعت با جهت مبنائی گفت. این کتاب بر سیصد وچند آیه
از کتاب کریم محتوی است. و من حمایة لکتاب الله تعالی. و غیرة علیه نمی خواهم
که تعلیم آن آیات بذمیان نمایم. ابا عثمان گفته که بر سبیل اتفاق جاریه از مغنیات
در مجلس خلافت حضرت واثق خلیفه بقول عرجی شاعر تغنی نمود وان این بیت.

أظلوم ان مصابکم رجلا.   رد السلام تحیة ظلم.

جمعی که در خدمت حضرت خلیفه بودند در اعراب رجلا اختلاف نمودند.
بعضی با بیان آن منصوب وبعضی بخبر با مرفوع خواندند. وجاریه بر نصب مصر بوده
واز اسناد وتلقین وتعلیم شیخ خود ابا عثمان مازنی نموده. لذلک واثق
خلیفه احضار مازنی امر فرمود. ابا عثمان مازنی گوید که چون من پیش واثق
متمثل شدم گفت از کجائی گفتم از بنی مازن گفت کدام مازن. مازن تمیم یا مازن
قیس. یا مازن ربیعه. بعد از آن با من متکلم بکلام قوم من شد. وگفت با اسمک
چه قوم من قلب میم به با میکنند. گفتم بکر زیرا نخواستم لفظ مکر در حضور آنحضرت
تلفظ نمایم. خلیفه قصد من دریافت تعجب واستحسان نمود. بعد از آن گفت چه میگوی
در قول عرجی شاعر وهو أظلوم ان مصابکم رجلا. رجلا درین صورت مرفوع است
یا منصوب گفتم وجه آنست که منصوب باشد. چه مصابکم مصدر بمعنی اصابتکم است.

پس رجل مفعول مصابکم و منصوب است بدو و یزیدی شاعر که دران مجلس حاضر بود
بمن معارضه نمود ، گفتم ان بمنزله قول تست انّ ضربک زیداً ظلمٌ ، و دلیل بر صدق
انچه میگویم انکه اتمام کلام معلق است تا انکه گفته شود ظلمٌ ، واثق استحسان
نمود ، بعد ازان از من پرسید که ترا هیچ فرزندیست گفتم دخترکی دارم گفت
در وقت اختیار سفر تو ترا چه گفت ، گفتم این بیت اعشی شاعر نزد من خواند ، بیت

ایا ابتا لا ترم عندنا — فانا بخیر اذا لم ترم
ارانا اذا اضمرتك البلاد — نُجفى وتُقطع منا الرحم

بعد ازان گفت تو او را چه جواب گفتی گفتم قول جریر شاعر را بر خواندم و هو

ثقی بالله لیس له شریک — ومن عند الخلیفة بالنجاح

خلیفه گفت وعلی النجاح ان شاء الله تعالی ، بعد ازان هزار دینار زر سرخ بمن داد و
مرا تعظیم و تکریم بسیار نمود ، مبرد گوید که چون مازنی ببصره عودت نمود بمن گفت
یا ابا العباس چون دیدی صد دینار را خالصا لله تعالی رد کردم عوض آن خدای تعالی
بمن هزار دینار داد ، و نیز مبرد روایت کند که مازنی فرمود شخصی بر من مدت طویله
کتاب سیبویه را تمام بخواند چون آخر شد گفت خدا ترا جزاء خیر دهاد که در تعلیم تقصیری
نکردی ، اما من حرفی ازان نفهمیدم ، ابو عثمان مذکور در سنه تسع و اربعین و مائتین
وقیل ثمان واربعین وقیل سنه ست و ثلاثین و مائتین ببصره متوفی شد رحمه الله

صاحب افریقیه

ابو الفتوح بلکین بن زیری بن مناد الحمیری الصنهاجی و اوجد بادیس

مقدم ذکر است ، و او را یوسف نیز گفته اند اما بلکین اشهر است ، و ان
کسی است که معز بن منصور العبیدی او را بر افریقیه ، نزد توجه خودش بدیار مصر خلیفه
ساخته بود ، و استخلاف او یوم الاربعا ثالث عشرین ذی الحجه سنه احدی
وستین وثلثمائه بوده ، و جمیع ان ولایت را باطاعت او امر بوامی بلکین مامور
گردانیده ، و عباد و بلاد را بالتمام بدو تسلیم نموده ، و مقرر کرده که عمال و جبات
اموال و دیوان حقوق و دیوانی را بامر او جبایت نمایند ، و او را مامور گردانیده و وصیت
نموده ، و درا عمال آن اعمال بدو مبالغه بسیار فرموده ، و فرموده اگر این سخنان
که گفته تست ، فراموش نمایی همه حال این سه سخن را فراموش مفرمای که ترا بکار می آید ،
اول آنکه رفع جبایت از اهل بادیه نکنی ، دیگر آنکه شمشیر از میان بربر برنداری
دیگر آنکه هیچ کس از برادران و بنی اعمام خود را بامور متولی نسازی که داعیه ایشان
آنکه ایشان بجمیع امور از تو احق اند ، و با اهل حاضره مراسم خیر بجای آوری ، و بر این وصیت
از یکدیگر مفارقت نمودند ، و چون بلکین از مشایعت و وداع معز مفارقت نمود
در ولایت بروجه احسن و درایت تصرف نمود ، و لا یزال بر چنین سیرت و صفا
سریرت و تدقیق نظر در مشیت مارب و مصالح دولت روزگار میگذرانید
و نوعی در تنقیح امور رعیت سلوک میکرد ، که قصوری شرعا و عقلا بدان راه
نمی یافت تا آنکه در یوم الاحد ثالث عشرین ذی الحجه سنه ثلاث و سبعین و ثلثمائه بموضع
... له وارکلان قریب بافریقیه بعلت قولنج متوفی شد ، و گویند دانه ...

در دست او پیدا شد و بدان متوفی گشت. و او را چهار صد جاریه بوده بود
گویند در یک روز بدو بشارت ولادت هفده فرزند آوردند. وبلکین بضم باء
موحده و لام و تشدید کاف و سکون یاء مثناه من تحتها است و بعد ها نون
وزیری بکسر زاء و سکون یاء مثناه من تحتها و کسر زاء ثانیه و بعد ها یا و تتمه
نسب او در حرف تا در ترجمه امیر تمیم بن معز بن بادیس مضبوطا مذکور است
واما وار کلان بفتح واو و بعد از الف راء مهمله مفتوحه و کاف ساکنه و بعد از
لام الف نون. بوران بنت حسن بن سهل عما قریب خبر پدر و جدش در محل
خود خواهد آمد ان شاء الله تعالی. گویند اسم او خدیجه بوده و بوران لقب و بنت
والاول اشهر. حضرت مامون خلیفه او را رعایة لجانب ابیه تزوج نمود. و پدرش
حسن مذکور شرایط ولیمه و نکاح و مراسم عرس و استنکاح نوعی ترتیب و تشیب
نمود. که در هیچ وقتی از اوقات پادشاهی نسبت با پادشاهی مجانیا ورده. و این
صورت حسنه در فم الصلح مصور و متشکل گشت. از بجائی رسید که در یوم ضیافت
بنادق مشک و عنبر را آل هاشم و فضلا و علما و امرا و اعیان و قواد جیش و کتاب
دیوان نثار ساختند. و هر یک از آن بنادق متضمن اسم قریه یا عبدی یا جاریه یا اسب
و استر یا علی هذا مبلغ معین از نقدین بود. هر کس را آنچه از بنادق بدست افتاده بودی
رقعه وکیل حسن مذکور بردی و وجه ضمن را از خزانه و اصطبل و غیر ذلک بستادی.
و بعد از آن بر سر سایر مردم نافهای مشک و شمامه عنبر و دراهم و دنانیر نثار نمودند

و بعد از آن آنچه شایسته آیین سلطنت و لایق شان خلافت و ولایت بود.
از نفایس جواهر و کتب و اقمشه منسوجه از ذهب و فضه تا صره دراهم و دنانیر بحضرت
خلیفه و وزرا و قواد جیش و رؤس عساکر. و سایر من کان معه من العساکر المنصوره
والاجناد والملازمین برسم پیشکش تقدیم نمودند. و با آنکه خلق نامعینه و لا یحصی همراه
حضرت خلیفه بودند همه را بقدر پایه و رتبه خود حتی ملاحین و فلاحین و مکاری و حمالین
وغیره را رعایت لایق نمود. القصه هر کس که بعسکر منصوره منضم شده بود
منظور انظار رعایت گشت چنانچه کسی از عسکری در آن مدت جهت قوت خود
و علیق دواب چیزی از خارج اشتری نمود. حضرت طبری در تاریخ خود چنین
گفته که حضرت مامون نزد حسن نوزده شبانه روز اقامت نمود جهة اخراجات
و مایحتاج یاران هر روزه حضرت خلیفه و من معه هر روز مبلغ پنجاه بار سراسر از درهم
تسلیم میکردند. و حضرت مامون در روز انصراف عشره الاف الف درهم بخش انعام بوی
نمود و فم الصلح را باقطاع او قرار داد و چنانچه حضرت مامون بدو داده بود
بالتمام بر قواد و اصحاب خیل خود او صرف نمود. و همچنین طبری گوید که حضرت
مامون در هشتم ماه مبارک رمضان بجانب حسن بن سهل روان شد. و در ثالث
عشرین شوال سنه عشر و مایتین از فم الصلح از خانه حسن ارتحال شریف نمود.
و هم طبری گوید که حصیری منسوج از ذهب در زیر پای حضرت خلیفه مفروش
گردانید. چون حضرت خلیفه پای بران نهاد لآلی صغار و کبار کثیره در پای او نثار

از خانه حسن چو

فرموده‌اند. چون لآلی مختلفه را نثار نموده گفت قاتل الله ابا نواس گویا که این حال را مشاهده نموده بوده در زمانی که تعریف خمر نموده و حباب صغار و کبار را تشبیه به دُرِّ صغار و کبار فرموده

وآن اینست

کان صغری وکبری من فواقعها   حصباء درّ علی ارض من الذهب

گویند ابونواس را درین بیت تغلیط کرده‌اند و حال آنکه این موضع موضع ظهور غلط و اگر او تشبیه نامناسب کرده باشد نیست. و گویند حضرت خلیفه خراج یکساله فارس و کوره اهواز را بانعام حسن بن سهل شفقت فرموده و فصحاء شعرا و بلغاء و خطباء در مدایح عرس الطاف کلام فصاحت نظام نموده‌اند لیکن آنچه محمد ابن حازم الباهلی گفته بسیار خوب گفته

وآن اینست

بارک الله للحسن   ولبوران فی الختن
یا ابن هارون قد ظفرت   ولکن ببنت من

و چون این شعر بحضرت مامون رسیده گفته والله نمی‌دانم که قصد شاعر این خیر است یا شر. و همچنین طبری گوید که چون مامون بنزد بوران لیله ثالثه از وصول بفم الصلح درآمد. و با بوران مجالست نمود. جدّه بوران هزار دانه لؤلؤ کبار که در صحنی از ذهب ترتیب نموده بود. بر ایشان نثار فرمود. پس مامون امر کرد که دانها لآلی را جمع سازند. چون جمع ساختند گفت چه مقدار است گفتند هزار دانه است آنرا در دامن بوران ریخته گفت این نحله تو باشد. و مطالبی که

جاحظ گمان می‌دارد [illegible]

داری از من طلب کن. بعد از آن جدّه اش بدو گفت با حضرت خلیفه سخن بگوی که ترا بسخن گفتن مامور گردانید. گفت التماس دارم که حضرت خلیفه دل مبارک را با ابراهیم بن مهدی بمحبت مقرون سازد. گفت چنین باشد. و شمعی از جبل من عنبر در شمعدان روشن گردانید این صورت را بنابر اسراف انکار نمود. غیر طبری گوید چون مامون طلب دخول به بوران نمود. وی اعتذار بعذر زنان کرد. مامون قبول نکرد. و خواست که زفاف و مقاربت نماید. او را حایض یافت ترک تعرض نمود. و چون روز دیگر مجلس خلافت بجلوس مبارک مشرف گردانید. احمد بن یوسف الکاتب بمجلس خلافت درآمد. و گفت یا امیر المؤمنین هنّاک الله بما اخذت من الامر بالیمن والبرکة وشدّة الحرکة. مامون در جواب این دو بیت را انشاد نمود. و اشارت فرمود با آنکه بوران حایضه بود و زفاف صورت نیافت

وهو

فارس ماض بحربته   صادق بالطعن فی الظلم
رام ان یدمی فریسته   فاتقته من دم بدم

ابو العباس جرجانی در کتاب الکنایات ببعضو جبت گر کرده و این صورت بنوعی دیگر روایت کرده‌اند والله اعلم. و جری ذلک کله فی شهر رمضان المبارک سنة عشر ومأتین. و عقد نکاح در سنه اثنین و مأتین واقع شده بوده. و چون مامون رحمت ایزدی بجوار متصل و مقرون گشته. بوران در حباله وی بوده. و مدت هشتاد سال

و بعضی گویند چون مامون خواست تعرض نماید او در جواب گفت اتی امر الله فلا تستعجلوه مامون دانست که او حایضه است دست از وی بازداشت ۲۵

در معاشرت وملازمت خلیفه بوده • وحضرت خلیفه بتاریخ سابع عشر رجب
سنه ثمان عشر ومائتین متوفی گشته • وپوران بعد از وی پنجاه وسه سال دیگر زیسته
وبتاریخ یوم الثلثا سابع عشرین ربیع الاول سنه احدی وسبعین ومائتین ببغداد
متوفی شده • وعمر او بهشتاد سال رسیده بوده • وچون پوران متوفی شده
اورا در قبه مقابل مقصوره جامع سلطان دفن نموده اند • وان الی الآن باقیست
وفم الصلح بفتح فا بعد ها میم وکسر صاد مهمله وبعد از لام ساکنه حاء مهمله وآن قریه ایست
بر دجله قریب بواسط سمعانی چنین ذکر کرده • وعماد کاتب در خریده گفته که
صلح نهری است کبیر باعلی واسط که از دجله بر داشته اند • وبران مواضع وقری
بسیار بنا نموده بودند • ونهر مذکور اکنون از ریگ پر شده • وآن مواضع آیل بخراب گشته •
این فقیر احمد خلکان چنین گوید که عماد اخبر واعلم است باین صورت از سمعانی چه
عماد مدت مدید متولی دیوان واسط بوده • ودرانجا اقامت نموده بوده •

والحمد لله رب العالمین

تاج الملوک ابو سعید بوری بن ایوب بن شادی بن مروان الملقب
مجد الدین • قد تقدم ذکر ابیه واخوه السلطان صلاح الدین وهی اصغر اولاد ایوب
مشار الیه بوده • واو متحلی بفضایل بوده • واورا دیوان شعری است لیکن نسبه مشار الیه
مقبول مستحسن است • این دو بیت که جهه یکی از غلامان خود گفته از دیوان او
نقل نموده ام • شعر • اقبل من اعشقه راکبا • من جانب الغور علی اشهب •

فقلت سبحانک یا ذا العلی • اشرقت الشمس من المغرب •
وعماد کاتب در خریده از وی اشعار حسنه نقل نموده • وولادت او در ذی الحجه سنه
ست وخمسین وخمسمائه • ووفات او در یوم الخمیس ثالث عشرین صفر سنه تسع وسبعین
وخمسمائه بوده • وسبب موت او آنکه چون سلطان صلاح الدین حلب محروسه را
محاصره نموده بوده • در روز اول محاصره بتاریخ سادس عشر شهر محرم سنه تسع و
وسبعین وخمسمائه جراحتی بر ران مشار الیه واقع شده • وبدان جراحت متوفی
شده • عماد کاتب اصفهانی در کتاب برق الشامی چنین ذکر کرده • که سلطان صلاح الدین
جهه عماد الدین صاحب حلب بعد از تحقق مصالحه اتخاذ دعوت عالی نموده بوده •
درین اثنا که صلاح الدین بر سماط نشسته وعماد الدین مذکور در جنب او بطعام
خوردن مشتغل بوده اند • وانس در اغبط عیش واتم فرحت وسرور که حاجبی سلطان
صلاح الدین در آمده • واز فوت برادرش بدو خبر داده • حضرت صلاح الدین
اصلا متغیر نشده • وامر فرموده که اورا تجهیز وتکفین نموده بسر تا خاک بسپارند •
وانچه حق ضیافت بوده بتقدیم رسانیده • گویند سلطان صلاح الدین میگفته
که ما حلب را چون تاج الملوک ارزان نستده ایم • بوری بضم با موحده وسکون
واو وکسر را وبعد از ان یا • واین لفظ ترکی است • والحمد لله رب العالمین

حرف التاء تاج الدوله

ابو سعید تتش بن الب ارسلان بن داود بن میکائیل بن سلجوق بن دقاق

السلجوقی • وی صاحب بلاد شرقیه بوده • چون امیر الجیوش در ایالت مدینه دمشق را
ازجانب صاحب مصر صاحب دمشق آتسز بن اوق بن الخوارزمی الترکی محصور ساخته
آتسز مذکور کس نزد تتش فرستاده • وازو در دفع این واقعه استنجاد واستعانت
نموده تتش مذکور بنفسه متوجه دمشق گشته • چون بدمشق رسیده آتسز او را
استقبال نموده • وی فی الحال آتسز مذکور را گرفته وبقتل آورده • وبر مملکت او
استیلا وصولت یافته این صورت در سنه احدی وسبعین واربعمایه واقع شده
ودر بعض تواریخ دیده ام که قتل آتسز در سنه اثنین وسبعین بوده والله اعلم
وبعد از آن حلب را در سنه ثمان وسبعین واربعمایه تصرف وتملک نموده • چنانچه
در ترجمهٔ اقسنقر گذشت وبر بلاد شامیه بالکلیه مستولی شده • بعد از آن میان
تاج الدوله تتش مشار الیه وبرکیارق محاربات ومشاجرات کثیره روی نموده •
وبالاخره مودی بآن شده که در حوالی مدینه ری در یوم الاحد سابع عشر شهر صفر سنه
ثمان واربعمایه صفین مقابل شده • بعد از جوانب مقابله ومحاربه بسیار تتش مشار الیه
منهزم گشته • ودر معرکه قتال بر زمین هلاک ونکال افتاده • مولد او سنه ثمان
وخمسین واربعمایه بوده • وازو دو پسر فخر الملوک رضوان وشمس الملوک ابونصر
دقاق متخلف شده • رضوان مذکور بر مملکت حلب مالک ومتصرف • ودقاق
بر بلاد شامیه حاکم مطلق العنان مستقل الرای گشته • بعد از آن رضوان در سلخ
جمادی الاولی سنه سبع وخمسمایه متوفی شده • وافرنج خذلهم الله در سنه احدی وتسعین

واربعمایه از نوائب وانطاکیه را باز گرفته اند • ودقاق در ثامن عشر شهر رمضان
سنه سبع وتسعین واربعمایه بواسطه مرض مزمن متطاول که او را پیش آمده بوده
متوفی شده • جاو را در مسجدی که در محله [illegible] بظاهر دمشق واقع بوده
دفن نموده اند • وگویند مادرش او را بعنب مسموم متلف آورده • وچون دقاق
متوفی شده ظهیر الدین ابی منصور طغتکین بجای او نشسته • وابی منصور مذکور
اتابک او بوده • ومادر او را در حیوة پدرش بتزویج بحباله نکاح خواسته بوده • وابو منصور
[illegible] مشار الیه بوده رحمه الله • بعد از آن او را تولی ملک رضوان در حلب
وظهیر الدین ابی منصور طغتکین در دمشق لایزال متصدی حکومت وامارت
بوده اند • تا آنکه در یوم السبت ثامن شهر صفر سنه اثنی وعشرین وخمسمایه ظهیر الدین
مذکور بجوار رحمت واصل شده • وبجای او فرزند او تاج الملوک ابوسعید بوری
قایم مقام گشته • واو نیز در یوم الاثنین الحادی والعشرین من رجب المرجب
سنه ست وعشرین وخمسمایه از جراحتی که از باطنیه بدو رسیده بدرجه شهادت
فایز شده وپس از و ولد او شمس الملوک اسمعیل متولی امور ونایب مناب پدر شده •
واو نیز یوم الاربعا رابع عشر شهر ربیع الآخر سنه تسع وعشرین وخمسمایه مقتول شده •
گویند والده او زمرد خاتون بنت جاولی او را بقتل آورده • وبرادر او شهاب الدین
ابوالقاسم محمود ابن بوری مسطور را بجای او بحکومت دمشق قایم مقام کرده اند •
وشهاب الدین محمود مذکور الیه بتاریخ لیله الجمعه ثالث عشرین شوال سنه ثلاث وثلاثین

وخمسما

محله پاربجان

بمباشرت غلام خود شاد التعش و یوسف خادم • و فراش خود کاتی کشته شده • و جمال الدین

محمد بن بوری صبحه روز دیگر از قتل او از بعلبک بدمشق حاضر شده و متولی امر شده •

و در لیلة الجمعه ثامن شعبان سنه اربع و ثلاثین و خمسمایه متوفی شده • بعد از ان

مملکت دمشق را ولد او مجیر الدین آبق بن محمد بن بوری مذکور بن طغتکین مالک شده •

و بر سموجب روزگار بگذرانید انهی تا انکه نور الدین محمود بن زنکی در تاریخ ابی ذکره

بر دمشق نزول نموده • و دمشق را از و گرفته حمص را بدو عوض داده • چون اندک

زمانی در حمص گذرانید بموجب امر نور الدین محمود مشار الیه ببالس که بر کنار فرات

بوده انتقال نموده • و مدت مدید در انجا توقف فرموده • و از انجا متوجه بغداد شده •

و بمقابل او امام مقتفی بالله بحرمت آمده • دیگر ندانستم که مجیر الدین آبق مشار الیه چون و چگونه

متوفی شده • و در زمانی که مجیر الدین در دمشق متولی امور بوده مدبر دولت

او معین الدین مملوک جد او طغتکین مشار الیه بوده • و این معین الدین همان است

که قصر معین الدین بلاد حوران از اعمال دمشق بدو منسوب است • و معین الدین مشار الیه

در سنه اربع و اربعین و خمسمایه متوفی شده • و نور الدین محمود دختر او با جهه خود

تزویج نموده • و بعد از و سلطان صلاح الدین او را زن کرده • و مجیر الدین

مرحوم را در دمشق مدرسه خوب است • بعد از مضی زمانی تاریخ وفات مجیر الدین

را یافتم و در ترجمه نور الدین محمود انرا ذکر نمودم **والحمد لله رب العالمین**

امة علی بقیه ابنة ابی الفرج غیث بن علی بن عبد السلم ابن محمد بن جعفر السلمی

الارمنازی الصوری • و پدر تاج الدین ابی الحسن علی بن فاضل ابن سعد الله بن

الحسن بن یحیی بن محمد بن ابراهیم بن موسی بن محمد بن صمدون صوری الاصل است • و

او فاضله وقت و نادره زمان خود بوده • و او را شعر جید و قصاید و مقاطیع

لطیفه بین الناس متداول است • وی بخدمت حضرت حافظ ابا الطاهر احمد بن

محمد السلفی الاصفهانی بثغر اسکندریه مشرف شده • انحضرت در بعض تعلیقات

خود ذکر او فرموده • و بروی ثنا کرده • و بخط شریف خود کتابت نموده که

روزی در منزل سکنای خود بجنگ آمدم • و کف پای من مجروح شد • دختری

وصله از معجر خود پاره کرده • و من پای خود را بان بستم بقیه مذکوره حاضر بوده •

فی الحال از خاصه خود بدین دو بیت انشاد و اتیان نمود **و هما**

• لو وجدت السبیل جدت بخدی • عوضا من خمار تلک الولیده •

• کیف لی ان اقبل الیوم رجلا • سلکت دهرها الطریق الحمیده •

نظرت فی هذا المعنی الی قول هارون بن یحیی المنجم

کیف نال العثار من لم یزل منه • مقیما فی کل خطب جسیم •

او تزقی الاذی الی قدم لم • تخط الا الی مقام کریم •

حافظ زکی الدین عبد العظیم المنذری بمن حکایت کرده که بقیه مذکوره قصیده غزیره

مشتمل بر اوصاف مجلس خمر و ما یتعلق بها در نهایت حسن و لطافت منظوم ساخته بود

و بدان الملک المظفر تقی الدین عمر ابن اخ صلاح الدین را مدح نموده • چون تقی الدین

عمر ان واقف شده که تقیه مذکوره در اوان صبا و جوانی این احوال را
دانسته این خبر بتقیه رسیده قصیده دیگر در احوال حرب و قتال و تسویه
صفوف و محاربه رجال با حسن عبارت و الطف مقال علی سبیل الاستعجال
اکمال نموده و مجلس شریف ملک برده و گفته علم و معرفت من بدین قصیده
همچو علم و معرفت منست بدان قصیده اولی و غرضش براءة ساحه خود بوده
از آنچه نسبت الیها ولادت او در صفر سنه خمس و خمسین و خمسمایه بدمشق بوده
و بخط حضرت حافظ سلفی دیده ام که او در محرم سنه مذکوره متولد شده
و در اوایل شوال سنه تسع و سبعین و خمسمایه متوفی گشته و پدر تقیه
ابو الفرج المذکور در اواخر سنه تسع و خمسمایه و قیل فی صفر متوفی شده
و جد او علی بن عبد السلام در ضحوه یوم الاحد تاسع ربیع الاخر سنه ثمان
و سبعین و اربعمایه بصور متوفی گشته و پسر تقیه مشار الیه ابو الحسن علی المذکور
در خامس عشر صفر سنه ثلاث و ستمایه بثغر اسکندریه بجوار حق انتقال یافته
و او صوری الاصل و مصری الدار و مسکنا بوده و او را در معرفت علم نحو و قراءات
اسبعه مهارت تام بوده و در تجوید خط و تجرید و ضبط آن بی مثل و بدیل
بوده ولادت فاضل مذکور پدر ابو الحسن علی المشار الیه در شوال سنه تسعین
و اربعمایه بدمشق بوده بر نحوی که از خط شریف حافظ سلفی نقل نمودم و فاضل
مشار الیه در اول شهر ربیع الاول سنه ثمان و ستین و خمسمایه باسکندریه

ابن خلکان رحمه المنان گوید که چو

متوفی شده تاریخ وفاتش را از خط ولد او ابو الحسن علی المسطور نقل نمودم
ارمنازی بفتح همزه و سکون را و فتح میم و نون و بعد از الف زا نسبت
بارمناز و آن قریه است از اعمال دمشق و قیل من اعمال انطاکیه و سمعانی چنین
ذکر کرده که از توابع حلب است و جمعی که ارمناز را دیده اند بمن چنین گفتند که
میانه ارمناز و عزاز که از توابع حلب است مسافه کمتر از یکمیل است و در جانب
غربی عزاز واقع است **وصوری** بضم صاد مهمله و سکون واو و بعد از آن
را مکسوره نسبه بمدینه صور است و آن از سواحل شام است و اکنون در دست
فرنج است خذلهم الله و یسر فتحها علی ایدی المسلمین بحرمه حبیبه محمد الامین

والحمد لله رب العالمین

ابو غالب تمام بن غالب بن عمر اللغوی المعروف بابن التبانی وی از اهل قرطبه
و ساکن بمرسیه بوده وی در علم لغت امام و در ایراد آن ثقه و معول علیه
تمام بوده و عند الناس بدیانت و عفت و تزهد و تقوی مذکور و مشهور
بوده و او را در فن لغت کتابیست که مثل آن کتاب کسی تألیف و اختصار ننموده
و او را حکایتی است که دلالت بر دیانت و علو همت او میکند و آن
اینست که ابن فرضی گوید که امیر ابا الجیش مجاهد بن عبد الله العامری در زمانی
بر مرسیه غالب شده مبلغ هزار دینار جهت ابو غالب فرستاده و الحاله
ابو غالب در مرسیه ساکن بوده و استدعا نموده که کتابی در لغت تصنیف نموده

باسم او مترجم سازد مشار الیه دانا نیز رارد نموده و گفته اگر دنیا را تمام بمن
میدهی من دروغ نخواهم گفت چه من این کتاب را از برای خانه تالیف
کرده ام نه از برای خانهٔ تو اکنون چگونه دروغ نویسم و ناس از علو همت
مجاهد مشار الیه و علو منزلت و دیانت ابو غالب متعجب شده اند ابو حیان
چنین گفته که ابو غالب مقدم ارباب علوم ادبیه و لسان و مسلم اصحاب
لغت و بیان است و اورا در علم لغت کتابیست مسمی بتلقیح العین و ان
جامع جمیع افادات است وی در مرسیه در احدی الجمادین سنه ست و ثلثین
و اربعمائه متوفی گشته و اخذ لغت از پدر خویش و ابی بکر الزبیدی و غیرهما نموده

والثانی ظن من انکه منسوب است بتین و بیع آن **والحمد لله رب العالمین**

ابو علی تمیم بن المعز بن المنصور بن القائم بن المهدی مغز مشار الیه
صاحب دیار مصریه و مغرب بوده و بنا قاهرهٔ معزیه او نموده ذکر او و عادت
در حرف میم خواهد آمد ان شاء الله تعالی تمیم مذکور عالم فاضل و شاعر ماهر کامل بوده
اما متولی امور ملک نشده چه ولی العهد برادرش عزیز بوده لذلک بعد از پدر عزیز نوکر
متولی امر خلافت شده و عزیز را نیز اشعار لطیفه هست ابو منصور ثعالبی ذکر
اخوین در یتیمة الدهر نموده و ایراد شعر هر دو فرموده از جملهٔ شعر تمیم مذکور انست

مابال عذری فیه حتی عذرا | ومشی الدجی فی خده وتحیرا
همت تقبله عقارب صدغه | فاستل ناظره علیه خنجرا

واه وانه لولا ان یقال تغیرا | وصبا وان کان التصابی اجدرا
لاعدت تفاح الخدود بنفسجا | لثما وکافور الترائب عنبرا

وفات وی در ذی القعده سنه اربع و سبعین و ثلثمائه بمصر بوده صاحب
دول منقطعه چنین ذکر کرده و عتبی در تاریخ خودش چنین آورده که وی یوم الثلثا
مع زوال الشمس ثالث عشر شهر ذی قعده سنه مذکوره متوفی شده و برادرش
عزیز نزار بن المعز در بستان مشار الیه بجنازهٔ او حاضر شده و بر وی نماز گزارده
و اورا قاضی ابو محمد بن نعمان غسل نموده و در شصت ثوب اورا تکفین فرموده
و قریب مغرب اورا از بوستان اخراج نموده و در قرافه بر وی نماز گزارده
بعد از ان بقصر آورده در حجره که پدرش دران مدفون بوده دفن نموده اند
محمد بن عبد الملک همدانی در معارف متاخره چنین آورده که وی در سنه خمس
و سبعین متوفی شده والله اعلم و غیر ایشان ذکر کرده که وی در سبع و ثلاثین و ثلاثمائه
متولد گشته والله اعلم **والحمد لله رب العالمین**

ابو یحیی تمیم بن المعز بن بادیس بن المنصور بن بلکین بن زیری بن مناد
بن منقوش بن زناک بن زید الاصغر بن واشغال بن ورغفی بن سوی بن ویکلی
بن سلیمان بن الحارث بن عدی الاصغر و هو المثنی بن المسور بن یحیب بن مالک
ابن زید بن سعد بن زرعه و هو حمیر الاصغر بن سبا الاصغر بن کعب بن زید بن
سهل بن عمرو بن قیس بن معویه بن جشم بن عبد شمس بن وائل بن الغوث بن جیدان

ابن قطن بن عوف بن عرب بن زهير بن ايمن بن الهميسع بن عمرو بن حمير و هو الدرج
ابن سبا الاکبر بن یشجب بن یعرب بن قحطان بن عابر و هو هود علیه السلام
ابن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلام • کذا قال العالم فی الخزینه
الحمیری الصنهاجی ملک افریقیه • وی حسن السیره طیب السریره محمود الآثار
مسعود الاطوار بوده • و لایزال مربی ارباب فضایل و کمالات • و مقوی
ارباب دانش و درایات بوده • لذلک شعرا آفاق و ارباب ادب بلاغت
علی الاطلاق مثل ابن السراج الصوری و غیره از منازل دور و دراز • بادیه‌ها را
در نوردیده از ابواب علیه او را مقصد کام و مرصد قرار و آرام می ساخته‌اند • اول
کسی از آبا و اجداد ابو یحیی امیر تمیم مذکور در حکومت افریقیه مدخل نموده • بلکین
بن المنتصر بوده • و از ابی علی حسن رشیق القیروانی در مدایح امیر تمیم اشعار
لطیفه بر صحایف روزگار مانده • از آنجمله این دو بیت است

اصح و اعلى ما سمعنا فى الندى •	من الخبر الماثور منذ قديم •
احاديث ترويها السيول عن الحيا •	عن البحر عن كف الامير تميم •

و امیر تمیم را اشعار چند بسیار است از آن دو بیت از آنجمله است

ان نظرت مقلتى لمقلتها •	تعلم مما اريد فحواه •
كانها فى الفؤاد ناظرة •	تكشف اسراره و نجواه •

وله ایضا رحمه الله و هو

سل المطر العام الذى عم ارضكم •	اجاء بمقدار الذى فاض من دمعى •
اذا كنت مطبوعا على الصد و الجفا •	فمن اين لى صبر فاجعله طبعى •

و اشعار و فضایل او بسیار است • وی همواره ارباب سوال را با فضال نوال
محظوظ و اصحاب مدایح را بجایزها سنیه غنی و ملحوظ میگردانیده • گویند در ایام
دولت امیر تمیم • المهدی محمد بن تومرت الآتی ذکره • بعد از عودت از بلاد مشرق
متوجه افریقیه شده • بواسطه آنکه سلوک جمعی را در آنجا از سنن سنیه و شریعت نبویه
علیه الف الف تحیه و سلام خارج دیده اظهار انکار بسیار نموده • و از آنجا متوجه
مراکش گشته • و از نو در آنجا ظاهر شده آنچه ظاهر شده • و ولادت امیر تمیم المذکور بمنصوریه مسمی بصبره
از بلاد افریقیه • در یوم الاثنین ثالث عشر رجب سنه اثنتین و عشرین و اربعمایه بوده
و والد بزرگوارش تولیت و حکومت مهدیه را در صفر سنه خمس و اربعین و اربعمایه
بدو تفویض فرموده • و لایزال در آن کار و ولایت خود مستقر بوده • تا آنکه پدرش
در شعبان سنه خمس و اربعین کما سیاتی ذکره متوفی شده • و او بر ملک پدر
مستبد و متمکن گشته • و مدت مدید روزگار بسلطنت و حکومت گذرانیده
آخر در لیله السبت منتصف شهر رجب المرجب سنه احدی و خمسمایه متوفی شده
و در قصر خودش مدفون گشته بعد از مضی مدتی از آنجاش اخراج نموده بتربه
السیده بالمنستیر نقل و دفن نموده‌اند و او را از اولاد زیاده از صد پسر و شصت
دختر مانده بوده • چنانچه حافظ ابو محمد بن عبد العزیز بن شداد بن امیر تمیم در کتاب
یعنی نواده

اخبار القیروان ذکر آن نموده . الصنهاجی وقد تقدم فیه الکلام والمستنیر
باقی ذکر ها ان شاء الله تعالی فی حرف الهاء فی ترجمة البوصیری والحمد لله رب العالمین

الملک المعظم شمس الدوله تورانشاه بن ایوب بن شادی بن مروان الملقب
فخر الدین . پیش ازین ذکر پدرش ایوب و برادرش تاج الملوک گذشت وی
برادر بزرگ سلطان صلاح الدین مشار الیه بوده . و سلطان همیشه با او بطریق
ادب و حرمت سلوک مینموده . و در تعظیم و اکرام او دقیقه فرو نمی گذاشته
و او را بر نفس خویش ترجیح مینموده . و از برای او وظایف ثنا و دعاء خیر
مرتب میداشته . با نهار منهیان بعرض سلطان صلاح الدین حسن رسیده
که عبد النبی بن مهدی نام شخصی در یمن خروج نموده . و بزعم آنکه مالک سایر عالم
خواهد شد . در صدد تسخیر بلاد و قلاع شده . و اکثر حصون و بلاد یمن را
بحیطهٔ تصرف در آورده . و در اعیاد و جمعات خطبه باسم خود میخوانده . و مردم را
بخود دعوت میکرده . چون احوال در تسدید رخنه ملک مؤدی بخسران عظیم میگردد
سلطان علی الفور شمس الدوله تورانشاه مشار الیه را با جمع کثیر از روس عسکر که
شمس الدوله مشار الیه اختیار آن فرموده . از دیار مصریه بدفع مشار الیه بجانب
یمن بتاریخ رجب سنهٔ تسع وستین وخمسمایه روانه گردانیده . و چون مشار الیه
بدان دیار رسیده بعون الله سبحانه . بعد از تحقیق محاربه انهزام بر عبد النبی خارجی
افتاده . و در اثنا انهزام مقتول گشته . و شمس الدوله سکان و قطان

آن دیار را بتوابعها ولواحقها . در ظلال سیوف اقبال از تفرقه و نکال
قرار و آرام داده . و چون خصلت کرم بر ذات شریف او غالب بوده
عساکر را با عطاء مال غنی و بهره مند گردانیده . و بعد از انقضاء اندک
زمانی دوست کام مقضی المرام شاکرا ذاکرا لنعمة الله تعالی بتاریخ ذی الحجه سنه
احدی وسبعین وخمسمایه بمحروسه دمشق قدوم اجلال نموده . و الحالة هذه
سلطان بفتح حلب و حصار آن مشغول بوده . و چون حضرت سلطان از
حلب بدمشق بداعیهٔ عودت بدیار مصریه نزول اجلال نموده . برادر خود
شمس الدوله را بر شام خلیفه و نایب گردانیده . و خود بسعادت متوجه قاهره
مصر شده . بعد از آن شمس الدوله مدتی در آنجا باقامت انصاف و انتصاف
اقامت نموده . بعد از آن انتقال بمصر نموده . ابن شداد در تاریخ سلطان
صلاح الدین چنین ذکر نموده . که شمس الدوله مستهل صفر سنه ست وسبعین
وخمسمایه بثغر اسکندریه بجوار رحمت الهی انتقال نموده . و خواهرش ست الشام خواهر
مشار الیه بنت ایوب او را از اسکندریه بدمشق نقل فرموده . و در مدرسه که
خود در ظاهر دمشق بنا فرموده دفن کرده . و اکنون قبر او و تربت ست الشام و
و قبر پسر او حسام الدین عمر ان لاجین که بتاریخ تاسع عشر شهر رمضان المبارک
سنه سبع وثمانین وخمسمایه متوفی شده . و قبر شوهرش ناصر الدین ابی عبد الله
محمد بن اسد الدین شیرکوه صاحب حمص که بعد از لاجین او را شوهر کرده ۵

در انجاست • و حسام الدین مشار الیه سیده و مولی شبل الدوله کافور عتیق اند
حسامی است که صاحب مدرسه و خانقاه شبلیه است • که بر ظاهر دمشق
بر سر راه جبل قاسیون کائن است • و آن دو محل را در مکان خود شهرت
تمام است و از اوقاف بسیار است • و از آنجا ارباب استحقاق منافع
بسیار میرسد • و شبل الدوله در رجب سنه ثلث و عشرین و ستمایه متوفی شده
و در تربه که مجاور مدرسه مذکوره است مدفون گشته • و ذکر ناصر الدین محمد
شیرکوه در ترجمه پدرش خواهد آمدن انشاء الله تعالی • اما ست الشام مذکوره
در سادس عشر ذو القعده سنه ست عشر و ستمایه برحمت الهی مقرون گشته •
بعد از فراغ ازین ترجمه بخط بعض از فضلا که • ایشان را عنایت و اهتمامی بدین
فن بود • زیاده بر آنچه در باب ست الشام شد دیدم از آنحاله باز گذاشتم • و احتیاطا
زواید مذکوره را نیز ایراد نمودم • فاضل صاحب خط چنین گوید • که چون بلاد
یمن بیمن سعادت شمس الدوله از ظلمت تفرقه خلاص شد • و امور آنجا جهت
الاستقلال استحکام پذیرفت • داعیه عودت شام نمود • چه او مربی تربیت
آب و هوای شام بود • و تنعمات شامیه از فواکه لطیفه و میاه بارده و بساتین
رایقه شایقه اعتیاد نموده بود • از اقامت یمن ملال و حزین خاطرش تنگ آمد
درین باب کتابتی به برادرش سلطان صلاح الدین یوسف مشتمل بر اجازه عودت
شام مصرع داشته عار تمام قلمی نمود • و از مقاسات شداید آب و هوا و

و عدم وجدان ما یحب و یرضی • شکایت فرمود • سلطان رسالة در صحبت رسولی
بشمس الدوله فرستاد و اعلام کرد که مملکت یمن بزرگ است • و از نقود مال بسیار بخزانه
عاید میشود • صلاح در توقف و تمکن آنجاست چون شمس الدوله مضمون رساله
و مقال رسول استماع و معلوم فرمود • خازن خود را باحضار مبلغ یکهزار دینار
زر سرخ مامور گردانید • و مبلغ مذکور را در حضور رسول بحدادی در جامه خود تسلیم
نمود • و بعد گفت رو با اینمبلغ یکقطعه زرف بیار • او استفهام تمام نمود گفت
زرف در یمن از کجا آورم بعد از آن گفت برو یکطبق مشمش لوزی بیاور • و همچنین
سایر فواکه را یکان یکان نام برد • و گر گیراق بعدم قدرت و وجدان آنها •
معذرت نمود • پس از آن روی بجانب رسول کرد و گفت غرض از سلطنت و مال
و کثرت توابع در حال • رفاهیت خاطر و تحصیل مآرب و آمال است • چون
درین مملکت این مذکورات بحصول نمی پیوندد • مال را چه توان کرد • رسول بعد
از مشاهده این حال سلطان صلاح الدین معاودت نمود • و حقیقت حال را
عرض نمود • سلطان او را رجعت شام رخصت ارزانی داشت • [illegible]
در ایام مفارقت همواره از جانب حضرت سلطان • رسایل فائقه مشتمل
بر اشعار جزله رائقه بدو رسالت میفرستاد • و از شدت مفارقت و مهاجرت
در آن ابیات لطیفه مدرج می گردانید • و این از آنجمله است شعر
لا تضجرن مما اتی فانه صدر لاسرار الصبابة ینفث

اما فراقكم الا اللقاء فان ذا • منه اموت وذاك منه ابعث •
حلف الزمان علي بترك ثمانيا • فمتى يرق لي الزمان ويحنث •
حول المضاجع كتبكم فكانها • لمسوعكم وهي الرقاة النفث •
كم يلبث الجسم الذي لا نفس • فيه ولا انفاسه كم يلبث •

وچون شمس الدوله تاریخ مذکور اعنی سنه احدی وسبعین وخمسمایه بدمشق رسید ونیابت برادر متولی امور انجا شد • بعد از انقضاء سه سال تاریخ سنه اربع وسبعین وخمسمایه متعاقب حضرت سلطان انتقال بمصر نموده • پوشیده نماند که حضرت سلطان مشار الیه در تاریخ سنه ثمان وستین وخمسمایه اورا جهه فتح بلاد نوبه بدان صوب فرستاده بوده • چون بدانجا رسید دید که منفعت آن از منافع مراتب زیاده است ترک تسخیر ان نموده • لیکن غنایم بسیار وبرده وغلمان بی شمار از انجا بدست آورده • ونیز وکلا وکارکنان خود را در یمن رانچه حضرت سلطان باقطاع او مقرر کرده بوده گذاشته بوده همه ساله مال کثیر بخزانه وی نقل مینموده اند • چون کرم وسماحه بر طبیعت مبارک او غالب بوده • بعد از وفات او دویست هزار دینار زر سرخ دین بی وجه بر ذمت او باقی مانده از حضرت سلطان از خزانه خود ادا نموده •
صاحب واخبر الادیب الفاضل الشیخ مهذب الدین ابو طالب محمد بن علی المعروف بابن الخیمی الحلی نزیل مصر چنین حکایت کرد • که شمس الدوله توران شاه

را

را بعد از وفات در خواب دیدم که او را بقصیده مدح می نمایم • واو در قبر اسوده است چون من قصیده را تمام میکنم • کفن را از بدن خود جدا ساخته ودرهم پیچیده نزد من می اندازد • واین ابیات را انشاد مینماید • وهو

لا تستقلن معروفا سمحت به • میتا فامسیت منه عاریا بدنی •
ولا تظنن جودی شانه بخل • من بعد بذلی ملک الشام والیمن •
انی خرجت من الدنیا ولیس معی • من کل ما ملکت کفی سوی کفنی •

وچون شمس الدوله از یمن متوجه دیار شامیه میکرد • سیف الدوله ابا المیمون المبارک ابن منقذ الاتی ذکره را در زبید نیابت خویش میگذارد • وتورانشاه بضم تاء مثناه من فوقها وسکون واو وبعد ازان راء مفتوحه وبعد از الف نون است • وان لفظ عجمی است وشاه ملک را گویند وتورانشاه یعنی شاه توران وتوران ماوراء النهر است • والحمد لله رب العالمین

حرف الثاء • ابو الحسن ثابت

ابن قرة بن هارون • وگویند زهرون ثابت بن کرایا بن ابراهیم بن کرایا ابن مارینوس بن مالاجریوس الحاسب الحکیم الحرانی • وی در بدایت امر صیرفی بوده • بعد ازان ببغداد انتقال نموده • ودر انجا بتحصیل علوم اوایل اشتغال نموده • ودران ماهر وکامل شده • ودر علم طب رایحه مبتغی تتبع فرموده • ودران ترقی تمام کرده • وکتاب اقلیدس که حنین بن اسحق معرب ساخته • وی تهذیب

وحکمت فلسفه برو غالب بوده واو در علوم تالیفات کثیره با فضه نموده

ومنقح گردانیده • ومشکلات از واضح وروشن ساخته • الحق از اعیان فضلا
عصر وزمان خود بوده • ومیانهٔ او واعیان ارباب دانش در مذهب مقالات ومحاکات بسیار
واقع شده • بر رئیس مذهب خود رفع نموده اند • بر او انکار نموده • واو را
از دخول هیکل وکتاب منع نموده • بعد از آن او توبه کرده • واز آن مقالات
رجوع نموده • بعد از مدتی باز بر سر مقالات مذکور رفته • روسا او را از
دخول بمجمع منع فرموده اند • بضرورت از حران خروج نموده • وبکفرتوثا اقامت
کرده • وتا زمانی که محمد بن موسی از بلاد روم ببغداد رجعت نموده • در کفرتوثا
بوده • وچون محمد بن موسی ملاقات نموده • محمد مذکور او را افصح فاضل فی لبیب
کامل فنه یافته باستصحاب خویش ببغداد برده • ودر سرای وخانهٔ خویش جای داده
وبعد از عرض دانش او بر خلیفه او را در سلک منجمان عتبه علیه خلیفه منخرط ومنسلک
گردانیده • ودر بغداد ساکن شده • واطلاد واولاد نموده • والی الآن از او
واعقاب او در بغدادی بوده اند • **کفرتوثا** بفتح کاف وسکون فا وضم
تا مثناه من فوقها وسکون واو وبعدها ثاء مثلثه است واین قریه بزرگیست
بجزیرهٔ ذاتیه قرب بدارا • ولادت او در سنه احدي وعشرين ومائتين • ووفات
او در یوم الخمیس سادس عشر صفر سنه ثمان وثمانين ومائتين بوده • ودوی صابی
النحله بوده • واو را ابراهیم نام پسری بوده • گویند که بالغ بمبلغ علم ودانش پدر خویش
بوده • واز حذاق اطبا ومقدمین روسای زمان خود بوده • یکباره سری رفاء

شاعر را معالجه مناسب نموده عاجلا بعافیت مقرون گشته • واو را بدین ابیات
مدح نموده • **وهو**

هل للعليل سوى ابن قرة شافي • بعد الاله وهل له من كافي •
احيى لنا رسم الفلاسفة الذي • اودى واوضح رسم طب عافي •
وكأنه عيسى بن مريم ناطقا • يهب الحيوة بايسر الاوصاف •
مثلت له قارورتي فرأى بها • ما اكتن بين جوانحي وشغافي •
يبدو له الداء الخفي كما بدا • للعين رضراض الغدير الصافي •

ابو الحسن ثابت بن سنان بن ثابت بن قره • از خفدهٔ ثابت بن قره مذکور است (بنبیره زاده بود)
واو نیز صابی النحله بوده • ودر ایام دولت معز الدوله بن بویه در بغداد می بوده •
واو طبیب اصیل وعالم نبیل بوده • تالیفات ابقراط وجالینوس را بر وی میخوانده اند •
واو فکاک معانی ودراک مبانی بوده • وبر منهج ومسلک ثابت قره جد خویش سلوک
می نموده • ودر علم تاریخ تالیف نیک نموده • گویند که ابیات مذکوره را
سری شاعر جهه این ثابت گفته والله اعلم • **حرانی** نسبه بحران است • وآن مدینه
مشهوره است بجزیره • ابن جریر طبری رحمه الله تعالی در تاریخ خود چنین
ذکر کرده که • حاران عم ابراهیم خلیل علی نبینا وعلیه السلام از امعمور ساخته
واز این علاقه از حاران میگفته اند • واعراب در وی تصرف کرده • حران گفته اند
وحاران مذکور • پدر ساره زوجه حضرت ابراهیم نبی است علیه السلام وحضرت

[illegible]

علیه السلام

ابراهیم خلیل برادری بوده مسمی بهاران ایضا • واو پدر لوط نبی است علیه السلام
جوهری در کتاب صحاح اللغة چنین گوید که حران اسم قریه است والنسبة الیه
حرنانی واین بر غیر قیاس است چه قیاس حرّی است علی علیه العامة والله اعلم

والحمد لله رب العالمین

ذوالنون المصری

ابو الفیض ثوبان بن ابراهیم وقیل الفیض بن ابراهیم المعروف بذی النون
وهو الصالح المشهور • وی یکی از اکابر رجال طریقت وحقیقت است وعلماً
وورعاً وحالاً وادباً وحید زمان خویش بوده • واز جملهٔ کسانی که موطا از حضرت
امام مالک نقل نموده • وروایت کرده اند وست • ابن یونس بعضی احوال او را
در تاریخ خود ذکر نموده • با آنکه او حکیم فصیح ولبیب صحیح بوده • وپدرش نوبی وبا از
اهل اخمیم بوده • از حضرت ذوالنون سبب توبه وانابت • وعلت ترک
ورجعت سوال فرموده اند • گفت که از مصر بعضی مواضع بیرون آمدم • ودر اثنای
راه در بعضی صحاری خواب کردم • چون بیدار شدم وچشم از خواب باز کردم •
قنبرهٔ اعمی دیدم که از آشیانهٔ خود • بر زمین افتاده بود ودر پیش او زمین
شق شده بود • دو ظرف یکی طلا ویکی نقره پیدا شده بود • یکی مملو از سمسم ودیگری
از آب • واو در بعضی اوقات واز آن کنجد میخورد • ودر بعضی اوقات آب می آشامید
چون از او دیدم • بدرگاه حضرت عزت را بدین گونه مشاهده نمودم گفتم مرا خدا بس است
توبه کردم • وملازمت باب الله التزام نمودم • تا آنکه مرا قبول گردانید • گویند روزی

متوکل خلیفه بعضی از زوران نزدیک دنیا در حق ذوالنون سعایت نمودند
وخلیفه باحضار او اغاذا امر نمود • چون ذوالنون حاضر شد • در مجلس ملاقات
بعضی از مواعظ وحکم اتیان نمود متوکل بی اختیار گریان شد • واو را
مکرماً معظماً بمحل خود اعاده نمود • وچون در مجلس متوکل از ارباب ورع وتقوی
سخنی گذشتی • او یاد ذوالنون نموده • استدعا صحبت او نمودی
وذوالنون مرد ضعیف ونحیف • سرخ چهره بوده ومحاسن مبارک او چندان
سفید ننموده • وشیخ طریقت او حضرت شیخ شقران عابد بوده از کلام حضرت
شیخ شقران است • اذا صحت المناجات بالقلوب استراحت الجوارح
واسحق بن ابراهیم السرخسی در مکه گفته که شنیدم که ذوالنون مسکنت در پای
که وشش در غل وپایش در قید بود • ومطبقش میبرانند • ومردم از عقب او
گریه میکردند • هذا من مواهبه وعطایاه وکل فعاله عذب حسن طیب

لک من قلبی المکان المصون • کل لوم علی فیک یهون
لک عزم بان اکون قتیلا • فیک والصبر عنک ما لا یکون

ومن در بعضی مجامیع که محتوی بود بر بعضی احوال حضرت شیخ ذوالنون واقف
شدم که در آن مذکور بود که بعضی از تلامذه • ومریدین حضرت ذوالنون مصری
از مفارقت اختیار نموده • ببغداد وارد شده اند • ودر مجلسی که در آن مغنی خوش
آواز وسماع بوده رسیده لهذا • چون از سماع غنی وغلبهٔ سماع ارباب وجد

یعنی مناجات دل مستغنی از
حرکت لسان وجوارح است

یعنی این گرفتاری من از مواهب وعطایای
حضرت حق است ومرجو از حضرت
حق این گرفتن خوب وپاک خواهد بود

یکی از ایشان جو

از قبیلهٔ ...

و پیدا اصحاب مجلس اضطرابی پیدا شده • مرید حضرت ذوالنون بی اختیار • یکدو دور
سماع را بنهایت رسانیده نعره زده • و بیهوش افتاده • چون از حال او استکشاف
نموده اند او را مرده یافته اند • این خبر بحضرت ذوالنون در مصر رسید •
حضرت مشار الیه با اصحاب خود گفته مهیا و حاضر باشید که ببغداد میرویم • القصه
چون ببغداد رسیده • مغنی معهود را بمجلس شریف خود احضار نموده • و از
کیفیت سماع و وفات مرید مشار الیه تحقیق و استفسار نموده • بعد از ان بمغنی
اشارت بتغنی کرده • و در بدایه تغنی ذوالنون نعره زده بمغنی زده • مغنی از ان فریاد
بیهوش شده • چون تحقیق حال او نموده اند • او را مرده یافته اند • بعد از ان
حضرت ذوالنون فرموده • قتیل بقتیل اخذنا ثار صاحبنا • و از تجهیز او کرده
و علی الفور عود بمصر نموده • و در بغداد اصلا توقف ننموده • و در زمان این
یعنی کشته بکشته پاداستادیم قصاص صاحب خود را
فقیر احمد حلکان مثل این صورتی واقع شد لیاقت آن دارد که گفته شود •
آنکه در اربل مغنی بود که بحسن غنا و لطافت صوت و صدا فرد روزگار بود •
او را شجاع جبرئیل بن وایلی میگفتند • قبل از تاریخ سنه عشرین و ستمایه •
مجلس سماعی منعقد شد • و من در ان اوان صغیر بودم لکن این واقعه را مستذکرم
و نیز کسان ما از ان حکایت میکردند که شجاع مذکور بقصیده طنانه بدیعه که
سبط تعاویذی آتی ذکره فی حرف المیم فی محمد ان شاء الله تعالی تغنی نموده •
و اول آن قصیده این بیت •

سقاك سار من الوسمی هتان • و لا رقت للغوادی فیک اجفان

وچون بدین بیت رسید وهو

بین السیوف و عینیه مشارکة • من اجلها قیل للاغماد اجفان

بعض از حاضرین مجلس سماع درخواستند • شخصی از اصحاب وعد گفت ای شجاع
این بیت را اعاده کن چون بتکرار آن بیت را اعاده نمود • مشار الیه فریادی بزد
و بیهوش افتاد • ساعتی بظن آنکه بیهوش است او را گذاشتند • چون تفقد
حال او نمودند او را مرده یافتند • و شجاع مذکور یکبار دیگر کسی در مجلس من در
اثناء سماع رفت موجب بیهوش افتاد و مرد • و این قصیده از غرر قصاید است •
و مدین قصیده سبط تعاویذی الامام الناصر لدین الله ابا العباس احمد بن المستضیء
امیر المؤمنین العباسی را مدح نموده • کرامات و خوارق عادات حضرت ذوالنون
بی نهایت است • وی در سنه خمس و اربعین و قیل ست و اربعین و قیل ثمان و اربعین
و مائتین بمصر متوفی شده • رضی الله عنه • و بقرافه صغری مدفون گشته و بر قبر وی
او مشهدی بنا نموده اند • و در ان مشهد قبور جمعی از صلحا و اتقیا ست رضی الله عنهم
و این فقیر احمد حلکان بعد از وی زیارت نموده ام • و ثوبان بفتح ثاء مثلثه و سکون
واو و فتح باء موحده و بعد از الف نون است • والحمد لله رب العالمین

حرف الجیم ابو حزره

جریر بن عطیه بن الخطفی • اسم او حذیفه و خطفی لقب اوست و مدران تمیمه

بن عوف بن کلیب بن یربوع بن حنظله بن مالک بن زید مناه بن تمیم بن مر التمیمی
الشاعر • وی از فحول شعراء اسلام بوده • و میانه او و فرزدق مناقضات
بسیار از هجو و غیره واقع شده • و او نزد اکثر ارباب علم و دانش اشعر از
فرزدق بوده • و علماء اسلامیین بر این متفق بوده اند که در اسلام برابر
جریر و فرزدق و اخطل شاعری نبوده • چه بیوت شعر چهار است • فخر
مدح • هجا • نسیب • و در بیوت اربعه جریر بر دیگران فایق است • و ابو عبیده
معمر بن المثنی الا ذکره ان شاء الله تعالی • حکایت کرده که جریر و فرزدق
بر ناقه واحده سوار بودند • و بخدمت هشام بن عبد الملک متوجه رصافه
بودند چون جریر بقضاء حاجه نزول نمود ناقه بیمین و شمال خود نگاه میکرده •

فضربها الفرزدق و قال •

الی م تلفتین وانت تحتی • وخیر الناس کلهم امامی •
متی تردی الرصافة تستریحی • من التهجیر والدبر الدوامی •

و چون دانست که جریر می آید چیزی خواهد گفت این دو بیت را مناسب مقتضای حال ابراد نمود

تمنت انها تحت ابن قین • الی الکیرین والفاس الکهام •
متی ترد الرصافة تخز فیها • کخزیک فی المواسم کل عام •

و چون جریر بفرزدق رسید • فرزدق خندان شد • جریر گفت یا ابا فراس
بچه میخندی او دو بیت اول را برخواند بعد از آن جریر بیتین اخیر را بهمان مضمون
و عبارت برخواند فرزدق گفت و الله این دو بیت اخیر را بهمین مضمون

وعبارت

وعبارت گفته بودم • جریر گفت درین شبه نیست چه شیطان ما و تو یکی است
ابو عبیده گوید که مادر جریر در زمانی که بجریر حامله بوده در خواب می بیند که از
رسمان می زاید • و چون رسمان از او جدا میشود • در گردن یکی می افتد
و او را مخنوق میگرداند • و از او خلاص شده در گردن دیگری می افتد و او را
مخنوق میگرداند و کذا • بعد از آن ترسان بیدار میشود • چون طلب تعبیر و تاویل
آن میکند میگویند تو از این حمل پسر خواهی آورد که شاعر شریر بد زبان شدید البلا
باشد • چون وضع حمل میکند اسم او را جریر می نهد چه جریر حبل و رسمان است •
ابو الفرج اصفهانی رحمه الله در کتاب اغانی • در ترجمه جریر مذکور چنین گفته که
شخصی بجریر گفت اشعر ناس درین روزگار کیست • جریر بدو گفت برخیز تا بتو بنمایم
دست او را گرفته • نزد پدر خود عطیه آورد • دید که عطیه بندی بر دوستی بزی
نهاده • و پستان او را در دهان گرفته شیر می مکد • بانگی برو زد گفت ای پدر
بیرون آی • چون مشار الیه بیرون آمد • پیری دیدم ذمیم با جامه های کهنه و قطرات
شیر بز از محاسن او میچکید گفت این را که بدین حال دیدی میدانی چه کس است
گفتم نی • گفت پدر منست • گفت هیچ میدانی • او شیر بز را از پستان بز می مکد
و نمی دوشد گفتم نی • گفت بواسطه آنکه میترسد اگر شیر را بدوشد آواز آن را
نزدیکان و همسایگان بشنوند • از و طلب شیر نمایند • پس گفت اشعر ناس آنکس است
که با پدر چنین بر هشتاد و نه شاعر مسلم روزگار مفاخرت نماید • و ایشان را

بن عوف بن کلیب بن یربوع بن حنظله بن مالک بن زید مناه بن تمیم التمیمی
الشاعر • وی از فحول شعرا اسلام بوده • ومیانه او و فرزدق مناقضات
بسیار از هجو وغیره واقع شده • واو نزد اکثر ارباب علم ودانش اشعر از
فرزدق بوده • وعلماء اسلامیین بر آن متفق بوده اند که در اسلام برابر
جریر و فرزدق واخطل شاعری نبوده • چه بیوت شعر چهار است • فخر
مدح • هجا • نسیب • ودر بیوت اربعه جریر بر دیگران فایق است وابو عبیده
معمر بن المثنی آلا ذکره ان شاء الله تعالی • حکایت کرده که جریر و فرزدق
بر ناقه واحده سوار بوده اند • وبخدمت هشام بن عبد الملک متوجه رصافه
بوده اند چون جریر قضاء حاجه نزول نمود ناقه بیمین وشمال خود نگاه میکرده •

فضربها الفرزدق وقال •

الی م تلفتین وانت تحتی • وخیر الناس کلهم امامی •
متی تردی الرصافة تستریحی • من التهجیر والدبر الدوامی •

وچون دانست که جریر نیز چیزی خواهد گفت این دو بیت را مناسب مقتضاء حال ابراد نمود

تلفت انها تحت ابن قین • الی الکیرین والفاس الکهام •
متی ترد الرصافة تخز فیها • کخزیک فی المواسم کل عام •

وچون جریر بفرزدق رسید • فرزدق خندان شد • جریر رو گفت یا ابا فراس
بچه سبب دو بیت اول را برخواند بعد از آن جریر مثل آخرین را بهمان مضمون
وعبارت برخواند فرزدق گفت والله این دو بیت آخر را بهمین مضمون

وعبارت گفته بودم • جریر گفت در این شبه نیست چه شیطان ما وتو یکی است
ابو عبیده گوید که مادر جریر در زمانی که بجریر حامله بوده در خواب می بیند که او
ریسمان می زاید • وچون ریسمان از او جدا میشود • در گردن یکی می افتد
واو را مخنوق میگرداند • واز او خلاص شده در گردن دیگری می افتد واو را
مخنوق میگرداند وهکذا • بعد از آن ترسان بیدار میشود • چون طلب تعبیر وتاویل
آن میکند میگویند تو از این حمل پسری خواهی آورد که شاعر شریر بد زبان شدید البلا
باشد • چون وضع حمل میکند اسم او را جریر می نهد چه جریر حبل وریسمان است •
ابو الفرج اصفهانی رحمه الله در کتاب اغانی • در ترجمه جریر مذکور چنین گفته که
شخصی بجریر گفت اشعر ناس در این روزگار کیست • جریر برخاست وگفت برخیز تا ترا بنمایم
دست او را گرفته • نزد پدر خود عطیه آورد • دید که عطیه بزی را بدست وپای
نهاده • وپستان او را در دهان گرفته شیر می مکد • ناگاه بر وی زد گفت ای پدر
بیرون آی • چون مشار الیه بیرون آمد • پیری دیدم ذمیم با جامهای کهنه وقطرات
شیر بز از محاسن او میچکید گفت این را که بدین حال دیدی میدانی چه کس است
گفتم نی • گفت پدر منست • گفت هیچ میدانی • که او شیر بز را از پستان بزی مکد •
ونمی دوشد گفتم نی • گفت بواسطه آنکه میترسد اگر شیر را بدوشد آواز آن را
زن همسایگان وهمسایگان بشنوند • از او طلب شیر نمایند پس گفت اشعر ناس کسی است
که با پدر چنین بر هشتاد نفر شاعر مسلم روزگار مفاخرت نماید • واشارت را

بازرد تعییر و تربیخ نموده بر ایشان غالب آید ، صاحب الجلیس و الانیس در کتاب
خود از محمد بن حبیب عن عماره بن عقیل بن بلال بن جریر حکایت کند که با بن جریر
گفتند که پدر تو چه میخواست بکند در هجای که گفته ، **شعر**

لو کنت اعلم ان آخر عهدهم ، یوم الرحیل فعلت ما لم افعل

گفت میخواست که چشمهای خود را بکند تا رحیل احباب نبیند ، ابو الفرج اصفهانی در کتاب
الاغانی چنین گفته که مسعود بن بشیر در مکه مشرفه با بن میادة گفت که اشعر ناس کیست ،
گفت اشعر ناس آن کس است که شعر او در لعب و جد متفاوت باشد اگر خواهد
بر وجه لعب چنان ایراد کند که ترا طمع اندازد که مثل آن میتوان گفت و چون
قصد کنی که مثل آن بگوئی دور باشی از آن ، و اگر خواهد بر وجه جد چنان ایراد
کند که نفس ترا از گفتن آن مایوس گرداند ، گفت مثل که گفت مثل جریر ، ،

حیث یقول اذا لعب

ان الذین غدوا بلبک غادروا ، وشلا بعینک لا یزال معینا
غیضن من عبراتهن و قلن لی ، ماذا لقیت من الهوی و لقینا

ثم قال فی الجد

ان الذی حرم المکارم تغلبا ، جعل النبوة و الخلافة فینا
مضر ابی و ابو الملوک فهل لکم ، یا خزر تغلب من اب کابینا
هذا ابن عمی فی دمشق خلیفة ، لو شئت ساقکم الی قطینا

ای خادما

چون مت اخیر عبد الملک بن مروان رسیده گفته ابن مراغه زیاده رفته که مرا
شتر طلب و خدمتکار اعتبار کرده ، اگر بجای لو شئت لو شاء ساقکم الی قطینا گفتی
من ایشان را چنانکه گله بخدمتکاری او باز میداشتم ، و این ابیاتی است که جریر گور
اخطل تغلبی شاعر را در آن هجو گفته ، و قوله جعل الخلافة و النبوة فینا ، بنا بر آن گفته
که جریر مذکور تمیمی الاصل و النسب است ، و سلسله تمیم راجع و منتهی بمضر بن نزار
بن معد بن عدنان جد رسول الله صلی الله علیه و سلم میشود ، **و خزر** بضم خاء معجمه
و سکون زا و بعد از آن راء جمع اخزر است مثل احمر ، و اخزر آنست که در چشم او تنگی
باشد و تنگی چشم وصف عجم است ، فکانه او را نسبت بعجم داده است ، و از عرب
او را بدر کرده است ، و این نزد عرب نقص بزرگ است ، و قوله هذا ابن عمی
فی دمشق خلیفة ، مرادش عبد الملک بن مروان اموی است ، چه معاصر زمان
او بوده ، **و قطین** بفتح قاف خدم و اتباع است **و بقوله ابن المراغه** مراد
جریر شاعر است و این لقب مادر اوست که اخطل شاعر او را بدین هجو نموده
و مادر او را منسوب ساخته بدانکه رجال ورا تمرغ مینموده اند یعنی بر سینه
و روی مادر او منغلطیده اند و نستغفر الله من ذکر هذا لکن شرح واقعه
احتیاج بتفصیل دارد و این مقام تفصیل نیست و از اخبار جریر آنکه روزی نزد
عبد الملک بن مروان درآمده و قصیده که او را بدان مدح نموده انشا نموده

و سمی منه

أتصحو أم فؤادك غیر صاحی ‌ عشیة همّ صحبک بالرواح
تقول العاذلات علاک شیب ‌ أهذا الشیب یمنعنی مزاحی
تعزّت أمّ حزرة ثم قالت ‌ رأیت الموردین ذوی لقاح
ثقی بالله لیس له شریک ‌ ومن عند الخلیفة بالنجاح
سأشکر أن رددت إلیّ ریشی ‌ وأنبتّ القوادم فی جناحی
ألستم خیر من رکب المطایا ‌ وأندی العالمین بطون راح

جریر شاعر گوید که چون انشاد من بدین ابیات منتهی شد عبد الملک از تکیه‌گاه راست
نشست و گفت اگر کسی از شما مرا مدح کند باری چنین مدح کند و یا ساکت شود
بعد از آن بمن ملتفت شد و گفت ای جریر ام حزره تواند که صد نفر شتر را از شتران
بنی کلب سیراب سازد گفتم اگر تواند خدا او را سیراب نگرداناد بعد از آن انعام
صد نفر شتر سیاه چشم بمن ایشان داد گفتم مخابیرم و مرا راعی که حفاظت آن
کا منفی نماید نیست پس مرا بانعام هشت نفر غلام مفتخر گردانید و در پیش آن حضرت
صحفتی چند از ذهب نهاده بود گفتم طرفگی که در آن شیر گذارم و اشارت
بصحفها کردم حضرت خلیفه چوبی در دست داشت یکی از آن صحفها بچوب
مذکور نزد من پرتاب کرد و گفت بستان که ترا در هنگام احتیاج بکار آید

وجریر بدین معنی اشارت کرده که گفته

أعطوا هنیدة یحدوها ثمانیة ‌ ما فی عطائهم منّ ولا سرف

پوشیده نماند که هنیده بصورت تصغیر اسم علم صد شتر است و اکثر علماء ادبیه
بران ذاهب اند که ادخال الف لام بران جایز نیست و بعضی تجویز نموده اند
چنانکه ابو الفتح بن حصینة السلمی الحلبی الشاعر گفته و شعر

ایها القلب لم یدع لک فی وصل ‌ العذاری نصف الهنیدة عذرا

یعنی نخاه مال که نصف صد سال است والله اعلم و چون فرزدق برحمت
الهی واصل شد و خبر آن بجریر رسید جریر بسیار متألم و گریان شد و گفت
چون فرزدق رفت من نیز بسیار نخواهم زیست چه ستاره من و او یکی بود
و بهم بکر مشغول بودیم و قلّما که صدیقی و یا عدوی بمیرد که صاحب وی او را
متابعت نکند و همچنین شد چه جریر در سنه عشر و مایه متوفی شد و در همین
سال فرزدق متوفی شده بود و ابو الفرج بن جوزی گوید که جریر در سنه احدی
عشر و مایه متوفی شده ابن قتیبه در کتاب المعارف چنین آورده که مادر جریر
جریر را بهفت ماه زائیده و در ترجمه فرزدق بعض از اخبار جریر مذکور است
فلینظر هناک و وفات جریر بیمامه و عمر او زیاده از هشتاد سال بوده
و حَزرة بفتح حاء مهمله و سکون زاء و فتح راء و بعد ها هاء ساکنه والخطفی
بفتح خاء موحده و طاء مهمله و فاء و بعد ها یاء و قد تقدم الکلام فیه بانه لقب له

والحمد لله رب العالمین

الامام ابو عبد الله جعفر الصادق بن محمد باقر بن علی

زین العابدین بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضوان الله علیهم اجمعین
آنحضرت سامی رتبت یکی از دوازده امام است . علما ذهب الیه الامامیه
و بصادق ملقب است . چه آنحضرت در جمیع مقالات خویش صادق بوده
و مراسم فضل و کمال و مواسم علو مرتبه و حال انحضرت اشهر و اعرف از انست
که محتاج بدلیل و بیان باشد . و او را در علوم غریبه مثل زجر و فال و علم اکسیر
و تبدیل حقیقت احوال ید طولی بوده . ابو موسی جابر بن حیان الصوفی الطرطوسی
از جمله تلامذه و خدام انحضرت بوده . و او کتابی مشتمل بر هزار ورق ترتیب
نموده . و آن مشتمل بر پانصد رساله از رسایل و تالیفات حضرت امام مشار الیه
و لادت انحضرت در سنه ثمانین از هجرت نبویه صلی الله علیه و سلم بوده . و
آن سالی است که دران سال سیل عظیم واقع شده بوده . و قبل یوم الثلثا
قبل طلوع الفجر ثامن من شهر رمضان سنه ثلاث و ثمانین و در شوال سنه ثمان و اربعین
و مایه بمدینه مشرفه . طایر نفس ناطقه انش از قید بدن مقدس آهنگ مجاورت
حضایر عالم علویات . و مخالطت ملایکه مقربه سموات نموده . و بدن مطهر
منورش را که مخزن خزاین حقایق اثار نبوت و امامت بوده **بیت**
در قبه که قبهٔ زرین افتاب . هر صبح و شام گرد در ش طوف میکند
که دران حضرت امام محمد باقر و امام علی زین العابدین و عم جد او حسن بن علی
و عم النبی صلی الله علیه و سلم عباس بن عبد المطلب رضی الله عنهم اجمعین مدفونند .

دفن نموده اند . و والده انحضرت ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر رضی الله عنهم
بوده . و سنایی ذکر الایمه الاثنی عشر کل واحد فی موضعه . سلیمان کتابجی در کتاب المصابیح
و المطارد ذکر نموده . که حضرت جعفر مذکور از حضرت امام اعظم رضی الله عنه
سوال فرمود . که چه میفرمایی در شان محرمی که رباعیه ظبی را بشکند . فقال یا ابن رسول الله
آنچه درین باب است من نمی دانم . حضرت گفت تو دعوی ذکی میکنی نمی دانی
که ظبی را رباعی نمی باشد و هو ثنی ابدا . **والحمد لله رب العالمین**

ابو الفضل جعفر بن یحیی بن خالد بن برمک بجا باسب ارکشاسب
البرمکی وزیر هارون الرشید . وی شخص عالی قدر نافذ الامر رفیع الهمه
بوده . و رتبت و حرمت او نزد حضرت هارون بدرجه بوده . که دیگری را
توهم و تصور مشارکت او جایز نبوده . و او صاحب اخلاق حمیده . و الطاف سدیده بوده
و چون کرم و سخاوت و سمو همت و عطا . و علو منزلت و بهاء مشار الیه زیاده از ان است
که در وصف آید . دران شروع نمی کند . و او در کمال فصاحت و بلاغت
بوده گویند شبی در مجلس خلافت حضرت هارون هزار توقیع نوشته . و در انها
مطلقا از مقتضای شرع تجاوز نموده . و پدرش او را بحضرت امام یوسف
رحمه الله سپرده بوده . کسب فقه و حدیث از مجلس افاده انحضرت نموده
ابن القادسی در کتاب اخبار الوزرا چنین گفته . که شخصی بان حضرت در
تدارک قضیه از قضایا باذیال اعتذار متشبث گشته جعفر مذکور گفته . اغناک الله

دانش وجو

بالعذر منا عن الاعتذار الینا واغنانا بالمودة لک عن سوء الظن بک • و کویند
بعض عمال خود نوشته کثر شاکوک • وقل شاکروک فاما اعتدلت واما اعتزلت
وانچه از جودت و ذکا • و فطنت و علا بمشار الیه رسید انکه • مدتی بود
که الیوم حضرت هارون مهموم است • بواسطه انکه منجم یهودی زعم کرده که هارون
درین سال وفات میکند • چون جعفر بخدمت هارون استشراف یافته اورا
مهموم یافته یهودی را بین یدی انحضرت حاضر یافته • به یهودی کفته تو زعم کرده
که حضرت امیرالمومنین تا تاریخ معین می میرد کفته بلی کفته از عمر تو چه کذشته کفته
کذا و کذا • بعد ازان بحضرت امیرالمومنین کفته بفرما که اورا بقتل اورند • تا بر تو منکشف
شود که بتعیین مدت حیوة شما همچو بتعیین مدت حیوة خود کاذب بوده • و فی الحال
خلیفه بصلب و فرمان داده • و خاطرش بسیار منشعش شده • واشجع سلمی در باب این ابیات انشا نموده

سل الراکب الموفی علی الجذع هل رای • لراکبه نجما بدا غیر اعور •
ولو کان نجم مخبرا عن منیة • لاخبره عن راسه المتحیر •
یعرفنا موت الامام کانه • یعرفنا انباء کسری و قیصر •
اتخبر عن نحس لغیرک شومه • ونجمک بادی النحس یا شر مخبر •

القصه چون منجم بواسطه هذیان مذکور بدار شده • کویند در زمانی که جعفر
بسفر حج شرف امتیاز یافت چون بمنزل عقیق رسید • عورتی پیش آمد و از
قحط و غلاء روزکار که دران سال در بلاد و امصار شایع بود • شکایت نمود •

و این دو بیت برو خواند **شعر**

انی مررت علی العقیق واهله • یشکون من مطر الربیع نزورا •
ما ضرهم اذ کان جعفر جارهم • ان لا یکون ربیعهم ممطورا •

چون جعفر ابیات مذکوره شنید • آن عورت را بنوال جزیل محظوظ و بهره مند کردانید
ابن الصابی در کتاب الاماثل والاعیان از اسحق ندیم موصلی از ابراهیم بن المهدی
حکایت کند • که جعفر بن یحیی روزی جهة صحبت در خانه خود خلوتی اختیار نمود
و تمام ندما را حاضر ساخت • ابراهیم کوید من نیز در انمجلس بودم • و چون مجلس آراسته
شد جعفر لباس حریر صحبت پوشید • و عطریات بکار برد و اصحاب مجلس و ندما را
جامهای صحبت پوشانید • و حاجب قهرمان را مقرر کرد که هیچ افریده را بملاقات
او بار ندهد • مکر عبدالملک بن بحران را و حاجب مذکور عبدالملک را بی لفظ ابن بحران
شنید • اتفاقا عبدالملک ابن صالح الهاشمی • چون دانست که جعفر در خانه ساکن است
جهة ملاقات بدر خانه او آمد • حاجب بطلب درون فرستاد که عبدالملک حاضر است
رخصت هست یانه • جعفر بظن آنکه عبدالملک بن بحران است رخصت داد
چون در آمد • عبدالملک بن صالح بود • که با جامهای سیاه و ردای عباسی در آمد
جعفر چون او را دید متغیر و متحیر شد • چه او از شرب نبیذ مهجور و از صحبت لهو متبعد و
دور بود • و هر چند امیرالمومنین رشید اورا بدان دعوت و تحریص مینمود
وی امتناع میکرد • چون عبدالملک حال جعفر را چنان دید غلام خود را

طلب نموده جابهار خود را بیرون کرده و خود را موافق ارباب مجلس معهود
ساخت و به جعفر غلام کرده گفت مرا نیز در امر خود شریک و سهیم سازید بعد از آنک
خادمی درآمد و جابهار حریر درآورد و بجعفر پوشانید و عبدالملک طعام خواست
بعد از اکل نقل و چند نبیذ خواست یک رطل شراب پیش آورده گرفت و اشامید
و به جعفر گفت والله قبل ازین نبیذ نخورده ام مرا از رطل گران معاف دارید جعفر
امر فرمود که در پیش او بادیهٔ از نبیذ نهادند که بقدر ارادت استعمال نماید و چون
دماغ را از کیف نبیذ و عطریات مطیب و مروح ساخت طریق ظرافت و منادمت
و سبیل لطافت و مباسطت مسلوک داشته موافق مقتضای حال و مزاج جعفر
سخن گفت جعفر ازین شیوهٔ او بسیار مسرور شد چون زمانی از مجلس صحبت
و منادمت برآمد عبدالملک را داعیهٔ انصراف و عودت شد بعد از استجازه
در حینی که از مجلس میخواست جعفر گفت در مقابلهٔ این انسانیت و مروت که از تو نسبت
بمن صادر شد آرزو دارم که مطالب خود را بر گویی تا در تمشیت آن مرام خدمت
بتقدیم رسانم گفت امیرالمومنین را با من غباری بر خاطر شریف هست اگر از خاطر
او رفع کنی و او را با من بر سر عنایت آوری گفت حضرت امیرالمومنین از تو راضی شد
و غباری که بر حواشی خاطر شریف او بود بالتمام زایل گشت گفت مرا مبلغ شش
هزار دینار قرض نزد من است گفت ادا آن کرده شد والحاله بنده آن مبلغ
حاضر است لیکن میخواهم که از جانب امیرالمومنین باشد تا بر عالمیان ...

سـ

شد با شما ظاهر گردد و نیز گفت میخواهم رتبهٔ ابراهیم پسرم را بمصاهرت حضرت
خلیفه مرتفع سازی گفت حضرت امیرالمومنین غالیه دختر خود را با ابراهیم تزویج نمود
و نیز گفت که میخواهم حضرت امیرالمومنین امارت مصر را به پسرم نامزد فرماید
و باعطاء رایت و لواء او را سرافراز گرداند گفت حضرت امیرالمومنین ابراهیم را
بر مصر حاکم ساخت و لواء او را انجا بدو ارزانی داشت بعد از آن عبدالملک
از مجلس بیرون شد و ما از قول حضرت جعفر متعجب بودیم و از اقدام جعفر بن
یحیی به قبل از مشاورت با حضرت امیرالمومنین متحیر و متفکر تمام ما را پیش آمد
و چون مجلس متفرق شد علی الصباح بدرخانهٔ امیرالمومنین حاضر شدیم چون
جعفر بمجلس خلافت بار یافت بعد از اندک تراخی امام ابو یوسف و امام محمد
و ابراهیم بن عبدالملک را با بیرون طلب نمودند بعد از لحظه ابراهیم مذکور
بخلعت خلافت و لوای امارت و حکومت مصر و از دواج غالیه بنت
امیرالمومنین و حملها از مجلس بیرون آمد و بعد از آن جعفر از دارالخلافه
بیرون آمد و با اتباع خود متوجه منزل خود شد ما نیز همراه او شدیم چون ملاقات
نمودیم جعفر گفت ظن من آنکه خاطر شما با اول این قضیه متعلق بود که چون خواهد شد
میخواهم که بدانید که آخر این قضیه چون گذشت گفتیم چنین است گفت چون پیش
یدی امیرالمومنین استادم حکایت صحبت دوش آنچه از شیمهٔ مروت
عبدالملک صادر شده بود بالتمام من البدایة الی النهایه بعرض رسانیدم

امیرالمومنین همه را استحسان نمود و بمن گفت که تو مجازات این صورت با او چه
کردی گفتم اعتماد و اعتنا، بالطاف امیرالمومنین نموده، بمطالب و مقاصد او را
برین وجه جواب گفتم تم اکنون امیرالمومنین حاکم است، تمامی ازاینی شک وارتکاب معایب
ثمره بقبول و امضا مقرون گردانید، بعد از آن ابراهیم ابن مهدی گفت والله
نمیدانم که از امور ثلثه کدام اعجب است، ارتکاب عبدالملک با وجود تقوی
و طهارت انبذ، و یا قبول جعفر مطالب عبدالملک را و یا امضاء امیرالمومنین
اقوال و احکام جعفر را، حکایت کنند که ابوعبیده در صحبت جعفر بوده خفاشی
قصد مرور بر او کرده، جعفر خدام را بدفع آن مامور گردانیده، ابوعبیده گفته
بگذارید بیاید، چه زعم قوم آنکه مقاربت خفاش موجب وصول خیر و اقبال
و سبب حصول آمال و اموال است، جعفر هزار دینار او را انعام فرموده،
ابن الکازرونی در اخبار الوزراء حکایت کند که جعفر جاریه بچهل هزار دینار خرید
جاریه بایع گفت تو عهد کرده بودی که مرا نفروشی و بهای مرا نخوری، اکنون
این چه مخالفت است، صاحب او ازین سخن متاثر و گریان شد، و گفت ای
جماعه گواه باشید که این جاریه آزادست و من او را بنکاح شرعی خود درآوردم
چون جعفر این سخن شنید، مالی که در بهای آن داده بود بالتمام بدو بخشید
و از آن چیزی باز نگرفت، اخبار کرم و آثار سخا و دانش جعفر زیاده از آن است
که درین مختصر استقصاء آن توان کرد، گویند اول کسی از آل برمک بوزارت
[illegible]

رسیده

رسیده خالد ابن برمک بوده، وی در زمان ابی العباس عبدالله سفاح متصدی
وزارت شده، و وزارت او مر سفاح را بعد از قتل ابی سلمه حفص خلال بوده،
چنانکه در ترجمهٔ او در حروف خا خواهد آمد ان شاء الله تعالی، و خالد مذکور تا وفات
سفاح مشار الیه لایزال بر وزارت خود مستمر بوده، و چون سفاح یوم الاحد
ثالث عشر شهر ذی حجه سنه ست و ثلثین و مایه بجوار رحمت مجاور شده، و برادر
مشار الیه ابوجعفر منصور دوانقی همان روز متولی امور گشته و بر مسند خلافت
متمکن شده، وزارت خالد را بدستور سابق قرار داده، و مدت یکسال
و چند ماه خالد مذکور متصدی وزارت و مهمات در خانه بوده، تا آنکه ابوایوب
موریانی بخدمات پسندیده، زمام اختیار ابوجعفر را مالک گشته، و در دفع
خالد از درخانهٔ خلیفه دست بدامن حیله و مکر زده، و بعرض خلیفه رسانده
که اکراد بر بلاد فارس غلبه کرده اند، و دفع و تدمیر طایفهٔ مذکور از تدبیر و شمشیر
خالد مشار الیه می آید، لذلک خلیفه خالد را بدان صوب فرستاده، و چون
خالد جای خویش خالی کرده، امر ابوایوب موریانی استعلا و استبداد
پذیرفته، وفات خالد مذکور در سنه ثلث و ستین و مایه بوده، کما ذکره
ابن الکازرونی، اما ابن عساکر در تاریخ دمشق گفته که خالد در سنه تسعین از
هجرت متولد گشته، و در سنه خمس و ستین و مایه متوفی شده رحمه الله
والله اعلم بحقیقة الحال، و جعفر مذکور نزد حضرت رشید بغایت معزز و محترم بوده،

در تمام امور و مهمات خلافت مستولی و مستقلی بوده و پایه رفعت مشارالیه
در دولت هارون بجای رسیده بوده که دست احدی از مقربان و اعیان
ملک بدانجا نرسیده که خود رشید پیراهنی ترتیب نموده و از دو گریبان
ساخته هر دو یک پیراهن پوشیده سر از دو گریبان بدر میکرده اند القصه
رشید بمفارقت جعفر راضی و صابر نبوده و همچنین رشید را محبت تمام و عطوفت
مالاکلام بخواهر خود عباسه بنت مهدی بوده و نزد حضرت خلیفه از او خوشتر
بوده و بر مفارقت او نیز قادر نبوده و هرگاه یکی از عباسه و جعفر از مجلس
انس او دور میشده اند مسرت و بهجت بکدورت و منقصت مبدل میشده
از آنجهة بجعفر گفته که مسرت و موانست من بی حضور تو و خواهرم میسر نیست
میخواهم که او را بتو شرعا تزویج نمایم تا شما را اجتماع و ملاقات در مجلس من
شرعا ممکن و مجوز باشد اما بر شما باد که بی حضور من با همدیگر ملاقات نکنید
که آن مورث آلام و موجب شداید عقوبت و انتقام خواهد شد پس عباسه را
مبنی برین شرط تزویج جعفر نموده و چون هر ارتفاعی را انخفاضی و هر عزتی
را مذلتی لازم است و تعاقب اضداد اقتضاء آن میکند که اوضاع
روزگار بر یک وتیره و نمط نگذرد و لذلک بعد از انقضاء زمانی رشید
بر جعفر و تمام آل برمک متغیر شد و جعفر را بقتل آورده پدر و برادرش
یحیی و فضل را محبوس گردانید تا آنکه در حبس وفات یافتند چنانکه در ترجمهٔ

ایشان خواهد آمد ان شاء الله تعالی ارباب تواریخ در سبب تغیر رشید بر جعفر
و آل برمک اختلاف کرده اند بعضی گفته اند چون رشید خواهر خود
عباسه را مشروط بشرط مذکور به جعفر تزویج نموده بود مدت مدید بر شرط
مذکور مستمر و مستقیم بودند تا آنکه عباسه را محبت جعفر غلبه کرده و او را
بخواهش خود خوانده و او ابا و امتناع نموده چون فسانه حیله او در جعفر تاثیر
نکرده بتحویل طریق نموده و دست از آستین خدیعه بیرون آورده مادر جعفر
مسماه عتابه را فرستاده که تو هر شب جمعه جاریهٔ بکری ترتیب نموده به بستر فراش
جعفر میفرستی مرا نیز بدین گونه نزد او فرست مادر جعفر از قبول آن معنی ابا
نموده چون سخن بعباسه رسیده گفته اگر تو این کار نمی کنی من به برادر میگویم
که عتابه مرا جهة پسر خود خواستاری نموده و میخواست که میان من و جعفر
علت جامعه باشد من قبول نکردم و اگر از من پسر ترا ولدی حاصل شود
موجب شرف و مفاخرت اصول و فروع شما خواهد شد و اگر برادرم درین صورت
اطلاع یابد تا چه تواند کرد القصه مادر جعفر بدین صورت راضی شده
و او را بنیل مقصود کامیاب و موعود گردانید بعد از آن بجعفر گفت جاریهٔ
در نهایت حسن و کمال و غایت فراست و منتهای اقبال بافخام عما قریب
بدست آورده بتو هدیه خواهم کرد بنابرین جعفر را آتش وصال کانون
اشتیاق گرم ساخته مترقب بعد مترقب جاریهٔ موعوده را از والده طلب فرموده

چون والده اش دانست که اشتیاق او غلبه کرده بعباسه فرستاد که امشب
مهیا باش که ترا بجعفر میرسانم او نیز مهیا شده و چون نزد جعفر در آمد جعفر اورا
نشناخته تا آنکه ملاقات ایشان در غیر مجلس رشید صورت نپذیرفته بوده
و دران مجلس پس یحیی اورا روئیه جعفر بعباسه میسر نبوده چه از خوف پدر آن قادر خلیفه مو
نبوده که درو نگرد و نیز جعفر از کیفیت نفهمید و شربت آن سرخوش بوده چون
قضا و طراز عباسه صورت اختتام یافته عباسه بدو گفت چون دیدی خدیعه
بنات ملوک را گفت تو دختر کدام ملکی گفته انا مولاتک عباسه ازین ترس
مستی شراب از سر او بدر رفته و بخار عاقبت وخیم آن گرفتار شده بعد از آن
نزد مادر رفته و بدو گفته ای مادر مرا ارزان فروختی و بعد از مدت معهود
عباسه را ازو ولدی شده و چون وضع حمل نموده غلام ریاش نام و حاضنه
برّه نام جهت صیانت و حضانت او گماشته و خوفا للظهور ایشانرا بمکه مشرفه
روانه گردانیده بود گویند یحیی بن خالد بموجب امر خلیفه ضابط حرم و محرمان
حرم و ناظر قصر و احوال خدم بوده و همه شب ابواب قصر را مغلق و مضبوط کرده
و مفاتیح را همراه خویش می برده و امر بر حرم رشید تنگ میگردانیده زبیده
ازین صورت زبیده بحضرت رشید شکایت کرده رشید یحیی را طلب نموده
گفت چه میشود که زبیده از تو شکایت میکند یحیی بحضرت رشید گفته الحمد لله که
من در حفظ محرمان تو بتقصیر و تعدی متهم نیستم خلیفه گفته نی پس قول زبیده
در حق من قبول نشاید کردن گفته نی بعد از آن یحیی در ضبط و حراست زیاده

برسابق

برسابق غلظت و تشدد نموده دفعه دیگر زبیده برشید شکایت
یحیی رسانیده رشید گفته که یحیی نزد من امین غیر متهم است زبیده گفته
اگر او امین غیر متهم است چرا حفظ پسر خود را از ارتکاب منع نمی نماید رشید گفته
چیست آن زبیده خبر عباسه را بتفصیل باز گفته رشید گفته بر صدق این صورت
دلیلی داری گفته چه دلیل اول و اظهر از ولد میخواهی گفته ولد کجاست گفته
ولد اینجا بوده هر آن ظهور و شیوع آن اندیشیده بجانب مکه مشرفه روانه
گردانیده اند امیر المومنین گفته غیر از تو کسی برین معنی اطلاع دارد گفته در قصر
جاریه نیست که برین صورت مشرف و مطلع نباشد بعد از آن حضرت رشید
اظهار اراده حج نموده متوجه زیارت حج شده و جعفر نیز در ملازمت حضرت
خلیفه متوجه شده و عباسه نزد خادم و دایه فرستاده که طفل را از مکه بجانب
یمن برید و چون رشید بمکه مشرفه رسیده بعضی از معتمدان موثوق تفحص
امر عباسه و ولد او متوکل گردانیده تا آنکه بحقیقت صدق آن رسیده و کینه برامکه
خصوصا جعفر در دل گرفته ابن بدرون در شرح قصیده ابن عبدون که
در مرثیه بنی الافطس گفته و مطلع آن قصیده این بیت است فرد

الدهر یفجع بعد العین بالاثر ... فما البکاء علی الاشباح والصور

این حکایت را نزد ذکر این بیت آورده

واشرقت جعفرا والفضل ینظره ... والشیخ یحیی بریق الصارم الذکر

و ابو نواس را درین باب ابیات چندانست که دلالت میکند بر بعض احوال برامکه و آن ابیات اینست شعر

الا قل لامین الله ۔ و ابن القادة الساسة
اذا ما ناکث سرک ۔ ان تفقده راسه
فلا تقتله بالسیف ۔ و زوجه بعباسه

و آنچه غیر ارباب تواریخ درین باب ذکر کرده اند آنست که رشید یحیی بن عبد الله بن حسین بن علی بن ابی طالب را رضی الله عنه که بر رشید خروج نموده بود بجعفر سپرده بعد از آن یحیی جعفر را پیش خود طلب نموده و بدو گفته ای جعفر در امر من از خدای بترس و متعرض خون معصوم من مشو و از آن اندیشه کن که جد من حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و سلم روز قیامت خصم تو باشد چه من احداث امری نکرده ام که بدان شرعا مواخذ باشم از این سخن رقتی در قلب جعفر ظاهر شده و او را از قید اطلاق نموده اجازت داده که بهر طرف از بلاد که میخواهی برو گفت که میترسم که ماخوذ گردم و ازمت مقصود باز گردم با او کسی همراه نموده تا او را بامن بمراد او رسانند این خبر برشید رسید القصه یحیی را رشید از جعفر طلب نموده و گفته کیفیت حال یحیی گفته بحال خود است گفت بحیوة من چون این سخن شنیده سرش افکنده و منفعل شده سر برآورده گفته لا و حیوتک او را اطلاق نمودم چه بر من ظاهر شد که او را گناهی نبوده بعد از آن رشید گفته خوب کرده و تجاوز نکرده از آنچه در خاطر من بوده و چون جعفر

ار

از مجلس خلافت برخواسته رشید چشم در پی او انداخته و گفته خدای مرا مقتول گرداناد اگر من ترا مقتول نگردانم گویند از سعید بن سالم از جنایت برامکه که موجب قهر و غضب رشید شد سوال کردند گفت والله از ایشان صادر شد آن قدر نداشت که بعض اعمال رشید سزا و مکافات آن باشد لیکن ایام ایشان بطول کشیده بود و کل طویل مملول والله که پیش از آنکه خیر ایشان بوده ایام عمر بن الخطاب که مشتمل بر امن و عدل و وسعت نوال و صدق قول بود و ایام عثمان بن عفان رضی الله عنهما را استطاله نمودند و در قتل ایشان سعایت و اطاله فرمودند فراسم الله یا عم الجسم فکیف بجال آل برامکه گویند چون رشید توفر نعمت و کثرت محمدت و تمشیت مقاصد و توفیت مراصد آل برمک را مشاهده نمود و توجه ناس را باتمام مقاصد ایشان زیاده بر انجاح مطالب خود مشاهده کرد بر ایشان تغیر کرد و طلب مساوی ایشان نمود چه ملوک را کمتر ازین با اعیان دولت خود منافسه و مناقشه می باشد و با آنکه از یحیی بخلاف جعفر و فضل صورتی صادر نشده بود که مستحق عقوبت باشد چه وی بر جاده استقامت قایم و بر منهج اخلاص و راستی راسخ و ثابت بود و خبرت و مهارت او در امور املاک واحکم بود بدو نیز رسید آنچه رشید و بعضی از اعدای ایشان مثل فضل بن ربیع بعنایت رشید مستظهر گشته محاسن و نیکهای آل برمک را مستور و قبایح و معایب ایشان را مشهور میکرده اند

تا آنکه امر ایشان آیل شد به آنچه آیل شد • بعد از آن هرگاه ایشان را در مجلس هارون
به بدی یاد میکرده اند • هارون این بیت را میخوانده • شعر

أَقِلُّوا عليهم لا أبا لأبيكم ... من اللوم او سدّوا المكان الذي سدّوا

گویند سبب قتل آل برمک این بوده • که شخصی قصه بحضرت رشید عرض کرده
و رافع آن اصلا معلوم نشده که کیست • و در آن عریضه این ابیات نوشته بوده • شعر

قل لأمين الله في ارضه ... ومن اليه الحل والعقد •
هذا ابن يحيى قد غدا مالكا ... مثلك ما بينكما حد •
امرك مردود الى امره ... وامره ليس له راد •
وقد بنى الدار التي ما بنى ... الفرس لها مثلا ولا الهند •
الدر والياقوت حصباؤها ... وتربها العنبر والند •
ونحن نخشى انه وارث ... ملكك ان غيبك اللحد •
ولن يباهي العبد اربابه ... الا اذا ما بطر العبد •

چون رشید بران واقف شد • عداوت جعفر در ضمیر ساخته • ابن بدرون
حکایت کرده که علیه بنت مهدی برشید گفت ای سیدی من از روزی
که تو جعفر را بقتل آوردی • رشید گفت ای حیوة من اگر من بدانم که پیراهن من سبب
قتل جعفر را میداند • پیراهن را از تن خود پاره پاره سازم • و رشید رشته
عمر جعفر را در موضع عمر از اعمال انبار بغداد • بمقراض اجل قطع • در یوم السبت

سلخ محرم الحرام و قیل مستهل صفر سنه سبع و ثمانین و مایه بقطع رسانید • طبری
در تاریخ خودش چنین گفته که چون رشید در سنه سبع و ثمانین و مایه حج گذارد •
و آل برمک همراه رکاب خلافت بودند • و در محرم سنه مذکوره بدار الخلافه
عراق عودت نمود • چون بقصر عون عبادی رسید چند روز در انجا اقامت
نمود • بعد از آن در کشتی نشست • تا آنکه بموضع عمر ناحیه انبار نزول اجلال
نمود • و در لیله السبت سلخ محرم الحرام اباهاشم مسرور خادم را برفاقت
ابو عصمه حماد بن سالم و جماعتی از اجناد • بر سر جعفر فرستاد • و [illegible]
و جوانب جعفر را از بیرون و درون احاطه نمودند • مسرور بر جعفر در آمد • نزد او بختیشوع
طبیب و ابو زکار مغنی بود • و بلهو مشغول بود • فی الحال جعفر را بعنف از خانه
بیرون کشید • و بمنزل رشید آورد • و او را بقید حمار بند ساخته محبوس گردانید •
بعد از آن برشید خبر داد • رشید امر فرمود که گردنش بزنند هذا • واقدی
گفته که چون رشید بموضع عمر ناحیه انبار در سنه سبع و ثمانین و مایه از سفر حج
انصراف نموده • نزول فرموده • بر برامکه غضب کرد • و جعفر برمکی را در اول شهر
صفر بقتل آورده • بدنش را بر یکجانب جسر و سرش بر جانبی دیگر بیاویخت
و غیر او گفته او را در جسر مستقبل بدر صلب فرمودند رحمه الله • سندی بن شاهک
گفته من شبی در غرفه شرطه بجانب غربی بغداد خواب کرده بودم • جعفر را در خواب
دیدم که محاذی من استاده • و جامه مصبوغ بزعفران پوشیده و بمن میخواند •

شعر كأن لم يكن بين الحجون الى الصفا • انيس ولم يسمر بمكة سامر •
بلى نحن كنا اهلها فأبادنا • صروف الليالى والجدود العواثر •

زنسان بیدار شدم • و قصه را بیکی از خواص خود گذرانیدم گفت این اضغاث و احلام است • و هر خوابی که بینند مستحق تعبیر و تفسیر نیست • دیگر تکیه کردم هنوز مژه گرم نکرده بودم که آوازی شنیدم • که رابطه و شرطه میخوانند • و صدای لجام برید و سواران احساس نمودم • فی الحال در غرفه کوفتند • امر بفتح آن فرمودم دیدم که سلام ابرش خادم که رشید او را در مهمات مخفی بحال میفرستاد بالا آمد ترسیدم • و تمام مفاصل من لرزیدن گرفت • بظن آنکه رشید بکرین حکمی فرموده • سلام در پهلوی من نشست • و کتابی بدست من داد چون گشودم در آن نوشته بود • بایستی این کتاب بخشت • و بخط من مکتوب است • و نگین که در انگشت منست مختوم است • و موصل آن سلام ابرش است می باید که چون بخوانی قبل از آنکه کتاب را بر زمین نهی برفاقت سلام بخانه یحیی بن خالد روی و او را بگیری • و در مدینه منصور در حبس زنادقه او را محبوس و مقید سازی و با داود بن عبدالله خلیفه خود را بر سر فضل بن یحیی مذکور فرستی و چنان کنی که قبل از انتشار خبر • او را گرفته • و مقید ساخته بحبس زنادقه آوری • و چنان کنی که این هر دو مهم قبل از انکشاف و ظهور تمام شود • و بعد از فراغ از امر هر دو اصحاب خود را • بر سر خانه یحیی فرستی و اولاد و اخوات و اقربا و عشایر او را گرفته •

مقید

مقید گردانی • این بود صورت واقعه ابشان را بالتمام ذکر کرده و فایده رانده هر بن مذکورت هم ذکر کرده • دوست داشتم که ذکر آنها کنم لیکن از مخافت طول و املال اندیشه نموده ترک کردم • بعد از آن خلیفه سندی بن شاهک را طلب نمود • و گفت بعد از رود آل برمک و اقربا و عشایر و مخصوصان آن قوم و اصحاب سرایشان را بگیر و مضبوط سازد • وی باید که این صورت مستور نماید • و سندی حسب الامر العالی بتقدیم رسانید • والحاله هذه رشید در موضع عمر و اعمال انبار نزول اجلال نموده بود • و جعفر با موکب خلافت همراه بود • و در منزل خویش غافل ازین احوال نشسته • ابا زکار و جوری مغنیات • او را طلب و نصب ستاره فرموده • مجلس طور از غنا و مغنیات گرم ساخته ابو زکار این دو بیت را میخواند

ما يريد الناس منا • ما ينام الناس عنا •
انما همتهم ان • يظهروا ما قد دفنا •

و بعد از آن حضرت رشید • غلام خود را • یاسر را طلب نمود و گفت ترا جهة تمشیت امری اختیار کرده ام که فرزندان خود را محمد امین و عبدالله مامون و قاسم موتمن را مستحق تمشیت و اهل آن نمی دانستم • باید درین خدمت که بتو خواهم تفویض فرمود تصحیح و تحقیق ظن من کنی • و از مخالفت محترز و مجتنب باشی • یاسر گفت اگر حضرت امیر المومنین مرا بقتل نفس من مامور گرداند بتقدیم رسانم • بعد از آن فرمود برو بسوی جعفر بن یحیی و سر او را بریده نزد من آور • یاسر چون این سخن شنید سر در پیش

انکشند جواب نگفت خلیفه گفت مالک و تنگ کنم این امر امر عظیم است کاشکی من
پیش از این مرده میبودم • دیگر خلیفه گفت برو احضار او کن برحسب فرمان یاسر
بر سر خانه جعفر رفت • و نزد جعفر درآمد • و حین ورود و زکار مغنی این دو بیت میخواند

فلا تبعد فکل فتی سیاتی • علیه الموت یطرق او یغادی •
وکل ذخیرة لا بد یوما • وان بقیت تصیر الی نفاد •
ولو فودیت من حدث اللیالی • فدیتک بالطریف وبالتلاد •

جعفر چون یاسر را دید گفت ای یاسر ما را بآمدن شاد و مسرور گردانیدی • اما بواسطه
آنکه بی استجازه درآمدی خاطر ما را مهموم ساختی • یاسر گفت • امر از این اعظم و اکبرست
که امثال این گفت و گو در میانه گنجد • مرا امیرالمؤمنین مامور گردانیده که چنین و چنین کنم
چون جعفر استماع این نمود بتقبیل اقدام یاسر اقدام و اقبال نمود • و گفت مرا لحظه
مهلت ده • که باندرون حرم رفته وصیتی کنم گفت این صورت نمی بندد •
همین لحظه هرچه میخواهی وصیت کن گفت مرا بر تو حقوق بسیارست مکافات
آن باین کن که مرا یکساعت مهلت ده • و بسرعت خبر قتل مرا برشید رسان
اگر بسبب قتل من ندامت کند خبر حیوة من مرده رسان • بعد از آن تا باشم رهین منت
تو باشم گفت بر این قادر نیستم • گفت مرا با خود بمضرب رشید بر • و بدو مراجعت
کن اگر بر قتل مصر بینی امر مرا بجای آور • گفت این میتواند بود چون بمضرب رسیدند
یاسر بخلیفه درآمد خلیفه احساس شخصی دیگر ورا او نمود • یاسر اقوال جعفر بعرض رسانید •

خلیفه او را قهر و غضب کرده • بسیار دشنام داد • و گفت اگر بقتل او بمن مراجعت
نکنی ترا پیش از او بقتل آرم • او بیرون آمده جعفر را بقتل آورد و سر او را پیش خلیفه
نهاد • و چون زمان طویل در آن نگریست • یاسر را گفت فلان و فلان را احضار کن •
و چون حاضر شدند • بایشان گفت گردن یاسر را بزنید که مرا قدرت آن نیست •
که قاتل جعفر را زنده یابم • کلام واقدی درین فصل تقطع رسید • و تجنح واقدی در
کتاب خود چنین ذکر نموده • که چون جعفر در سفر حجاز از اعراض رشید از خود فهم کرده
بود • بود که خلیفه چون بمدینه حضره رسید • جعفر بکعبه که در انجا بود بتقضا و
میمی سوار شده • در انجا لوحی دید که بر آن چیزی نوشته بود بمترجم آن خط را احضار
نموده • بقرات آن امر فرمود • و مضمون از انتقال خلاص خود از صدمات قهر
خلیفه در خاطر خود قرار داد • چون مترجم از قرات نمود مضمون این بود •

ان بنی المنذر عام انقضوا • بحیث شاد البیعة الراهب •
اضحوا و لا یرجوهم راغب • یوما و لا یرهبهم راهب •
تنفح بالمسک اردانهم • والعنبر الورد له قاطب •
فاصبحوا اکلا لدود الثری • وانقطع المطلوب والطالب •

جعفر از این تفال محزون شد • و گفت والله امر دولت ما سپری شده •
اصمعی نقل کرده که رشید بعد از آنکه جعفر را بقتل آورده بود متوجه من شد
گفت ببیتی چند است میخواهم بشنوی گفتم هرگاه که حضرت امیرالمؤمنین خواهد بخواند •

ما گوش نوشتیم و آن چند بیت اینست

ولو ان جعفر خاف اسباب الردی ‖ لنجا بها منها طمرٌ ملجم
ولکان من حذر المنیة حیث لا ‖ یرجو اللحاق به العقاب القشعم
لکنه لما اتاه یومه ‖ لم یدفع الحدثان عنه منجم

چون دانستم که این ابیات از آن رشید است گفتم این ابیات احسن الجزی است که در افاده این معنی گفته اند. بعد از آن مرا گفت اگر میخواهی برو و بمردم خود بگوی چه سررشته نظام روزگار بواسطه قتل جعفر از هم ریخته بود. حکایت کنند که جعفر در آخر ایام دولت خود میخواست که سوار شده بدر خانه هارون رود اصطرلاب طلب نمود تا اراده اختیار وقت نمود و خانه جعفر بر کنار دجله بود شخصی در سفینه بر وعبور نمود و این بیت میخواند غافل از حال جعفر

یدبر بالنجوم و لیس یدری ‖ و رب النجم یفعل ما یرید

چون جعفر این بیت را شنید از روی اضطراب اصطرلاب را بر زمین زد و سوار شد. حکایت کنند که بر در قصر عیسی بن ماهان بخراسان صبحه آن شبی که در آن شب جعفر مقتول شده نوشته بود این شعر

ان المساکین بنی برمک ‖ صبت علیهم غیر الدهر
ان لنا فی امرهم عبرة ‖ فلیعتبر ساکن ذا القصر

گویند که چون خبر قتل جعفر بسفیان بن عیینه رسید رو بقبله کرده و شب دعا

بر آورد و گفت بار خدایا کسی که مونه دنیا مارا بری آورد تو مونه آخرت اورا بر آر و چون جعفر کشته شد شعراء آن زمان در مرثیه او و آل و لآلی افصاح نثار مزار ارواح ایشان از ارباب انصاف و اعتبار گردانیدند. از آنجمله است که رقاشی گفته

برین موجب است

هدا الخالون من شجوی فناموا ‖ وعینی لا یلائمها منام
وما سهرت لانی مستهام ‖ اذا اسهر المحب المستهام
ولکن الحوادث ارقتنی ‖ فلی سهر اذا هجد النیام
اصبت بسادة کانوا نجوما ‖ بهم نسقی اذا انقطع الغمام
علی المعروف والدنیا جمیعا ‖ لدولة آل برمک السلام
فلم ار قبل قتلک یا ابن یحیی ‖ حساما فله السیف الحسام
اما والله لولا خوف واش ‖ وعین للخلیفة لا تنام
لطفنا حول جذعک واستلمنا ‖ کما للناس بالحجر استلام

وله فی مرثیه واخاه الفضل رحمهما الله

الا ان سیفا برمکیا مهندا ‖ اصیب بسیف هاشمی مهند
فقل للمطایا بعد فضل تعطلی ‖ وقل للرزایا کل یوم تجددی

وقال دعبل بن علی الخزاعی

ولما رأیت السیف صبح جعفرا ‖ ونادی مناد للخلیفة فی یحیی

بکیت علی الدنیا واتیت انّما   فصار الفتی فیها سفارة الزبا

وقال صاحب بن ظریف

یا بنی برمک واها لکم   ولایامکم المقتبله

کانت الدنیا عروسا بکم   وهی الیوم ثکول ارمله

اگر نه خوف اطاله کلام بودی مرانیه بعض ابحار اشعار شعرا در زمان آل برمک در مدح و مرثیه ایشان گفته بودند ایراد نمودمی نظر تطویل کلام درین ترجمه بنا بر اتصال و توالی آن بود از عجایب تقلبات و تغیرات دنیا آنکه محمد بن عبد الرحمن الهاشمی صاحب صلاه الکوفه نقل نموده که روز عید نحر نزد والدهٔ خود درآمدم عورتی دیدم که آثار بزرگی از وظاهر بود و لیکن با جامها کهنه پاره پاره مادر من گفت این عورت می شناسی گفتم نی گفت این مادر جعفر برمکی است من متوجه او شده او را اکرام و تعظیم نمودم و با او گفت و شنیدی کردم گفتم ای مادر از غرایب دنیا چه دیده گفت عیدی مثل این عید در زمان پسرم گذرانیدم و در پس سر من چهار صد کنیزک بود و من پسر خود را عاق می شمردم و این زمان بر من عیدی میگذرد که راضی بدو پوست گوسفندم که بدست من آید یکی زیر پا و یکی بر سر اندازم و من پانصد درهم بدو دادم نزدیک بود که وی از فرح بمیرد و همیشه پیش ما تردد میکرد تا آنکه وفات کرد و العُمر بضم عین مهمله و سکون میم و عدها را نکدا وجدته مضبوطا فی نسخه متروده مضبوطه

و ابو عبید عبد الله بن عبد العزیز بن محمد البکری در کتاب معجم ما استعجم چنین گفته که عمر نزد عجم درایت و الله اعلم

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِين

أبُو الفَضْلِ جَعْفَر

بن الفضل بن جعفر بن محمد بن موسی بن الحسن بن الفرات المعروف بابن حنزابه وی در زمان امارت کافور در مصر وزیر بنی اخشید بوده و در زمان استقلال کافور بمصر زمام اختیار خلافت او را بحوزهٔ اقتدار خود کما ینبغی درآورده و چون کافور متوفی شده استقلال ابن فرات درجهٔ علیا گرفته و خلافت دیار مصریه و شامیه بر احمد بن اخشید مقرر شده و چون مهمات ملک مشار الیه منوط برای او بوده در ین اوقات جمعی از ارکان دولت را بمصادرات عظیمه گرفتار نموده و بر یعقوب بن کلس وزیر عزیز عبیدی الآتی ذکره مبلغ چهار صد و پنجاه هزار اشرفی حواله نموده و از و استیفا کرده اما مسلم بن عبد الله الشریف الحسینی او را از دست ابن فرات اخذ کرده و نزد او مستور و مخفی بوده بعد از ان یعقوب سابقا ببلاد مغرب فرار نموده و ابن فرات بر استرضا فرق کافوریه و اخشیدیه قادر نشده چه اموال ضمانات بواسطهٔ تفرقه ایام و ساعات بخزانه نمی رسیده و اتراک و عساکر از و اموال و خراج طلب مینموده اند امر بر وی تنگ و روزگار بر وی مشوش گشته القصه دو بار پنهان شده اما وی عالم فاضل و محب اعیان افاضل و اماثل بوده و علم حدیث را از محمد بن هارون الحضرمی و طبقهٔ او از بعد و

وازمحمد بن سعيد البرجمي الحمصي و محمد بن جعفر الخرايطي و حسن بن احمد الدارکي و
محمد بن عماره ابن حمزه الاصفهاني روايت مينموده و گويند که وي ميگفته
از عبدالله بن محمد البغوي يک مجلس حديث شنيده ام اگر کسي الخضر را بنزد من آورد
اورا بمال غني گردانم و همشه وي در مصر در ايام وزارت املاء حديث شريف
مينموده و افاضل ديار از بلاد بعيده بقصد استفاده نزد او مي آمده اند
لذلک حافظ ابوالحسن علي المعروف بالدارقطني از عراق بديار مصريه آمده و ابن
فرات ميخواست که تصنيف مسندي در حديث نمايد چون دارقطني بدو رسيده
بتاليف آن اشتغال نموده و دارقطني لايزال نزد مشاراليه بوده تا آنکه
از تاليف فارغ شده و اورا در اسماء رجال و انساب و غير ذلک تاليفات است

[illegible]

ابوزکريا تبريزي در شرح ديوان متنبي چنين ذکر کرده که چون متنبي قصد مصر
کرده کافور حاکم انجا و ابوالفضل وزير را مداح گفته و ابن فرات ابوالفضل را
بقصيده رائيه که اول آن اين بيت است مدح فرموده مصرع
بادهواک صبرت ام لم تصبرا و يکي از قوافي آن جعفرا گردانيده و درهمين قصيده است
اين بيت صغت السوار لاي کف بشرت بابن العميد واي عبد کبرا
چون ابوالفضل بن فرات استرضا و دلجوئي مشاراليه نموده قصيده را
از اسم او تغيير کرده و برو نخوانده و بقصد ملازمت عضدالدوله ديلمي متوجه
ارجان شده ابوالفضل بن عميد وزير رکن الدوله در انجا بوده قصيده

باسم او ترتيب نموده مصرع باابن الفرات واي عبد خيرا باابن العميد تغيير داده
و اورا بدين قصيده مداح گفته الحق قصيده مذکوره از غرر قصايد است
و نيز خطيب در شرح قول متنبي در قصيده مقصوره که دران ذکر مسير خود از مصر
بکوفه نموده و منزل بمنزل را اوصاف کرده و هجو کافور کرده اين ابيات ذکر نموده

وماذا بمصر من المضحکات ولکنه ضحک کالبکا
بها نبطي من اهل السواد يدرس انساب اهل الفلا
واسود مشفره نصفه يقال له انت بدر الدجي
وشعر مدحت به الکرکدن بين القريض وبين الرقا
فما کان ذلک مدحا له ولکنه کان هجو الوري

مراد از نبطي ابوالفضل مذکور و مراد از اسود کافور است القصه بدين قدر منقصت
رتبه ايشان از درجه کمال منحط نمي شود مصراع فما زالت الاشراف تهجا وتمدح
ابوالقاسم وزير مغربي در کتاب ادب الخواص چنين ذکر نموده که من با ابوالفضل
جعفر بن فرات حکايت شعر متنبي ميکردم او در تفضيل و ستايش شعر او زياده
رانچه اعتقاد خود داشت بود سخنان خير فرمود و گوي مداح اورا بچوگان
ثنا از عرصه محمدت ربوده و غرض آن داشت که گويند بواسطه غضب
خاطرش نقص هجوي که او را کرده بکتم کمالات او که عادت ناسپاس حقيقت آن الميذ
مينمايد وي رحمه الله در ثالث ذي الحجه سنه ثمان وثلثمايه متولد

و در یوم الاحد ثالث عشر صفر وقیل ربیع الاول سنه احدی وثلثین وثلثمائه
متوفی شده • وبر وی قاضی حسین بن محمد بن نعمان نماز گزارده • و بقرافه صغری
مدفون گشته • وتربه او در انجا معروف است • وحنزابه بکسر حاء مهمله وسکون
نون وفتح زا • وبعد از الف با موحده مفتوحه بعد از ان ها ساکنه نام مادر
پدر فضل بن جعفر است • ثابت بن قره در تاریخ خود شرح چنین ذکر کرده
وحنزابه در لغت امراه غلیظه قصیره است • وحافظ بن عساکر در تاریخ دمشق
احوال ابو الفضل بن فرات ذکر نموده • واز اشعار او این دو بیت ایراد فرموده

وهما

من اخمل النفس احیاها وروحها • ولم یبت طاویا منها علی ضجر
ان الریاح اذا اشتدت عواصفها • فلیس ترمی سوی العالی من الشجر

و حافظ مذکور گفته • که وی نسبه با اهل حرمین شریفین در نهایت اعتقاد وکمال
احسان بوده • وکدورت ایام را از آینه خاطر ایشان بصیقل انعام می زدوده
و در مدینه مشرفه قریب بمسجد نبوی صلی الله علیه وآله وسلم خانه خریده • ومیان
خانه مذکور • وضریح حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وسلم سوی دیواری
حاجب نبوده • ووصیت نموده که اورا در انجا مدفون سازند • و در جوار آن حضرت
اورا جای دهند • واین صورت را با استدعا وتضرع وزاری با اتقیاء ونقبا
اشراف وسادات آن آستانه مقدسه قرار داده • وچون از موطن غرور

بدار سرور واز مقام فنا بعالم بقا انتقال نموده • تابوت اورا بموجب
وصیت او از قاهره مصر بحرمین شریفین نقل نموده اند • اشراف سادات
نعش او را همراه خود بحج مکه برده • طواف فرموده • ودر عرفه بازداشته اند
بعد از تمام حج شرایط المعتبره اورده • در خانه مذکور دفن نموده اند •
اما این مذکور مخالف آنست که قبل ازین ذکر کرده ام • لیکن انچه من
دیده بودم این بود • که در لوح قبری در قرافه نوشته بودند • هذه تربه
ابی الفضل جعفر بن فرات • بعد از ان بخط ابو القاسم ابن صوفی دیدم که ابن فرات
اولا در مجلس خانه خود شرح مدفون گشته • بعد از ان او را بمدینه مشرفه نقل نموده اند
والله اعلم

والحمد لله رب العالمین

ابو محمد جعفر بن احمد الحسین بن احمد بن جعفر السراج المعروف بالقاری
البغدادی • وی حافظ عصر وعلامه دهر بوده • واو را تصانیف عجیبه در علوم
نزد ارباب کمالات ورسوم معتبر ومشهور است • از انجمله مصارع العشاق وغیره
وی روایت حدیث شریف از ابی علی بن شاذان • وابی القاسم بن شاهین واز
خلال وبرمکی وتنوخی وابن غیلان وغیرهم مینموده • وعلم حدیث را از وی جمع کثیر وجم غفیر
استفاده نموده اند • الحافظ ابو الطاهر السلفی رحمه الله از اکابر علماء حدیث است
استفاده وروایت حدیث از آنحضرت مینموده • وبرؤیه او افتخار ومباهات مینموده
با اکثر بملاقات اعیان افاضل آن زمان مشرف شده بوده • واو را اشعار نیکو بوده •

از انجلات شعر

وعذلت بان تزوری کل شهر فزوری قد تقضی الشهر زوری
وشقة بیننا نهر المعلی الی البلد المسمی شهرزوری
واشهر هجرک المحتوم صدق ولکن شهر وصلک شهر زور

وعماد کاتب اصفهانی در کتاب خریده این دو بیت را از او نقل نموده وهما

ومع شرخ شباب وقد عممة الشیب علی وفرته
یخضب بالرحمة عثونه یکفیه ان یکذب فی لحیته

ولادت او در اواخر سنه سبع عشر واربع مایه و یا اوایل ثمانیه عشر بوده و شیخ ابو المعمر المبارک بن احمد بن عبد العزیز الانصاری در کتاب وفیات الشیوخ چنین ذکر کرده که مولد او سنه ست عشر ببغداد بوده و در لیلة الاحد حادی عشر جمعه سنه خمس ماه ببغداد ایضا متوفی گشته و به باب ابرز مدفون شده رحمه الله

والحمد لله رب العالمین

۱۶ ابو معشر المنجم

ابو معشر جعفر بن محمد بن عمر البلخی المنجم المشهور وی در فن خود امام ایام و مقتدای زمان بوده و او را تصانیف مفیده در علم نجوم مثل مدخل و زیج و الوف و غیره دانش ارباب اصناف کمالات است و او را در صدق احکام و اصابه سهام سهم الغیب تمام در طالع بوده و در بعض نسخ دیده ام که وی در خدمت بعض اعاظم ملوک منتسب و مربوط بوده و ملک مذکور یکی از اعیان امراء

دولت خود را که از او پنهان شده بوده جهة استعلام جریمه طلب می نموده و با وجود کثرت تفتیش و تفحص بدرقه توفیق و هدایت راهنمای ملک باو نکرده و امیر مذکور میدانسته که ابو معشر منجم بر آن قادر است او را در سر محلی که مخفی و مستور بود غایب و ناپیدا گرداند خوفاً لهذه الصورة مبنی احتیال اقدام نموده با که طشتی از خون مملو ساخته و هاونی از طلا در آن نهاده و خود بر سر آن هاون نشسته ملک ابو معشر را احضار نموده و در اظهار امیر مذکور از او چاره جوئی کرده و او چون قرعه رمل بر تخته دانش انداخته مهره متوفتش در ششدر غایت تحیر بند شده و در صورت رمل متحیر گشته و در جواب ساکت شده ملک از تحیر و سکوت او سوال نموده گفته مقتضای رمل صورتی است که در عالم عادت صورت نمی بندد و اگر بگویم ارباب عقل مرا تکذیب میکنند ملک گفته بگو گفته الحال چنده امیر مذکور بر سر کوهی از طلا که در میانه دریای خون است و ارض آن دریا نحاس است نشسته ملک نیز متفکر گشته او را باعاده نظر مامور گردانیده ابو معشر تحقیق نموده و طالع او اخذ نموده و تدقیق نظر کما ینبغی مرعی نموده و بصورت اول نقشی دیگر بر لوح ضمیر او ظاهر نشده و چون ملک از این صورت چنانکه از تفتیش و تفحص مایوس گشته او را باعلان امان و ایمان اطمینان داده و چون خاطر امیر بوثایق عهود و مستور مطمئن گشته بیرون آمده و بمجلس شریف ملک حاضر شده و از جرایم سابقه و لاحقه اعتذار نموده ملک رقم جرایم او را بزلال عفو محو و منفی

گردانیده. بعد از آن ازمکان استخبار او واستکشاف نموده. او صورت
حال را بر وجه مذکور باز گفته. ملک حسن اقبال امیر مشار الیه وذکاوت ولطافت
ابو معشر منجم را استحسان نموده. وبهره وافر از انعام واکرام وعطایای فر نموده
وفات ابو معشر در سنه اثنین وسبعین ومائتین بوده. بلخی بفتح باء موحده و
سکون لام وبعد ازآن خاء معجمه نسبت است ببلخ وآن مدینه عظیمه است از بلاد خراسان
وان را احنف بن قیس تمیمی در ایام خلافت [redacted] عثمان رضی الله عنه
فتح نموده. واین احنف آنکس است که حلم او ضرب المثل ارباب دانش وعلم است.
وشرح حال او در حرف حاء خواهد آمد ان شاء الله تعالی والحمد لله رب العالمین

ذکر مدینه بلخ

جعفر بن علی الاندلسی

ابو علی جعفر بن علی بن احمد بن حمدان الاندلسی صاحب المسیلة وامیر الزاب
من اعمال افریقیه. واو شیخ کبیر کثیر العطا بوده. وبا اهل علم اعتقاد واخلاص
تام داشته. ابی القاسم محمد بن هانی الاندلسی در مدایح او قصاید گفته

واین از انجمله است

المدخان من البریة کلها　　جسمی وطرف بابلی احور.
والمشرقات النیرات ثلثة　　الشمس والقمر المنیر وجعفر.

و پدر او بنا رسیده بوده. ومسیله الی الان معروف بدیشان است ومیانه او
وزیری بن مناد جد معز بن بادیس منازعات ومشاجرات بسیار واقع شده
در معرکه اخیر که بزرگترین معرکه قتال بوده. زیری مذکور مقتول شد. بعد از آن

پسرش بلکین المتقدم ذکره فی حرف الباء قایم مقام پدر شده. وبر جعفر مذکور
غالب گشته. وچون جعفر دانسته که او را طاقت ومعاونت وقوت اقامت
ومحاربت با او نیست. ترک بلاد ومملکت وقطع تعلق از حکومت منزلت نموده
بجانب اندلس فرار نموده. ودر انجا در سنه اربع وستین وثلثمایه مقتول شده
شرح این حدیث دور ودراز است این قدر خلاصه آنست. ومسیله
بفتح میم وکسر سین مهمله وسکون یاء مثناه من تحتها وبعد ازآن لام مفتوحه وهاء ساکنه
وان مدینه است از اعمال زاب. وزاب بفتح زاء وبعد از الف باء موحده واکثر او
با افریقیه وذکر افریقیه در بالا گذشت والحمد لله رب العالمین

ابو الفضل جعفر الکتامی

ابو الفضل جعفر بن فلاح الکتامی. وی یکی از امرای معز بن منصور العبیدی
صاحب افریقیه است. او را معز المشار الیه برفاقت جوهر بفتح دیار مصر فرستاده بود
وچون مصر مفتوح گشته جوهر قاید او را بشام فرستاده. وچون برمله رسیده
میانه او ومخالفان محاربه شده. مخالفان را منهزم گردانیده. بتاریخ ذی الحجه
سنه ثمان وخمسین وثلثمایه رمله را بتصرف در آورده. وچون بشام رسیده
مستحفظان شام او را تمکین ایالت وولایت شام نداده. بمحاربه ومجادله
فی انجام استقبال نموده اند. آخر آفتاب ملک شام از مغرب بخت طلوع نموده
روز بروز کار شامیان را بشام قیامت مقرون ساخته ومحروسه دمشق را بتاریخ
سنه تسع وخمسین وثلثمایه بتحت تصرف در آورده. بعد از آن اکثر اعیان انجا را

بقتل آورده ، ومدت یکسال در نفس دمشق که فوق نهر یزید یعنی است امده نزول نموده درین وقت حسن بن احمد القرمطی المعروف بالاعصم بمعارضهٔ او برخواسته ، وجعفر اتفاقا درین ایام بیمار وضعیف بوده ، وقرمطی بروی غالب شده او را بقتل آورده ، واز عساکر وتوابع او خلق عظیم طعمه تیر وشمشیر گردانیده واین صورت در یوم الخمیس سادس شهر ذی القعده سنه ستین وثلثمایة واقع شده بعضی گفته اند که بر در قصر قاید جعفر بن فلاح این دو بیت را بعد از قتل او دیده اند که نوشته بوده

یا منزلا عبث الزمان باهله ... فاباد هم تفرق لا یجمع

این الذین عهدتهم بک مرة ... کان الزمان بهم یضر وینفع

قاید جعفر مذکور رئیس جلیل القدر بوده ، واو را فصحاء زمان باشعار لطیفه مدح کرده اند از انجمله است انچه ابو القاسم محمد بن هانی الاندلسی الشاعر در مدح او گفته **شعر**

کانت مسایلة الرکبان تخبرنی ... عن جعفر بن فلاح اطیب الخبر

حتی التقینا فلا والله ما سمعت ... اذنی احسن مما قد رای بصری

ومردم این دو بیت را بابی تمام که در مدح قاضی احمد بن دواد گفته منسوب سازند اما او نه ابن دواد است بل ابن ابی دواد است ، واگر گوییم که ابن ابی دواد است وزن بر استقامت نمی ماند ، **والحمد لله رب العالمین**

ابو الفضل جعفر بن شمس الخلافة ابی عبد الله محمد بن شمس الخلافة مختار الافضلی الملقب مجد الدین الشاعر المشهور ، وی فاضل حسن الخط والضبط بوده ،

در مدح قاضی ... (marginal note, partly illegible)

التقینا

مجد الدین ابو الفضل شمس الخلافة

وخط او بواسطه جودت جواهر حروف وحسن ضبط مرغوب ومطلوب افاضل روزگار بوده ، واو را تالیفی است که در آن اشیاء لطیفه جمع نموده است وان بر صفا رفهم وذکا طبع او دلالت واضح دارد ، واو را دیوان شعری است در نهایت لطافت ، واین فقیر احمد خلکان از او خطاء او جهه خود نقل کرده ام

از انجمله است

هی شدة یاتی الرخاء عقیبها ... واسی یبشر بالسرور العاجل

فاذا نظرت فان بؤسا زایلا ... للمرء خیر من نعیم زایل

وله ایضا فی الوزیر بن شکر وهو الصفی ابو عبد الله بن علی عرف بابن شکر

مدحتک السنة الانام مخافة ... وتشاهدت لک بالثناء الاحسن

ای الزمان بسوء افعالی معدلی ... حتی اعیش الی انطلاق الالسن

این دو بیت را بعض از ادباء مصر بوجه المذکور بر این فقیر خوانده ، اما بعد از ان در مجموعه کهنه دیدم لیکن تسمیه قایل ان نکرده بودند والله اعلم ، وولادت او در محرم سنه ثلث واربعین وخمسمایه بوده ، ودر ثانی عشر محرم الحرام سنه اثنین وستمایة بحکم اجل طایر معمار ذات او از فنا بعالم بقا انتقال نموده **والافضلی** بفتح همزه وسکون فا وفتح ضاد معجمه وبعد از ان لام نسبت است با فضل امیر الجیوش بمصر وبدر او وزیر ذی الجیوش سنه تسع وستین وخمسمایه متوفی شده ، ومولد او سنه عشرین وخمسمایه بوده

والحمد لله رب العالمین

الجزری

الامیر جعفر بن سابق القشیری الملقب سابق الدین الذی ینسب الیه قلعه جعفر این فقیر احوال او بعد از ین وقوف نیافتم که وی مرد پیر اعمی بوده و او ولاد او را دو پسر بوده که راه زنی میکرده اند و همیشه برین طریقه سالک بوده اند و قلعه جعبر در دست امیر جعفر مذکور بوده تا آنکه سلطان ملکشاه بن الپ ارسلان قلعه را ازیشان باز گرفته و جعبر تاریخ سنه اربع وستین واربعمایه مقتول شده ابن عبد الاحد حلکان این صورت را بر وجه مذکور در تواریخ یافته ام لکن در خاطر من در صدق این صورت دغدغه ایست و آن اینست که سلطان ملکشاه مالک قلعه مذکور بعد از وفات پدرش الپ ارسلان مذکور شد و الپ ارسلان در سنه خمس وستین واربعمایه مقتول چنانکه در موضع خودش خواهد آمد مگر گوییم که تغلب و تملک او در قلعه مذکوره در زمان حیوة پدرش نیابة عنه بوده و یا آنکه تاریخ وفات جعبر غلط بوده و این تعجبه باز آنست تا کسی توهم نکند که این غلط از منست و یا آنکه برین گذشته و من بران مطلع نشده ام بعد از ان نزد من محقق شد که سلطان ملکشاه سلجوقی چون متوجه تسخیر دیار حلب شده برین قلعه گذشته و چون آوازه فساد و عناد جعبر و پسرش شنید قلعه را ازو مستخلص گردانیده و جعبر را بقتل آورده و این صورت در سنه تسع وسبعین واربعمایه بوده و این قلعه را قلعه دوسری میگفته اند بنا برآنکه منسوب بوده بدوسر غلام نعمان بن المنذر ملک الحیره و نعمان بن المنذر

نصیر الدین جقر الهمدانی

اورا در دست شام گذاشته بوده و او این قلعه را بنا نموده و بدو منسوب گشته و جعبر در لغت قصیر غلط را گویند والحمد لله رب العالمین

ابو سعید جقر بن یعقوب الهمدانی الملقب نصیر الدین او نایب عماد الدین زنگی صاحب موصل و جزیره و شام بوده و او را بنیابت خویش در موصل حاکم گذاشته بود وی بغایت جابر و سفاک دما و مستحل اموال و حرایر و ابنا و غیرها بوده روایت کنند که چون سور موصل را بر وجه اتقان و احکام از مداخل اعدا مصون و محروس گردانید عاقلی دیوانه نما و دیوانه عاقل اهتدا نداء نمود که نصیر الدین اگر چه حصار موصل را محکم و متقن گردانید آیا بران قادرست که حصار سوری بنا نهد که قضا نازل و بلا را باطل را مانع و دافع باشد گویند در ایام دولت والیت او الامام المسترشد قصد حصار موصل نمود و موصل را من الجوانب چون انگشت بانگشتری محصور گردانید و جقر در حصانت حصار و حفر خندق و مقاتله خلیفه و مدافعه او نهایت اهتمام بجای آورده و مدتی برین متمادی شد و خلیفه را ازین خلاف ثمره بغیر تعب حصه چیزی دیگر حاصل نشده و در شهر رمضان سنه سبع وعشرین وخمسمایه از حصار برخواست و درین هنگام فرخشاه بن سلطان محمود السلجوقی المعروف بالخفاجی در موصل بوده ابن اثیر در تاریخ دولت بنی اتابک چنین گوید که خفاجی صاحب این واقعه الپ ارسلان بن محمود بن محمد است و او مربی و تربیت عماد الدین زنگی اتابک است و عماد الدین را اتابک بواسطه آن گویند که مربی

زحمت اولاد ملوک بوده ۰ چه اتابک مرکب از آتا که بلغت ترکی پدر است
وازبک که امیر است ۰ وگویند جقر همواره معارض ومزاحم خفاجی بوده ۰ چون عماد الدین
زنگی متوجه استیفاء قلعه بیره شده ۰ خفاجی با جماعتی از توابع خود قرار ۰ داده
که جقر را بقتل آورده ۰ روزی جقر بباب السلام حاضر شده ۰ خفاجی با توابع خود بر
سر او تاخته واو را بقتل آورده ۰ بعد از آن عماد الدین زنگی علی کوچکین والد مظفر الدین
صاحب اربل را بجای او نصب فرموده ۰ واو شخص حسن السیره پسندیده کردار
راعی رعیت بوده ۰ وچون عماد الدین زنگی بموصل عودت نموده ۰ اموال
وجهات جقر را انتماکات ۰ وعذر بن کان استخراج نموده ۰ واموال وذخایر او را
بهر گونه حکم بدست آورده ۰ واقارب وعشایر واصحاب واحباب او را بانواع
مبتلا گردانیده ۰ گویند جقر مذکور در موصل شخصی ظالم معتدی را موفق قزوینی
حاکم گردانیده بوده ۰ چون شکایت ظلم او بنهایت رسیده ۰ جقر او را عزل نموده
واین شکله را عوض قایم مقام او ساخته ۰ او نیز بطریقه قزوینی سالک گشته
وظلم را شایع ساخته ابو عبدالله حسین بن احمد بن محمد بن سناقاق الموصلی که در سنه
ثلاث وثلاثین وخمسمائه در باره ایشان گفته ۰ **شعر**

یا نصیر الدین یا جقر ۰ الف قزوینی ولا عمر ۰

لو رماه الله فی سقر ۰ لاشتکت من ظلمه سقر ۰

وجقر بفتح جیم وقاف است وبعد هما را ۰ واین اسم اعجمی است

احمد

احمد ملکان اکه او مملوک بوده ۰ **والحمد لله رب العالمین**

جمیل بن عبدالله بن معمر بن صباح بضم صاد مهمله بن ضبیان بن حن بضم
حا مهمله وتشدید نون بن ربیعه بن حرام بن ضبه بن عبد بن کثیر ابن عذره بن سعد بن
هذیم بن زید بن لیث بن سود بن اسلم بن الحاف قضاعه الشاعر المشهور مصاحب بثینه
بثینه عاشق شده ۰ ودر آن وقت هر دو کودک بوده ۰ چون بزرگ شده بثینه را
جهه خود خواستگاری نموده ۰ وخطابت وخواستگاری او مردود شده
واو لایزال جهة او شعرهای عاشقانه دل سوز میگفته ۰ وخفیه نزد او میرفته
چه منزل هردو وادی القری بوده ۰ ودیوان اشعار او مشهور است احتیاج نکرانست
حافظ بن عساکر در تاریخ دمشق ذکر او کرده ۰ وگفته که به جمیل گفته اند اگر تو بجای اشعار
انشاد شعر قرآن کریم بخواندی مر ترا انفع واولی بودی ۰ در جواب گفته انس بن مالک
مرا خبر داده است که حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وسلم فرموده که بار
در اشعار فرموده ۰ **ان من الشعر لحکمه** وجمیل وبثینه هر دو از قبیله بنی عذره
بوده اند ۰ وکنیه بثینه ام عبدالملک بوده ۰ واز لطایف کمالات این قبیله اکثر
جمال وعشق در ایشان بسیار بوده ۰ یکی از اعراب بنی عذره گفته اند در شما جلادت
وجرأت نیست چه دلهای شما از تاب حرارت عشق همچو نمک در آب گداخته
در خواب گفته ما چشمهای شهلا مشاهده میکنیم که دیگری را میسر نیست ۰ وبدیگری
از قبیله مذکوره گفته اند تو از چه قومی گفته من از آن قومم که اگر از ایشان کسی عاشق

ویکی از عاشقان مشهور عرب است واوست که به [illegible]

میشود و در محبت عشق می‌میرد • جاریه این سخن را شنیده گفت زنت کعبه که این مرد
از بنی عذره است • صاحب الاغانی چنین ذکر نموده که کثیر عزه راوی شعر
جمیل و جمیل راوی هدبة بن خشرم • و هدبه راوی اشعار حطیئه و حطیئه راوی شعر
زهیر بن ابی سلمی و ابنه کعب بن زهیر است و این دو بیت از جمله اشعار و ابیات جمیل است

وخبرتماني ان تيماء منزل — لليلى اذا ما الصيف القى المراسيا
فهذي شهور الصيف عنا قد انقضت — فما للنوى ترمي بليلى المراميا

و بعض این دو بیت را داخل قصیده لیلی و مجنون کرده‌اند • اما داخل این بیت
و تمام منسوب به شاعر بنی عذره • و از تتمه دو بیت سابق است انچه جمیل میگوید •

و آن اینست

وما زلت بي يا بثن حتى لو انني — من الشوق استبكي الحمام بكى ليا •
وما زادني الواشون الا صبابة — ولا كثرة الناهين الا تماديا •
وما احدث النأي المفرق بيننا — سلوا ولا طول الليالي تقاليا •
الم تعلمي يا عذبة الريق انني — اظل اذا لم القك وجهك صاديا •
لقد خفت ان القى المنية بغتة — وفي النفس حاجات اليك كما هيا

و من جمله اشعاره

واني لارضى من بثينة بالذي — لو استيقن الواشي لقرت بلابله
بلا وبان لا استطيع وبالمنى — وبالامل المرجو قد خاب آمله

کثیر عزه گوید که جمیل بثینه را در محلی دو چار شد • و از من پرسید که از کجا می‌آیی
و کجا میروی گفتم از جیبه تو بثینه بسوی تو می‌آیم • چون این سخن شنید
گفت همین لحظه لطف نموده عودت نمای • و از بثینه موعدی جهة ملاقات من بستان
گفتم همین زمان از او مفارقت نموده‌ام • استحیا مانع رجعت و استدعا جای عودت است
از روی نیاز و لابه گریه کرد گفت البته این معنی از تو می باید که بظهور رسد •
گفتم چند گاه است که تو از شرف ملاقات او مهجوری • و از لطایف محاورات
او مجوری گفت که اول تابستان که • وادی الدوم مخیم سرادقات آن قبیله جلیله بود
در روزی که باران عظیم بارید • در آن وادی رسیدم • و از زلال کلمات شیرین
او در زمانی که بر کنار آبی جامه می‌شست جرعه چشیدم • چون مرا دید در من دیده
انکار نگریست • و دستها را بر جامه که در میان آب بود می زد و خود را در آن
پیچید و مرا بجاریه که همراه او بود دانانید • بعد از آن دیگر جامه را بآب انداخت •
و بگوشه چشمی بجانب من پرداخت • و غنچه دهان بتکلم و تبسم ساخت چون کلمه
تحیتی از طلوع آفتاب تکلم و ملاقات بر آمد • آفتاب بمغرب فرو رفت • از دنبال
وعده ملاقات نمودم • و بجای ملاقی بجان طریق تحقیق ملاقی نمودم • گفت اهل و تبار
من بالکلیه در نیولا سایر و بر جناح سفر دارند • بعد از آن دیگر ندیدم و از نهال
قدش ثمره نچیدم و امینی که و پیامی برد و از روی تضرع و اخلاص سلامی
رساند تا اکنون نیافتم • کثیر گفت تو بر آن قادر هستی که اگر ترا با او ملاقات

خلوت میسر نشود. از اشعار دلاویز و نظمهای شورانگیز خود مرهم کنایه که دلالت
بر معنی مقصود کند چیزی القا نمای. گفت بلی و این ابیات را برو خواند. شعر

فقلت لها یا عز ارسل صاحبی ... الیک رسولا والرسول موکل
بان تجعلی بینی وبینک موعدا ... وان تأمرینی بالذی فیه افعل
وآخر عهدی منک یوم لقیتنی ... باسفل وادی الدوم والثوب یغسل

بعد از آن کثیر بجانب بثینه عودت نمود. و چون در استان بثینه از شتر فرود آمد
پدرش گفت ای برادرزاده من ترا بر مراجعت بر تعجیل کدام باعث شد. گفتم در این
راه شعر آبداری شنیدم. مصلحت چنان دیدم که آن را بر تو عرض کنم از این جهت
رجعت نمودم. گفت بخوان. پس من آن را برو خواندم. و بثینه حاضر بود و می شنید
چون بثینه این ابیات شنید. حاشیه خدر را بر زمین انداخت. و گفت اخسا اخسا
پدرش گفت این چیست که میگویی. گفت سگی است که چون مردم بخواب میروند
او از عقب راویه بخانه اندرون می آید. بعد از آن بجاریه گفت مقدار هیمه از دوحات
باید تا گوسفندی جهت کثیر ذبح نموده مشوی گردانیم. کثیر گفت من مستعجلم و مجال توقف
ندارم. و از آنجا بر سبیل استعجال خود را بجمیل رسانید. و خاطر او را از قید تعلق
و انتظار سبحان جمیل بثینه رهانید. پس از آن جمیل و کثیر متوجه دوحات شدند. و
بثینه با صواحب خود بدوحات بیرون آمد. و جمیل و بثینه در آن منزل شریف
ملاقات یکدیگر مسرور و از اول شب تا زمانی که طلیعه صبح از اشیاء مشرق

داعیه پرواز نمود. دست آرزو بگردن مراد یکدیگر حمایل ساخته هرگونه سخنان
میکنند. کثیر گوید هرگز مجلسی احسن از آن ندیدم و احدی را بحضیر آخر افهم و اعلم
از ایشان مشاهده نکردم. و حافظ ابو القاسم بن عساکر در تاریخ کبیر خود
چنین گفته که ابو بکر محمد بن قاسم انباری این ابیات را از گفته جمیل بر من خواند.

وهی هذه

مازلت ابغی الحی اتبع فلهم ... حتی دفعت الی ربیبة هودج
فدنوت مختفیا الم ببیتها ... حتی ولجت الی خفی المولج
فتناولت رأسی لتعرف مسه ... بمخضب الاطراف غیر مشنج
قالت وعیش اخی ونعمة والدی ... لانبهن القوم ان لم تخرج
فخرجت خیفة قولها فتبسمت ... فعلمت ان یمینها لم تلجج
فلثمت فاها آخذا بقرونها ... شرب النزیف ببرد ماء الحشرج

هارون بن عبد الله العاصمی چنین گفته که جمیل بن معمر بمصر وارد شد. و عبد العزیز
بن مروان را مدح نمود. عبد العزیز او را بمجلس خلافت بار داد. و بعد از
استماع احسن جایزه فرمان داد. و بعد از آن از محبت او به بثینه
سوال نمود. و او را باتصال بثینه موعود گردانید. و باقامت مأمور ساخت
و از جهت او منزل و نزل و جمیع ما یحتاج مهیا نمود. چون اندک زمانی از اقامت
او برآمد کمیت حیوتش بسر در آمد. و این صورت در سنه اثنین و ثمانین وقوع

از عباس بن سهل ساعدی مروی است که گفت که من در شام یکی از اصحاب و احباب
خود ملاقی شدم گفت ترا میسر و جایز است که جمیل شه را که مریض است بعیادت
دلجویی نمایی گفتم بلی چون نزد او در آمدم نظر بروی من افکند و گفت ای ابن سهل
چگویی در شان مردی که هرگز شراب نخورده باشد و مال کسی برسم خیانت
و سرقه نبرده باشد و عرض کسی زنا و غیره هتک و خون کسی ناحق
سفک ننموده باشد و کلمه توحید و شهادت از روی صدق و اذعان گفته باشد
گفتم ظن من اینست که انکس بنجات فایز خواهد شد بعد از ان پرسیدم انکس کیست
که چنین زیسته گفت منم گفتم با انکه بیست سال است که با بثینه عشق می ورزی باشد مع
گمان نمی برم که ازین ورطات خلاص یافته باشی گفت اکنون در اول منزل
اخرت و اخر منزل دنیا ام از شفاعت حضرت رسالت پناه محمد صلوة الله
و سلامه علیه محروم باشم اگر سر کردست من بیدن بثینه بجایت رسیده باشد
و محمد بن احمد بن جعفر اهوازی گوید که جمیل بمصر مریض شد و بر فتی که بدان نگار
حق پیوست و عباس بن سهل ساعدی نزد او بعیادت در آمد و او حکایت
مذکوره راند و باز گفت ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی از اصمعی نقل
کرده که گفت شخصی که جمیل را دیده بود بمن گفت که جمیل عند الوفات مرا احضار
مرا بحضور خود طلب فرمود و گفت هیچ توانی بود انچه مخلفات و متروکات
من باشد ترا عطا کنم بشرط انکه از من تعهد خدمتی کنی که بعد از من بجای آوری

کم

گفتم اگر خدا خواسته باشد بلی گفت چون من بتقدیر خدا ازین عالم فانی بعالم بقا
رحلت نمایم این جامه مرا بستان و نگاه بدار و تمه حیات مشوب من را
بالتمام بتصرف نمایی بعد از ان این جامه را بر داشته بمیان قوم بثینه در آی و
این جامه و حله مرا در پوشش و انرا شقه شقه ساز بعد از ان بر محل مرتفعی بر آی و
باواز بلند خود این ابیات را بخوان شعر وهی هذه

صرح النعی وما کنی بجمیل — وثوی بمصر ثواء غیر قفول
ولقد اجر البرد فی وادی القری — نشوان بین مزارع ونخیل
قومی بثینة فاندبی بعویل — وابکی خلیلک دون کل خلیل

و چون جمیل نزیل دار بقا شد من بدانچه او مرا وصیت کرده بود قیام نمودم
و هنوز من ابیات را تمام نکرده بودم که بثینه ظاهر شد گویا بدری بود که طالع
و در تحت از ابر خرامان می آمد تا انکه بمن رسید و گفت ای مرد والله اگر تو درین
قضیه صادقی پس مرا کشتی و اگر کاذبی مرا فضیحت نمودی گفتم والله صادقم
بعد از ان اخراج حله او نمودم چون انرا دید دیگر خود را ندید و آواز بلند بگریه
گرایید و روی و سینه خراشید و زنان قبیله با او در گریه موافقت نمودند
و حله را بر زد بثینه از کثرت گریه بیهوش افتاد چون بهوش آمد بر خواست این دو بیت بخواند

وان سلوی عن جمیل لساعة — من الدهر ما حانت ولا حان حینها
سواء علینا یا جمیل بن معمر — اذا مت بأساء الحیوة ولینها

ودکراین دوبیت در ترجمه حافظ ابی طاهر سلفی رحمه الله کذشت

واالحمد لله رب العالمین

ابو اسامه جناده بن محمد اللغوی الازدی الهروی وی لغت
بسیار محفوظ داشته و ممیز لغات وحشیه و مستعمله بوده و در زمان او
مثل او فاضل لغت دان نبوده • و میانه او و حافظ عبد الغنی بن سعید المصری •
و ابی الحسن علی بن سلیمان المقری النحوی • الانطاکی موانست و اتحاد تمام • و موانست
و دوستی ما لا کلام بوده • و لایزال با یکدیگر در تحقیق مسایل ادبیه • در مدارس و مجالس
و مذاکرات مینموده اند • تا آنکه صاحب مصر الحاکم ابی اسامه جناده • و ابی الحسین
علی بن سلیمان المقری النحوی الانطاکی را در یوم واحد در ذی القعده سنه
تسع و تسعین و ثلثمائه مظلوما مقتول کردانیده • عفا الله عنه و عن اخوانه با حسن جزاه
و اسواء اساءه • و حافظ عبد الغنی مذکور بواسطه قتل رفقا خود مختفی و مستور کشته •
این صورت مسطوره از امیر مختار المعروف بالمسبحی منقول است • و هروی •
بفتح ها و را مهمله و بعد از آن واو نسبت است بمدینه هراة و آن اعظم بلاد خراسانست
و جناده بضم جیم و فتح نون و بعد از الف دال مهمله مفتوحه بعد از آن ها ساکنست

واالحمد لله رب العالمین

ابو القاسم جنید بن محمد بن جنید الخزاز القواریری الزاهد المشهور اصل شریف
آنحضرت از نهاوند بوده • و مولد شریف آنحضرت عراق عرب بوده •

ابو اسامه اللغوی

شیخ الطائفه جنید البغدادی

و او فرید عصر و وحید اولیای روزکار بوده • و بحصول انواع ریاضت و مجاهدت
کوی معارف و حقایق از همکنان ربوده بوده • و او سلطان اولیا و برهان
حقایق اتقیا و اصفیا بوده • و بر حضرت ابی ثور صاحب حضرت امام شافعی رضی الله عنه
تفقه نموده بوده • و کویند بر مذهب حضرت سفیان ثوری بوده • و لایزال صحبت
شریف خال خویش سری سقطی • و حارث محاسبی و غیرهما از اجله مشایخ عظام
ملازمت مینموده • و ابو العباس بن سریج با آنحضرت مصاحبت مینموده • و چون
ابو العباس در اصول و فروع تحقیقات دقیقه عارفانه مینموده • حضار مجلس از آن
تعجب میکرده اند • وی میکفته که این مرتبت مرا از میامن برکات صحبت حضرت
جنید بغدادی روزی شده • از حضرت جنید سؤال کردند که عارف کیست کفت
عارف آنکس است که از سر تو خبر دهد • و تو ساکت باشی • و میکفته که مذهب ما مقید
باصول کتاب و سنه است • روایت کنند که حضرت جنید قدس سره • روزی
سبحه در دست داشت • مردی کفته ترا با شرف مکانت اتصال و علو منزلت
استقلال چه احتیاج بداشتن تسبیح است • جواب فرمودند که این طریقی است که از این
طریق بحضرت • رسیده ام این طریق را از دست نمی دهم • و از آنحضرت قدس سره
منقول است که میکفته خال من سری سقطی مرا میکفت که از معارف حقه و حقایق صدقه
ناس را بسبیل موعظت و نصیحت محظوظ و بهره مند کردان • و ایشان را براه حق دعوت
نمای • من بعد اقتنا تا عن تکلم العوام از این صورت آبی بود تا شب جمعه حضرت رسالت

مسایل مج

پناه محمدی صلی الله علیه وسلم در واقعه دیدم که بلفظ گهربار حقایق نثار فرمود •
تکلم علی الناس چون از خواب صواب نما بیدار شدم قبل از طلوع صبح بدر خانه سری
سقطی رفتم و در خانه کوفتم • بعد از آنکه بملاقات او شرف امتیاز یافتم قبل از تکلم من
فرمود • تا از آنکه تصدیق ما کردی • روز دیگرش در جامع نشستم • و این صورت
در میان ناس اشتهار یافت خلق عظیم جمع شدند • غلام نصرانی که آثار تنکر از وجنات
حال او ظاهر بود • در نزد من آمد و گفت ای شیخ این قول حضرت رسالت پناه محمدی
صلوات وسلامه علیه • اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله چه معنی دارد • لمحه لطیفه بحسب
تامل انداختم بعد از آن سر برآورده گفتم مسلمان شو که وقت اسلام تو رسیده • غلام
فی الحال مسلمان شد • و از حضرت شیخ قدس سره منقول است • که وقتی در درب
کاغذ فروشان میگذشتم • از پس دیواری آواز جاریه مغنیه شنیدم این ابیات
میخواند • و بگوش هوش استماع آن نمودم و از آن بسیار ملتذ و منتفع شدم و هی هذه

• اذا قلت اهدی الهجر لی حلل البلی • تقولین لولا الهجر لم یطب الحب •
• وان قلت هذا القلب احرقه الهوی • تقولی بنیران الهوی شرف القلب •
• وان قلت ما اذنبت قلت مجیبة • حیاتک ذنب لا یقاس به الذنب •

و از استماع آن ابیات ضعف مستولی شد و بیهوش افتادم • در اثنای این حال صاحب
بیت از خانه بیرون آمد • چون از حال من آگاه شد • گفت این چه حالت که ترا پیش آمده
حقیقت حال را بدو باز گفتم • گفت تو گواه باش که من آن کنیزک را بتو بخشیدم • گفتم من

قبول

قبول کردم • و ابتغاء لوجه الله آزاد او و خواست • بعد از آن آن جاریه را یکی
از درویشان صومعه و رباط نکاح کردم • و از او فرزند جلیل القدر صاحب حال پدید شد
روایت کنند که حضرت شیخ قدس سره • پیاده بلا رفیق و شریک سی حج گذارده •
و در یوم السبت نیروز الجم سنه سبع و ستین ومائتین وقیل ثمان و ستین آخر روز جمعه
بدار السلام بغداد • شاهین روح مطهرش در ذروه سموات از نشیمن عودت ساخته
و در مقابر شونیزیه نزد خال صاحب حال خود حضرت سری سقطی صبح روز شنبه مدفون گشته •
گویند حضرت قدس سره عند موته ختم قرآن کریم نموده • بعد از آن ابتدا بسوره بقره
نموده • چون هفتاد آیه از آن قرائت فرموده • ساقی اجل کاسه وصال بدو پیموده •
قدس الله سره • و آنحضرت را خزاز نیز از آن میگفته اند که در بعض اوقات بعمل
خزازی اشتغال مینموده • و قواریری بواسطه آنکه پدر مرحومش قواریری بوده
و خزاز بفتح خاء معجمه و تشدید زا و بعد از الف زاء ثانیه و قواریری بفتح قاف
و واو و بعد از الف راء مکسوره و بعد از آن یاء مثناه من تحتها ساکنه و بعد ها راء و
نهاوند بفتح نون و سمعانی گوید بضمها و بعد از ها الف و واو مفتوحه بعد از آن
نون ساکنه و دال مهمله و آن مدینه ایست از بلاد جبل در جنب بروجرد است و در اصل
ابتدا نوح آوند بوده چه از انوح نبی علیه السلام بنا نموده • و معنی آوند بنات
و چون اعراب در آن تصرف کرده اند نهاوند گفته اند • و شونیزیه مقبره در جانب
غربی بغداد است و در آنجا جمعی کثیر از اکابر اولیا مدفون اند • والحمد لله رب العالمین

القاید جوهر

ابو الحسین جوهر بن عبدالله المعروف بالکاتب الرومی• وی مولی معز بن
منصور بن القائم بن المهدی صاحب افریقیه است• و او را جهة تسخیر و تصرف دیار مصر
بعد از وفات کافور الاخشیدی بدان صوب فرستاد• و با او عساکر گران سنگ
بر فاقت سرداران فرهنگ روانه گردانید• واین صورت در یوم السبت رابع
عشر ربیع الاول سنه ثمان وخمسین وثلثمایه از کمین خفا بمنصهٔ ظهور هویدا شد• و
در یوم الثلثا ثامن عشر شهر شعبان المعظم من السنة المذکوره بمنبر برآمد• بعد از ادای خطبه
جمعه دعای حضرت معز مشار الیه کنه اختتام کلام باسم دولت مرام آنحضرت فرمود•
وخبر بشارت اخذ بلاد مصریه در افریقیه در منتصف رمضان المبارک سنه مذکوره
بمعز مومی الیه رسید• وقاید جوهر مشار الیه در انجا باقامت مراسم انصاف وانتصاف
قیام نموده• روزگار برعایت رعیت بسر می برد• تا آنکه مولای او معز مشار الیه
بدانجا نزول اجلال نمود• واو را بر علو منزلت وسمو رتبت الآن کما کان ابقا نمود
و مدت متمادی برین منهج سالک بود• بالاخره در یوم الجمعه سابع عشر محرم الحرام سنه
اربع وستین وثلثمایه حضرت معز مشار الیه• او را از حکومت مصر ونظر دواوین
وجبایت اموال معزول گردانید• واو در یوم الخمیس عشرین ذی القعده سنه احدی
وثمانین وثلثمایه در مصر بجوار رحمت الهی مجاور شد• وشاعری نماند که او را بمراثی
جگرسوز ذکر نمود• ومآثر اخلاق او را علمای زمان اظهار نکرد• سبب ارسال
تجهیز معز بن منصور قاید مذکور را بتسخیر دیار مصریه آن بود• که چون کافور خادم اخشیدی

سنه ثمان وخمسین وثلثمایه سنه
مصر تحت تصرف قاید جوهر در آمد
وخطیب مصر روز جمعه عشرین
شعبان صح

الی

الی ذکره فی حرف الکاف عرصه حیوة را از وجود خود خالی ساخت• بعد از کشاکش
ومخالفت بسیار• آرای ارباب دولت اخشیدیه بر آن قرار گرفت که ولایت ومملکت
احمد بن علی بن اخشید را باشد• و چون او صغیر السن است• ابن عم پدر او ابو محمد بن
الحسن بن عبدالله بن طغج نایب وخلیفهٔ او باشد• وتدبیر امور ملکی وسیاست جیش
بشمول اخشیدی متعلق بود• وضبط اموال ورعایت اصحاب اموال باقبال رای رزین
ابی الفضل جعفر بن فرات مفوض ومرجوع کرده• واین صورت را در یوم الثلثا بیست
عشرین شهر جمادی الاولی سنه سبع وخمسین وثلثمایه تصویر و تقریر نمودند• وخطبه را
بر رووس منابر باسم احمد بن علی بن اخشید اولا وحسن بن عبدالله ثانیا در مصر
واعمال آن وشام وتوابع آن وحرمین شریفین خواندند• چون اندک زمانی برین گذشت
عساکر وجنود را بواسطه قلت اموال وعدم جهات نفقه از غلال اضطراب وغوغا
بدرجه کمال رسید• چنانکه در ترجمه ابو الفضل بن الفرات بدان اشارت شده•
بنا برین جمعی از وجوه اعیان واعیان شجعان این حال را بحضرت معز مشار الیه
ارسال نمودند• و با او غایبانه تسلیم مصر معاهدت فرمودند• وطلب عسکر از او
کردند چون معز مشار الیه برین صورت وقوف یافت• قاید جوهر را که طینت
او بطیب مجبول• وتمام اقوال وافعال او بازدیاد وارتفاع دولت معزیه
محمول بود بتجهیز تسخیر دیار مصریه وفتح آن نامزد گردانید• اتفاقا در آن ایام قاید
مذکور را انکساری روی نمود• وجوهر بعارضه مرض عرض مرض شد• و برکاب

شرف گشت مولی او معز مشار الیه اتفاقاً مزاجه او را عیادت نمود • و در مجلس عیادت
چنین گفت که جوهر مشار الیه ازین مرض نمی‌میرد • و فتح دیار مصریه عنقریب باهتمام
او صورت می‌پذیرد • چون مرض بصحت و انکسار بعافیت مبدل شد حضرت معز
آنچه مایحتاج او بود • از سلاح و مال • و خیول و رجال مدد و تسلیم نمود • و او با عساکر
منصوره بمنزل رفاده نزول نمود • و با او زیاده از صد هزار سوار جرار • و زیاده
از هزار و دویست صندوق مال بود • و حضرت معز همه روزه بمنزل مذکور نزد او
میرفت • و مجلس را خلوت کرده • بدو هرگونه وصایا و نصایح مینمود • و در
روزی که جوهر قاید از رفاده • کوچ کرده متوجه مصر بود معز مشار الیه با تمام فرزندان
سعادتیار • و اولاد کامکار • بمشایعت او بیرون آمد • و در هنگام مراجعت قاید
جوهر بین یدی معز توقف نموده • مترصد اوامر علیه و اشارات سنیه بود • و حضرت
معز را بسبب اتکا نموده • آنچه از اسرار خفیه داشت • بدو سپارش فرموده • بعد از آن
بفرزندان خود اشارت کرد که فرود آیند • و جوهر را وداع کنند حسب الاشارة
فرزندان جمیع امرا و اعیان از اسب بزیر آمده • او را وداع کردند و جوهر دست
و زانوی حضرت معز و پای اسپش را بوسیده • وداع نمود • و باشارت حضرت
معز سوار شد • و از همدیگر جدا شدند • و چون معز بمنزل و قصر سلطنت عودت نمود •
جمیع ملبوس خود را الا اسب و عمامه سوی خاتم و سراویل بجوهر فرستاده • و کتابتی
بافلح صاحب برقه نوشت که چون بقاید جوهر رسی از اسب فرود آید • تقبیل

او

او نمای • افلح ازین صورت استکثار و استکبار نمود • و مبلغ صد هزار دینار
زر سرخ قبول نمود که حضرت خلیفه را خدمت کند • تا او را ازین امر معاف دارد •
میسر نشد • و حسب المذکور عند الملاقات از اسب بزیر آمده دستبوس نمود •
و چون خبر وصول قاید جوهر بمصر رسید • اهل مصر بنهایت مضطر و مضطرب شدند •
و با وزیر ابوالفضل جعفر بن فرات اتفاق نمودند که بطلب صلح مراسلت نمایند •
بشرط آنکه املاک ارباب در دست ملاک الآن کما کان ابقا نمایند • و از جناب
مرتضی اعظم مسلم بن عبدالله الحسینی که از متعینان سادات و اهل بیت بود • التماس
سفارت کردند حضرت مسلم بشرط آنکه جمعی دیگر از متعینان بلده همراه باشند قبول
نمود • و وزیر کتابات حسب ارید نوشته بدیشان سپرد • و ایشان را روانه کرد •
و بتاریخ یوم الاثنین ثامن عشر رجب سنه ثمان و خمسین و ثلثمائه متوجه شدند •
و بملازمت جوهر قاید در موضع تروجه • و آن دیهی است قریب باسکندریه مشرف
شدند • و قاید مذکور شریف مشار الیه را بشرایط اعظام بتقدیم رسانید • و مودی
رسالت را باجابت مقرون گردانید • و ملتمس ایشان را مبذول ساخت • و
عهدنامه حسب المسئول و المطلوب نوشته ایشان را باز گردانید • اما یوماً فیوماً فتنه
در مردم مصر زیاده می‌شد • تا آنکه جماعت اخشیدیه و کافوریه و عساکر منسوبه بایشان
مهیای اسلحه شدند • و اموال و حجات خود را در محال خفیه مستور ساختند • و شمشیر از نیام
کین و انتقام برآورده • از صلح رجعت نمودند • و خیام را از شهر بیرون بردند •

ازین صورت قاید جوهر را خبر دادند • و شریف مذکور در سابع شعبان المعظم
ازین حالت معهوده بمصر عودت نمود • و کتاب عهد و امان با اهالی و ساکنان
آن دیار رسانید • ابوالفضل بن فرات سوار شده بخدمت شریف رفت و جمیع
اعیان ناس نزد آنحضرت جمع شدند • و تمام عساکر و سپاه حاضر گشتند شریف
مشارالیه کتاب عهد و امان را بر ایشان خواند • و اجوبه کتب اعیان را که بالتماس
ابقاء اقطاع و املاک نوشته بودند • و باتمام ملتمس ایشان مبذول و مقبول شده بود
بصواحب رسانید و کتاب وزیر را بدو تسلیم نمود • و در آنجا او را بوزیر مخاطب
نموده بود القصه فصل طویل و زمان ممل بمباحثات و منازعات گذرانیدند
و بعدم رضا بر صلح مجلس را متفرق ساختند • و عساکر مذکوره نحریر شویزانی را
بامارت قبول نمودند • و بدو سلام کردند و او را مقدم و مقتدای خود ساخته
باختیار مقاتله و قتال متوجه جیزه شدند • و در جیزه منزل نموده جسر و معبر را از عبور
مخالفان محافظت نمودند • و از جانب رایات فتح آیات قاید که جواهر اکلیل
دولتش از اشراقات سعادت متلالی و درخشان بود پیدا شد • و بتاریخ
حادی عشر شعبان سنه مذکور بنیاد قتال و جدال شد • و از طرفین خیل و رجال
و از جانبین اسباب و اموال ماسور و ماخوذ گشت • و قاید جوهر ازین منزل کوچ
نموده بمنیة الصیادین نزول نمود و معبر منیه شلقان را از مخالفان باز گرفت
و قتال با شداد انجامید • جماعتی از عساکر مصر مراکب خود را باطلال آن جوهر از

از اشراقات آفتاب جدال و قتال رهانیدند • و جمعی دیگر بر قتال مصر بودند •
چون تمادی قتال را جوهر مشاهده نمود • و آنکه معبرها را از عبور حفظ نموده
بودند جعفر بن فلاح را گفت حضرت معز ترا جهة چنین روزی میخواهد • چه توقف
و تهاون مسکنی • فی الحال فلاح مذکور بنیة فتح برهنه شده • با سپاه و یلی بمرکب
در آمد • جمع کثیر با او موافقت و مرافقت نمودند • و چون بخصم رسیدند شمشیر
کین از جانبین کشیدند • فی الحال بازار قتال گرم • و آتش کانون حیوة سرد شد •
و چندان کشته بر روی خاک و آب افتاد که از خون کشتگان هامون جیحون و
جیحون از ابدان قتلی شکل هامون شد • او زنسیم فتح و نصرت عقد جواهر ظفر جوهر
و جوهر عقد فتح و نصرت را تحریک داده • انهدام و انکسار بر عسکر اخشیدیه
افتاد • و ایشان در شب بیکبارگی منهزم گشته خود را بمصر رسانیدند • و آنچه
ایشان را از نقود و اجناس از خانها در خود میسر شد برداشته بهر جانب
متفرق شدند • و نسوان و طفلان ایشان سر و پا برهنه از حرم بر آمده
سرای ابی جعفر شریف در آمدند • او را باعاده امان مبالغه بی پایان نمودند •
مرتضی مشارالیه بعد از تقدیم مقدمات تهنیت فتح باعاده امان و افادهٔ اطمان
از حضرت قاید سؤال فرمود • و ناس نزد او منتظر جواب نشسته بودند •
ناگاه رسول او بعلم ابیض و امان نامه بعدی رسید • و طوایف ناس را اطمینان
نموده مردم شده و ولایت را بامان مطمئن الجنان گردانید • و عساکر منصوره

از نهب و غارت ممنوع ساخته از شهر بیرون کرده باندک زمانی شهر از غوغا و غلوا
سکون و استراحت یافت. و در بازارها کشاده. ابواب فتنه و آشوب بسته شد
و در میانه مردم آرام و قرار پدید آمد. و در آخر همین روز رسول حضرت قاید
بخدمت مرتضی شریف رسیده گفت. یوم الثلثا سابع عشر شهر شعبان المعظم با جمیع
اکابر و اشراف. و اعالی علما و اعیان اطراف و عامهٔ رعایا، و کافهٔ برایا ر
باستقبال رایات فتح آیات بیرون آیند. و مرتضی مذکور با ابوالفضل بن فرات
وزیر و جمع کثیر از اعالی و اعیان مصر باستقبال متوجه شدند. و چون بعساکر قاید
ملاقات نمودند. منادی ندا نمود که جمیع آنانی که از مصر باستقبال رایات نصرت
غایت بیرون آمده اند همه از اسب بزیر آیند. مگر مرتضی شریف. و ابوالفضل جعفر
وزیر. وحسب الامر نموده همه از اسب بزیر آمده حضرت قاید را سلام کردند. و حضرت
شریف بعد از ملاقات در یمین و یسار قاید جوهر روانه شدند. و چون از سلام وابوالفضل جعفر بخانه خود
فراغت یافتند ابتدا بدخول مدینه نمودند. و از ابتدای زوال شمس فرقه فرقه
عساکر منصوره بشهر در آمدند. و بعد از عصر قاید جوهر با اعلام فتح و نصرت انجام
و طبل و مزامیر طراز التزام متلبس ثیاب منسوجه از ذهب و فضه بر اسب قدر
سوار شده بمیان معسکر که اکنون قالبگاه قاهره است نزول اجلال نموده. و
موضع قاهره را تخطیط و ترسیم نموده. اساس قصر بنام معز خلیفه بعد از احیای عید
حفر نمود. چون صباح اهالی مدینه تهنیه فتح باستان عدالت آشیان قاید

رسیدند. از دیدن این صورت تعجب بسیار نمودند. و از بدایت یوم الثلثا
تا نهایت سنت روز علی الاتصال لشکر بشهر در می آمد. بعد از آن جوهر مذکور مشتمل صنایع
آثار طلب نموده بکتبت بشارت نامه خبر فتح و نصرت و محو آثار عداوت ظلم و زحمت
مامور گردانید. و دبیر صایب تدبیر السنهٔ کلک بلاغت مرام را باخبار اخبار عداوت
آمیز علاوت انگیز شیرین ساخته. قلاید نصرت را بجواهر تدبیرات صایبه و زواهر
تقدیرات صادقه حضرت جوهر مذکور زیب و زینت داده. روانه گردانید. و
از سپهسرداران و سرگروهان اعاظم و اعیان چند نفر را مصحوب خبر فتح بدان
جانب فرستاد. و خطبه بنی عباس و ذکر اسامی ایشان که بر رؤس منابر
و وجوه دراهم و دنانیر مذکور و مکتوب بود. محو و منسی گردانید. و لباس سواد که
در سویدای خواطر آل عباس با جنس لباس جلابیب زینت اجسام غزلان قرار گرفته
بود. بلباس مخالفت اساس بیضا مبدل و معوض گردانید. و خطبا و ائمهٔ مساجد
و جوامع را ملبس ثیاب بیض مامور ساخت. و خود بنفسه الشریف یوم السبت
مر اسبوع بدیوان مظالم داد خواهی حاضر شده. وزیر و قاضی و جمع کثیر و جم
غفیر از اکابر علما و فقها مجمع ساخته فصل قضایا و مهمات مسلمین مینمود. بعد از
انقضای دو ماه در جمعه ثامن ذی القعده جوهر مذکور باز دیاد جواهر این کلمات عز
غایات در بیانات خطیب را مامور گردانید. تا آنکه در عقب خطبه چنین گویند اللهم
صلی علی محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة البتول و الحسن و الحسین سبطی الرسول الذین

اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا • اللهم صل على الائمة الطاهرين اباء امير المؤمنين
ودر جمعه ثامن عشر شهر ربيع الآخر سنه تسع وخمسين وثلثمائه • قايد مذكور در جامع ابن
طولون با اكثر واهل عساكر منصوره نماز گذارد • وعبد السميع ابن عمر العباسي الخطيب
در ذكر اهل بيت • واظهار فضايل وكمالات ايشان مقتضاء فصاحت وبلاغت
بتقديم رسانيد • وازبراي قايد دعا فرمود • وقراه بسمله بجهر نموده سوره جمعه
ومنافقين موافق سنه رسول واهل بيت تلاوت فرمود • واذان را بكلمه
حي على خير العمل مشحون ساخت • بعد ازان در ساير مساجد اذان بهمان طريق
وا گرفت وخطيب در صلوه جمعه قنوت ميخوانند • واين اول اذاني بود كه
در مصر مقرون بحي على خير العمل خواندند • ودر جمادي الاولي سنه مذكوره در جامع
مصر عتيق اذان را بحي على خير العمل ايضا مقرون گردانيدند • ازين صورت قايد
جوهر مشار اليه بسيار مسرور شد • بشارت اين مسرت ومژده اين بشارت بحضرت معز بالله
فرستاد وچون خطيب بر سر منبر بدعا قايد اتيان نمود جوهر مشار اليه
ازان اظهار انكار وكراهيت نموده • وگفت اين نه رسم موالي وسادات ماست
بعد ازان در بناء جامع بقاهره شروع نمود • واز روي اهتمام واعتنا باتمام
ان مشغول شد • ودر سابع شهر رمضان المبارك سنه احدي وستين تمام گشت
ودران اقامت نماز جمعه نمود • مظنون من بنده احمد ملكان آنكه اين جامع جامع
معروف بجامع ازهر است قريب باب برقيه الواقع بجنب ودين باب النصر • چه جامع

ديگر بقاهره مجاور باب النصر جامع مشهور بجامع حاكم است • وآن محقق است كه بنا
جعفر بنيتا لنفقت جوهر مذكور چهار سال وبيست روز تدبير مملكت مصر
براي بال تمام واقدام نمود • الحق اثار خيرات ومراسم عدالت • وترحمات او بر صحايف
روزگار باقي ماند • وچون معز بن منصور رسيد ومولى مشار اليه بحوالي قاهره رسيد •
كافي ترجمه جوهر مشار اليه از قصر بملاقات • وملازمت استقبال او بيرون شد •
واز آلات وادوات • واموال واسباب هيچ چيز سوي يكدست رخت بيرون
نبرد • وچون از استقبال عودت نمود • ديگر بقصر مذكور عودت نمود • وبمنزل
وخانه خود كه در قاهره انشا نموده بود نزول نمود وحاكم تفصيل اين حال در ترجمه
مولاي او معز مشار اليه خواهد آمد وقصر را بما فيه من الاموال بحضرت معز باز گذاشت
گويند • ولد جوهر مذكور حسين كه قايد القواد حاكم مصر بود • از حاكم مذكور خوف
وهراس بخاطر آورده • با فرزند وداماد خودش قاضي عبد العزيز بن النعمان از قرار
نمود • او حاكم كس فرستاده ايشانرا امان وايمان دلجويي كرده بجاي فرش
باز آورد • واندك مدتي در بيشان مواسنت ورزيده • در روزي كه ايشان
بقصر الاماره بخدمت حاضر شد همه جمله • حاكم راشد جيشي كه سيف النقمة بود
ماده غلام از اتراك فرستاده حسين وصهر او را قاضي عبد العزيز را بقتل آورد
وسر ايشان را بين يدي • حاكم احضار نمودند • وقتل ايشان در سنه احدي
واربعمائه بود • وقد تقدم خبر برجوان • والحمد لله رب العالمين

جهارکس الصلی

ابو منصور جهارکس بن عبدالله الناصری الصالحی الملقب بفخرالدین • وی
از کبار امرا و ذوی الاقتدار دولت صلاحیه بوده و او شخص کریم الذات
سخی النفس عظیم الشان والصفات بوده • قیساریه کبیر قاهره بنا کرده اوست
جمعی از تجار که اطراف و اکناف بلاد را بهر تجارت سیر نموده بودند
و دیدیم که گفتند بمتانت و حصانت و لطافت • و ظرافت این بنا بنای دیگر ندیده‌ایم
و بر بالای آن مسجدی در نهایت زینت ترتیب نموده • رحمة الله و او در
شهور سنه ثمان و ستمائه در دمشق متوفی شده • و در جبل صالحیه مدفون است
و تربه او در آنجا معروف و مشهور است • و جهارکس بکسر جیم و فتح ها و بعد از الف
راء مهمله و بعد از آن کاف مفتوحه و سین است و این لفظ عجمی است

والحمد لله رب العالمین

حرف الحاء

ابو تمام حبیب بن اوس بن الحارث بن قیس بن الاشج بن یحیی بن مروان
ابن مر بن سعد بن کاهل بن عمرو بن عدی بن عمرو بن الغوث ابن طی • و اسم طی
جلهمة بن ادد بن زید بن یشجب بن یعرب بن قحطان است • و او از شعراء
مشهورین است • و بعضی در ترتیب آبا و اجداد او اختلاف نموده اند •
و او وحید دهر • و فرید عصر بوده • و کتاب الحماسه تألیف اوست • و آن
بر جزالت لفظ و بلاغت معنی و جودت طبیعت • و اتقان نحو او دلالت میکند

و او را مجموعه دیگر مسمی بفحول الشعراء من الفضلا متداول و مشهور است • و در آن اسامی
شعراء جاهلیه و اسلامیین و المخضرمین یعنی آنانی که زمان جاهلیه و اسلام
رسیده اند جمع نموده • و دیگر کتاب اختیارات که جامع اشعار شعراء است تألیف
فرموده • و محفوظات او بالغ باقصی مراتب کمال بوده • و در زمان او و بعد از آن
کسی را اقتدار وصول بدان رتبه نبوده • گویند او را چهارده هزار ارجوزه عرب سوای
القصاید و المقاطیع بر صحیفه خاطر ثبت بوده • و خلفاء زمان خود را بقصاید غرا مدح
نموده • و از ایشان بجوایز و انعامات فایز گشته • و طوف بلاد و زیارت و ملاقات
اکابر و اشراف عباد نموده • و قصد بصره کرده • و در بصره عبدالصمد بن المعذل
که از شعراء مشهور زمان بوده متمکن و متوطن بوده • چون وصول ابو تمام شنیده و از
توجه او بدان جانب او و تنفر از نفس خود و خوف گشته • پیش از آنکه او بشهر در آید

این سه بیت بدو نوشته

انت بين اثنتين تبرز للناس ... وكلتاهما بوجه مذال
لست تنفك راجيا لوصال ... من حبيب او طالبا لنوال
اي ماء يبقى لوجهك هذا ... بين ذل الهوى وذل السؤال

و چون ابو تمام بر ابیات مذکوره • واقف شده بصره در نیامده • و رجعت نموده
و گفته اشعار عبدالصمد احاطه نموده • ما را در بصره حاجتی نیست • این فقیر احمد خلکان
نظایر این ابیات در ترجمه متنبی در حرف میم ذکر کرده ام • و چون ابن معذل

این ابیات کفته شخص وراقی داده که او با ابی تمام می نشسته • ولیکن همه کس را نمی
دانسته اند • و وراق این ورق را بموجب اشارت عبد الصمد مذکور با بی تمام داده
و ابو تمام چون بران مطلع شده • و بر ظهر ورق این ابیات را نوشته بعبد الصمد فرستاده

أفي تنظّم قول الزور والفند • وانت انقص من لا شيء في العدد •
اشرجت قلبك من غيظ على حنق • كانّها حركات الروح في الجسد •
اقدمت ويلك من هجوي على خطر • كالعير يقدم من خوف على الاسد •

و چون عبد الصمد بیت اول ابو تمام را ملاحظه نموده • کفته او علم جدل را خوب دانسته
چه زیاده و نقصان در معدوم بمعنی لا شی تجویز نموده • و چون در بیت ثانی تامل
کرده کفته اشراج عمل فراشین است • و آن ترتیب اجزاء خیام است بدو کمان
و چون بیت ثالث را دیده لب بدندان کزیده • و از فصاحت و بلاغت آن متعجب
کشته • صولی کفته که کفته اند ابو الفتح محمود بن حسین المعروف بکشاجم در کتاب المصاید
والمطارد • نزد ذکر ابو تمام این معنی را ذکر نموده • و کفته جاحظ در باب ذکر انتیاد
بعض ماکولات بحیوانات درنده • و سباع از ذکر حمار که چون رایحه شیر استشمام
میکند خود را از خوف روی اندازد و غافل شده بیفتد • کویند چون ابو تمام
قصیده که در مدح ابو دلف العجلی کفته بوده • و اول آن این بیت است

على مثلها من اربع وملاعب • اذيلت مصونات الدموع السواكب •

بر خوانده استحسان بسیار نموده • و مبلغ پنجاه هزار درهم بدو احسان نموده •

وکفته والله انچه بجایزه این شعر دادم بمراتب دون این شعر است • و ما غایت
مثل این شعر در حسن لطافت صوری و معنوی ندیده ام • مکر قصیده در مرثیه
محمد بن حمید الطوسی که ابو تمام کفته حضرت امیر کدام را میخواهد کفته • این قصیده را
زیرا که اول آن این بیت است شعر کذا فلیجل الخطب ولیفدح الدهر •
فلیس لعین لم تفض ماؤها عذر • بعد از آن ابو دلف کفته والله دوست میداشتم
که من مرده بودمی و از تو این قصیده در مرثیه من بمرثیه تو روزکار باقی میماند •
ابو تمام کفت نفس من و اهل من فدای حضرت تو باد • و مرک من پیش از تو بادا • و کفته
شده است آنکس که او را بامثال این قصاید و اشعار مرثیه کویند • علما کفته اند که
از قبیله طی سه کس از جید من موجد من بیرون امده اند • حاتم طائی در جود • و
داود بن نصیر در زهد و تقدیس جود • و ابو تمام حبیب بن اوس در اشعار جیده
و اختراع مقصود • التقصه اخبار و آثار حسنه او بر تمام ارباب ذکا و
افهام کالشمس فی رابعة النهار و الایام ظاهر و مشهور است • ابن خیر احمد حکایت
دیده که جمعی از ارباب دانش متفق بودند برانکه ابو تمام حضرت خلیفه را چون بقصیده
سینیه مدح نموده • چون بدین بیت رسیده • شعر

اقدام عمرو فی سماحة حاتم • فی حلم احنف فی ذکاء ایاس

وزیر مدد کفته تو در مقام مدح امیر المؤمنین را تشبیه باجلاف عرب نموده
لحظه سر در پیش انداخته • بعد از آن سر بر آورده • این دو بیت را بر وزیر خوانده

لا تنکروا ضربی له من دونه   مثلا شرودا فی الندی والباس

فالله قد ضرب الاقل لنوره   مثلا من المشکاة والنبراس

بعد از آن وزیر بخلیفه گفت هرچه مطلبد بدو احسان نمای که وی زیاده از
چهل روز نخواهد زیست چه از شدت فکر چشمهای او مملو است از خون و صاحب
آن زیاده برین قدر معیشت نمی کند گفت چه میخواهد گفت حکومت موصل بخواهد
فی الحال بدو ارزانی داشت و او بدانجا متوجه شد بعد از انقضاء این مدت
بجوار رحمت الهی مجاور شد این حکایت صحت و حقیقتی ندارد ابو بکر صولی در کتاب
اخبار ابو تمام چنین ذکر کرده که ابو تمام این قصیده را در مدح احمد بن معتصم گفته
بود و برو خواند چون به بیت مذکور یعنی اقدام عمرو الی آخره رسید ابو یوسف
یعقوب بن الصباح الکندی که در ان مجلس حاضر بود و او فیلسوف زمان خویش بود
بدو گفت رتبت مکارم امیر فوق انچیزهاست که تو اورا توصیف و تشبیه
کرده او ساعتی سر در پیش افکند و آن دو بیت مذکور را در اعقاب این بیت بیفزود
و با ابیات قصیده برخواند و چون قصیده را ازو گرفتند آن دو بیت در آنجا
نبود از سرعت انتقال و گفتن آن دو بیت بداهةً حضار مجلس تعجب نمودند
و چون ابو تمام از مجلس بیرون شد ابو یوسف کندی گفت این جوان عمر کم
می برد و ابو بکر صولی ناقل این حکایت چنین گوید که این حکایت را از نقلت
انچه من ذکر کردم روایت کنند اما انچه صحیح است اینست که من ذکر کردم

و خلاف این خلاف محض است و نیز پی روی نموده صورت ولایت او
موصل را غیر از این بوده که حسن بن وهب او را بر موصل برید ساخته
و او در انجا کمتر از دو سال اقامت نموده بعد از آن نذار ارجی را یک
زمان استقبال نموده و انچه دلالت بران میکند که حکایت اول غیر
صحیح است آنکه این قصیده را در مدح احدی از خلفا نگفته بل انرا در مدح احمد
بن معتصم و یا احمد بن مامون گفته و این هر دو متولی خلافت و سلطنت نشده اند
اما انچه حیص بیص شاعر در رقاع پیچیده که بر ابو تمام بسر شد خلیفه نوشته و طلب
یعقوبا از بغداد ازو نموده و در انجا گفته که موصل را بجایزه شاعر طائی داده
بوده اند اگر تو یعقوبا را بمن دهی چه شود میتواند که ازو بعد تحصیل یعقوبا
ساخته باشد و باقی از تحقیق بنا بر امر علی ما قال الناس فرموده باشد
والله اعلم و ابن دحیه در کتاب النبراس درین غلط متابعت حیص بیص نموده
و صولی گفته که چون ابا تمام محمد بن عبد الملک زیات وزیر را قصیده که اول آن
این بیت است مدح نمود شعر

ودیمة سمحة القیاد سکوب   مستغیث بها الثری المکروب

لو سعت بقعة لاعظام اخری   لسعی نحوها المکان الجدیب

ابن الزیات بدو گفت یا ابا تمام این شعر تو بجواهر صنایع لفظی و زواهر بدایع معنوی
بنوعی اراسته است که محاسن زیور جواهر گوش و گردن ماه رویان عشوه انگیز

وماثر غرر و درر حبیب و حبیبه بلاجویان فتنه آمیز مراتب دون آنست و نفایس ذخایر
که در خزانه قوت واهمه مخزون و مودع است مکانی و مماثل جایزه آن نمی
تواند شد و در مجلس ابن زیات وزیر یکی از حکیمان دانش ور و فیلسوفان
ذوی الفهم والبصر حاضر بود گفت این جوان در عنفوان صبا و ریعان نشو و نما
عنقریب عالم بقا آستقبال خواهد نمود به حدت ذکا و فطنت و دها طبیعت
در روحانیه نفس او جسم و بدن او را میخورد و چنانکه سیف مهند غلاف را و همچنین شده
و او از سی سال باندکی زیاده زیسته این صورت مخالف تاریخ وفات و
مولد مشار الیه است کما سیاتی و شعر او تا زمان ابوبکر الصولی غیر مرتب
بوده او از ابترتیب حروف جمع نموده و بعد از ان علی بن حمزه اصفهانی
از ابترتیب اصناف جمع نموده ولادت او در سنه تسعین ومایه و قیل سنه
ثمان و ثمانین ومایه و قیل سنه اثنین و سبعین ومایه و قیل سنه اسن و تسعین
ومایه بموضع جاسم بوده و آن قریه است از بلد جیدور از اعمال دمشق
اما نشو و نما بمصر نموده گویند وی در جامع مصر کوزه آب بر دوش برسم سقایان بخش
میکرده و گویند مدت متقدمت شخصی حایکی میکرده و نزد او بعمل حیاکت اشتغال
مینموده و پدر او در مصر خمار و شراب فروش بوده و ابو تمام اسمر اللون طویل
القامه شیرین کلام بلیغ المحاوره فصاحه بوده و اداء کلام او از تمتمه یسیره خالی
نبوده وی در تحصیل کمال و اکتساب فضایل و اقبال مساعی جمیله بتقدیم رسانیده

و مشقت اسفار و مقاسات صعوبت دیار قبول نموده تا رسیده بدانچه رسیده
و در موصل بتاریخ سنه احدی و ثلاثین و مایتین مدت حیوة ابو تمام تمام و منقضی
شده و قیل فی ذی القعده و قیل فی جمادی الاولی سنه ثمان و عشرین
و قیل تسع و عشرین و قیل فی محرم سنه اثنین و ثلاثین و مایتین رحمه الله
بحتری گفته ابو نهشل بن حمید الطوسی قبه بر قبر او بموصل خارج باب المیدان
بر جانب نهر بنا نموده و ابن فقیر احمد خلکان قبر او را در موصل خارج باب المیدان
بر کنار خندق دیدم عوام الناس میگفتند که این قبر تمام شاعر است و شیخ
عفیف الدین ابو الحسن علی بن عدلان الموصلی النحوی المترجم ممن حکایت کرد
که از شرف الدین ابو المحاسن محمد بن عنین الاتی ذکره فی حرف المیم از نفی مکی
در قصیده مدح شرف الدین عیسی بن الملک العادل بن ایوب گفته بود و سموه

سقی الله روح الغوطتین ولا ارتوی   من الموصل الحدباء الا قبورها

سوال کردم که چرا موصل را از سقی محروم کرده مگر قبور را از گفت از جهت آنکه ابو تمام در آنجا مدفونست

و اول این قصیده اینست

اَشاقَکَ من علیا دمشق قصورها   و ولدان ارض النیرین و حورها

وان قصیده احسن قصاید اوست و او حسن بن وهب شاعر را مرثیه گفته و این دو بیت از آنست

فجع القریض بخاتم الشعراء   و غدیر روضتها حبیب الطائی
ماتا معا فتجاورا فی حفرة   و کذاک کانا قبل فی الاحیاء

وگویند این دو بیت ازان دیگر است که در مرثیه ابو تمام گفته والله اعلم

وهمچنین حسن مذکور او را بدین قصیده مرثیه گفته

سقى بالموصل القبر الغريبا • سحائب ينتحبن له نحيبا •
اذا اظللنه اظللن فيه • شعيب المزن منهلا شعيبا •
ولطّمت البروق به خدودا • وشقّقت الرعود به جيوبا •
فان تراب ذاك القبر يحوي • حبيبا كان يدعى لي حبيبا •

وجاسم بفتح جیم وبعد از الف سین مهمله مکسوره بعد ازان میم است وچون نسب او مشهور است محتاج بضبط نیست وجیدور بفتح جیم وسکون یاء مثناه من تحتها وضم دال مهمله وسکون واو وبعده را وان قصبه ایست از اعمال دمشق • والطائی منسوب بطی است • وان قبیله مشهوره است • واین نسبت برخلاف قیاس است • چه قیاس طیی است • ولیکن باب نسب احتمال تغییر دارد • چنانکه در نسبت دهر دهری • وسهل سهلی بضم اول گویند والحمد لله رب العالمین

الحجاج بن یوسف

أبو محمد الحجاج بن الحکم بن ابی عقیل بن مسعود بن عامر بن معتب بن مالک بن کعب بن عمرو بن سعد بن عوف بن قسی وهو ثقیف هکذا ذکره ابن الکلبی فی کتاب جمهرة النسب گویند حجاج ثقفی از جانب عبد الملک بن مروان بر عراق وخراسان عامل مال وضابط حقوق ودواوین واشغال بوده • وچون عبد الملک متوفی شده وولید بجای وی بر امور خلافت مستولی ومتولی گشته حجاج را بر اعمال واشغال

مذکور

١٨٦

مذکور بدستور سابق ابقا نمود • مسعودی در کتاب مروج الذهب چنین ذکر نموده که مادر حجاج فارعه نام دختر عروه بن مسعود الثقفی • در حباله حارث بن کلده الثقفی که حکیم عرب بوده صبحی نزد او در آمده • دید که او خلال میکند فی الحال از و نفرت گرفته • وعلاقه ازدواج را بقطع طلاق برید • ونزد او خبر طلاق فرستاده • ودیگر روی او ندیده • او گفت بچه سبب طلاق مرا گفتی جواب داده • که طلاق ترا ازان گفتم که صبحی نزد تو در آمدم • تو خلال میکردی اگر ان خلال دران وقت مسبوق بطعام بود پس تو صاحب شرهی • واگر از بقیه طعام شبانه بود • پس تو کثیف وناپاکی او گفت هیچ کدام ازین نیست • بلکه از بجا یا سواکی است که قبل از ملاقات شما نموده بودم • وشظایای ان در میخ دندان من مانده بود دران وقت تنقیح میکردم
تجبه ریزهای ان
وبعد ازان یوسف پدر حجاج او را بحباله خود در آورده • واز و حجاج مشوّها یعنی ناقص الخلقه متولد شد • چه ثقبه دبر نداشت • او را دبر وثقبه دبر احداث نمودند • واو در چهار روز بدایت • ولادت شیر مادر وغیر مادر نمی گرفت • وگریه بسیار مینمود • مردم او در امر او مضطرب شدند • گویند شیطان بصورت حارث بن کلده مذکور متمثل شد • وبمردم او گفت چه حال دارید گفتند یوسف را از فارعه پسری آمده پستان مادر نمی گیرد • گفت بزغاله سیاهی بکشید • واز خون او بدو بلیسانید اگر به نشود • در روز دوم نیز چنین کنند • واگر به نشود در روز سیم بزی سیاهی بکشید وخون او را بدستور در دهان او مالید • بعد ازان ماری بزرگ سیاه

بکیرند و سرش ببرید و از خون او روی و دهان او را طلا نماید• بعد از آن شیر مادر
خواهد گرفت چنین کردند جان شد• و بشیر مادر گرایید• و این خصلت ذمیم یعنی
سنگ دما• در غریزت خبیثه و طبیعت رذیله او باقی ماند• و لذلک همواره او را سنگ دما
و اراقه خون مظلومین بی نوا• استیفا و استکثار نموده• و بان عامل و شاغل بود
و از نفس خود خبر میداد که الذ لذات• نزد من ریختن خون و ارتکاب امور است
و ابن عبد ربه در کتاب عقد چنین ذکر کرده که فارعه مذکوره• اول زوجه مغیره
بن شعبه بود• و او فارعه را بواسطه قصیده خلال و تخلیل تطلیق و تحلیل نموده• و نیز
گفته که حجاج و پدرش در طایف صبیان را تعلیم قران میفرموده اند• بعد از آن حجاج
بخدمت• روح بن زنباع الجذامی وزیر عبد الملک بن مروان رسیده• و در
عداد شرطی یعنی شحنه و عسس معدود و منخرط گشته• با آنکه عبد الملک از بزرگی
لشکر خود• بروح زنباع شکایت نموده• که عساکر و متجنده من هیچ حال بنزول
انجاب نزول و بارتحال ارتحال نمی نمایند• روح بعرض عبد الملک رسانید• که در
شرطه من مردی هست که او را حجاج ابن یوسف گویند اگر حضرت امیر المومنین
تمشیت این شغل را بعهده او کند نظر کار آن کافی مینماید• چنانچه عساکر منصور
احدی در نزول و ارتحال• و سکون انتقال از متابعت حضرت ذوی العزة و الاقبال
تخلف نتوانند نمود• امیر المومنین امر مذکور را رجوع بحجاج نموده• و او در سیاق
و اتساق این امر نوعی تاکید و مبالغه نموده• که کسی را قدرت تخلف نبوده•

روزی جمعی از اعیان و اعوان روح بن زنباع را از عساکر متخلف دیده•
گفته شما را چه صورت مانع متابعت از خدمت امیر المومنین شده که نشسته•
طعام میخورید گفته اند ای پسر فلانه فرود آی• و با ما طعام بخور• حجاج گفته وقت
گذشته فی الحال بقیداشان امر نموده• و ایشان را تازیانه زده• و در اردو و معسکر
گردانیده• و خیام روح ابن زنباع را احراق نموده• روح ازین صورت متغیر و
متکدر شده• شکایت حجاج را بامیر المومنین رسانیده• و گریه نموده• خلیفه گفته
سزای او بر من است• چون حجاج امیر المومنین در آمده خلیفه بدو گفته ترا باعث
برین کار چه بود گفت• من کاری نکرده ام خلیفه گفت پس که کرده است• گفت
شما کرده اید• چه دست من دست خلیفه• و حکم من حکم خلیفه دارد• نخواستم که قانون
سیاق خلل پذیرد چنین کردم• اکنون بر حضرت خلیفه است که یک خیمه را دو خیمه و
یک غلام را دو غلام بروح ابن زنباع رسانند• این صورت خلیفه را بحجاج مقبول
افتاد• و بروح عوض یک غلام دو غلام و یک چادر دو چادر انعام نموده•
و او را بر شغل خود مقرر داشته• و بدایت شهرت او از آنجا شده• الحق حجاج را
در سنگ دما• و عقوبت شدید الاثار آیتی طولی و اختراعات غریبه بوده• و قبل از آن
کسی مثل آن ندیده و نشنیده• گویند حاکمی زیاد بن ابیه میخواسته که در ضبط امور
و کفایت مقاصد جمهور• و اقامت سیاسات• و انفاذ اوامر و خطابات تقلید
عمر بن الخطاب نماید• از آن سنن سنیه تجاوز نموده• بابراف و بولر

رسانیده • که لکک حجاج در تغلب و متابعت زیاد بن ابیه امرا اهلاک و دمار
و سفک دماء ارقا و احرار میسر گردانیده • گویند روزی حجاج بر سر منبر موعظه میگفت
در اثنای آن گفت ای مردمان صبر از معاصی حضرت الله برابر است آنرا از صبر بر عذاب
خدای تعالی است کلی از ارباب مجلس برخواست • و بحجاج گفت ای نا راست
بی حیا شرم از خدا نداری که چنین میگویی • تو به فرمایان خواجه و توبه کمتر میکنند •
حجاج بحبس او فرمان داد • چون از منبر نزول نمود • او را احضار کرد و گفت
چرا در روی من جرأت نمودی و سخنان بی ادب و نمودی • آن شخص گفت ای امیر
تو بحضرت حق اجترا مینمایی • و از آن مبالات نمینمایی • اگر من بتو اجترا کنم تو چرا
انکار مینمایی • و از آن میرنجی • او را از قید مطلق و مستریح گردانید • ابو الفرج جوزی
در کتاب تلقیح فهوم اهل الاثر چنین ذکر نموده • که فارعه مادر حجاج بن یوسف حنفیه
بود • یعنی تمنی شرب شراب و صحبت نصر بن حجاج نموده • و در حین تمنی در حبالهٔ نکاح
مغیرة بن شعبه بوده • و قصه فارعه را بتفصیل در آنجا ذکر نموده • و مختصر این قصه آنست که
[illegible] عمر بن الخطاب • رضی [illegible] عنه شبی از حجره [illegible] است • و حفاظت
مسلمین مدینه را سیر میفرمود • از خانهٔ او از زنی شنیده که این بیت را در غایت شوق تغنی میخواند

شعر
هل من سبیل الی خمر فاشربها • ام من سبیل الی نصر بن حجاج •

چون حضرت امیر المومنین عمر رضی الله عنه این بیت را از آن عورت شنید گفته
در مدینه کسی که نسوان و عواتق در خدور خود محبت او آرزو نمایند نیست مگر نصر بن
از رسول خدا [illegible] و هر کس خواهد
[illegible] پردها
و او را امیر المومنین بگوید [illegible] ابن ابی طالب
هر کس حرام زاده است [illegible]

حجاج

حجاج او را نزد من حاضر گردانید • و او جوان حسن الصورت پسندیده سیرت
نیکو خصال حسنه آئینه افعال بود • و در هر شکن از حلقهای موی سیاه دلهای
ماه رویان آفتاب اشتباه مقید نموده بود • چون حاضر شد حضرت امیر المومنین
فرمود که موی سرت را که سر فتنهٔ دوران و سبب تفرقهٔ جمع پریشان • و موجب
پریشانی زمرهٔ ارباب جمعیت و جان است بر آتش حسب الامر تقدیم رسانید •
و چون موی بتراشید • مرد و گونهٔ او چون قمر لیلة البدر درخشان گشت • و حضرت
عمر او را بستن دستار و عمامه مأمور ساخت بجای آورد • اما چشمهای شهلای او
بیک طرفة العین • صد غزال چشم کوزن کردن را بکمان ابرو و تیر مژه صید مینمود •
بضرورت حضرت خلیفه او را مأمور ساخت • با آنکه در مدینه که من در آن ساکنم
تو در آن مسکن نسازی • او گفت ای امیر المومنین مرا چه گناه از بلد نفی میکنی • گفت
اینست که بتو گفتم • او بتزاری و بیداد را باز گذاشت • و امیر المومنین او را بصره فرستاد •
بدانجا • اینست خلاصه قصه که ذکر کرده شد • تمه احتیاج بذکر ندارد • و نصر مذکور
پسر حجاج بن علاط سلمی است • و پدر او از اصحاب نبی رسول صلی الله علیه و آله و سلم
بوده • ابو احمد العسکری در کتاب التصحیف • در الفاظ آن بسیار شد • و در عراق
منتشر گشت • حجاج این صورت را مستعظم دانسته کتاب را مامور گردانید •
که الفاظ مشتبه را آفراد • و از واجا منقوط گردانند • مدتی بر آن گذشت •
در آن نیز تشبیه و تغلیط واقع میشد • تا آنکه امر فرمود که کلمات را و الفاظ کلام

چنین ذکر کرده که زیاده بر چهل سال
مردم مصحف عثمان بن عفان رضی الله عنه
تلاوت می نمودند چون بزمان
عبد الملک بن مروان رسید تصحیف
صح

کریم را معرب سازند • دران نیز غلط میکردند • چون هرچند درین باب جار جویی
کردند بر بعض لطیفه نیافتند که ازان خلاص شوند • امر نمود که از افواه رجال
بر سبیل استقامت حفظ نمایند • القصه احوال حجاج و اعمال او بی نهایت است
و شرح ان طولی دارد • برین قدر اختصار نموده شد • مدینه واسط را او بنا نمود
و شروع در بنا ران در سنه اربع و ثمانین از هجرت نموده • و در سنه ست و ثمانین
تمام شده • و تسمیهٔ او بواسط بنا بران نموده که میانهٔ بصره و کوفه واقع شده •
و ابن جوزی در کتاب شذور العقود والمرتب علی السنین چنین ذکر کرده •
که در سنه ثمان و سبعین بنا آن کامل شده • و ابتدا بنا ران در سنه خمس و سبعین
نموده بوده والله اعلم • و چون وفات حجاج نزدیک رسید منجمی را بحضور
طلب نموده • و گفت که در احکام و علوم نجوم یافته که ملکی درین سال متوفی شود •
گفته بلی و لیکن نمی دانم که ان ملک کیست • چه اسم آن ملک که متوفی خواهد شد
کلیب است • و کلیب نام ملکی درین عصر نمی بینم حجاج گفته والله کلیب منم مادرم
نام مرا اول کلیب نهاده بود • بعد از ان شروع در وصیت نموده • و در مرض الموت

این دو بیت عبدالله بن سفیان الثقفی تکرار میفرمود

یا رب قد حلف الاعداء واجتهدوا ایمانهم انّنی من ساکنی النار •
ایحلفون علی عمیاء ویحهم ما ظنهم بعظیم العفو غفار •

وحجاج بولید بن عبدالملک مکتوبی نوشته متضمن خبر مرض خود و در اثنای آن این دو بیت را قلمی نموده •

اذا ما لقیت الله عنّی راضیا فان سرور النفس فیما هنالک •
فحسبی حیاة الله من کل میت وحسبی بقاء الله من کل هالک •
لقد ذاق هذا الموت من کان قبلنا ونحن نذوق الموت من بعد ذلکم •

و حجاج بمرض آکله که در شکم او حادث شده بود متوفی گشته • گویند بعض اطبا را
جهة استعلاج ان طلب نموده طبیب مذکور امتحاناً للعلاج • قطعه گوشتی بخیط تعلیق
نموده • و بمعده و امعاء او فرستاده • و یک ساعت گذاشته • بعد از ان اخراج نموده •
بدان کرم بسیار چسبیده بوده • دانسته که علاج پذیر نیست • و دست از و باز داشته •
و نیز حضرت حق بواسطهٔ ایذاء و نیران ظلم • و سفک دماء بی جرم • تسلیط زمهریر نموده
بوده • و او در خود برودت عظیمه مشاهده میکرده • و اطراف و جوانب خود را
بمنقلها آتش محفوف میساخته • و اطراف بدن خود را بر سر آتش میداشته •
تا آنکه جلد بدن او مسوخته • و او ازان متاثر و متحسس نمیگشته • بحضرت حسن
بصری ازین صورت شکایت نموده • حضرت در جواب او گفته ترا با حقایق حق
و ابطال باطل تنبیه و نصیحت میکردم • و از تعرض صلحا و مظلومان ترا نهی مینمودم •
بدان متنبه و متنفع نگشتی این صورت مکافات آنست • حجاج گفت ترا نمی گویم که
فرج و خلاص من بحضرت عزت عز شانه دعا کن • بل از تو سوال میکنم که دعا کن
که مرا زودتر ازین بلا و عذاب بمرگ خلاص شوم • حضرت حسن بصری گریه بسیار
نمود • و حجاج مدت پانزده روز درین نشاء • بعذاب الیم بسر کرده • عذاب آخرت پایان ندارد

بابان نداروبه و در شهر رمضان وقیل شوال سنه خمس وتسعین للهجره متوفی شده
وعمر او شصت وسه سال بوده وگویند شصت وچهار سال واین اصح است طبری
در تاریخ کبیر خود چنین ذکر نموده که حجاج در روز جمعه ثالث عشر رمضان
سنه خمس وتسعین متوفی شده وغیر طبری چنین گفته که چون خبر موت حجاج
بحسن بصری رسید از برای حضرت عزت عزه شانه وتعالی برهانه سجده شکر
رسانید وگفت بار خدایا چنانکه او را میراندی بدعت سیه او را نیز بمیران
وفات او در واسط بوده ودر آنجا مدفون شده وقبر او را بخاک راه منطمس
ومستوی ساخته اجرا آب بران نموده اند تا کسی بران مطلع نشود و
گویند حجاج شبی در خواب دید که هر دو چشم او کنده شده هند بنت
اسماء بن خارجه که در حباله وازدواج او بوده ویکی دیگر را از زوجات
خود بتاویل این رؤیا تطلیق نموده زمانی بران نگذشته در روزی که پسرش محمد
وفات یافته بوده خبر وفات برادرش محمد نیز رسیده واز آنجا متنبه شده که
تاویل رؤیا او این بوده انا لله وانا الیه راجعون بعد از آن گفته کیست
که شعری گوید که مرا فی الجمله از ان تسلیه خاطر شود فقال الفرزدق

إِنَّ الرَّزِيَّةَ لَا رَزِيَّةَ مِثْلُهَا ... فِقْدَانُ مِثْلِ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدِ
مَلِكَانِ قَدْ خَلَتِ الْمَنَابِرُ مِنْهُمَا ... أَخَذَ الْحِمَامُ عَلَيْهِمَا بِالْمَرْصَدِ

وفات برادرش محمد در رجب سنه احدی وتسعین بوده واو والی یمن بوده وحجاج

عبدالملک

[Margin note, diagonal:] بعضی از اکابر اهل ایمان نقل ... از ... [illegible]

عبدالملک حجاج بن یوسف در تعزیه برادرش کتابتی نوشته او در جواب این مکتوب
نوشته یا امیر المومنین ما التقیت انا ومحمد منذ کذا وکذا سنة الا عاما
واحدا وما غاب عنی غیبة انا اقرب اللقاء فیها ارجی من غیبته هذه فی
دار لا یفرق فیها مومنان ومعتب بضم میم وفتح عین مهمله وتشدید
تاء مثناه من فوقها وکسرها وبعد از آن باء موحده والثقفی بفتح ثاء مثلثه وقاف
وفا نسبت بثقیف است وآن قبیله کبیره مشهوره است بطایف والله اعلم

والحمد لله رب العالمین

ابو عبد الله الحارث بن اسد المحاسبی البصری وی زاهد متورع وعالم متشرع
بوده واو را تصانیف بسیار بوده از انجمله کتاب الزهد والاصول وکتاب
الرعایه است واو را از پدرش هفتاد هزار درهم میراث رسیده از انجا یکدرهم تصرف
ننموده چه پدر او قدریه بوده ودر تصرف میراث او را منافی زهد وتقوی دانسته
وگفته از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم بروایت صحیح مروی است که
لا یتوارث اهل ملتین شتی وچون وفات یافته بیکدرهم محتاج بوده
از او حکایت کنند که چون دست بطعام دراز میکرده اگر دران طعام شبهه
حرمتی بوده رگ انگشت او حرکت میکرده ودست از ان باز می داشته گویند
از او از حقیقت عقل سوال کردند گفت که عقل نور غریزتست که بواسطه علم
وعلم ربانی زیادتی وقوت می پذیرد واز او منقول است که میگفته که ما ... خبر

واو یکی از رجال الغیب بوده صح

کم کرده ایم حسن وجه با صیانت • وحسن قول با امانت • وحسن اخاء مع الوفاء
و در ثلاث واربعین ومایتین از مضیق دار فنا بعالم وسیع بقا انتقال وارتحال نموده
والمحاسبی بضم میم وفتح حاء مهمله وبعد از الف سین مهمله مکسوره وبعد ها یاء
موحده • سمعانی چنین گفته که سبب اشتهار او بمحاسبی آنکه همیشه محاسبه
نفس خود میکرده • وبنفس خویش خطاب مینموده • گویند حضرت امام احمد حنبل
او را بنظر انکار منظور میداشته • بواسطه آنکه او همواره نظر در علم کلام میکرده
ودر آنجا تالیف نموده • از جهة از خوف عوام پنهان شده • ومدتی بر آن گذشته
چون متوفی شده • چهار کس بیشتر برو نماز نکرده اند • واو را با جنید ابن محمد بغدادی
قدس سره حکایات کثیره مشهوره واقع شده • والحمد لله رب العالمین
ابو فراس الحارث بن ابی العلا سعید بن حمدان بن حمدون الحمدانی ابن عم ناصر الدوله
وسیف الدوله ابن حمدان • وسیاق تتمه نسبه عند ذکرهما ان شاء الله تعالی
ثعالبی در اوصاف او چنین گوید که وی فرید دهر • ووحید عصر • واعجوبه زمان
وزبده دوران بوده • وکلام او نظما ونثرا در فصاحت • وبلاغت وجزالت
وفخامت مقبول ادبای وقت وفضلاء عصر بوده • وظرافت • ولطافت طبیعت
وعذوبت وجودت قریحت او مشهور آفاق بوده • القصه وی مجمع ریاستین
فضل وملک بوده • وغرایب ولطایفی که در شعر او بوده • مگر قبل از وی در شعر
عبد الله بن معتز بوده باشد بل ابو فراس نزد ارباب آداب • وناقدین اصحاب

ذوی الالباب اشعر از عبد الله معتز بوده • وصاحب بن عباد میگفته که بدایة
شعر از ملک وختم آن بملک شده • چه بادی شعر فصیح امرء القیس وخاتم آن ابو
فراس شده • ومتنبی بتقدیم وتمهر او بی رعونت تکلف وتصلف قایل ومعترف
بوده • وآنکه متنبی ابو فراس را مداح نگفته • وبدون او را از آل حمدان ستایش
نموده • اجلالاً له • واعظاماً لمکانه بوده • لا اغفالاً واخلالاً • از رتبه • چه شان
او از آن ارفع واعلی واتم واسنی بوده • که محتاج بمدح متنبی باشد • وسیف الدوله
او را بغایت عزیز ومحترم وبی نهایت موقر ومکرم میداشته • واو را از امثال
واقران ممتاز ومختار میگردانیده • ودر جمیع اسفار وغزوات • ودر جلایل اعمال
ومهمات او را مستصحب ومستخلف خود میساخته • وگویند ابو فراس در بعض قتال
روم مجروح شده • ومدتی بدست اعدا ماخوذ ومأسور گشته • وپیکان تیری که بر ران
او زده بوده اند • مدتی در آن مانده • واو را اعدا بخرشنه روم اولا وقسطنطنیه
ثانیا نقل نموده اند • واین واقعه در سنه ثمان واربعین وثلثمایه بوده • وسیف الدوله
او را فدیه داد • در سنه خمس وخمسین مستخلص ومنفک گردانیده • شیخ احمد خلکان
چنین گوید که این صورت را ابو الحسن علی بن الزراد الدیلمی نقل نموده • لکن او را
در تحریر این صورت منسوب بغلط ساخته اند • وگفته اند که ابو فراس دو نوبت
ماخوذ اعدای روم ومأسور گشته • مرة اولی بمغارة الکحل فی سنة ثمان واربعین
وثلثمایه • وآن قلعه ایست از قلاع روم وآب فرات از دامن آن میگذرد •

درینجا گویند که ابو فراس را بسبی سوار شده و مهمیز بر شکم اسب زده و
اذا علی حصن خود را با اسب در آب فرات انداخته و خلاص شده و الله اعلم
و مرة ثانیه در قتال منبج در شوال سنه احدی و خمسین بوده و او را گرفته بقسطنطنیه
نقل نموده اند و او در قید اسر چهار سال مانده و او را اشعار کثیره در زمان
اسر وارد شده و در دیوان او مثبت و مرقوم است و در مدینه منبج اقطاع او بود

اساور و زادته الاسارة حظوة ... حبیب علی ما کان منه حبیب
تعد علی الواشیان ذنوبه ... و من این للوجه الجمیل ذنوب

و له رحمه الله تعالی

سکرت من لحظه لا من مدامته ... و مال بالنوم عن عینی تمایله
و ما السلاف دهتنی بل سوالفه ... و لا الشمول ازدهتنی بل شمائله
الوی بعزمی اصداغ لوین له ... و غال قلبی بما تحوی غلائله

القصه محاسن شعر او را نهایتی نیست و وی در محاربه که میانه او و عم زاده او و اقوام او واقع شده در سنه سبع و خمسین و ثلثمائه درجه شهادت یافته و این فقیر احمد عکان در دیوان او دیدم که چون وفات او نزدیک شده ابنه خود را بدین ابیات مخاطب گردانیده

ابنیتی لا تجزعی ... کل الانام الی ذهاب
نوحی علی بحسرة ... من خلف سترک و الحجاب
قولی اذا کلمتنی ... فعییت عن رد الجواب
زین الشباب ابو فراس ... لم یمتع بالشباب

این ابیات بر آن دلالت میکند که او مقتول نشده باشد و با مجروح بیرون آمده

بعد از آن از جراحت مرده باشد و ابن خالویه گفته چون سیف الدوله وفات
نموده ابو فراس بعزیمت تغلب بر حمص بر خواسته و این خبر با ابو المعالی
ابن سیف الدوله رسیده او غلام پدرش قرغویه را بسر او فرستاده و او
بعد از ایقاد نایره جدال و قتال بر ابو فراس غالب شده و او را بعد از آنکه
بدست آورده لت عظیم زده و او از آن لت در اثنا راه طریق مجاورت و مغافرت
رحمت و مغفرت الهی متوجه گشته و در بعض تعالیق خوانده ام که ابا فراس در
یوم الاربعاء ثانی عشر ربیع الآخر سنه سبع و خمسین و ثلثمائه در ضیعه معروف
بصدد بقتل آمده و ثابت بن سنان الصابی در تاریخ خودش گفته که در
یوم السبت دوم جمادی الاولی سنه سبع و خمسین و ثلثمائه میانه ابو المعالی
ابن سیف الدوله و ابو فراس که در حمص مقیم بوده صورت محاربه و قتال روی
نموده و ابو المعالی بر او غالب شده و او را بقتل آورده و سر او را از بدن
جدا ساخته و بدن او را در بریه انداخته تا آنکه جماعتی از اعراب بدن او را
غسل و تکفین نموده دفن کرده اند و غیر ثابت بن سنان چنین گوید که ابو فراس
خال ابو المعالی بوده و مادر او سخینه چون بر خبر قتل ابو فراس مطلع شده
هر دو چشم خود را قلع نموده و بروایتی دیگر گویند طپانچه بر روی زده و
چشمش بواسطه آن کنده شده و گویند چون قرغویه ابو فراس را بقتل آورد
ابو المعالی نمی دانسته چون بر قتل او واقف شده او را بسیار شاق و مکروه افتاده

ذکر قسطنطنیه

وتعبیر وتوبیخ وقرغونیه نموده ، وگویند مولد ابوفراس در سنه عشر وثلثمایه
بوده والله اعلم وقیل سنه احدی وعشرین ، ووفاتش بعد در رجب سنه
ثلاث وعشرین وثلثمایه بسعایت برادرزاده اش ناصر الدوله بموصل مقتول شده
باکه خصیه او را چندان بجیده اند که هلاک شده ، وشرح این قضیه دور ودرازست
خلاصه کلام آنکه وی موصل ودیار ربیعه را از ابن خاله بنیان گرفته بوده ،
وباجاه غلام بدان ولایت رفته ، ناصر الدوله در زمانی که او بدانجا رسیده او را
گرفته وبقتل آورده ، وچون این خبر بابن خاله رسیده در انکار آن مبالغه نموده
رحمهم الله وخرشنه بفتح خاء معجمه وسکون را وفتح شین مثلثه ونون وآن بلده ایست
بشام برکنار دریا وآن در تحت حکومت روم بوده وقسطنطینیه بضم قاف
وسکون سین وفتح طاء مهمله وسکون نون وفتح طاء مهمله ثانیه وسکون نون
وآن اعظم مدن روم است وبنا را از قسطنطین ملک نموده واو اول ملکی است که
بدین عیسی علیه السلام درآمده

والحمد لله رب العالمین

ابو عبد الله حرمله بن یحیی بن عبد الله بن حرمله بن عمران بن قراد مولی سلمه
بن مخرمه التجیبی الزمیلی المصری صاحب حضرت امام شافعی رضی الله عنه بوده
واو اکثر اصحاب شافعیه برآنحضرت تردد میکرده ، واقتباس انوار فضایل از فقه
وحدیث وغیر آن کرده زان آفتاب فلک اسلام مینموده ، واو حافظ حدیث بوده
وکتاب مبسوط وکتاب مختصر در فقه شافعی رحمه الله تألیف نموده ، ومسلم بن الحجاج

از وی روایت حدیث شریف مینموده ، ودر صحیح خودش اسم مبارک او بسیار
ذکر نموده ، ومولد او در سنه ست وستین ومایه بوده ، ودر لیله الخمیس حادی و
عشرین شوال سنه ثلث واربعین ومایتین بمصر مشوای تراب را بصحیح خویش معطر ساخته
وقیل اربع واربعین ، والتجیبی بضم تاء المثناه من فوقها وکسر جیم ، وسکون یاء مثناة
من تحتها ، وبعد از آن باء موحده منسوب است بتجیب وآن نام زنی است که اولاد او
بدو منسوب اند ، وقراد بضم قاف وفتح را وبعد از الف را ودال مهمله است ،
والزمیلی بضم زاء وفتح میم وسکون یاء مثناه من تحتها وبعد از آن لام است وآن نسبت
بزمیل واو بطن وشعبه ایست از تجیب ، وحرمله بن عمران جد حرمله مذکور بوده
ودر صفر سنه ستین ومایه متوفی شده ، ومولد او سنه ثانیه من الهجرة النبویه بوده رحمه الله

والحمد لله رب العالمین

الحسن البصری

ابو سعید الحسن بن ابی الحسن یسار البصری ، وی از سادات تابعین
وکمّل اولیاست ، ودر فنون علوم واقسام مجاهدات ، وریاضات کوشش
بلیغ نموده ، ودر زهد وورع وتقوی وطهارت رتبه او باقصی الغایت رسیده
وپدر بزرگوارش مولی زید بن ثابت انصاری رحمه الله بوده ، ومادر او مسماة بخیره
مولاة ام سلمه زوجه حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وآله وسلم بوده ،
ودر بعض اوقات که والده اش بجهت تمشیت غرضی غایب میشده ، چون او
گریه میکرده حضرت ام سلمه پستان مبارک خود را بدهان او مینهاده ،

اورا تا امدن مادرش بدان مشغول میکرد. چون مادرش می رسید اورا شیر
می داد. گویند ان حکمت و فصاحت که حضرت عزت اورا کرامت فرموده بوده
از میامن برکات آن بوده. ابو عمرو بن العلا گفته که من افصح از حضرت حسن بصری
و از حجاج بن یوسف ثقفی کسی ندیده ام. اما حضرت حسن از و افصح و ابلغ بود. و
لوای البلاغت که محط ارباب فصاحت است نشو و نما فرموده بود. و او در حسن
صورت احسن و اجمل اهل بصره بود. تا انکه از دابه افتاده بینی او شکست. اصمعی
از پدرش روایت کند که گفت که من عریض تر از ساعد حسن بصری ساعدی
ندیده ام چه عرض ان یک وجب بود. و از کلام حضرت حسن است ما رایت
یقینا لا شک فیه اشبه بشک لا یقین فیه الا الموت چه اگر بنی نوع انسان
مرگ را بیقین اذعان میکردند ان اعمال که از ایشان صادر می شود هرگز صادر
نمی شد. پس مرگ پیش ایشان مشکوک غیر متیقن است. چون یزید بن عبد الملک
عمر بن هبیرهٔ فزاری را در عراق متولی امور ملکی ساخت. و خواست او را بدان منصب
گرداند. او از یزید مشار الیه استدعا و التماس نمود که حسن بصری و محمد بن سیرین و
شعبی را که سه رکن اسلام و دانش و مرجع کل کمالات و منش بودند بر خدمت
او همراه سازد. و این صورت در سنهٔ ثلث و مایه متحقق شد. بعد از ان ابن هبیره
بحضرات ثلث گفت که برای جهان ارائی شمار و شیوع مبرهن است که یزید بن عبد الملک
خلیفهٔ خداست. و او را بر عبا د مسلط گردانیده. و او از رعایا اخذ میثاق بطاعت

عهد

خود گرفته. و ما را بطاعت و سمع و طاعت ستده. و او مرا بر محال مذکوره چنانکه می بینید
متولی گردانیده. و مرا مامور امر خود ساخته. و تقلید امر عظیم کبیر و تحمل خطب خطیر
بر ذمت همت من گذاشته. در قبول امنیت من نموده. شما چه رای می بینید. ابن سیرین و شعبی حرفا
و تقیه جواب ملایم گفته اند. بعد از ان ابن هبیره متوجه حضرت حسن بصری شده. و گفته
تو چه میگویی. حضرت سر بر آورده. و گفت یا ابن هبیره تو با وجود شمول الطاف
یزید عبد الملک از خدا بترس. و با وفور تو عنایت الهی هیچ حال اندیشه از قهر و غضب
یزید مکن. که خدای عز و جل از اره و اشرار یزید را از تو کفایت مینماید. ولیکن یزید
یکبره موقع خدایی را از تو دفع نمی تواند نمود. نزدیک است که حضرت عزت عز شانه
ملکی را فرستد که ترا از سریر حکومت بیک نفس دور گرداند. و از سعت مکان قصر و منیع
مکانت قصرت مهجور سازد. و بمضیق قبر و عذاب الیم بی صبرت گرفتار نماید.
و ترا بغیر از حسن عملت چیزی دیگر خلاص نکند. یا ابن هبیره اگر تو بخدا عاصی شوی
از دولت و دنیا و دین هیچ راضی نشوی حضرت حق این سلطان را جهت نصرت دین
و تایید عباد الله المسلمین باز داشته. تو دین خدا و بندگان خدا را از دست مده
و سودای تقویت و تایید این طایفه از سر منه. و از مخالفت اوامر و نواهی غیر مشروع
سلطان مبالات منمای. چه اطاعت مخلوق در معاصی خالق هیچ گونه روا نیست
چون ابن هبیره این سخنان شنید بغیر از اجازه چاره ندید. و ایشان را بجایزه
جزیله مخصوص گردانیده عذر خواهی نموده. اما جایزهٔ حضرت حسن ضعف جایزهٔ

دیگران بوده. گویند روزی حضرت حسن مردی خوش شکل حسن الهیئه نیکو خلقتی
دید از حال او سوال کرد. گفتند شخصی است که در مجالس ملوک بنحوتیه و ظرافت قیام
مینماید. و ملوک او را دوست و عزیز میدارند. حضرت حسن فرمود ندیده ام کسی که
طلب دنیا کند بچیزی که مشابه دنیا باشد. مگر این شخص. گویند و مادر حسن برای نسوان مواعظ
و حکایات میگفته. روزی نزد مادر درآمده. و دیده دسته کراثه در دست
دارد و میخورد. گفته ای مادر این بقله خبیثه را بینداز گفت ای پسر تو پیر و خرف
شده. گفته ای مادر کدام از ما بزرگتر باشد. و به خرافت نزدیکتر. اکثر کلام او متضمن
حکمت و بلاغت بوده. و پدر آنحضرت از سبی میسان بوده. و آن مدینه ایست بعراق
مولد شریف حسن در ایام خلافت حضرت امیرالمومنین عمر در مدینه بوده. و پیش از وفات
آنحضرت مدتی سال و گویند آنحضرت بعراق متولد شده بوده. و در بصره زاویه بدن
مبارک را از مشکوة نفس ناطقه خالی ساخته حظایر مقدسه سموات را بزیور نور حضور
منور گردانید. و این صورت در مستهل رجب سنه عشر و مایه واقع شده. و
حمید طویل چنین گوید که حضرت حسن عشیه یوم الخمیس متوفی شده. و روز جمعه بعد از نماز او را
بدفن برده دفن نموده اند. و در آن روز جمیع خلایق متابعت و مشایعت نعش
مبارک او نموده. چنانچه آن روز نماز عصر بجامع بصره قایم نشده. و حمید مذکور
گوید که بخاطر نمی رسد که از بدایت اسلام الی هذا الیوم هرگز صلوة فریضه از مسجد بصره
رسول صلی الله علیه و سلم الی فوت شده باشد مگر آن روز. گویند عند الاحتضار
مغشی جان کنده

غشی بر حضرت حسن مستولی شد. چون افاقت یافته گفت مرا بر جنات و عیون و
مقام کریم گذرانیدند. شخصی گفته که پیش از وفات حضرت حسن بخواب دیدم که طایری از رهوا برآمده
سفید بر سر سنگ مسجد بصره را صلی الله علیه و سلم بمنقار برداشت و طیران نمود. چون
با ابن سیرین عرض کردم گفت اگر درین رویا صادقی حضرت حسن بزودی متوفی شود
اندک زمانی نگذشت که حضرت حسن متوفی شد. و ابن سیرین بجنازه آن حضرت
حاضر نشد. بنابر غباری که در میان ایشان بود. پس از آن ابن سیرین بصد روز متوفی شد
رحمه الله کما سیاتی فی موضعه ان شاء الله تعالی و میسان بفتح میم و سکون یا
مثناه من تحتها و فتح سین مهمله و بعد از الف نون. و سمعانی گفته ان بلد بحضرات
ما بسفل بصره. والحمد لله رب العالمین

ابو علی الحسن بن محمد بن الصباح الزعفرانی صاحب الامام الشافعی و فقیه
و حدیث تصنیف کتب عالی مفید نموده. و ذکر او در آفاق و اکناف عالم ساری شده
و مشهور. بملازمت حضرت شافعی سرافراز می شده. تا آنکه در اصناف علوم
و اقسام فضایل متبحر و ماهر گشته. و میگفته که اصحاب حدیث در خواب بودند حضرت
شافعی ایشان را بیدار کرد. و نیز میگفته که هیچ کس محبره بر نگرفته که حضرت شافعی را
بر وی منتی نباشد. و همه کتب تالیف شافعیه را بر آنحضرت میخوانده. و حدیث
شریف را از سفیان بن عیینه و من فی طبقته مثل وکیع ابن الجراح و عمرو بن الهیثم
و یزید بن هارون و غیرهم اخذ و استماع نموده. و او یکی از رواة اقوال قدیمه

[illegible]

حضرت امام شافعی است • و روات اقوال قدیمه چهار نفرند • زعفرانی مذکور •
و ابو ثور • و احمد بن حنبل و کرابیسی • و روات اقوال جدیده ٔ آنحضرت شش نفرند
المزنی • و الربیع بن سلیمان المرادی • و البویطی • و حرمله • و یونس بن عبد الاعلی
و الربیع بن سلیمان الجیزی • و قد تقدم بعضهم و صاحب بخاری در صحیح حدیث خود ویرا
از رواة کرده • و همچنین ابو داود السجستانی و الترمذی از وی احادیث نقل نموده اند
وی در سلخ شعبان و ابن قانع گفته در سلخ رمضان سنه ستین و مائتین متوفی شده •
رحمه الله • و سمعانی در کتاب الانساب ذکر نموده که وی رحمه الله در شهر ربیع
الآخر سنه تسع و اربعین و مائتین بجوار رحمت معارف گشته **و الزعفرانی**
بفتح زا و سکون عین مهمله و فتح فا و را و بعد از الف نون نسبت است بزعفرانیه و آن
قریه ایست بقرب بغداد و محلات • و در آنجا مسمی بدرب زعفرانی • و آن منسوب بحضرت
امام ابو علی حسن مذکور است حضرت شیخ ابو اسحق شیرازی در طبقات الفقها گفته که در درب
زعفرانی مسجدی است مشهور بمسجد شافعی • و آن همان مسجد است که من در آنجا تدریس
و افاده ٔ علوم نمودم • **و الحمد لله رب العالمین**

دربیان زعفرانی

ابو سعید الحسن احمد بن یزید بن عیسی بن الفضل الاصطخری الفقیه
الشافعی وی از جمله مناظرین و مباحثین ابی العباس بن سریج • و از اقران و امثال
ابی علی بن ابی هریره بوده • و او مصنفات حسنه منقحه در فقه دارد • منها کتاب
الاقضیة • وی مدت مدیدی قاضی مدینه قم بوده • و ایامی در امر احتساب گشته

الاصطخری

و او بنهایت متورع و متشرع • و بی نهایت متنزه • و متوحد بوده • و از جهات اموال
دنیاوی بقلیل راضی شده • و بران روزگار میگذرانیده • و مقتدر خلیفه او را
بسجستان قاضی نافذ الحکم گردانیده • چون بدانجا رفته نظر در مناکحات ایشان
نموده • دیده که اکثر آن بلا ولی منعقد شده • و آن مخالف مذهب مقلد اوست
عن آخرها حکم چون بدانجا رفته نظر در مناکحات ایشان نموده • و دیده که اکثر آن بلا ولی
منعقد شده • و آن مخالف مذهب مقلد اوست عن آخرها حکم • ببطلان آن نموده
ولادت شریف او در سنه اربع و اربعین و مائتین • و توفی فی ثانی عشر جمادی الاخری
و قیل رابع عشر و قیل فی شعبان سنه ثمان و عشرین و ثلثمائه **و الاصطخری** بکسر همزه
و سکون صاد مهمله و فتح طا مهمله و سکون خا معجمه و بعد ها را این نسبت است باصطخر
و آن بلده ایست از بلاد فارس و از آنجا فحول علما و اکابر فضلا بیرون آمده اند
و در نسبت باصطخر اصطخرزی گویند بزیاده ٔ زا چنانچه در نسبت مرو و ری مروزی
و رازی **و الحمد لله رب العالمین**
ابو علی الحسن بن حسین بن ابی هریره الفقیه الشافعی • اخذ فقه
از ابی العباس بن سریج و ابی اسحق المروزی نموده • و او را مسایل بسیار در فروع
فقه واقع است • و در بغداد مدت مدید درس گفته • و بر او خلق کثیر جمع شده • و امامة
عراقیین بدو منتهی شده • و او نزد سلاطین و رعایا بغایت معظم و معتبر بوده •
تا آنکه در رجب سنه خمس و اربعین و ثلثمائه بجوار رحمت الهی متوجه گشته رحمه الله **و الحمد لله رب العالمین**

[illegible]

ابن ابي هريره

ابو علی الحسن بن القاسم الطبری الفقیه الشافعی • اخذ فقه از ابی علی بن ابی هریره مذکور نموده • و تعلیقه که بدو منسوب است از فواید علی بن هریره ترتیب و تالیف نموده • و کتاب محرر در علم نظر از جمله تالیفات اوست • و آن اول کتابی است که در علم خلاف مجرد تالیف کرده • و کتاب ایضاح در فقه و کتاب العده • و آن ده مجلد است تالیف اوست • و همچنین در علم جدل و علم اصول فقه دو کتاب معتبر تالیف نموده • و در بغداد در سنه خمسین و ثلثمایه متوفی شده • و طبری بفتح طاء مهمله و باء موحده و بعد از آن راء این نسبت بطبرستان است • و آن ولایت کبیر است • بر ساحل بحر قلزم و آن مشتمل است بر بلدان کثیره و اکثران آمل است • و از آنجا افاضل علما و ارباب دانش بسیار بیرون آمده اند • و نسبت بطریه شام طبرانی است علی ما یاتی فی موضعه ان شاء الله تعالی • و این فقیر احمد خلکان در بسیاری از کتب طبقات الفقها دیده ام که اسم ابو علی طبری حسن است چنانچه در کتاب مذکور است • و دیده ام که خطیب در تاریخ بغداد اسم او را حسین اعتبار کرده و نوشته • و در عداد من کان اسمه حسین بخط ساخته والله اعلم والحمد لله رب العالمین

در بیان طبرستان

السیرافی

ابو سعید الحسن بن عبدالله بن مرزبان السیرافی النحوی المعروف بالقاضی وی در بغداد ساکن می بود • و از جانب محمد بن معروف چنانکه در آنجا متصدی امور خطیره قضا و مهمات دینیه بود • و نحو بصریین اعلم و افضل ناس بود • و کتاب سیبویه را در نحو شرح پاکیزه لطیف نموده • و کتاب الفات الوصل

والقطع و کتاب اخبار النحویین البصریین و کتاب الوقف والابتدا • و کتاب صنعة الشعر والبلاغه • و شرح مقصوره ابن درید • از فواید تالیفات • و عواید تصنیفات اوست • و او قرآن کریم را بر ابی بکر بن مجاهد • و لغت را بر ابن درید • و نحو را بر ابی بکر ابن السراج النحوی بر وجه ابلغ قرائت نموده • و ارباب کمال از وی ارادت و ابتهال علم قرائت • و نحو و لغت و فقه و فرایض و حساب و علم کلام و علم شعر و عروض و قوافی را از و استفاده می نموده اند • و او فاضل ارجمند شخص عفیف لطیف بوده • و گویند بر مذهب اعتزال بوده • لیکن در کتمان و عدم اعلان آن مساعی جمیله بتقدیم میرسانیده • و معیشت خود کمتر بین او نسخ کتب در علوم دین میگذرانیده • و بغیر از مکسوب دسترنج خویش طعام دیگری نمیخورده • و پدر او اولا مجوسی بوده • و نام او بهزاد بوده • آخر بدولت اسلام فایز گشته • و فرزندش ابو سعید مذکور • اسم او را عبدالله نهاده • و آنحضرت در اکثر مجالس این دو بیت را میخوانده • و هما

اسکن الی سکن تسر به • ذهب الزمان و انت منفرد •

ترجوا غدا و غد کحاملة • فی الحی لا تدرون ما تلد •

و میانه او و ابو الفرج الاصفهانی منافقه • و منافسه که میانه ارباب فضل و دانش معهود است همیشه جاری بوده • از نتیجه وی این دو بیت را در حق ابو سعید مذکور گفته

لست صدرا و لا قرات علی صد • رو لا علمک البکی بشاف •

لعن الله کل نحو و شعر • و عروض یجی من سیراف •

وی روز دوشنبه ثانی شهر رجب سنه ثمان وستین وثلثمایه ببغداد متوفی شده
وعمر او هشتاد وچهار سال بوده • ودر مقابر خیزران مدفون گشته رحمه الله تعالی
وپدر او ابو محمد یوسف میگفته که اصل پدر من از سیراف است در انجا متولد شده
وتحصیل فقه در انجا نموده • وبعد از ان اختیار سفر کرده عودت بدانجا نموده • و
بعد از ان بعسکر مکرم رفته ونزد ابی محمد بن عمر المتکلم اقامت نموده • وابی محمد اورا
بر تمام اصحاب خویش تقدیم نموده • وچون ببغداد رسیده • قاضی ابا محمد بن معروف
اورا بر جانب شرقی بغداد اولا وبر جانبین شرقی وغربی ثانیا در قضا واجرا
احکام شرعیه نایب خویش گردانیده • **وسیرافی** بکسر سین مهمله وسکون یا
مثناه من تحتها وبعد از را والف فا منسوب است بمدینه سیراف • وآن قصبه ایست
از بلاد فارس • ودر ساحل بحر بجانب کرمان • واقع است • واز انجا همواره علمای
فاضل وفضلای کامل بیرون آمده اند • وتتمه احوال سیراف در ترجمه سیرافی نحوی
مذکور در محل خودش خواهد آمد • ان شاء الله تعالی **والحمد لله رب العالمین**

الفارسی النحوی

ابو علی الحسن بن احمد بن عبد الغفار بن محمد بن سلیمان بن ابان الفارسی
النحوی مولد شریف او مدینه فسا بوده • واو بتحصیل علوم وکمالات در بغداد نموده
وبتاریخ سنه سبع وثلثمایه ببغداد در آمده • واو در علم نحو امام وقت خود بوده •
واکثر بلاد وامصار را طی نموده • وبخدمت افاضل علما واماثل کبار زمان خود
واصل شده • ودر سنه احدی واربعین وثلثمایه نزد سیف الدوله ابن حمدان بحلب آمده

ومدتی در انجا اقامت ومیانه او وابو الطیب المتنبی مجالس وحکایات گذشته •
بعد از ان تصاریف زمان اورا ببلاد فارس انداخته • ودر انجا بخدمت وصحبت
عضد الدوله دیلمی مشرف شده ونزد او رتبه عالی ومرتبه سامی یافته • تا آنکه عضد الدوله
میگفته که من در علم نحو غلام ابو علی فسوی ام • وباسم شریف او کتاب ایضاح
وتکمله در علم نحو تالیف نموده • وقصه او درین باب مشهور است • حکایت کنند که
روزی ابو علی در خدمت عضد الدوله بمیدان شیراز طوف مینموده • عضد الدوله
از ابو علی سوال کرده • که مستثنی در قول قام القوم الا زیدا بچه منصوب است •
شیخ فرموده • بفعل مقدر منصوب است • عضد الدوله گفت کیفیت تقدیر ان چون است •
گفته استثنی زیدا • عضد الدوله گفته اگر مرفوع بخوانی • وتقدیر فعل کنی زید امتنع
میشاید • کلام شیخ منقطع شده • وگفته این جواب میدانی است • چون بمنزل رجعت
نموده • کتب رجوع کرده ودرین باب چیزی نوشته • ودر مجلس سپاهی حضرت عضد الدوله
آورده مقبول ومستحسن افتاده • ماحصل بحثش آنکه در کتاب ایضاح ذکر آن نموده
که تعلق متقدم الا تقویت یافته • ابو القاسم بن احمد الاندلسی حکایت کند که نزد
ابو علی الفارسی بحث در شعر میگذشت • حضرت فرمود که من اغبط وارغب از شمایم بشعر
وبتمام مواد وعلوم از تحقیق کرده ام لیکن خاطرم بقول آن موافق نیست بهیچ گونه
که هرگز شعر گفته اید که تعلوم نیست من بغیر از سه بیت شعر گفته باشم **ومن قوله**

خضبت الشیب لما کان عیبا　　وخضب الشیب اولی ان یعابا

ولم أحتسب مخافة هجر خلّ — ولا عيبا خشيت ولا عتابا
ولكن المشيب بدا ذميما — فصيّرت الخضاب له عقابا

گویند سبب در استشهاد این باب کان از کتاب ایضاح بو بیت ابی تمام الطائی وهو

من کان مرعی عزمه وهمومه — روض الامانی لم یزل مهزولا

غرض آن بود که شعر ابو تمام را باستشهاد آورد بل مراد آن بود که این بیت را عضدالدوله دوست میداشت و بسیار میخواند ازین جهت باستشهاد آورد و از جمله تصانیف اوست کتاب تذکره و آن کتاب کبیراست و کتاب مقصور وممدود و کتاب الحجة در قرائت و کتاب الاغفال فیما اغفله الزجاج من المعانی و کتاب العوامل المائة و کتاب مسائل الشیرازیات و کتاب البصریة و کتاب المسائل المجلسیات و کتاب مسائل الحلبیات و کتاب مسائل البغدادیات و غیر ذلک ابن فقیر احمد خلکان در سنهٔ ثمان اربعین وستمائه در قاهرهٔ مصر یکبار بخواب دیدم کانه بجانب قلیوب بیرون رفته ام و در آنجا در مشهدی میروم و آن مشهد عمارت قدیمی است اما بغایت حسن البناء مشید الارکان لطیف الهوا است و سه کس را در آنجا مجاور و مقیم می‌یابم از ایشان سوال میکنم که این مشهد از آن کیست و این عمارت بکه منسوب است میگویند ما نمی دانیم بعد از آن یکی از ایشان میگوید که حضرت شیخ ابو علی الفارسی سالها درین مشهد مجاور شده و چون از طرفین نجبان ریخته و گفته شد گفت حضرت شیخ ابا علی را فضایل مشهور و شعر ملیح بوده که من

من شعر او واقف نشده ام گفت من از اشعار او برای تو بخوانم بعد از آن بصوت رقیق لطیف سه بیت از اشعار او بر من خواند چون بیدار شدم لذت صوت و از انشاد آن در قوت سامعهٔ من بود و یک بیت اخیر از آن بحیثیت حافظهٔ من مانده بود وان الفتی الضخم الجزاء یصون عن اصیه فکیف بملک یستحق الثری او سما العقه فضایل و کمالات او اشهر از آن است که معدود و محدود گردد و اما شارالیه باعتزال متهم بوده مولد شریف او سنهٔ ثمان وثمانین ومائتین بوده و در یوم الاحد سابع عشر شهر ربیع الآخر و قیل ربیع الاول سنه سبع وسبعین وثلثمائه برحمت در رفت آلهی مقرون و مجاور گشته و در بغداد در شونیزیه مدفون گشته فارسی احتیاج بضبط ندارد چه بغایت مشهور است الفسوی بفتح فا وسین مهمله و بعد ها واو نسبت است بفسا که از اعمال فارس است وقد تقدم ذکره فی ترجمه البساسیری و قلیوب بفتح قاف وسکون لام وضم یای مثناة من تحتها و سکون الواو وبعدها بای موحده و هی بلدة صغیرة بینها وبین القاهرة مقدار فرسخ او زیاده و در آنجا بساتین بسیار است والحمد لله رب العالمین

شونیزه

دربیان مدینهٔ فسا

دربیان قلیوب

ابو احمد الحسن العسکری

ابو احمد الحسن بن عبدالله بن سعید العسکری احد الائمه فی الادب والحفظ بوده صاحب اخبار و نوادر و روایات است و تصانیف مفیده او مقبول ارباب دانش و بینش است از آن جمله کتاب التصحیف است گویند صاحب بن عباد میخواست که بصحبت حسن عسکری مسرور و مبتهج گردد اما طریقی که در رسیدن وصول بصحبت او شود نمی یافت

آخر عرض مؤید الدوله رسانیده که عسکر مکرم خرابست و محتاج باصلاحست
واصلاح آن بی اهتمام من بنده صورت پذیر نیست لذلک مؤید الدوله صاحب را
رخصت توجه بدان صوب داده و چون بدانجا رسیده توقع آن کرد که ابواحمد او را
زیارت کند او التفات بزیارت او نموده و صاحب بن عباد این ابیات را بدو نوشته

وَلَمّا اَبَیتُم اَن تَزُورُوا وَقُلتُمُوا ... ضَعُفنا فَلَم نَقدِر عَلَی الوَخَدانِ

اَتَیناکُمُ مِن بُعدِ اَرضٍ نَزُورُکُم ... وَکَم مَنزِلٍ بِکرٍ لَنا وَعَوانِ

نُسائِلُکُم هَل مِن قِرًی لِنَزیلِکُم ... بِمِلءِ جُفُونٍ لا بِمِلءِ جِفانِ

وسطری چند از لآلی منثوره نثر ضمیمه ساخته روانه گردانید چون مطالعه ابواحمد
مشرف شد نثر او را نثر و نظم را بدین بیت جواب نوشته بازگردانید

اَهُمُّ بِاَمرِ الحَزمِ لَو اَستَطیعُهُ ... وَقَد حِیلَ بَینَ العَیرِ وَالنَّزَوانِ

و چون حضرت صاحب بر بیت مذکور اطلاع یافته از اتفاق این بیت او را عجب و تحیر
گشته و گفته واللّه اگر دانستمی که در جواب این بیت خواهد نوشت نظم بدین روی
بر و هرگز ننوشتمی و این بیت از صخر بن عمرو بن شرید برادر خنساست و از جمله ابیات
مشهوره اوست و سبب انشاد این ابیات آنکه ذکره آنکه صخر در محاربه
بنی اسد از طعن ربیعة بن ثور الاسدی مجروح شده و حلقه چند از زره در پهلوی او
محکم گشته و یکسال متمادی شده مادر و زوجه اش سلیمی او را پرستاری میکرده اند
وقتی عورتی دو چار زوجه او شده و از حال صخر و مرض او سؤال کرده در جواب

گفته لا حیٌّ فَیُرجیٰ وَلا مَیتٌ فَیُنعیٰ چون صخر از زوجه خود شنیده این خدمت گفت

ومن شعره

اَرَی اُمَّ صَخرٍ لا تَمَلُّ عِیادَتی ... وَمَلَّت سُلَیمیٰ مَضجَعی وَمَکانی

وَما کُنتُ اَخشیٰ اَن اَکُونَ جِنازَةً ... عَلَیکِ وَمَن یَغتَرُّ بِالحَدَثانِ

لَعَمری لَقَد نَبَّهتِ مَن کانَ نائِمًا ... وَاَسمَعتِ مَن کانَت لَهُ اُذُنانِ

وَاَیُّ امرِئٍ ساوَی بِاُمٍّ حَلیلَةً ... فَلا عاشَ اِلّا فی شَقًی وَهَوانِ

اَهُمُّ بِاَمرِ الحَزمِ لَو اَستَطیعُهُ ... وَقَد حِیلَ بَینَ العَیرِ وَالنَّزَوانِ

فَلَلمَوتُ خَیرٌ مِن حَیاةٍ کَاَنَّها ... مُعَرَّسُ یَعسُوبٍ بِرَأسِ سِنانِ

ولادت ابی احمد یوم الخمیس سادس عشر شوال سنه ثلاث وتسعین ومأتین بوده
و در یوم الجمعه سابع ذی الحجه سنه اثنین وثمانین وثلاثمائه متوفی شده و اخذ علوم از ابی بکر بن
درید فرموده و از تصانیف او کتاب المختلف والمؤتلف و کتاب علم المنطق و کتاب
الحکم والامثال و کتاب الزواجر و غیر ذلک است **والعسکری** بفتح عین مهمله
وسکون سین مهمله و فتح کاف و بعد ها راء نسبتست بمواضع چند که اشهر آن عسکر
مکرم است و آن مدینه است از کوره اهواز **و مکرم** آنکه مکرم باهلی بدو منسوبست
چه اول کسی که تخطیط و رسم عسکر مکرم نموده او بوده از آنجهه بدو منسوب گشته
و ابواحمد مذکور از آنجاست و عسکری منسوب بشیء دیگر خواهد آمد ان شاء الله تعالی

والحمد لله رب العالمین

أبو علي الحسن معروف بقیروانی یکی از افاضل بلغا واماثل فضلاست
واو را تصانیف ملیحهٔ مشهوره نزد ارباب کمال واصحاب افضال معتبر ومعول علیه
از انجمله کتاب العمده است وآن در بیان معرفت صناعت شعر وتمیز آنست وکتاب
الانموذج وغیر ذلک از رسایل فایقه ونظم عزیزه رایقه آنست ابن بسام در کتاب
الذخیره چنین ذکر نموده که بمن چنین رسیده که وی در مدینه مسیله متولد شده ودر انجا
اندک زمانی بتادب اداب اشتغال نموده بعد ازان در سنه اربعمایه بقیروان
ارتحال کرده وغیر ابن بسام گفته که در سنه تسعین وثلاثمایه متولد گشته وپدر وی
از ممالیک روم از عتقاء ازد بوده ودر سنه ثلث وستین واربعمایه متوفی شده
وصنعت پدرش در بلدهٔ مذکوره محمدیه صناعت بوده وبدو تعلیم داده
واو علوم ادبیه را در محمدیه فرا گرفته وشعر میگفته ولطافت طبع وعذوبت مشرب
او در شعر بوده تا فیما ترقی ومتزاید میگشته وشدت اشتیاق ملاقات اهل ادب
او را باعث انتقال بقیروان گشته ودر قیروان اشتهار یافته وصاحب قیروان او را
مدح نموده وبخدمت واتصال وراه یافته ولایزال در انجا باستفاده کمالات
شاغل وعامل بوده تا انکه اعراب بر قیروان هجوم نموده واهالی انجا را بقتل آورده اند
واموال واسباب ایشانرا بتاراج نهب داده قیروان را خراب کرده اند از انجا
انتقال بصقلیه نموده اند ودر مازر اقامت کرده اند تا انکه تنگنایی این عالم فانی
را بوسعت اباد فضای عالم باقی تبدیل نموده اند وبعض فضلا دیده ام که

بجزیره صقلیه

ابن

ابن رشیق در سنه ست وخمسین واربعمایه متوفی گشته وقیل انه فی سنه ... القعده
سنه ست وخمسین واربعمایه بمازر متوفی گشته والله اعلم **ومازر** دهی است از جزیره
صقلیه وسیاتی ذکرها فی ترجمه المازنی ان شاء الله تعالی **ومن جمله اشعار الحسن غفر الله له**

أحبّ أخي وإن أعرضت عنه * وقلّ على مسامعه كلامي
ولي في وجهه تقطيب راضٍ * كما قطّبت في وجه المدام
ورب تقطب من غير بغض * وبغض كان من تحت ابتسام

ومن لطايف نظمه النظيم

يا رب لا أقوى على دفع الأذى * وبك استعنت على الضعيف المؤذي
ما لي بعثت إلي ألف بعوضة * وبعثت واحدة إلى نمروذ

ومن غرائب وارداته رحمه الله تعالى

وقائلة ماذا الشحوب وذا الضنى * فقلت لها قول المشوق المتيم
هواك أتاني وهو ضيف أعزه * فأطعمته لحمي وأسقيته دمي

ومن شعره أيضاً كما ذكره ابن البسام في الذخيرة

أسلمني حب سليمانكم * إلى هوى أيسره القتل
قالت لنا جنته علانية * لما بدا ما قالت النمل
قوموا ادخلوا مسكنكم قبل أن * يحطمكم أعينه النجل

واز تصانیف او قراضه الذهب وآن صغیر الحجم کثیر الفایده است وکتاب الشذوذ

درعلم لغت است • و در آن کل کلمات شاذه را در ابواب خود جمع نموده • و سیاق ابو
وابی عبدالله محمد بن سعید المعروف بابن الشرف القیروانی • وقایع و حکایات بسیار
واقع شده • چون ذکر آن موجب اطاله بود • در آن خوض ننمود • **ورشیق** بفتح
را و کسر شین معجمه و سکون یا مثناه من تحتها و بعدها قاف است • **وسیله** قد تقدم ذکرها

والحمد لله رب العالمین

الشیخ المجید ابو علی الحسن بن عبد الصمد بن ابی الشخباء العسقلانی صاحب الخطب
المشهوره والرسایل المعروفه • وی از لجه بحار معارف • و معانی غامضه لآلی معالی
نثر و صحیفه را و منتظم سلک وانیده • و او را درین باب • قدرت تمام و اقتدار مالا کلام
بوده • گویند قاضی فاضل اکثر کلام آنحضرت را استحضار و استحفاظ نموده بود •
و در ایراد کلام و در نظام اعتنا و اعتماد بر یاد داشت • کلام آنحضرت داشته •
عماد اصفهانی در خریده چنین ذکر کرده که حضرت شیخ مجید کلمه مجید بوده • و در ابداع
کلام و اختراع مرام اقتدار تمام داشته • و او را خطب بدیعه ملیحه بر صحایف کتب
و صفایح خواطر مثبت و مرقوم بوده • ابن بسام بعض از آن خطب در کتاب ذخیره تالیف
خود ذکر نموده • و ابیات آینده را که بعضی از قصیده مطبوعه است • در اینجا ایراد نموده •

و آن اینست

ما زال بحار الزمان ملدکه • حتی اتاب المصطفی المتجزا •
قل للاولی ساموا الوری تمویههم • هذا ابو الاشبال المستاقرا •

تجدوه اوضع فی السیاسة منکم • صدرا و احمد فی العواقب مصدرا •
ان کان رأیی شاوروه اخفا • او کان بابن نازلوه عنترا •
قد صام والحسنات ملی کتابه • وعلی مثال صیامه قد افطرا •
ولقد تخوّنک العدو بجهده • لو کان یقدر ان یزید مقدرا •
ان انت لم تبعث الیه مضمرا • جوّا بعثت الیه کیدا مضمرا •
ببری و باحملت رجال ایضا • فیه ولا اودعت کما ابصرا •
خطروا الیک فخاطروا بنفوسهم • وامرت سیفک فیهم ان ینظرا •
عجبوا للملک ان تحول سطوة • ورأوا خلقک کیف عاد تکررا •
لا تعجبوا من رقة وقساوة • فالنار یقدح فی قضیب اخضرا •

خوفا من التطویل برین قدر اختصار نموده شد • گویند که مشار الیه در بعض قاهره
موقیه ~~در سنه احدی وثمانین واربع مایه بجوار رحمت ایزدی متوفی شده~~ • رحمه الله تعالی

ومن کلامه الذی احلی من العسل

اخلاقک الغر الیمیزه بالهنا • حلت فدتی الواشین وسی سلاف •
والالفک فی مرات رأیک مائله • تخفی ذات الجوهر الشفاف •

واین دو بیت مشهور را در دیوان او یافتم منابا آنحضرت است • **وممـا**

حجاب واعجاب وفرط تصلف • ومد ید نحو العلی بتکلف •
ولو کان هذا من وراء کفایة • عذرنا ولکن من وراء تخلف •

ابن زولاق

وشجا بسع شین مثلثة وسکون خا معجمه وبعد از با موحده الف ممدوده است

وعسقلانی وآن مدینه مشهوره است بر کنار ساحل قریب غزة والسلام

والحمد لله رب العالمین

ابو محمد الحسن بن ابراهیم بن الحسین بن الحسن بن علی بن خالد بن راشد

بن عبد الله بن سلیمان بن زولاق اللیثی ولاء المصری اصلا وی در علم تاریخ و

معرفت آن فاضل کامل بوده واورا در علم تاریخ تالیف مقبول است و در خطط مصر

کتاب علی حده ترتیب نموده وکتاب ابو عمر محمد بن یوسف بن یعقوب الکندی

که در اخبار مصر نوشته بشرح احوال قضاه مصر ذیل ساخته وازبدایت سنه

سبع واربعین ومائتین که نهایت تالیف کندی مرحوم بوده الی غایة سنه ست

وثمانین وثلثمائه رسانیده وابتدا باسم قاضی بکار بن قتیبه وختم باسم شریف

محمد بن نعمان الحنفی نموده وجد بزرگوارش حسن بن علی از مشاهیر علماء اعلام

وفضلاء ایام بوده وابن زولاق ابو محمد الحسن در ذی قعده سنه سبع

وثمانین وثلثمائه از مقام وحشت مکان وحدت انتقال نموده رحمه الله

ودر کتاب اخبار قضاه مصر تالیف خودش در ترجمهٔ قاضی ابی عبید دیدم که

نوشته بوده که فقیه منصور بن اسمعیل العزیز در جمادی الاولی سنه ست وثلثمائه

پیش از تولد من به سه ماه بجوار رحمت الهی متوارن شد بنا علیه مولد او در شعبان

ست وثلثمائه بوده باشد وموافق این تاریخ ابن خلکان مرقوم است وزولاق

بضم زا وسکون واو وبعد از لام الف قاف است واللیثی بفتح لام وسکون

یا مثناه تحتها وبعد ها ثا مثلثة نسبت است بلیث بن کنانه وان قبیله کبیره است

ابن یونس المصری گفته که وی لیثی باعتبار ولاست والحمد لله رب العالمین

ابو نزار الحسن بن ابی الحسن صافی بن عبد الله بن نزار بن ابی الحسن

النحوی المعروف بملک النحاة عماد کاتب در خریده چنین یاد نموده که وی از فضلا

مشهور زمان خود بوده وانچه میانه ایشان از مکاتبات ومراسلات که در دمشق

واقع شده بوده بالتمام ذکر نموده واو در معرفت علم نحو متبحر بوده وسرامد نحات

زمان خود گشته ودر کمال فهم وجودت ذکا از ارباب فطنت وذکا راسخ

بوده مگر آنکه وی بنفس خود متعجب وبدانش وبینش خویش متکبر بوده ولقب

ملک النحاة گذاشته بوده واگر در مخاطبات کسی اورا بغیر ملک النحاة خطاب میکرد

رد وقدح میکرده وی بعد از آنکه سن مبارکش به بیست وپنج سال رسیده از بغداد

بواسط رفته ودر آنجا ساکن شده جمع از فضلا آنجا از و علوم ادبیه فرا گرفته اند

ابو البرکات بن المستوفی در تاریخ اربل ذکر او نموده وگفته که وی باربل وارد شده

واز آنجا متوجه بغداد شده ودر آنجا سماع حدیث نموده وتتبع مذهب کتب شافعیه

با قصی الغایه بجای آورده وفروع فقه واصول دین را نزد ابی عبد الله القیروانی

گذرانیده وعلم خلاف را نزد اسعد میهنی واصول فقه را نزد ابی الفتح برهان صاحب

جمل صغری خوانده بود ومحصل نموده بعد از ان بجانب خراسان وکرمان وغزنه مسافرت

نموده و از آنجا بشام آمده و در دمشق توطن کرده و در یوم الخمیس شوال سنه ... شد و در یوم الاربعا تاسع آن سنه ثمان و ستین و خمس مائه در مقابر باب صغیر مدفون گشته حمه الله و سن او از هشتاد سال زیاده بوده و او را مصنفات کثیره در فقه و اصولین و نحو و غیر ذلک نزد اصحاب فنون مذکوره معتبر و متداول بوده و دیوان شعر او بین الاقران و الامثال بغایت مقبول و مرغوب بوده و او بشرف مدح حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و سلم مشرف و سرافراز شده بود

و از جمله اشعار اوست

سلوت بحمد الله عنها فاصبحت ... دواعی الهوی من نحوها لا اجیبها
علی اننی لا شامت ان صابها ... بلاء و لا راض بواش یعیبها

القصه وی مجموعه فضایل و کمالات بوده **والحمد لله رب العالمین**

احد ائمة اثنی عشر امامیه

الامام ابو محمد الحسن بن علی بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمد الباقر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهم اجمعین وی یکی از دوازده امام معصوم مفترض الطاعه است علی ما ذهب الیه الامامیه و او پدر حضرت الامام المنتظر صاحب السرداب محمد المهدی است و پدر بزرگوارش علی نقی به عسکری معروف لکن و سیاتی ذکره و ذکر سایر الائمة المعصومین ان شاء الله تعالی و ولادت آن حضرت مقدسه یوم الجمعه و قیل یوم الاربعا ثامن شهر ربیع الاول و قیل جمادی الاول سنه ستین و مائتین بسر من رای بوده در قبه اسلاف آنجا مدفون و مودع است **و عسکری**

سامره است در شهور سنه اثنتین و ثلثین و مائتین و وفات آن حضرت مح

بفتح عین مهمله و سکون سین مهمله و فتح کاف و عسکر را و این نسبت است بسر من رای چه معتصم از نو بنا نموده و بعسکر خود بدانجا انتقال فرموده و منشا انتساب حضرت امام بعسکر آنکه متوکل خلیفه حضرت امام علی نقی را خوفا للخروج بدانجا احضار نموده بود و او را مدت بیست سال و نه ماه در آنجا محصور گردانیده ازین جهة بدانجا منسوب است

والحمد لله رب العالمین

ابو نواس کنیته ابو علی الحسن بن هانی بن عبد الاول بن الصباح المعروف بابی نواس الحکمی الشاعر المشهور جد او مولی جراح بن عبد الله الحکمی والی خراسان بوده از جمله مشهورات محمد بن داود بن الجراح در کتاب الورقه چنین ذکر کرده که ابا نواس در بصره متولد شده و در آنجا نشو و نما نموده بعد از آن با والبه بن الحباب متوجه کوفه شده و از آنجا ببغداد انتقال نموده و غیر محمد بن داود چنین گفته که وی با هواز متولد شده و در زمانی که از اهواز انتقال یافته دو ساله بوده و مادر او اهوازیه بوده و اسم او جلبان و پدرش از اجناد مروان بن محمد آخر ملوک بنی امیه بوده و از اهل دمشق بوده و از جهت غزو و جهاد از دمشق باهواز انتقال نموده و در آنجا از دواج فرموده و از وی چند فرزند متولد شده از آنجمله یکی ابو نواس و ابو معاذ است اما ابو نواس را مادرش بعض عطارین سپرده ابو اسامه والبه بن الحباب در و خبائث احوال او تفرس دانشش و ادراک نموده و او را نزد خود خوانده و گفته من در شمایل تو مخایل فهم و ادراک می بینم خود را ضایع

سازد • وبما لا یعنی نقد روزگار خویش را در مباز و مصاحبت من اختیار کن تا تبرّز
امتیاز یابی • ابو نواس بدو گفت تو کیستی • او گفت من والبه بن الحباب ام ابو اسامه
کنیت من آنست که من طالب آنم که بخدمت تو سرافراز شوم • و سبب ملاقات
خدمت تو میخواستم که کمو فه رسم و انفاد ادب نمایم • و شعر ترا استماع کنم • بعد از آن
ابو نواس بمرافقت و موافقت او ببغداد رسید • و اول شعری که در اوان صبا و جوانی گفته اینست
شعر
حامل الهوی تعب • یستخفه الطرب • ان بکی یحق له • لیس ما به لعب •
تضحکین لاهیة • والمحب ینتحب • تعجبین من سقمی • صحتی هی العجب •
ابو نواس از نسب او سؤال کرد • او در جواب گفت اغانی ادبی عن نسبی و اسمعیل
بن نوبخت گفته من هرگز اوسع علما و احفظ شعرا از ابو نواس کسی ندیده ام • و مع
هذا قلیل الکتب والرسایل عدیم الماخذ • والوسایل بوده • چه بعد از که مشار الیه
ساکن بجوار حق شد • منزل او را تفتیش نموده اند • سوی جزو دانی که در آن بعض
از غرب حدیث • و نحو بوده چیزی نیافته اند • و او در طبقه اولی مولدین بوده
و او ده نوع شعر میگفته • و در انواع عشره آنچه مقتضای جودت • و فصاحت بوده
بتقدیم میرسانیده • و بالتیام اشعار و اجتماع آثار او جمعی از ارباب • دانش و ادب
و زمره از اصحاب ادراک • و طلب اعتنا و اهتمام نموده اند • منهم ابو بکر الصولی
و علی بن حمزه • و ابراهیم بن احمد بن محمد الطبری المعروف بتوزون • و چون
هرکس بمقتضای رای خود دیوان او را تألیف و تنظیم داده اند در آن اختلافی هست •

و چون دیوان او اشهر از آنست که محتاج بنقل شعر از آن باشد • در آن شروع نمود
و در بعض کتب دیده ام که مامون خلیفه میگفته اگر دنیا خود را وصف میکرد •
بوجهی که ابو نواس وصف کرده وصف نمی توانست کرد • و هی هذه
الا کل حی هالک وابن هالک • و ذو نسب فی الهالکین عریق •
اذا امتحن الدنیا لبیب تکشفت • له عن عدو فی ثیاب صدیق •
و از ابو نواس مبرد در حسن ظن بحضرت کریم غفور این ابیات رحمه الله باد در محل نقل کرده ایست
تکثر ما استطعت من الخطایا • فانک بالغ ربا غفورا •
ستبصر ان وردت علیه عفوا • و تلقی سیدا ملکا کبیرا •
تعض ندامة کفیک مما • ترکت مخافة النار السرورا •
و اول قصیده که ابو نواس محمد امین را مدح نموده اینست نقل نموده شد •
یا دار ما صنعت بک الایام • لم تبق فیک بشاشة تستام •
و تجشمت بی هول کل تنوفة • هوجاء فیها جرأة الاقدام •
و اذا المطی بنا بلغن محمدا • فظهورهن علی الرجال حرام •
جبت اخیر احکایتی است که در آن حکایت در ترجمه ذی الرمه غیلان شاعر مشهور خواهد
آمد ان شاء الله تعالی و همین جبت مرا که ابن خلکان مذکور حکایتی است که میانه من و قاضی
من جمال الدین محمود بن عبد الاربلی جاری شده • و آن اینست که مشار الیه در شهور
سنه خمس و اربعین و ستمایه بمجلس قضا و حکم بمحروسه قاهره مصر معزیه نزد این حقیر حاضر شد •

ولحظه نزد انجناب نشست چون از کثرت اشتغال و ازدحام انام و غلبه غوغا
و فصل قضایا خصام مرا مجال اختلاط او حسب المرام میسر نشد بیرون رفت چون
لحه گذشت غلام او بر قعه که در وی این ابیات درج نموده بود حاضر شد و رقعه را عرض نمود

و ابیات مذکوره اینست

یا ایها المولی الذی بوجوده ۔ ابدت محاسنها لنا الایام
انی قصدت الی فنائک مادحا ۔ شوقا لانا یوجب الاسلام
والتحت بالجمع الشریف مطیتی ۔ فضربت و دستا فیها الا قوام
فظللت انشد عند نشدانی لها ۔ بیتا لمن هو فی القریض امام
واذا المطی بنا بلغن محمدا ۔
فظهورهن علی الرحال حرام ۔

بعد از اطلاع بر مضمون رقعه و ابیات از حقیقت خبر استکشاف نمود گفت چون سید من
از مجلس حکم و قضا بیرون آمد مداس و پلاس ناقه را دزدیده بودند با بیان بیت
ابو نواس را تضمین کرده بخدمت عرض نمود و بعد از ان جمال الدین حاضر شد
بد و گفتم اسم من احمد است نه محمد گفت فرقی میان احمد و محمد نیست که بنده محمد امین
را ابو نواس فهد کرده و او را بقتل تهدید نموده و حبس فرموده و ابو نواس این
ابیات را از حبس بخدمت حضرت مشار الیه نوشته و بدان خلاص شده بیت
تذکر امین الله والعهد یذکر
بک استجیر من الردی متعوذا من سطو باسک ۔ و حیوة راسک لا اعود لمثلها ۔ و حیوة راسک ۔

من ذا یکون ابا نواسک ۔ ان قتلت ابا نواسک ۔

و او را با حضرت امین وقایع و لطایف بسیار گذشته و در ترجمه ابی عمر احمد بن دراج
القسطلی ذکر بعض قصیده رائیه ابو نواس گذشت ۔ خطیب ابو بکر بغدادی در تاریخ
بغداد ذکر ابو نواس نموده ۔ و گفته که وی در سنه خمس و اربعین و قیل ست
و ثلثین و مایه متولد و در سنه خمس قیل ست ۔ و قیل ثمان و تسعین و مایه ببغداد وفات یافته
گشته ۔ و در مقابر شونیزی مدفون شده رحمه الله ۔ و او را ابو نواس بواسطه آن
گفته اند که دو حلقه بر جم او از دو جانب بر عاتق او متحرک بوده ۔ و حکمی
بفتح حاء مهمله و کاف و بعد از ان میم نسبه است بحکم بن سعد العشیره ۔ و آن قبیله
کبیره است بیمن و از قبلیه مذکوره است جراح بن عبد الله الحکمی که امیر خراسان بوده ۔
و ابو نواس از موالی اوست کما اشرنا فوق ۔ اما صولی در ترجمه محمد بن جو ذکر آمده ۔
و علی بن حمزه را ترجمه نیافتم ۔ و توزون اخذ ادب ۔ از ابی عمر و زاهد نموده ۔
و در فن ادب بارع و کامل شده ۔ و در بغداد ساکن بوده ۔ و در ماه ربیع الاول
الاول سنه خمس و خمسین و ثلثمایه متوفی شده رحمه الله ۔ والحمد لله رب العالمین

ابو محمد الحسن بن علی بن احمد بن محمد بن خلف بن حیان بن صدقه ابن زیاد
الضبی المعروف بابن وکیع التنیسی الشاعر المشهور ۔ اصل وی از بغداد ۔ و مولد او
تنیس بوده ۔ ابو منصور ثعالبی ذکر او در یتیمه الدهر نموده ۔ و گفته که او شاعر
بارع بلیغ فصیح بوده ۔ و در فن شعر بر اهل زمان خویش فایق بوده ۔ و او را دیوان شعر

مسمی بمنصف که دران
کتاب صو

در غایت لطافت • وکتاب دیگرست در سرقات معانی ابو الطیب متنبی را
بیان کرده • وسماه المنصف و فالمجله در زبان عجم بوده • از نتیجه او را عاطش [illegible]

وازجمله اشعار اوست رحمه الله

سلا عن حبکِ القلبُ المشوقُ • فما یصبو الیک ولا یتوقُ
جفاؤک کان عنک لنا عزاءً • وقد یسلی عن الولد العقوقُ •

وله رحمه الله رحمة واسعة

اِنْ کانَ قد بَعُدَ اللقاءُ فَوُدُّنا • باقٍ ونحنُ علی النوی احبابُ
کم قاطعٍ للوصلِ یؤمَنُ وُدُّهُ • ومُواصِلٍ بودادهِ یرتابُ •

ازبعض فقها منقول است که شیخ مرتضی الدین ابا الفتح نصر بن محمد بن مقلد القضاعی الشیرازی
المدرس بالتربة الشافعیة بالقرافة این دو بیت را از ابن وکیع خوانده • وهما

لقد قنعتْ همتی بالخمول • وصدّت عن الرتب العالیه •
وما جهلت طیب طعم العلی • ولکنها تؤثر العافیه •

واو در جواب ان مرتبه این دو بیت انشا کرده

بقدر الصعود یکون الهبوط • فایاک والرتب العالیه •
وکن فی مقام اذا ما سقطت • تقوم ورجلاک فی عافیه •

وابن وکیع مذکور در یوم الثلاث ثالث عشرین جمادی الاولی سنه ثلث وتسعین وثلثمائه
بمدینه تنیس متوفی شده • واو را در قبه که جهة او در انجا اتخاذ نموده بود مدفون گردانیده

ووکیع بفتح واو وکسر کاف وسکون یا مثناة من تحتها وبعدها عین مهمله لقب جد او
وابی بکر محمد بن خلف است که در اهواز از جانب ابن الجوالیقی نایب حکم بوده • وابی بکر
مذکور فاضل فصیح وقاری صحیح القراءه بوده • وباحکام فقه ومعرفت علم
نحو وعلم سیر واحوال ایام از اقران واشباه ممتاز بوده • او را مصنفات کثیره بوده
مثل کتاب الظریف • وکتاب الشریف • وکتاب عدد آی القرآن والاختلاف فیه •
وکتاب الرمی والنضال • وکتاب المکاییل والموازین • وغیر ذلک بجمعه • وشعر
او در رنگ شعر علما شریعت شعار بوده • ودر یوم الاحد رابع عشرین شهر ربیع الاول
سنه ست وثلثمائه ببغداد متوفی شده • وابن قانع گفته که عبدان اهوازی در سنه
سبع وثلثمائه بعسکر مکرم متوفی شده • • والتنیسی بکسر تا المثناة من فوقها وکسر نون
مشدده وسکون یا مثناة من تحتها وبعدها سین مهمله نسبت بتنیس وآن جزیره ایست
در دیار مصریه بقرب دمیاط • واز نبات تنیس ابن نوح بن ابراهیم نجابت ارجمند با علم
بانی موسوم است • ومرتضی شیرازی مذکور در سنه ثمان وتسعین وخمسمائه
بمصر متوفی شده • ودر سفح مقطم مدفون گشته • والحمد لله رب العالمین

ابو بکر الحسن بن علی بن احمد بن بشار بن زیاد المعروف بابن العلاف
الضریر النهروانی الشاعر المشهور • ولی شعرا مجیدین بوده • وعلم حدیث شریف را
خوب میدانسته • وازابی عمرو دوری المقری • وحمید بن مسعده البصری ونصر بن علی
الجهضمی الخراجی القاضی • ومحمد بن اسمعیل الحسانی • وابو حفص بن شاهین وغیرهم ازو روایت

میفرمود • و از جمله ندمای معتضد خلیفه بوده • وی چنین حکایت کرده که شبی در
خانهٔ معتضد خلیفه خواب کرده بودم • در دل شب خادمی از جانب حضرت خلیفه
رسید و گفت امیر المومنین میگوید که بعد از انصراف شما از مجلس خلافت مرا خواب
نبرد دیگر شعر افتادم و این بیت گفتم • شعر ولما انتبهنا للخیال الذی سری
اذا الدار قفر والمزار بعید • بعد از آن در خود خواستم که بمعنی این بیت دیگر مناسب
منضم گردانم میسر نشد اگر کسی این بیت را موافق غرض من تمام کند • او را بجایزه
ممتاز گردانم • و چون بر شعرا فصیح که دران شب آنجا بودند عرض کرده شد • همه
در ماندند • این فقیر بمدد مبداء فیض بیادت نموده • این بیت از عالم غیب بر دل
و زبان من جاری شد •

فقلت لعینی عاودی النوم واهجعی • لعل خیالا طارقا سیعود •

بعد از آن خادم بیت مذکور را گرفته متوجه خدمت حضرت امیر المومنین شد • و عود
نموده گفت که حضرت خلیفه استحسان نمود • و امر بعطاء جایزه فرمود • گویند ابو بکر
مذکور را گربه بوده که بدان بسیار مستانس بوده • و او را شیطان از گرفتن موش
کور و خاموش گردانیده • بگرفتن کبوتر بچه و حمام شیر غرضهٔ حرص ناهنجام ساخته بود •
و این صورت از او مرة بعد اخری صادر شد • کبوتران همسایه و جوار از تعدی
بی زنهار او اناء اللیل و اطراف النهار آیهٔ • اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم
فی بروج مشیدة • بر یکدیگر میخوانده اند • و گربه فضول و تنفیر اصحاب کبوتر متنبه نگشته •
بتادیب می

ما زال بر خوی خود شاغل و عامل بوده • آخر الامر بطمع فرخ حمام بطوق قید گرفتار
شده • و در پنجهٔ شبران جیران چون موش در چنگال گربه هلاک گشته • والم مهاجرت
و مفارقت گربهٔ مذکور حضرت ابی بکر را باعث انشا در مرثیه گشته تقصیدهٔ آیته
او را مرثیه گفته • و روایتی دیگر گویند میان ابی بکر مذکور • و عبدالله بن المعتز محبت
اکیده بوده • و معتضد خلیفه او را بقتل آورده • و او بقصیدهٔ مذکوره عبدالله را مرثیه
گفته • بنابر آنکه از خوف معتضد را اقتدار آن نداشته که صریحا او را مرثیه گوید •
و بروایتی دیگر محمد بن عبدالملک الهمدانی • در تاریخ صغیر تالیف خود مسمی بمعارف
المتاخره در ترجمهٔ اسم وزیر ابو الحسن علی بن فرات • ذکر کرده که صاحب بن عباد
گفته که ابو الحسن ابن ابی بکر علاف • و سوال کول الذی تقدم فی مجالس الروساء بالاکل
زد من قصیدهٔ مره را خواند و گفت مردم که بگربه کنایه از محسن بن فرات • داشته
چه بتصریح اسم او • و جارت نمی توانست نمود • و این صورت در ترجمهٔ ابی الحسن
علی بن فرات خواهد آمد • ان شاء الله تعالی • و بروایتی دیگر صاعد لغوی در کتاب
الفصوص • چنین گفته که ابو الحسن مرزبانی ممن حکایت کرده که از علی بن عیسی جاریهٔ غلام
ابی بکر بن علاف الضریر عاشق شده بوده • علی بن عیسی بر آن مطلع شده • مرد و را گرفته
و بقتل آورده • و پوست مرد و را سلخ نموده • و پر کاه ساخته • ابو بکر مذکور این قصیده را
در مرثیهٔ غلام خود گفته والله اعلم • و این قصیده از بدایع اشعار و آثار او است • ما
و عدد آن شصت و پنج بیت است طول آن مانع ایراد آن بجامه شد • درین جا بجهت
اختصار و اقتصار نموده شد •

يا هر فارقتنا ولم تعد   وكنت عندي بمنزل الولد   وكيف ننفك عن هواك وقد
كنت لنا عدة من العدد   تطرد عنا الاذى وتحرسنا   بالغيب من حية ومن جرذ
وتخرج الفار من مكامنها   ما بين مفتوحها الى السدد   يلقاك في البيت منهم مدد
وانت تلقاهم بلا مدد   لا عدد كان منك منفلتا   منهم ولا واحد من العدد
لا ترهب الصيف عند هاجرة   ولا تهاب الشتاء في الجمد   وكان يجري ولا سداد لهم
امرك في بيتنا على السدد   حتى اعتقدت الاذى لجيرتنا   ولم تكن للاذى بمعتقد
وحمت حول الردى بظلمهم   ومن يحم حول حوضه يرد   وكان قلبي عليك مرتعدا
وانت تنساب غير مرتعد   تدخل برج الحمام متئدا   وتبلع الفرخ غير متئد
وتطرح الريش في الطريق لهم   وتبلع اللحم بلع مزدرد   اطعمك الغي لحمها فراى
قتلك اصحابها من الرشد   حتى اذا داوموك واجتهدوا   وساعد النصر كيد مجتهد
كادوك دهرا فما وقعت وكم   افلت من كيدهم ولم تكد   فحين اخفرت وانهمكت وكاشفت
واسرفت غير مقتصد   صادوك غيظا عليك وانتقموا   منك وزادوا ومن يصد يصد
ثم شفوا بالحديد انفسهم   منك ولم يربعوا الى احد   فلم يقوا انا على سبد
في جوف ابياتنا ولا لبد   ولم تزل للحمام مرتصدا   حتى سقيت الحمام بالرصد
لم يرحموا صوتك الضعيف كما   لم ترث منها لصوتها الغرد   اذاقك الموت ربهن كما
اذقت افراخه يدا بيد   وكنت بددت شملهم زمنا   فاجتمعوا بعد ذلك البدد
كان حبلا حوى بجودته   جيدك للخنق كان من مسد   كان عيني تراك مضطربا

فيه وفي فيك رغوة الزبد   وقد طلبت الخلاص منه فلم   تقدر على حيلة ولم تجد
فما سمعنا بمثل موتك اذ   مت ولا مثل عيشك النكد   عشت حريصا يقوده طمع
ومت ذا قاتل بلا قود   ما بين لذيذ الفراخ اوقعه   ويحك هلا قنعت بالغدد
الم تخف وثبة الزمان كما   وثبت في البرج وثبة الاسد   تاكل من فار بيتنا رغدا
واين بالشاكرين للرغد   عاقبة الظلم لا تنام وان   تاخرت مدة من المدد
اردت ان تاكل الفراخ ولا   ياكلك الدهر اكل مضطهد   هذا بعيد من القياس وما
اعزه في الدنو والبعد   لا بارك الله في الطعام اذا   كان هلاك النفوس في المعد
كم دخلت لقمة حشا شره   فاخرجت روحه من الجسد   ما كان اغناك عن تصعدك
البرج ولو كان جنة الخلد   قد كنت في نعمة وفي دعة   من العزيز المهيمن الصمد
وفرعوا قعرها وما تركوا   ما علقته يد على وتد   وفتتوا الخبز في السلال فكم
تفتت للعيال من كبد   ومزقوا من ثيابنا جددا   فكلنا في المصايب الجدد

تم قدر ما اورده من القصيده

وفات او در سنه ثمان عشر وقيل تسع عشر وثلاثمايه بوده و عمر او صد سال سنه
بوده رحمه الله النهروانى بفتح نون وسكون ها وفتح را و واو و بعد از الف
نون نسبه است به نهروان وان قصبه صغيره است قريب بغداد و سمعانى
گفته بضم را واين غير صحيح است . والحمد لله رب العالمين
ابو الجوائز حسين بن علي بن محمد بن باري الكاتب الواسطي وى يكى از [illegible] بوده

وبغداد را دیر طویل مسکن افاده. وافاضه خود ساخته بوده. وحضرت ابی بکر خطیب
ذکر او نموده. وگفته که اخبار واشعار او را ابن سکره الهاشمی تعلیق نموده ام. وی
شاعر ادیب وفاضل حسیب بوده. از جمله اشعار اوست که جهة نفس خود انشا وانشاد نموده. شعر

دع الناس طرا واصرف الود عنهم . اذا کنت فی اخلاقهم لا تسامح
ولا تبغ من دهر تظاهر رنقه . صفا انه فالطباع جوامح
وشیئان معدومان فی الارض درهم . حلال وخل فی الحقیقة ناصح

واز ابو الجوایز مذکور تالیفات حسنه مقبول. وخط جید موافق اصول. واشعار رایقه فایقه
بر صحایف روزگار مانده. شعرا ورا کاللآلی المنثوره. در سلک صحایف خواطر
ارباب دانش مجتمع یافتم. اما از و دیوان مدون ندیدم. نمی دانم که دیوان او
مدون نرسیده. ویا دیوان مدون او بمن نرسیده. وی در سنه ستین واربعمایه
من الهجرة قدسیه را از تعلق بدن خاکی باجابت دعوت ارجعی لبیک زبان رهانید.
خطیب گفته از ابا الجوایز شنیدم که گفت من در سنه اثنین وثمانین وثلثمایه متولد
شده ام. ودخر او بعد از سنتین واربعمایه مفقود شده. انتهی کلامه. ابن خیر احمد حکایت
چنین گوید که وفات در سنه ستین واربعمایه بوده. چنانکه تکرار کرده شد وان اصح
الخطیب والسلام. والحمد لله رب العالمین

ابو علی الحسن بن سعید بن عبد الله بن بندار بن ابراهیم الثانی الملقب علم الدین
وی فقیه فاضل بوده. چون طبع لطیف داشته شعر برو غلبه کرده. وبستر تصنیفات

او نموده. وبشعر اشتهار یافته. واو ترک وطن ومولد خود کرده. موصل مسکن ا
وماوی خود ساخته بوده. واز انجا ببغداد بطریق تردد آمد شد میکرده. و
ابو المظفر بن هبیرة وزیر. مدد وعنایت واقبال تمام داشته. وعماد کاتب اصفهانی
او را در خریده ذکر نموده. وثنا بسیار برو کرده. واز اشعار او قصاید و
مقاطیع ایراد نموده. واز نخبات این دو بیت از قصیده که در مدح صلاح الدین گفته

واول این دو بیت از قصیده مطلع

اری النصر معقودا برایتک الصفرا . فسر واملک الدنیا فانت بها احری
یمینک فیها الیمن والیسر فی الیسری . فبشری لمن یرجو الندی بهما بشری

مولد او در سنه عشر وخمسمایه. وفات او در شعبان سنه تسع وتسعین وخمسمایه
بموصل بوده. وابن الدبیثی در کتاب ذیل ذکر او نموده. واو را اشعار ومحاورات
بسیار فرموده. ودماثان نسخ شین محمه وعدد الف تاریخ منه من فوقها
وعدد الف ثانیه نون وان دمیاست بنواحی دیار بکر والحمد لله رب العالمین

ابو محمد الحسن الملقب ناصر الدوله بن ابی الهیجا عبد الله بن حمدان بن حمدون
بن الحرث بن لقمان ابن راشد بن المثنی بن رافع بن الحارث بن عطیف بن محربه بن حارثه
بن مالک بن عبید بن عدی بن اسامه بن مالک بن بکر بن حبیب بن عمرو بن غنم بن تغلب
التغلبی. وی بنیابت پدر بزرگوار خویش صاحب موصل بوده. بعد از ان بحدوث
حادثات وتوارد اختلافات حقیقة مالک آن شده. وحضرت المتقی بالله او را ناصر الدوله لقب داده

وکان ذلک فی شعبان سنه ثلاثین وثلثمائه • و برادرش را سیف الدوله لقب فرموده
والمکتفی بالله خلیفه بتاریخ سنه اثنین وتسعین ومائتین عبدالله بن حمدان مذکور را
بر موصل واعمال آن حاکم مطلق العنان ساخته بود • و در تاریخ مذکور عبدالله بن
حمدان بموصل درآمده • وناصرالدوله از برادرش سیف الدوله اکبر سنا واعظم رتبه
بوده • ونزد خلفا منزلت او بیشتر و بیشتر بوده • اتفاقا روزی میان ایشان بحکم
غبار وحشتی متکون شده • سیف الدوله از برای ازالت اعتذار این دو بیت فرستاده

لست اجفوا وان جفیت ولا اتـ / رک حقا علی فی کل حال •
انما انت والد والاب الجا / فی یجازی بالصبر والاحتمال •

وکتب الیه مرة اخری وذکرها الثعالبی فی یتیمة الدهر

رضیت لک العلیا وان کنت اهلها / وقلت لهم بینی وبین اخی فرق •
ولم یک بی عنها نکول وانما / تجافیت عن حقی فتم لک الحق •
ولا بد لی من ان اکون مصلیا / اذا کنت ارضی ان یکون لک السبق •

وناصرالدوله را محبت تمام بسیف الدوله بوده • وچون سیف الدوله بتاریخی که در ترجمه
خودش مذکور است • عالم فانی را تبدیل بعالم باقی نموده • حال بر ناصرالدوله متغیر شده
اخلاق او بگشت • وعقل او بضعف ودولت او بنکبت مایل گشته • وحال او بدان
آیل شده که او را از اولاد واحفاد واعیان دولت • واصحاب رشد • متنفر شدند
لذلک پسرش ابوتغلب فضل الله الملقب عدة الدوله المعروف بالغضنفر در مدینه موصل

ابن خلکان رحمه الله تعالی [illegible] میگوید که

باتفاق برادران دست پدر را از تصرفات مالیه وملکیه کوتاه ساخته • او را مقید گردانیده
وبقلعه اردمشت فرستاده • ودر حصن سلامت او را محفوظ گردانیده • شیخ ما
ابن الاثیر رحمه الله در تاریخ شریف خودش ذکر نموده • که این قلعه قلعه ایست که
الیوم مسمی است بکواشی • واین صورت در یوم الثلثاء رابع عشرین جمادی الاولی
ست وخمسین وثلثمائه واقع شد • وناصرالدوله لا یزال • در آنجا از اشغال حکومت
مهجور بود • تا آنکه بمرض اجل از حصن سلامت بمنزل عافیت • بتاریخ یوم الجمعه ثانی عشر
شهر ربیع الاول سنه ثمان وخمسین وثلثمائه بجوار مغفرت مجاور و مقرون شده • و
او را بموصل نقل نموده • در تربه شرقی موصل دفن نمودند • ومحمد بن عبدالملک
الهمدانی در کتاب عنوان السیر در آخر ترجمه ناصرالدوله ما شاء کتبه که • ناصرالدوله که بود
سی ودو سال بر دیار موصل وغیرها مستولی ومستقل بود • تا آنکه پسرش غضنفر
او را بتاریخ سنه ست وخمسین وثلثمائه مقید گردانید • ودر یوم الجمعه ثانی عشر شهر ربیع الاول
سنه سبع وخمسین وثلثمائه • در قید متوفی شده • وبرادرش ابوالهیجا عبدالله در بغداد
در معارضة القاهر بالله سابع محرم الحرام سنه سبع عشره وثلثمائه مقتول شده بوده •
اما احوال غضنفر بن ناصرالدوله آنکه میان او وعضدالدوله بویه مشاجرات کثیره وقع
وحقیقت آن بر موجب است که چون عضدالدوله ابن عم خود بختیار دیلمی را بقتل آورد
وملک بغداد را بالتوابع والمضافات حسب المرام بشمشیر قهر وغلبه قرار وآرام داد •
غضنفر درین محاربه رفیق بختیار بود • عضدالدوله انتقاما وانتقاما له بقصد تسخیر موصل

متوجه انجا شده • و عضفر چون تاب معارضهٔ او نداشت فرار نموده • و بشام
رفته و بظاهر دمشق نزول نمود • والحالة هذه حاکم دمشق قسام عیار بود •
عضفر کتابتی بعزیز بن المعز صاحب دیار مصریه و شامیه بالتماس دمشق طلبی
نمود • و وی بحسب ظاهر اجابت کرد • و بحسب باطن منع نمود عضفر از دمشق متوجه
رمله شد • و در محرم سنه سبع وستین در انجا نزول نمود • و در انجا مفرج الجراح
البدوی الطایی حاکم بود • از وی گریخته بعد از اندک زمانی عسکر و مردم فراوان
مجتمع ساخته بنیت محاربه عودت نمود • و در غره شهر صفر سنه مذکوره • بر
ظاهر رمله میانهٔ ایشان صورت محاربه متحقق گشته • و عضفر منهزم و مقتول شد •
و این صورت ~~در یوم الثلثا ثانی شهر صفر مذکور واقع شد~~ • و مولد عضفر در روز
یوم الثلثا حادی عشر شهر ذی قعده سنه ثمان و عشرین و ثلثمایه بود • اقتبس
احمد خلکان صورت نسب او را بروجه مذکور از کتاب ادب الخواص وزیر ابی القاسم
حسین بن المغربی نقل نموده ام • محمد بن احمد الاسدی النسابه چنین گفته • که
اسم تغلب دثار بوده • و منشاء تسمیه او بتغلب آنکه • پدر او والا بقصد اینکه اهل
از اسبی نماید نهضت نموده • و اصحاب و اقوام خود را از اطراف • و جوانب
بدین امر خواند • و چون بدانجا رفته بر این نصرت یافته • و تغلب در آن
اوان طفل بوده • این صورت را از میامن او شمرده • اسم او را تغلب نهاده • والله اعلم

والحمد لله رب العالمین

ابو علی الحسن بن بویه بن فناخسرو الدیلمی الملقب رکن الدوله و قبل ازین
تتمهٔ نسب او در ترجمه احمد بن بویه بن فناخسرو و در حرف همزه گذشت • رکن الدوله
مذکور صاحب اصفهان و ری و همدان و جمیع عراق عجم بوده • و او والد عضد الدوله
و موید الدوله و فخر الدوله ابو الحسین علی است • و او ملکی جلیل القدر عالی
همت و پادشاه با سطوت صافی نیت بوده • و ابو الفضل بن عمید ابتدا کره
مسند وزارت او را بوجود شریف دانش و درایت خویش زیب و زینت تمام
داده بوده • و چون ابن عمید سرادقات سرور آخرت را از حجاب بدن بدل
ساخته • پسر او ابو الفتح علی را بجای پدر وزیر خود ساخته • و صاحب بن عباد در حیات رکن الدوله
وزیر پسر او موید الدوله بوده • و چون او متوفی شده • نزد فخر الدوله وزیر
شده • و این صورت در ترجمه صاحب بن عباد در حرف همزه گذشت •
حضرت عزت عز شانه • و تعالی برهانه رکن الدوله مذکور را عاقبت محموده و
عافیت مسعوده مخصص گردانیده بوده • بل اولاد ثلثه ابو شجاع بویه • و هم
عماد الدوله ابو الحسن علی • و رکن الدوله ابو علی الحسن المذکور • و معز الدوله
ابو الحسین احمد را از روز ازل با عطاء خلافت • و سلطنت و مزید عنایت • و
عاطفت از عالمیان برگزیده بوده • و عماد الدوله اکبر اولاد • و معز الدوله
اصغر و رکن الدوله متوسط بینهما بوده • و رکن الدوله لیلة السبت ثامن عشر
شهر محرم الحرام سنه ست وسبعین و ثلثمایه بری متوفی شده • و مولد او تقدیرا

سنه اربع وثمانین ومائتین بوده • و صابی گفته که وی در ملک و سلطنت چهل
چهار سال و شش ماه و نه روز • روزگار گذرانیده بعد از آن فرزند خود • متوکل را
متولی خلافت و سلطنت گردانیده رحمهم الله   والحمد لله رب العالمین

ابو محمد الحسن بن عبد الله السرخسی • بعد از وفات برادر فضل بن سهل
ذی الریاستین متولی وزارت حضرت مامون شده • و پیش ازین احوال بنت او
پوران و صورت ازدواج او بحضرت مامون • با اسبابی که فوق رتبه خلافت
و تکلفی که زیاده بر قانون عادی سلطنت باشد • گذشت • اعاده آن احتیاج نیست
حضرت مامون را در تمام امور مالی و ملکی و در کلیات قضایای ملی و دینی اعتماد
تمام بر دانش و تدبیر او بوده • و او را بر جمیع بلادی که طاهر بن الحسین فتح نموده بوده
مولی علی الاطلاق گردانیده بوجه • وی شخص عالی مرتبت • سامی رتبت ملک گشای
عدو بند بوده • و نوای عطای او طبقات انام خصوصا شعرا و ارباب دانش را
شامل و کامل بوده • لاجرم از اطراف بلاد و عمران افاضل رجال شد رحال
بقصد عتبه علیه او مینموده اند • چنانچه بعض شعرا بهمین معنی تلمیح نموده اند

تقول خلیلتی لما رأتنی • أشد مطیتی من بعد حل •
أبعد الفضل ترتحل المطایا • فقلت نعم الی الحسن بن سهل •

گویند وقتی حسن بتهنیت حضرت مامون بیرون آمده بود • چون محل مقاربت
رسیده مامون بدو گفت • یا ابا محمد لک حاجة گفت بلی یا امیر المؤمنین التماس دارم
که دل مبارک خود را نسبت بمن در امری که مراخاطر آن بی عنایت • و عاطفت امیر المؤمنین
میسر نباشد نگاه داری • بعضی گفته اند که روزی بمجلس حسن بن سهل حاضر شدم • وی
در شفاعت شخصی با اهل فضل اشارتی و کتابی بختم رسانید • چون آن شخص مضمون کتاب را
بر وجه صواب • دید او را شکر بسیار کرد حسن گفت مرا چه شکر میگوئی شفاعت را
زکوة مروت دانسته تقدیم میرسانیم • حکایت کنند که روزی حسن بن سهل خط
شفاعتی می‌نوشت چون تمام کرد در آخر نوشت که بلغنی ان الرجل یسأل عن فضل جاهه
یوم القیامة کما یسأل عن فضل ماله • و گویند که حسن پسر خویش میگفته یا بنی تعلموا
النطق فان فضل الانسان علی سایر البهایم به • و هر که نطق او خوب است بانسانیت
اقرب و الیق است • و او لایزال بر مسند وزارت مامون مدبر امور و کدخدای
مصالح جمهور بوده • تا آنکه بر وی مره سودا غلبه کرده • و اختلال فاحش بر ذات
ارای او راه یافته • و از تولیت مهمات ممنوع و در کلبه تاریک مقید و محبوس گشته
گویند سبب این صورت الم و وجع واقعه قتل برادرش فضل بوده • طبری در
تاریخ خود چنین ذکر کرده که حسن بن سهل را در سنه ثلاث ومائتین مرض سودا
غلبه کرده • و منشأ این سودا آن شده که او بمرضی عادتی مریض شده • و بواسطه
آن تغیر در رای او پیدا شده • تا آنکه او را بحدید و حبس مضبوط میداشته اند •
حضرت مامون احمد بن ابی خالد را بجای او منصب وزارت داده • وفات
حسن مذکور در مستهل ذی حجه سنه ست و ثلثین ومائتین بمدینه سرخس بوده •

علی بن [illegible] اخبار [illegible] آورده است که حق [illegible]
حق از نعمت جاه هم کسی را [illegible] وقت
سؤال کنند چنانکه از نعمت مال

و زهیر را ابو سنف جو بر این ابیات مدح نموده

لو ان تعین زهیر عاینت حسنا   وکیف تقنع فی امواله الکرم
اذا التقال زهیر حسن بصیرة   هو الجواد علی العلات لاهرم

وحدیث زهیر وهرم بن سنان درین کتاب در ترجمه یحیی بن عیسی بن مطروح مذکور است اگر خواهند بدان رجوع نمایند. و سرخسی بفتح سین و راء مهمله و سکون خاء معجمه و بعد از آن سین مهمله نسبت است بسرخس و آن مدینه است از مدن خراسان.

والحمد لله رب العالمین

ابو محمد حسن بن محمد بن هارون بن ابراهیم بن عبدالله بن یزید بن حاتم بن قبیصة بن مهلب بن ابی صفره الازدی المهلبی الوزیر وی وزیر معز الدوله ابی الحسین احمد بن بویه الدیلمی المقدم ذکره بوده و بتاریخ یوم الاثنین سابع عشر جمادی الاولی متولی مسند وزارت گشته واو صاحب همت علیه و مآرب سنیه وارتفاع قدر و اتساع صدر بوده و از فیض زلال نوال او درویش و غنی زکی و غبی بهره مند و محظوظ میگشته و او بنهایت ادبا و ارباب ادب موصوف و بجهت اینطایفه شریفه معروف و موسوم بوده و او قبل از آنکه بدولت ملازمت معز الدوله استشراف یابد بغایت فقر و فاقه و بذلت تنگدلی و تنگدستی گرفتار بوده

و بدین ابیات اتیان نموده

الا موت یباع فاشتریه   فهذا العیش ما لا خیر فیه

الا موت لذیذ الطعم یاتی   یخلصنی من الموت الکریه
اذا ابصرت قبرا من بعید   وددت لو اننی مما یلیه
الا رحم المهیمن نفس حر   تصدق بالوفات علی اخیه

و با او رفیقی بود که او را عبدالله صوفی میگفته اند. و قیل ابو الحسین العسقلانی چون ابیات مذکوره را از وی شنید از برای او بیک درهم گوشت گرفته و طبخ نموده. و او را بدان ضیافت کرده. و از یکدیگر مفارقت نموده اند. و بعد تقلب روزگار مهلبی بوزارت معز الدوله ببغداد مشرف شده. و حال او از مضایقه بسعت و از پستی برفعت انجامیده. رفیق او که جهة او ابتیاع لحم نموده بوده. چون از وزارت مهلبی خبر یافته. فی تراخی با بستان او شتافته و بدو این دو بیت نوشته.

الا قل للوزیر فدته نفسی   مقالة مذکر ما قد نسیه
اتذکر اذ تقول لضنک عیش   الا موت یباع فاشتریه

چون مهلبی بر آن واقف شده. مبلغ مقصد درهم بمقتضای مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة. والله یضاعف لمن یشاء بدو فرستاده. بعد از آن او را طلب نموده. بخلعتها فاخره ممتاز گردانیده. و تفویض عملی از مناصب بدو کرده. و از ابیات منسوبه بمهلبی عند مصافیه و قیل انها لابی نواس ایضا شعر این دو بیت است

لو انی استطعت فوق ملینه   من الملونی لاعوزک المزید
ولو عرضت علی الموتی حیاة   بعیش مثل عیشی لم یریدوا

ابو اسحق صابی• صاحب دیوان انشا در رسایل چنین گفته• روزی در ملازمت وزیر
مذکور بودم او ورقه برداشت• و مضمونی بیان در غایت نیح نکاشت• من در جنب او
بدیهة این دو بیت مرام خدمت جای آوردم وهما

له یدٌ برعت جوداً بنانها• ومنطقٌ دره فی الطرس ینتثر•
فحاتم کان فی بطن راحته• وفی انامله سحبان مستتر•

گویند معز الدوله را مملوکی در نهایت حسن و غایت جمال بوده• مسمی بتکین جامه دار
و معز الدوله محب او را• بتارهای زلف و کاکل او بر دل خود بسته بود و حال
وقت مقتضی آن گشته که زمره از عساکر منصوره• بدفع بنی حمدان فرستد• چون لشکر
ملتئم و مجتمع شد• مسمی تکین را مقدم جیش و سردار لشکر ساخته• مهلبی وزیر بدین معنی
راضی نشده• و گفت او هنوز اهل مواسات• نه مرد وغا و این چند بیت مناسب گفته

طفل یرق الماء فی جنباته• ویرف عوده•
ویکاد من شبه الغداری• فیه ان تبدو نهوده•
ناطوا بمعقد خصره• سیفا و منطقة تؤوده•
جعلوه قائد عسکر• ضاع الرعیل و من یقوده•

و با آوازه جهان شد که وزیر گفته بود• چه کسی که مشار الیه افتاده• و کمند چون
زلف و چشم خویش شکسته بسته• و از زخم تیر و شمشیر بصد خون جگر جسته خود را
بامن رسانید از جمله اشعار لطیفه وزیر مذکور است• شعر

تضارمت الاجفان لما صرتنی• فما تلتقی الا علی عبرة تجری•

القصه محاسن مهلبی را نهایتی نبوده• و ولادت شریف او لیلة الثلاث سادس
عشر محرم الحرام سنه احدی و تسعین و مایتین ببصره بوده• و در یوم السبت سابع
عشر شعبان سنه اثنین و خمسین و ثلثمایه• در اثنای طریق• بواسطه رجت حد المعترتین
او را ببغداد حمل نموده اند• و در یوم الاربعا خامس شهر رمضان المبارک من السنه
المذکوره• در مقابر قریش در مقبره نوبختیه مدفون گشته رحمه الله والمهلبی
بضم میم و فتح ها و تشدید لام مفتوحه• و بعد از نا با موحده این نسبت بمهلب المذکور
اولا و سیاتی ذکره ان شاء الله تعالی• و چون وزیر مذکور متوفی شد حسین بن حجاج
او را بدین ابیات مرثیه گفته•

یا معشر الشعراء دعوة موجع• لا یرتجی فرج السلو لدیه•
عز القوافی بالوزیر فانها• تبکی و ما بعد الدموع علیه•
مات الذی امسی الثناء وراءه• والعفو عفواً بین یدیه• ما
هدم الزمان بموته الحصن الذی• کنا نفر من الزمان الیه•
فلیعلمن بنو بویه انه• فجعت به ایام آل بویه•

والحمد لله رب العالمین

ابو علی الحسن بن علی بن اسحق بن العباس الملقب قوام الدین الطوسی
سمعانی در کتاب الانساب در ترجمه او نگاشته که مولده صغیر بنواحی طوس بوده

چنین گفته که نظام الملک از نواحی طوس از اولاد دهاقین است او در حدیث و فقه
اشتغال نموده • و بخدمت علی بن شاذان حاکم بلخ اتصال یافته و کتابت محاسبات
او مینموده • و او همه ساله نظام الملک را بمصادرات آزاری رسانیده • بضرورت
از او فرار نموده • و آستان ملک داود بن میکائیل بن سلجوق والد سلطان الب
ارسلان را مقصد مراد ساخته • و از ملک مشار الیه بکرایم التفات • و عنایات از اقران
ممتاز گشته و ملک [illegible] وی را بسلطان الب ارسلان سپرده و گفته • که او را پدر خود دانسته
از صلاح و صواب دید او که هر آینه موافق صلاح ملک و مال است بیرون نروی • چون
ملک بحوزه حکومت الب ارسلان مخصوص گشته • نظام الملک در تدبیر امور و تسخیر قلوب
جمهور • ید بیضا نموده • و برین وتیره مدت ده سال در خدمت الب ارسلان روزگار
بوزارت گذرانیده • و چون الب ارسلان بتقدیر الله تعالی • پایه تابوت را از سریر خلافت
و جبروت بدل یافته • اولاد او بر ملک و مال ازدحام نموده اند • نظام الملک
بحسن عقل و تدبیر و فراهم دانش و مساعدت تقدیر ملک را از برای فرزند او سلطان
ملکشاه قرار داده • و سلطان ملکشاه را از سلطنت و خلافت سوی التذاذ بتخت
و تاج • و تفرج صید و صرف مال و فراغ چیزی دیگر نبوده • باقی مهمات مالی و ملکی
و انتظام مقاصد دینی و دنیاوی • برای صواب انظار نظام الملک منوط و مربوط
بوده • و بر همین نهج مدت بیست سال دیگر بسر برده • و نزد امام المقتدی بامر الله
از اعزاز و احترام بسیار یافته و بمجالست مجلس خلافت سرافراز گشته • و حضرت خلیفه

گفت ای حسن • خدا از تو راضی باد که امیر المومنین از تو راضی است • و همواره مجلس
حضرت نظام الملک محفوف بعلماء شریعت آثار • و معمور باصفیاء حقیقت دثار
بوده • و این طایفه از افضال انعام • و سجال اکرام او بحظ اوفر محظوظ و مخصوص بوده
اند بسبب کثرت انعام و محبت آنحضرت را با زمره صوفیه از و سوال کرده اند گفت
من در خدمت بعض امرا بودم • صوفی نزد من آمد و گفت • خدمت کسی کن که ترا نفع
و روزگار خود را بخدمت کسی • صرف مکن که او را سگ خورد • و من این سخن او را
معنی ندانستم • اتفاقا روز دیگر آن امیر مذکور که من خدمت او میکردم • شراب
خورده بود • و او را سگها بود که چون سباع در شب تنها بیرون می آید • و
سگها او را تشخیص نکرده از هم می دریدند • پس دانستم که صوفی مذکور این معنی را
بطریق کشف معلوم نموده بوده • اکنون خدمت صوفیه • و درویشان بجای آرم
میکنم که شاید بصاحب دلی همراه و ظفر یابم • والله الموفق • گویند وی هرگاه
آواز اذان شنیدی از جمیع اشغال و اقوال ساکت شدی • و هرگاه امام الحرمین
ابو المعالی و ابو القاسم القشیری صاحب الرساله نزد او در آمدندی • در تعظیم و اکرام
و تبجیل و احترام ایشان مبالغه نمودی • و ایشان را بر مسند و مکان خویش جای دادی
و در بلاد و امصار بنای مساجد و مدارس و رباط نموده • علما را رعایت تمام نمودی
گویند اول کسی که بنیاد عمارت مدرسه نهاده • آنحضرت است و دیگران تبعیت
و اقتدا بدو کرده اند • و عمارت مدرسه نظامیه بغداد • در سنه سبع و خمسین و اربع

[illegible]

بوده و در سنهٔ تسع وخمسین تمام شده و علما وطلبهٔ علم را علی اختلاف طبقاتهم
در طبقات آن جای داده و عمدهٔ غرض از بنای این مدرسهٔ عالیه تفویض تدریس
آن بحضرت شیخ ابو اسحق شیرازی بوده و آنحضرت اولاً قبول نکرده اند و مدت
بیست روز شیخ ابو نصر الصباغ در آن افادهٔ علوم اشتغال نموده و بعد از آن
حضرت شیخ ابو اسحق حاضر شده و بنشر کمالات عقلیه و نشر حقایق و مسایل شرعیه
یوماً فیوماً آثار دین قویم و شرع مستقیم ارتفاع و تزاید میگردانیده و چنانچه در
ترجمهٔ ابی نصر عبد السید ابن الصباغ صاحب الشامل شرح این صورت را بتفصیل
باز نموده ام آنجا نظر کنند و گویند حضرت شیخ ابو اسحق نزد حضور صلوة از مدرسهٔ مذکوره
بیرون می آمده و در مساجد دیگر نماز میکرده و چه میگفته بمن رسیده است که
اکثر آلات عمارت این مدرسه مغصوب است و حضرت نظام الملک از مجلس
افادهٔ آنحضرت استماع حدیث شریف مینموده و میگفته اگر چه من میدانم که
استحقاق سماع حدیث درین مجلس شریف ندارم اما میخواهم که نفس خود را
در سلک نقلهٔ حدیث منسلک سازم و این دو بیت از او روایت کنند

بعد الثمانین لیس قوة ... ذهبت شرة الصبوة
کأننی والعصا بکفی ... موسی ولکن بلا نبوة

و گویند این دو بیت از ابی الحسن واسطی بوده و ذکر او خواهد آمد ان شاء الله تعالی
ولادت نظام الملک یوم الجمعه حادی عشر ذی قعده سنهٔ ثمان واربعمایه

نوقان احدی مدینهٔ طوس بوده و در صحبت وملازمت حضرت ملکشاه سلجوقی
متوجه اصفهان بوده و در لیلهٔ السبت عاشر شهر رمضان سنهٔ خمس وثمانین واربعمایه
چون افطار نموده بمحفه سوار شده و چون از مسافت اندکی قطع نموده بقریه
سماه بحنه قریب نهاوند رسیده گفته این موضعی است که درینجا خلق کثیر از
صحابهٔ رسول صلی الله علیه وسلم در زمان عمر بن الخطاب رضی الله عنه شهید شده اند
[illegible]
خنک آنکس که از ایشان باشد و درین وقت پسر دیلمی متلبس بلباس صوفیه نزد او رسیده
و اظهار قصه و عرضه نموده و حضرت او را طلب نموده و عرضه داشت را از و خواسته
چون حضرت دست دراز کرده که عرضه را بستاند کاردی بر دل او زده
و او را بقتل آورده و قاتل گریخته پایش بطناب خیمه پیچیده و افتاده و او را گرفته
فی الحال بقتل آورده اند و بعد از آن سلطان ملکشاه سوار شده بمعسکر نظام الملک آمده
و مردم او را تعزیه و تسکین داده و نظام الملک را باصفهان نقل نموده در آنجا
دفن کرده اند و گویند سلطان خفیهٔ آنکس را بقتل او فرستاده بوده چه
از طول حیوة او و از تصرفات او در اقطاعات بتنگ آمده بوده و چون دولت
وحیوة ایشان توامان بوده سلطان بعد از و زیاده بر سی و پنج روز روزگار
نگذرانیده و شبل الدوله ابو الهیجا مقاتل بن عطیه بن مقاتل البکری الآتی ذکره
ان شاء الله نظام الملک مرحوم که داماد وی بوده بدین ابیات مرثیه گفته

کان الوزیر نظام الملک لؤلؤة ... یتیمة صاغها الرحمن من شرف

عزت فلم تعرف الایام قیمتها ❊ فردها غیرة منه الی الصدف

وگویند نظام الملک مرحوم سبب آنچ الملک ابی الغنایم مرزبان بن خسرو فیروز المعروف بابن دارست مشغول شده چه مشارالیه عدو نظام الملک بوده و نزد سلطان ملکشاه رتبه عالی داشته و چون نظام الملک قتل آمده او بجای نظام الملک بوزارت نشسته بعد از آن غلامان نظام الملک در رحمه او را بقتل آورده پاره پاره ساخته‌اند و این صورت در ثلث ثانی عشر محرم سنه ثمانین واربعمایه بوده و عمر او چهل و هفت سال بوده و این همان کس است که بر سر قبر شیخ ابو اسحق شیرازی بنا قبه دعای نموده

والحمد لله رب العالمین

ابو علی الحسن بن علی بن ابراهیم الملقب فخر الکتاب الجوینی اصلا البغدادی الکاتب شهرة وی کاتب جید الخط کثیر الضبط بوده و کتب کثیره بخط او در ایدی ناس با علی ثمن متداول بوده چه بواسطه جودت خط او مردم کسب تملک و ابتیاع آن رغبت تمام مینموده‌اند عماد کاتب اصفهانی در خریده ذکر او کرده و در ثنای او مبالغه بسیار فرموده و گفته که وی در شام از ندمای اتابک زنگی بوده و بعد از زنگی ولد او نور الدین محمود زنگی در نهایت احترام و اعزاز روزگار میگذرانیده و در ایام ابن زنگی از شام بمصر انتقال نموده و در آنجا متوطن شده و در مصر کسی که مثل او کتابت تواند کرد نبوده و از مقاطیع او شعری که بقاضی فاضل نوشته بوده ایراد نموده اگر ان طویل الذیل نبودی

ایراد میکردم وی در سنه اربع وقیل ست وثمانین وخمسمایه بقاهره مصر بجوار رحمت حق پیوسته رحمه الله **وجوینی** بضم جیم وفتح واو وسکون یاء مثناه من تحتها و بعد ها نون نسبت است بجوین و آن ناحیه کبیره است از نواحی نیشابور جمع کثیر از علمای آنجا منسوب اند و در کثیری از اوقات این ابیات از برای بعض عراقین انشاد مینموده

یندم المرء علی ما فاته ❊ من لبانات اذا لم یقضها

وتراه فرحا مستبشرا ❊ بالتی امضی کأن لم یمضها

انها عندی و احلام الکری ❊ لقریب بعضها من بعضها

والحمد لله رب العالمین

ابو علی الحسین بن علی بن یزید الکرابیسی البغدادی صاحب الامام الشافعی رضی الله عنهما وی اشهر مترددین حضرت امام و احفظ مذهب او بوده و او را تصانیف کثیره در اصول فقه و فروع آن نزد فضلاء وقت مشهور و متداول بوده و او متکلم بعلم کلام و عالم بعلم حدیث بوده و در جرح و تعدیل و تالیف در غایت اتقان نموده و از وی کثیری از علما اخذ فقه نموده اند و در سنه خمس وقیل ثمان واربعین ومایتین والثانی اشبه بالصواب بجوار رحمت الهی مجاور گشته **والکرابیسی** بفتح کاف و را مهمله و بعد از الف با موحده مفتوحه بعد از آن یا مثناه تحتها و بعد از آن سین مهمله نسبت بکرابیس و آن ثیاب غلیظ است و واحد آن کرباس بکسر کاف و این لفظ فارسی است معرب ساخته اند و او بواسطه آنکه کرباس فروش بوده بدان منسوب شده

والحمد لله رب العالمین

ابو علی الحسین ابن صالح بن خیران الفقیه الشافعی • وی از اجله فقهای متورعین
و افاضل شیوخ متشرعین بوده • و در زمان مقتدر خلیفه • او را مقتدی قضا تکلیف
کرده اند • قبول نکرده • ابو الحسن علی بن عیسی وزیر او را بر در خانه او بر هم ترسیم موکل گردانید
و او امتناع نموده • و گفته غرض من از امتناع آنست که بعد از ما نگویند که قضا را
بتکلیف و ترسیم علمای اصحاب شافعیه میفرموده اند • و کسی قبول نمی کرده • و ابو العباس
بن سریج را بتولیه قضا و قبول آن عتاب میفرموده • و میگفته این امر نزد ما غیر مقبول
بوده • اما اصحاب امام ابو حنیفه رضی الله عنه بدان اتیان نموده اند • ابو العلاء
عنکری چنین گفته که وفات او در لیلة سابع عشر ذی الحجة سنة عشرین و ثلثمائة بوده
و حافظ ابو الحسن دارقطنی گفته که وی در حدود سنه عشر و ثلثمائه متوفی شده •
و حافظ ابو بکر الخطیب البغدادی کلام دارقطنی را بر صواب اقرب از آن ابو العلا را بر وهم
حمل نموده • **خیران** بفتح خاء معجمه و سکون یاء مثناة من تحتها و بعد از راء مهمله الف نون است

والحمد لله رب العالمین

ابو علی الحسین بن محمد بن احمد المروروذی الفقیه الشافعی المعروف بالقاضی
وی صاحب کتاب التعلیقة است • و او امام زمان خویش و مجتهد فی المذهب بوده •
و صاحب وجوه غریبه است • و در هر جا که حضرت امام الحرمین در نهایة المطلب
و حضرت غزالی در بسیط و وسیط • قال القاضی گفته مراد قاضی حسین مذکور است •

و غیر او نیست • و او اخذ فقه از قاضی ابی بکر القفال المروزی الآتی ذکره نموده •
و در اصول و فروع مذهب امام شافعی • و مسائل خلافیه • تالیفات مفیده مقبوله دارد
و لا یزال بر مسند قضا احکام شرع بانفاذ می رسانیده • و اوقات شریف و بافاده
علوم و افتا و تدریس و قضا میگذشته • و جمعی از فضلا روزگار اخذ فقه • و سایر علوم
از و نموده اند منهم ابو محمد حسین بن مسعود الفراء البغوی • صاحب کتاب التهذیب
و کتاب شرح السنة و غیرهما • و در سنه اثنتین و ستین و اربعمائه بمرو رود • مرغ روح
او پرواز بنشیمن قاف عقبی نموده • رحمه الله تعالی • و کلام در مرورود در حرف میم گذشت •

والحمد لله رب العالمین

ابو محمد الحسین بن مسعود بن محمد المعروف بالفراء البغوی الفقیه الشافعی
المحدث المفسر • وی بحر زخار علوم و حبر عالی مقدار رسوم بوده • و اخذ فقه از مساعی برکات
افاده حضرت قاضی حسین مذکور نموده • و او کلام الله را تفسیر و مشکلات احادیث
نبوی را صلی الله علیه و سلم تصحیح و تحریر نموده • و همیشه روایت حدیث میفرموده •
و درس حدیث میکفته • و هرگز درس بی وضو و طهارت تام نمی شده • و کتب کثیره
در فنون علوم تالیف نموده • از جمله کتاب التهذیب است • در فقه و کتاب
شرح السنة در حدیث • و معالم التنزیل در تفسیر قرآن کریم • و کتاب مصابیح در حدیث
ایضا و جمع بین الصحیحین و غیر ذلک • وی در شوال سنه عشر و خمسمائه بمرورود
بجوار ایزد معبود مجاور شده • و در مقبره طالقان نزد شیخ خویش حضرت

حضرت قاضی حسین مذکور مدفون گشته. وقبر او آنجا مشهور است. ابن خلکان در کتاب فواید السفریه که جناب الشیخ الحافظ زکی الدین عبدالعظیم المنذری جمع نموده دیده ام که در سنه ست عشر وخمسمایه متوفی شده از خط حافظ مذکور این صورت را نقل نموده‌ام. وهمچنین از حافظ مذکور منقول است که حضرت امام فراء بغوی را زوجه‌اش متوفی شد از میراث او اصلاً چیزی نگرفته. وآنحضرت همواره نان خشک می‌خورده اخر اورا بدین لوم کرده اند بعد از آن نان ومویز میخورده. فراء نسبت است بعمل فراء وبیعها وفراء پوستین است.
وبغوی بفتح باء موحده وغین معجمه وبعد از آن واو نسبت است بلده از خراسان واقع میان مرو وهرات که آنرا باغ وبغشور بفتح باء موحده وسکون غین معجمه وضم شین معجمه وبعد از آن واو ساکنه وراء واین نسبت شاذ وبرخلاف قیاس است هکذا قال السمعانی فی کتاب الانساب. والحمد لله رب العالمین

ابو علی الحسین بن شعیب بن محمد السنجی الفقیه الشافعی. وی یکی از ائمه مشهور است اخذ فقه خراسان از ابی بکر قفال المروزی وحضرت قاضی حسین وحضرت شیخ ابو محمد جوینی والد امام الحرمین نموده. ومسایل فروعیه ابی بکر حداد مصری را شرح نموده که بغایت جامعیة از تمام شروح آن فایق است. باآنکه حضرت امام قفال وقاضی ابوالطیب الطبری وغیرهما آنرا شرح نموده بوده اند. وکتاب تلخیص ابی العباس بن القاص را شرح معتبر مفصل فرموده. وآن قلیل الوجود است. واز تالیفات او کتاب مجموع

که حضرت ابی حامد امام محمد غزالی در کتاب وسیط از آن نقلها نموده. واین کتابیست که در آن طریقه عراق واصحاب خراسان را جمع نموده واسالیب مذهب وروش ایشان را مفصلاً بیان نموده. واو در زمان خودش رئیس فقهاء مرو بوده. وفات او در سنه ثلاثین واربعمایه بوده. رحمه الله. والسنجی بکسر سین مهمله وسکون نون وبعد از آن جیم نسبت است بسنج وآن قریه کبیره است از قرای مرو.

والحمد لله رب العالمین

ابو عبدالله الحسین بن الحسن بن محمد بن حلیم الفقیه الشافعی المعروف بالحلیمی الجرجانی وی در سنه ثلاث وثلاثین وثلثمایه متولد شده. وبه بخارا رسیده. ودر آنجا حدیث شریف از ابی بکر محمد بن احمد بن حبیب وغیره شنوده. واخذ فقه از ابی بکر الاودنی وابی بکر قفال نموده. وبعضی اندک زمانی در ماوراء النهر مرجع الیه علم فتوی وامام اعظم دانش وتقوی گشته. واورا در مذهب وجوه حسنه بوده. ودر نشابور روایت حدیث شنوده. واز حضرت الحافظ الحاکم وغیره روایت حدیث میکرده. وی در جمادی الاولی وقیل ربیع الاول فی سنه ثلث واربعمایه متوفی شده رحمه الله. ونسبت او بجد او حلیم مذکور است. والحمد لله رب العالمین

ابو عبدالله الحسین بن محمد الوَنّی الفرضی الحاسب. وی در علم فرایض وحساب امام ومستند بوده. واورا تصانیف کثیره که در نهایت جودت وتنقیح نزد ارباب دانش مقبول بوده. وسماع حدیث از اصحاب ابی علی بن الصفار فرموده

نموده • واز وی حکیم عبدالله بن ابراهیم الخبری صاحب التلخیص فی الحساب والخطیب
التبریزی استماع حدیث کرده • واو در علم حساب وفرایض شیخ خبری است و
واز وجود شریف وی وصفات وی خلق کثیر انتفاع یافته • وی در بغداد
در ذی الحجه ~~سنه احدی وتسعین واربعمائه~~ • در واقعه بساسیری رتبه شهادت یافته •
البساسیری قدم ذکره • والونی بفتح واو وتشدید نون نسبت است بونن وان
قریه است از اعمال قهستان • ووطن من بنه احمد حکان اکثر وی رحمه الله
از ان قریه بوده والحمد لله رب العالمین

ابو عبدالله الحسین بن نصر بن محمد بن الحسین بن القاسم بن خمیس بن عامر المعروف
بابن خمیس الکعبی الموصلی الجهنی ملقب بتاج الاسلام مجد الدین الفقیه الشافعی • وی
اخذ فقه از حضرت ابی حامد امام محمد غزالی وغیره در بغداد نموده • در رحبه
مالک بن طوق متولی قضا • ومهمات مه شده • بعد از ان بموصل رجعت کرده •
ودر انجا ساکن شده • وتصنیف کتب کثیره نموده • منها مناقب الابرار علی اسلوب
رساله القشیری • ومناسک الحج واخبار المنامات • حافظ ابو سعید سمعانی
رحمه الله در تاریخ خود ذکر او کرده • وبر وی ثنا بسیار نموده • وهمچنین جمع
اعلی وبوده • وابو عبدالله مذکور در شهر ربیع الآخر سنه اثنین وخمسین وخمسمائه
متوفی شده رحمه الله • والجهنی بضم جیم وفتح ها وبعد از ان نون نسبت است بجهینه
وان قریه است قریب بموصل مجاور قریه که در وعین مشهور بعین القیاره وآن

ابن سعدی است • که اصحاب امراض فلج ورباح بارده از ان منتفع اند وان مردود
قریه • در بر موصل واقع است • وجهینه اقرب است از عین قیاره • وجهینی ایضا
نسبت است بجهینه وان قبیله کثیره است از قضاعه • والکعبی بفتح کاف وسکون عین
مهمله وبعد ها با موحده نسبت است ببنی کعب وآن چهار قبیله است • نمی دانم که از ان
بکدام منسوب است • وموصل مورد وفات محتاج بذکر نیست • والحمد لله رب العالمین

ابو مغیث الحسین بن منصور الحلاج الزاهد المشهور • وی از مدینه
بیضا من توابع دار الملک شیراز بوده • ودر واسط وعراق نشو ونما نموده • وبحضرت
ابا القسم جنید بغدادی وغیره از ارباب حالات مصاحب بوده • واعتقاد مردم
در امر آنحضرت مختلف است • بعضی در تعظیم وتکریم او مبالغه تمام نمایند • وبعضی
در انکار وکفر او ابرام بلا کلام کنند • اما در کتاب مشکاة الانوار حضرت ابی حامد
امام محمد غزالی فصل طویلی در شان او دیده ام • که الفاظ صادره از وی مثل
انا الحق وقول لیس فی جبتی سوی الله وغیره وکلمات اعتذار نموده • والعقده جمیع اطلاقاتی
که عقل وشرع از ان آبی ومحترز است همه را بر محملها صحیح حمل نموده • وگفته که انچه از وی
صادر شده • از فرط محبت وشده توحید بوده • واز نهایت سوق وشدت تفرد
وتوحید بوده • چنانکه گفته • انا من اهوی ومن اهوی انا • نحن روحان حللنا بدنا •
فاذا ابصرتنی ابصرته • واذا ابصرته ابصرتنا • وبالجمله حدیث آنحضرت
طویل وقضیه او مشهور ومملا است • واو متولی السر آمد که گویند پدر وجد او مجوسی بوده

واو با حضرت ابو القاسم جنید بغدادی ومن فی طبقته مصاحبت و مخالطت
مینمود و اکثر علماء عصر او باباحت خون او فتوی دادند از ابا العباس ابن سریج
از حال حسین منصور سوال کردند گفت حال او بر من مخفی و مستور است و من در
شان او چیزی نمیگویم از و در مجلس حامد بن العباس وزیر الامام المقتدر نسبة
بحضرت قاضی ابی عمر محمد گذشته بوده بآنش مواخذه ساخته اند و باباحت خون او
قاضی ومن کان معه من الفقهاء فتوی نوشتند و حسین بن منصور برجید
ظهری حمی ودمی حرام ولا یحل لکم ان تتأولوا علی بما یبیحه واعتقادی الاسلام
ومذهبی السنة وتفضیل الائمة الاربعة وبقیة العشرة من الصحابة رضوان الله علیهم اجمعین
التفات نمی نمودند وگفت از تالیف من کتابها در حدیث و سنة نزد وراقین
صفای اعتقاد من از آن مشهور و معلوم است و میگفت الله الله فی دمی
ولا یزال این کلمه تکرار مینمود وایشان گوش نمی کردند تا آنکه خطوط و نوشته
خود را مکمل ساختند واز مجلس برخاستند وحسین منصور را بحبس دادند
وحامد بن عباس وزیر خبر او را با جوی فی المجلس نوشته با صورت فتوی
بخدمت مقتدر فرستاد و مقتدر جواب نوشت اگر قضاة [illegible] او افتا نمایند
او را بصاحب شرطه یعنی عسس و جلاد بسپارند که او را هزار تازیانه زند
اگر نمیرد ده هزار تازیانه دیگر زند بعد از آن گردنش زنند وزیر مذکور او را تسلیم
جلاد نمود و جلاد گفت آنچه مقتدر امر فرموده و گفت اگر اشار الیه بضرب

[illegible]

متوزر هلاک نشود اول دستش ببری بعد از آن پایش بعد از آن دستی دیگر
و پایش بعد از آن گردنش بزنی و بدنش بسوزانی و اگر با تو خدعه کند و
گوید دجله و فرات را از زر سرخ و سفید مملو می سازم قبول نکنی و دست
از عقوبت او کوتاه نسازی بعد از آن شرطی او را بمنزل خود برد و صباح
یوم الثلثاء ثلث عشر وقیل رابع عشر ذی القعده سنة تسع وثلثمایة او را از مجلس حبس
بباب طاق آورد و از عوام الناس خلق عظیم در آنجا جمع شدند جلاد او را هزار
تازیانه بزد و او آه نگفت و چون تازیانه بششصد رسید بشرطی گفت مرا پیش
خود خوان که مرا بتو نصیحتی است که بدان فتح قسطنطنیه میشود شرطی گفت بمن از تو
گفته اند که تو امثال این سخنان خواهی گفت مرا جایز نیست که ضرب از تو بردارم
شرطی چون از ضرب خلاص شد اطراف اربع او را قطع نمود بعد از آن گردنش
از بدن جدا ساخت و جثه مبارکش را بسوزانید چون اجزاء بدن او خاکستر شد
آنرا در دجله انداختند و سر مبارک او را بر کنار جسر آویختند اما اصحاب آن حضرت
با خود میگفتند بعد از چهل روز وی عودت خواهد نمود و اتفاقا در آن ایام
دجله بافراط زیاده شد اصحاب او دعوی آن میکردند که این شورش
و زیادتی دجله بواسطه آنست که خاک بدن مبارک او در دجله ریخته
شده و بعض اصحاب او میگفتند آنکه مقتول شد شبه و مثال او بود
که او را اعدا بصورتها و متمثل شد او اکنون در حیوة است الحاصل شرح حال ف

او طولی دارد • وانچه گفته شد از حال او از زبان ارباب • دانش کافی است •
الا که کیسانات بحرف برات • وازجمله اشعار منسوبه بدو بیت • علی اصطلاحهم واشاراتهم
لا کنت ان کنت ادری کیف کنت ولا • لا کنت ان کنت ادری کیف لم اکن •
ارسلت تسال عنی کیف کنت وما • لاقیت بعدک من هم ومن حزن •
وابو بکر نوابه الفضر گفته از حسین بن المنصور در زمانی که بر دار بود شنیدم که گفت
طلبت المستقر بکل ارض • فلم ار لی بارض مستقرا •
اطعت مطامعی فاستعبدتنی • ولو انی قنعت لکنت حرا •
وگویند بعض کسان بابی القاسم سمنون بن حمزه • زاهد چیزی نوشتند • واز حال حسین
منصور سوال کردند • در جواب این دو بیت مذکور را نوشته • روانه کردانیدند •
والله اعلم • وحلاج بفتح حاء مهمله • وتشدید لام • وبعد از ان الف • وجیم است •
واو بحلاج • بواسطه ان ملقب شده که همیشه • بر دکان شخص حلاجی می نشسته • وقضا
اشغال خود بدو منفرموده • حلاج مذکور میگفته • قضا اشغال تو منفوت
شغل حلاجی منست • حسین منصور میگفته • تو امضا اشغال من بکن که من بعوض
تو حلاجی کنم • چون او غایب می شده • وعودت مینموده • تمام پنبه خود را
محلوج یافته • وبیضا بفتح با موحده • وسکون یا مثناه من تحتها • وبعد از
ضاد معجمه ممدوده است • ابن فقیر احمد خلکان حسین گوید که بعد از فراغ ازین
ترجمه • در کتاب شامل اصول دین تصنیف الشیخ العلامه امام الحرمین ابی المعالی

عبد الملک بن الشیخ ابی حامد محمد الجوینی رحمهم الله • فصلی یافتم سزاوار آنست که • درینجا
مکتوب شود • تا مشتبه ومنبه باشد • بوهمی که از حضرت امام الحرمین • درینجا واقع شده •
وآن اینست که حضرت امام الحرمین میفرماید • طایفه از اثبات ثقات ذکر کرده اند •
که سه کس یعنی جنابی قرمطی • وابن المقنع وحلاج توافق • وتواطی نمودند که دولت نموده اند و
بنی عباس را منقلب ساخته • متعرض فساد مملکت شوند • واستعطاف قلوب
واستمالت دلها بجانب خود نمایند • وبدین جهت هرکس بطرفی متوجه شدند
اما جنابی اطراف واکناف احسا را اختیار نمود • وابن المقنع با اطراف •
واکناف • بلاد ترک توغل وتوجه فرمود • وحسین بن منصور حلاج عراق
وبغداد را اختیار فرمود • والحاله هذه • مصاحبان او جنابی وابن المقنع بهلاک
ابن منصور • وعدم وجدان مراد او حکم کردند • چه اهل عراق را از انخداع بتلبیسات دور بودند
بدا آخر کلام امام الحرمین رحمه الله میگویم • که این کلام نزد ارباب تواریخ سمتی نیست
چه اصحاب ثلثه مذکوره • در وقت واحد جمع نشده اند • اما حضرت حسین حلاج
وابن المقنع جایز است که همدیگر را دیده باشند • چه معاصر هم بوده اند • اما انکه بتحقیق
اجتماع نموده باشند • معلوم ندارم • ومراد بجنابی ابو طاهر سلیمان بن
ابی سعید الحسن بن بهرام القرمطی رئیس قرامطه است • وحدیث قرامطه •
وحروب وخروج ایشان با خلفا وملوک مشهور زمان است • احتیاج باطاله
آن درین مکان نیست • اگر حضرت حق توفیق تحریر • تاریخ کبیر روزی کرده اند • درینجا

در بیان ذکر قرامطه

ذکر حدیث ایشان مستوفی نموده شود و الله الموفق • و چون تا این مقدار
ذکر قرامطه گذشت • سزاوار آنکه فصل مختصری که متضمن کشف حال ایشان باشد •
ایراد نموده شود • تا این کتاب یکبارگی از ذکر ایشان خالی نباشد •
پس میگویم شیخ دانشمند عز الدین ابو الحسن علی بن محمد المعروف بابن الاثیر
الجزری در تاریخ کبیر خودش مسمی بکامل احوال ایشانرا بتفصیل نموده • و اطاله و
بسط کلام در ان فرموده • و در هر سال آنچه از ایشان ظاهر شده ثبت نموده •
درین کتاب اختصار و ایجاز ببعضی از آنها نقل نموده شد • آنچه ابن الاثیر از احوال
ایشان در سنه ثمان و سبعین و مائتین ثبت نموده • آنکه طایفه از قرامطه
بسواد کوفه حرکت و نهضت نمودند • و از میانه ایشان شخصی اظهار عبادت و
و زهادت نموده • روزگار بطاعت و تقشف میگذرانید • و از زنبیل بافی کسب
معاش خود نموده • اوقات بسر می برد • و مدت مدید بر نمط مذکور شاغل • و عامه
و ناس را با امامت یکی از اهل بیت دعوت میکرد • و خلق کثیر دعوت او را اجابت
کردند • و مردم با او اعتقاد آوردند • و ذکر ایشان بسواد کوفه شایع شد •
و آنچه در سنه ست و ثمانین گفته • آنکه شخصی از قرامطه معروف بابی سعید الجنابی
ببحرین ظاهر شد • و جماعتی از اعراب و قرامطه برو مجتمع گشتند • و امر او از
ضعف بقوت انجامید • و حوالی خود را از قری و مواضع بقتل آورد • و آتش فتنه
روز بروز استعلا یافت • و چون بحوالی بصره رسید معتضد خلیفه جهة دفع او

لشکری

لشکری تقدم و سرداری عباس بن عمرو الغنوی روانه گردانید • بعد از تحقق محاربه
انکسار و انهزام بر عباس افتاد • و اکثر آن عسکر را ماسور ساخته • عباس مشار الیه را
محبوس گردانید • و ابو سعید مذکور تمام اسیران را بقتل آورده • احراق نموده • و
عباس را نگاه داشت • و این صورت در آخر شعبان سنه سبع و ثمانین و مائتین
فیما بین البصره و البحرین واقع شد • بعد از مدت ابو العباس را اطلاق نموده •
گفت برو و بصاحبت آنچه دیده بگو • و ابو عباس در رمضان سنه مذکوره به بغداد
درآمد • و بین یدی معتضد حاضر شده • حکایت باز گفت • و از خلیفه بخلعت سرفراز گشت
بعد از آن قرامطه در سنه تسع و ثمانین و مائتین • ببلاد شامیه درآمدند • و میان ایشان
و عساکر بنی عباس محاربات • و مشاجرات کثیره روی نمود • که شرح آن طولی دارد
درین اثنا خادمی از خدام ابو سعید جنابی مشار الیه ابو سعید را در حمام بقتل
آورد • و ولد او ابو طاهر سلیمان بن ابی سعید مذکور • قایم مقام پدر شد •
و در زمانی که ابو سعید بقتل آمد هجر و قطیف • و سایر بلاد بحرین مستولی و مستقل
بود • و در سنه احدی عشر و ثلثمائه در شهر ربیع الآخر • ابو طاهر سلیمان مذکور قصد
بصره کرده • و جمعی از وی بکمند و پس از آن تصاعد نمودند • و چون اصحاب
بصره را دیدند یکبار بر ایشان صولت زدند • و متولی بلده را بقتل آورده • و شمشیر
در میان مردم نهادند • و جمعی از ایشان بفرار خلاص شدند • و اکثر کشته گشتند •
و ابو طاهر هفده شبانروز • در آنجا اقامت کرد • و تمام اموال و جهات مدینه را

در ذکر قتل و غارت قرامطه مکه مشرفه را و نقل حجر الاسود مبارک بهجر

بیرون آورده بمنازل خود حمل نمود و بعد از آن بمنزل خویش عودت فرمود
ولا یزال در صدد افنا و بلاد و سفک دماء عباد بود و مراسم نهب و اهراق
و مواسم قتل و احراق بتقدیم میرسانید و تا سنه سبع عشر و ثلثمایه در موجب عامل بود
درین سال حجیج متوجه زیارت کعبهٔ معظمه شدند ایشان را از طرقات بسلامت گذرانید
و از عقب ایشان ایلغار نموده در یوم ترویه بمکه رسید جمیع اموال و جهات
حجاج را بدست نهب و غارت بر عساکر خود متفرق ساخت و ایشان را بالکلیه در
حوالی حرم و مسجد الحرام و نشست کعبه مشرفه بقتل آورد و حجر الاسود را از محل خویش
قلع نموده بهجر فرستاد امیر مکه با جماعتی از اشراف بیرون آمد و میان ایشان
مقاتلهٔ عظیم صورت پذیرفت و انهدام بر اشراف افتاد ایشان را بجمله بقتل آورد
و باب کعبه را قلع نمود و شخصی را بالا فرستاد که میزاب را قلع کند آن شخص از محل
ارفع با سفل السافلین افتاد و کسوهٔ کعبه را بدر کرده بر اصحاب خود قسمت نمود
و کشته بسیار در چاه زمزم انداخت و باقی قتلی حرم را در همانجا بلا غسل و کفن دفن
نمود و دور اهل مکه را غارت کرده متوجه شد چون این صورت بعبدالله مهدی
صاحب افریقیه ابی ذکره رسید بر وی کتابی مشتمل بر ملامت و لعنت و تهدید و تشدید
اظهار نموده و نموده بدین عمل که کردی از برای شیعت و دعات دولت ما کفر
و الحاد را بانجا رسانیدی اثبات نمودی و اگر تمام اموال اهل مکه و حجیج را صاحب
باز ندهی و حجر الاسود شریف و کسوهٔ کعبه مبارکه را باز بجای خود نیاوری من از تو

در دنیا و آخرت بری خواهم بود چون این مکتوب بدو رسید اعادهٔ حجر الاسود
و استعاده آنچه ممکن بود از اموال اهل مکه و حجیج نمود و گفت ما بر گرفتیم و ما بر
باز دادیم و بحکم ترکی حاکم بغداد و عراق جهت رد حجر الاسود پنجاه هزار دینار
خالص میداد و او قبول نمی نمود درینوقت بضرورت باز فرستاد و بحر شیخ
من چنین گفته که در خامس ذی القعده و قیل ذی الحجه من السنة المذکوره در ایام
خلافت المطیع لله حجر الاسود بمکان شریف خود مردود شد و در زمانی که از مکه
معظمه بهجر می بردند سه شتر در زیران هلاک شد و چون بمکه آوردند یکشتر ضعیف
با سانی از ابدان مقام مبارک رسانید این فقیر احمد خلکان چنین گوید که آنچه
شیخ و استادم ابن الاثیر در انفاذ کتاب مهدی بقرامطه و در پس ایشان در بارهٔ
رد حجر الاسود و ما بعد نوشته مستقیم و مطابق نفس الامر نیست چه مهدی رحمه الله در سنه
اثنین و عشرین و ثلثمایه متوفی شده و رد حجر الاسود در سنه تسع و ثلاثین و ثلثمایه
واقع شده و این معنی بعد از وفات مهدی بهفده سال صورت پذیرفته والله اعلم
و شیخ من گفته که چون قرامطه اراده رد حجر الاسود کردند از انکوفه حمل نمودند
و در جامع کوفه از او آویختند تا آنکه مردم ببینند بعد از آن بمکه مشرفه حمل نمودند
القصه مدت بیست و دو سال حجر الاسود نزد قرامطه بود و در هجر طلعت
حرام از طواف و استلام متروک و مهجور بود و ابن الاثیر گوید کسی که حجر الاسود
رد کرد ابن شیره و کان از خواص ابی سعید جنابی بود و شیخ ما ابن الاثیر در اول

سنة ستین وثلثمائة چنین ذکر کرده که چون قرامطه بدمشق رسیدند و دمشق بحیطه
تسخیر درآوردند مالک آن شدند و جعفر بن فلاح نایب معز بن [illegible] را بقتل آوردند
چنانکه در ترجمه جعفر مذکور شرح آن مجملاً مذکور شده بعد از آن عسکر قرامطه متوجه
مصر شده بظاهر قاهره بعین الشمس نزول نمودند و اصحاب مصر بمحاربهٔ ایشان
بیرون آمده میانهٔ ایشان محاربهٔ عظیم واقع شد و انکسار بر قرامطه افتاد
از آنجا رجعت نمودند القصه انچه از ایشان نسبت باسلام و مسلمین واقع شده
قبل از ایشان و بعد از ایشان از کسی واقع نشده و نخواهد شد و ایشان اکثر بلاد
از عراق و حجاز و بلاد شرق و شام الی باب المصر مدتی مدید بتصرف درآورده
بودند و ابو طاهر مذکور در سنة اثنین وثلثین وثلثمائة مقتول شد وقرمطی
بکسر قاف وسکون را و کسر میم و بعد از آن طاء مهمله است والقرمطة تقارب بعض الاشیاء
ببعض از انجهة خط مندرج را مقرمط گویند و ابو سعید مذکور قصیر القامة صغیر الجثة
اسمر اللون کریه المنظر بود و بدلک اورا قرمطی گفته اند و قد ذکر القاضی ابی بکر
الباقلانی فصلاً طویلاً من احوالهم فی کتاب کشف اسرار الباطنیة واما جنابی بفتح جیم
وتشدید النون و بعد از الف باء موحده و این نسبت است بجنابه و آن بلده است
از اعمال فارس متصل است ببحرین قریب بسیراف و قرامطه از آنجا بیدا شدند از جهت
بدان منسوب اند واما الاحسا بفتح همزه و سکون حاء مهمله و بعد از آن سین مهمله
و بعد از آن الف ممدوده و آن کوره است از ناحیه مذکوره و دران مواضع

وبلاد کثیره است وجنابه مذکوره و هجر و قطیف از آن بلاد اند واحسا جمع حسی
بکسر حا و سکون سین و حسی زمینی است که بر رو ریگ پاشیده اورا پوشانیده
باشد و چون ریگ در آنجا صلب شده باشد از آن حفر نمایند و چون این حسی
کثیره الاحسات از آنجهة بدین اسم موسوم گشته واحسا علم او شده واما بحرین
جوهری در صحاح اللغة چنین گفته که آن بلدی است ومنسوب بدانرا بحرانی گویند
وازهری گفته بحرین را تثنیه بحرین جاریان گویند که در ناحیه آن بحیره است که میانه
آن بحیره وبحر اخضر اعظم ده فرسخ است وبحیرهٔ مذکوره را سه میل در سه میل تقدیر
کرده اند و آب آن بیرون نمیرود و راکد و تلخ است و این نواحی بالکلیه بلاد عرب است
ومتصل است ببرّی که متصل است بحجاز از یکجانب و از یکجانب ساحل بحر است
که متصل است بیمن و هند قریب بجزیره قیس بن عمیره است که عوام از آن کیش گویند
و در وسط بحر میان عمان و بلاد فارس واقع است و رامهرمز و غیرها از بلاد
درین ناحیه واقع است والله اعلم واما ابن المقفع و او عبدالله بن المقفع کاتب است
که بلاغت و فصاحت شهرهٔ روزگار بوده و اورا رسایل بدیعه مقبوله است
و او از اهل فارس و مجوسی بوده و بر دست عیسی بن علی عم سفاح و منصور خلیفه
عباسی مسلمان شده و نزد او بخدمت کتابت قیام مینموده و از مخصوصان
او گشته و از کلام اوست شربت من الخطب ریّاً ولم اضبط رویّاً ففاضت
ثم فاضت فلا هی نظاماً ولیست غیر ذا کلاماً وابن الهیثم بن عدی گفته که ابن المقفع

نزد عیسی بن علی آمد • وگفت محبت اسلام در دل من پیدا شده میخواهم که بر دست
تو مسلمان شوم عیسی وی را گفت می باید که این صورت بمحضر قواد • و وجوه ناس شود
روز دیگر شد • ابن المقفع را حاضر ساخت و طعامی حاضر گردانید • وابن المقفع طعام
میخورد و بر عادت مجوس زمزمه با خود میکرد • عیسی وی را گفت تو بر عزیمت
اسلامی و زمزمه مجوس میگوئی گفت مکروهی شمارم که شب خواب کنم • و بر دینی از ادیان
نباشم • چون صباح روز دیگر شد • بر دست وی بشرف اسلام مشرف شد •
وابن المقفع با فضایل کثیره متهم بزندقه بوده • جاحظ حکایت کند که ابن المقفع
ومطیع بن ایاس ویحیی بن زیاد • در دین خود بزندقه • والحاد متهم بودند •
وبعضی گفته اند که عجب است که جاحظ خود را فراموش کرده • ومهدی بن المنصور
خلیفه گفته که • ما کتاب زندقه ندیدیم الا که اصل آن سخنان ابن المقفع بود •
واصمعی گفته که ابن المقفع تالیفات در غایت حسن نموده • از انجمله درة الیتیمه است
که در آن فن مثل آن کتابی تالیف نشده • وهمچنین اصمعی گفته از ابن مقفع پرسیدند •
ترا ادب که تعلیم داد • گفت نفس من هرچه از غیر نیک می دیدم تتبع آن میکردم •
وانچه بد می دیدم از آن اجتناب وتحرز مینمودم • گویند ابن المقفع بخلیل بن احمد
صاحب عروض ملاقات نموده • بعد از افتراق بخلیل گفته اند • ابن المقفع را
چون دیدی گفت علمش از عقل زیاده یافتم • واز ابن المقفع پرسیده اند که خلیل
چون یافتی گفته عقلش را از علم بیشتر دیدم • وگویند ابن مقفع آنست که تالیف

کتاب کلیله و دمنه نموده • وگویند او تالیف ننموده • بل از لغت فارسی
بعربی ترجمه نموده • وکلامی که در اول کتاب کلیله • و دمنه بتازی مذکوراست •
از سخنان ابن المقفع مذکورات • وعبدالله بن المقفع سواره چو سفیان بن معویه بن یزید
بن المهلب بن ابی صفره امیر بصره میشود • • و مادر او را دشنام میداده • و او را نسبه
بابن المغتلمه مینموده • • واین لفظ از وی بسیار صادر می شده • تا آنکه اعمام منصور
خلیفه سلیمان وعیسی ابناء علی بصره نزول مینمایند • بواسطه آنکه برادر خود را عبدالله
بن علی را از جانب امیرالمومنین منصور امان واطمینان دهند • چه عبدالله مذکور بر
امیرالمومنین منصور خروج نموده طلب خلافت جهت نفس خود کرده بوده •
واز ابو مسلم خراسانی که از جانب حضرت امیرالمومنین • بدفع او آمده • انهزام یافته
نزد برادران خود خوفا علی نفسه مختفی شده بوده • • وباستشفاع برادرانش سلیمان
وعیسی حضرت امیرالمومنین از سر جریمه او گذشته • واو را بامان سرافراز گردانیده •
ومقرر کرده که • او را امان نامه دهند • واین واقعه در کتب تواریخ مشهوراست •
ومقصود از ایراد آن درین محل آنکه • کلام در سخن بر این مبتنی است • وچون
سلیمان وعیسی بصره می رسند عبدالله بن المقفع را امر میکنند که امان نامه تاکیده
بتاکید از جانب امیرالمومنین منصور نویسد • وپیش از این گفته شده • بود که عبدالله
بن المقفع کاتب عیسی بن علی بود • سابقا الیه امان نامه تاکیده تمام قلمی نموده • از جمله
فصول آن این بود • • اگر امیرالمومنین بعم خود عبدالله بن علی غدر نماید زنان

اوارزو مطلقه باشند و دواب او وقف و عبید واما او اوارو بند و چون
مسلمین ازو محلول و متروک بوده ابن المقفع مکتبتی این نزد و طلب استیمان نمود
چون امیرالمومنین منصور بدان مطلع شده این صورت او را بسیار ناخوش آمد
و گفت این را که نوشته گفتند شخصی است او را عبدالله بن المقفع گویند او نوشته
فی الحال سفین بن معویه مذکور متولی بصره نوشته که ابن المقفع را بقتل آوری
و حال آنکه سفیان نسبة با او در غایت عداوت و بغض بوده این امر غنیمت
شمرده روزی ابن المقفع بدخول مجلس سفیان استیذان نموده او را تاخیر
کرده تا آنکه جماعت از پیش او بیرون رفته اند بعد از آن او را اذن داده ابن المقفع
درآمده و با او بحجره دیگر رفته اند و در آن حجره او را بقتل آورده و در روایتی دیگر
ابن مدائنی گفته چون ابن المقفع نزد سفیان درآمده گفت آنچه در حق مادر من
میگفتی میدانی گفت از تو سوآل بخدا میکنم که مرا امان داده بکشی و از سر خون من
برخیزی سفیان گفت مادر من مغتلمه بوده باشد اگر ترا بسیاست نکشم بعد از آن
امر کرد که تنوری بغایت تافته اند اطراف و را عضواً عضواً می بریده اند و در
تنور می انداخته اند و او ناظر بوده تا آنکه تنور بدنش را بتنور انش نهاده اند
و سر تنور گرفته اند و در اثنای این احوال سفیان بدو میگفته که ازین فعل که
از من نسبة بتو صادر می شود مرا اثم و گناهی نیست چه تو زندیقی و افساد کبس
میکنی بعد از آن سلیمان و عیسی ابن مقفع را هرچند جستند نیافتند گفتند چون

بدار سفیان جهة سلام داخل شد دیگر بیرون نیامد بعد از آن اعمام خلیفه بحضرت
خلیفه ازو درین قضیه شکایت کردند و دادخواهی نمودند خلیفه سفین را
مقید بدیوان خلافت احضار نموده و ایشان اقامت شهود نمودند و شهود
گفتند ما دیدیم که عبدالله مذکور بدار سفیان درآمد و دیگر بیرون نیامد بعد از آن
امیرالمومنین بشهود گفت اگر من سفیان را بجهت بدین شهادت بکشم و ابن المقفع
ازین در و اشارت کرد بدری که در عقب او بود بیرون آید من شما را بقصاص
خون سفیان بکشم باید شهود با یکبار از شهادت رجعت نمودند و عیسی و سلیمان
ازین صورت دانستند که قتل ابن مقفع باذن و صلاح امیرالمومنین بوده گویند
ابن المقفع سی و شش ساله بوده که بقتل آمده و ابن هیثم بن عدی گفته که ابن المقفع
بسفیان مذکور لایزال استخفاف و سخریه مینموده چنانکه گویند سفیان بینی
بزرگ داشته چون نزد او بسلام درمی آمده السلام علیکما میگفته
و مرادش سفیان و بینی او بوده و از جمله اظهار تمسخر میگفته شخصی وقف کرده
زنی و شوهری گذاشته و غرضش آنکه عدم دانش او را باصحاب مجلس اظهار
گویند سفیان روزی گفته که من از سکوت هرگز پشیمان نشدم ابن المقفع گفته
لالای زینت تست تو از آن چرا پشیمان شوی روایت دیگر بلاذری گوید چون عیسی گوید چو
بن علی جهت امان برادرش عبدالله بن علی بن عبدالله ببصره نزول نموده با ابن مقفع
گفت برو نزد سفیان و در امر کذا چنین بگو گفت نزد سفیان غیر مرا فرست که

او با من بد است. و من از و میترسم عیسی گفت برو که تو در امانی ابن المقفع
الامر نزد او رفت و با او چنان کرد که گفتیم. و گویند سفیان او را در چاه
بالوعه انداخت. و چاه را بسنگ بر ساخت. و گویند او را در حمام انداخت
و در حمام را بر وی بست. و او در انجا از حرارت هلاک شد. امین و صاحب
ابن معز ابو المظفر یوسف الواعظ سبط شیخ جمال الدین ابو الفرج بن الجوزی
الواعظ المشهور در تاریخ کبیر خودش مسمی بمرآة الزمان چنین گفته که اخبار ابن
المقفع وانچه بر او جاری شده از قتل در تاریخ سنه خمس و اربعین و مایة بوده
و از عادت ابو المظفر انکه واقعه هر سال را در ان سال ذکر میکرد و پس این
صورت دلالت بر ان میکند که قتل او در سنه مذکوره بوده باشد. و عمر بن شبه
در کتاب اخبار البصره گفته که قتل ابن المقفع در سنه اثنین او ثلاث و اربعین
و مایة بوده. و درین خلافی نیست که سلیمان بن علی مذکور در سنه اثنین
و اربعین و مایة متوفی شده بوده. و حال انکه ما ذکر کردیم که سلیمان باتفاق
برادرش عیسی طلب خون ابن المقفع از سفیان طلب نموده. والله اعلم
خلاصه کلام انکه تاریخ قتل ابن المقفع علی اختلاف الروایات در سنه
خمس و اربعین و یا بیش ازان بیک سال و دو سال بوده کما اشرنا. پس چگونه
با حجاج و جانی اجتماع و اتفاق ایشان صورت پذیرفته باشد چنانکه
حضرت امام الحرمین ذکر کرده. پس ازینجا غلط کلام حضرت امام الحرمین

ظاهر میشود. و نیز ابن المقفع هرگز از عراق مفارقت ننموده و مقیم بصره بوده
و در بلاد عراق تردد مینموده. فضلا ازانکه مسافرت بلاد ترک نموده
باشد. و نیز در ایام اجتماع ایشان بغداد موجود نبوده. چه بغداد در زمان
منصور در مدت خلافت او انشا پذیرفته. بانکه در سنه اربعین و مایة بیم
انداخته و در سنه ست و اربعین در ان نزول نموده. و در سنه تسع و اربعین
اتمام و اکمال نموده. و این بغداد بغداد قدیم است که بر جانب غربی دجله
بین الفرات والدجله واقع است. کما جاء فی الحدیث المروی عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم. و این حدیث همان حدیث است که خطیب ابو بکر بغدادی
در اول تاریخ کبیر خودش ذکر نموده. و بغداد در زمان اجتماع ایشان بغداد
جدید ثانی است که در جانب شرقی دجله واقع است. و دران بیوت و دور
خلافت مبنی است. و این بغداد چندین سال بعد از ابن مقفع ایجاد و اتخاذ یافته
والمقفع بضم میم و فتح قاف و تشدید فا و فتحها و بعد ازان عین مهمله است.
و اسم مقفع داذویه بوده. بواسطه انکه حجاج بن یوسف ثقفی در ایام تولیت
خودش بر عراق و فارس او را بتحصیل خراج فارس فرستاده بوده.
و او دست بمال خراج دراز کرده بعضی ازان تصرف نموده بوده. و در استرداد
و استیفاء ان او را تعذیب نموده. و دست او را متشنج و شل گردانیده
بوده. ازینجهة او را مقفع گفته اند. و گویند او را خالد بن عبد الله القسری

الاتی ذکره. بعد از خالد چون متولی عراق شده او را معذب نموده والله اعلم
بحقیقة الحال. ابن مکی در کتاب تثقیف اللسان گفته مقنع بکسر قاف است چه مشار الیه
صانع قناع و بایع آن بوده. و قناع بکسر قاف جمع قنعه بفتح قاف است.
و آن چیزی که از زبر گوشها مثل زنبیل می باشد. اما عوده یعنی دستار دارد.
اما مقنع بفتح قاف نزد علما مشهور است بهذا. پس مترتب برین مقدمات
ثابت شد که ابن المقنع احد ثلثه مذکوره نیست. و گوییم میتواند بود که حضرت
امام الحرمین از ابن المقنع ابن مقنع خراسانی اراده نموده باشد که دعوی ربوبیه
نموده. و اظهار ماه و قمر کرده چنانکه در ترجمه او در حرف عین ذکر رفته چه اسم او
عطا بوده. و یا کاتب در حین استکتاب ابن المقنع را تصحیف ابن مقنع کرده باشد
و تحریف و غلط از کاتب صادر شده باشد نه از حضرت امام. باز فکر کردم اینها
مستقیم نیست چه مقنع خراسانی خود را بسم در سنه ثلث و ستین و مایه بقتل آورده
و حلاج و جنابی را ندیده. و اگر خواهیم که کلام حضرت امام را تصحیح کنیم باید که ثلثه
مذکوره مجتمع شده اند ثالث را ابن شلمغانی اعتبار باید کرد. چه وی معاصر حلاج
و جنابی بوده. و امور او بالتمام مبنی بر تمویهات و تزویرات بوده.
و جمع از ارباب تواریخ ذکر او کرده اند شیخ عز الدین بن الاثیر رحمه الله در تاریخ
کبیر خود و بیش در سنه اثنین و عشر و ثلثمایه فصل طویلی درباره او ذکر کرده
و این فقیر از آن اختصار نموده. و آن فصل مختصر اینست که ابو جعفر محمد بن علی الشلمغانی

ذکر ابو محمد الشلمغانی

المعروف بابن ابی العزاقر درین سال کشته شده. و سبب قتل او این بوده که
احداث مذهبی در تشیع و تناسخ و حلول و غیر ذلک مما یحکیه نموده. و این معنی
از ابو القاسم حسین بن روح الذی تسمیه الامامیة الباب ظاهر شده. بعد هذا
ابن شلمغانی را جسته نیافته اند. وی بموصل رفته و در آنجا مستور و متواری
گشته. و مدت مدید در آنجا بر همین منوال بسر کرده. بعد از مدتی ببغداد نزول نموده
و ازو ظاهر شده که وی دعوی ربوبیه دارد. و گویند که از اتباع او حسین بن قاسم عبید الله
بن سلیمان بن وهب که وزیر مقتدر بالله بوده بوده و پسر بسطام و ابراهیم بن احمد بن
ابی عون و غیرهم او را تابع بوده اند. و در ایام ابن مقله وزیر مقتدر بالله ابن
طلب نموده نیافته اند. آخر در شوال در سنه اثنین و عشرین و ثلثمایه الشلمغانی
ظاهر شده. ابن مقله او را گرفته و حبس کرده. و خانه اش را نگاه و غارت
رفته. و در خانه او مکتوبات جمعی که برو نوشته بوده اند. و در مذهب وی
سالک و ذاهب بوده اند یافته اند. و در آن کتابات او را خطاب بلفظی کرده
بوده اند که بشر یکدیگر را بدان خطاب نمی کنند. و رقع و کتب مذکوره را ابن
شلمغانی عرض کرده اند. اقرار کرده که خطوط مریدان و مخلصان منست.
بعد از آن تبرا کرده. و اظهار اسلام نموده. و ابن ابی عون و ابن عبدوس را
نزد خلیفه احضار نموده اند. حضرت خلیفه هر دو را امر کرده که مشت بر گردن ابن شلمغانی
زنند. امتناع نموده اند. و چون امر بالکراه رسید. ابن عبدوس مشتی بر گردن او زده.

اما ابن ابی عون دست بر ریش او دراز کرده و در پیش ابن شلمغانی را بوسیده
و گفت الهی و سیدی و رازقی و رافقی. بعد از آن حضرت خلیفه الراضی بالله بدو گفت
که زعم تو این بود که تو دعوی الوهیت نکرده پس این چه سخن است که ابن عون
بتو میگوید. در جواب گفت که از قول ابن عون بر من شرعا چیزی لازم نمی‌آید. و خدا
عالم است که من دعوی خدائی نکرده‌ام. و ابن عبدوس گفت که وی دعوی الهیه
نکرده. ولیکن میگوید که من باب وصول امام منتظر محمد مهدی ام. بعد از آن شیخ را
مرات و کرات بمجلس خلافت بحضور قضاة و علماء اسلام حاضر ساختند و آخر الامر
فقها باباحت خون او فتوی دادند. و او را باتش سوزانیدند. و این صورت در
ذی القعده سنه اثنین و عشرین و ثلثمائه واقع شده. و محب الدین بن النجار در تاریخ
بغداد در ترجمه ابن عون المذکور چنین ذکر کرده که ابن عون را بواسطه متابعت
شلمغانی گردن زده و صلب نموده‌اند. و آخر سوزانیده‌اند. میگویم که ابن ابی عون مذکور
صاحب تصانیف ملیحه بوده. منها التشبیهات. و الاجوبة المسکتة و غیر ذلک
و وی از اعیان کتاب بوده. و شلمغانی بفتح شین معجمه و سکون لام و بعد ها
میم ثم غین معجمه و بعد از الف نون نسبت است بشلمغان و آن دهی است بنواحی
واسط و سمعانی او را در کتاب الانساب ذکر نموده و الله اعلم **والحمد لله رب العالمین**

الرئیس ابو علی الحسین عبدالله وی از حکماء مشهور زمان و وحید
فضلاء دوران بوده. و پدر او اصلا بلخی بوده. و به بخارا منتقل شده. و از عمل

اشتغا

اشتغال دیوانی و کفالت مهمات سلطانی بوده. و در بخارا در قریه که از مهمات
آنجا بوده متولی عملی از اعمال آن شده. و اسم آن قریه خرمیثن و ابو علی و برادرش
در آنجا متولد شده اند. و اسم والده آنحضرت ستاره بوده. و او از قریه بوده
که آنرا افشنه میگفته‌اند. قریب بخرمیثن. و بعد از چندان زمانی بشهر بخارا انتقال نموده اند.
و رئیس ابو علی از آنجا ببلاد انتقال نموده. و بعلوم و کمالات اشتغال نموده
و تحصیل فنون فضایل کرده. و چون ده سال از عمر او گذشته علم قرآن بر سبیل
اتقان دانسته. و حفظ اشیاء کثیره از علم ادب. و اصول دین و حساب هندسه
و جبر و مقابله نموده. و چون حکیم ابو عبدالله الناتلی بدانشان رسیده ابو علی
بصحبت او مشرف شده. و بر او کتاب ایساغوجی در علم منطق و اقلیدس و مجسطی
در علم هیئت گذرانیده. و اضعاف آن کثیره بر فایق شده. حتی هر روز دقیقه و اشکالات
غامضه که ناتلی نمی دانسته از برای او روشن ساختی. و مع هذا همیشه در تحصیل علم
فقه بر حضرت اسمعیل زاهد تلمذ و تردد مینموده. و مباحثه و مناظره بتقدیم میرسانیده
و چون ناتلی بجانب سلطان خوارزمشاه مامون بن محمد متوجه شده. ابو علی
بتحصیل علوم طبیعی و الهی و غیر ذلک اهتمام و اجتهاد نموده. و در خصوص و شروع
این افکار رعایه بجای آورده. و حضرت حق جل و علا ابواب حکم و علوم بر چهره دانش و اقبال
او مفتوح گردانیده. بعد از آن رغبت بتحصیل علم طب و تامل در کتب مصنفه در آن
نموده و بمعالجات مرضی تا دوبالا تکمیل تمام نموده. و در اندک زمانی برادیل

ا

باوافر محققین حکما و مدققین فضلا فایق شده و هیچ کس را در فنون علوم و تحریر رسوم
قرین و شبیه خود نیافته فضلاء عن الطب چه کبرا این طایفه انواع و اقسام حکمت
وطب را بر او گذرانیده معالجات او را که از تجربه مقتبس بوده تتبع می نموده اند
والحاله هذه شانزده ساله بوده و در مدت اشتغال خود شبی بکمال
خواب نکرده و در روز بغیر از مطالعه بچیزی دیگر اشتغال ننموده و هرگاه
بر او مسئله مشکل می شده وضو ساخته متوجه مسجد جامع شده نماز میکرده
از حضرت عزت از روی خضوع تسهیل و تحصیل مطلوب را مسئلت مینموده
گویند در زمانی که نوح بن نصر سامانی صاحب خراسان مریض شده ذکر او در مجلس آنحضرت
باحسن وجوه گذشته او را جهة معالجه خود طلب نموده بخدمت آنحضرت
حاضر شده و او را علاج نموده عافیت و صحت یافته بدین تقریب نزد
آن حضرت ملازم شده و تقرب یافته و از جهة مطالعه و استفاده بخزانه کتب
آنحضرت شروع نموده و آن کتابخانه مذکوره بر جمیع فنون کتب مشهوره و
غیر مشهوره محتوی بوده و آنچه از کتب نفیسه که در آن بوده در غیر آن موجود نبوده
بلکه کس اسم آن را نشنیده فضلا عن المعرفه و آنحضرت در آنجا بر بعض مصنفات اوایل
و غیرها ظفر یافته و انتخاب فواید آن نموده و بر اکثر آنها اطلاع یافته و بعدها
اتفاقا کتابخانه مذکوره سوخته و ابو علی با حصلت له من علومها متفرد و متوحد
گشته و گویند احراق آن بسعی آن حضرت بوده تا در علوم مدونه خود یکتایی

بی همتا باشد و هنوز از سن کمال هجده سال ننموده بتحصیل علوم ماهر نموده
و چون پدرش متوفی شده حضرت ابو علی بیست و دو ساله بوده و همیشه
باتفاق والد بزرگوارش متقلد اعمال سلطانی می شده و چون ارکان دولت
سامانیه بی سامان و متزلزل گشته ابو علی از بخارا بقصبه گرگانج خوارزم انتقال
نموده و بر خوارزمشاه علی بن مامون بن احمد تردد مینموده و ابو علی در آن
وقت بزی فقها از طیلسان و غیره ملبس بوده و خوارزمشاه جهة مشار الیه
چیزی که بمعیشت او وفا کند مقرر کرده بعد از آن از آنجا بنسا و ابیورد و طوس
انتقال نموده و از آنجا بخدمت امیر شمس المعالی قابوس بن وشمگیر رسیده و چون
قابوس در بعض قلاع محبوس و بعد از انقضا مدتی از مدت حیوة مایوس گشته
چنانکه شرح آن در ترجمه حضرت مشار الیه در حرف قاف خواهد آمد ان شاء الله
تعالی ابو علی متوجه دهستان شده و در آنجا بمرض صعب مریض گشته باز
عودت بجرجان نموده و تصنیف کتاب الاوسط در آنجا نموده لذلک مر آن
اوسط جرجانی گویند و در آنجا بخدمت فقیه ابو علی جرجانی رسیده بعد از آن
انتقال بری نموده و در آنجا بدولت رسیده و از آنجا بقزوین و همدان رفته
یعنی مدتی [illegible]
و متولی وزارت شمس الدوله گشته بعد از آن اجناد و عسکری او را شورش و تفرقه
بسیار رسانیده و بر سر خانه او ریخته او را گرفته تمام جهات و اسباب او را
غارت کرده اند و از شمس الدوله قتل او را درخواست نموده اند وی امتناع نموده

و او را از مضیق حبس اطلاق نموده مشار الیه بعد از اطلاق متواری شده
چون شمس الدوله بمرض قولنج مریض شده او را جهة مداوا و معالجه خود احضار
نموده و از حوادث واقعهٔ سابقه بمشار الیه اعتذار نموده و دیگرباره او را
بمسند وزارت عاید گردانیده بعد از آن شمس الدوله متوفی شده و پسر او
تاج الدوله متولی امور ملک و سلطنت شده ابو علی را از وزارت عذر
خواهی نموده لذلک ابو علی متوجه اصفهان شده علاء الدوله ابو جعفر بن کاکویه
که متصدی حکومات اصفهان بوده آنحضرت را بنظر اعزاز و احسان منظور ساخته
گویند حضرت شیخ قوی المزاج بوده و شهوت جماع بر او غالب بوده
و چندان جماع کرده که قوی او منهمک و ضعیف گشته و اصلا اصلاح مزاج
خویش نمی نموده و او را قولنج عظیمی عارض شده در یک روز هشت بار
حقنه نموده بواسطهٔ آن بعض امعاء او متقرح گشته و بسحج انجامیده و در
سفری که با علاء الدوله مذکور همراه بوده او را صرعی در عقب قولنج عارض شده
امر کرده که دو دانگ کرفس اضافهٔ اجزاء حقنه نمایند طبیبی که معالجهٔ او میکرده
پنج درم اضافه نموده از جهة حدت کرفس سحج او زیاده شده و گویند
بعض غلامان او مقدار کثیر از افیون داخل بعض معاجین و ادویه که او بدان اشتغال
مینموده کرده بوده اند بنابر آنکه غلامان مذکور در مال او خیانت کرده بوده اند اضافه
و از عاقبت امر اندیشه نموده استخلاص خود از او بدین صورت استدعا نموده اند

و او در زمانی که این مرض او را عارض و غالب گشته او بعلاج و اضطراب بسر میبرد
و مع ذا پرهیز نمیکرده و لذت جماع را بر لذت طول حیوة تقدیم نموده و دست
از آن باز نمی داشته و همواره در حقنه مریض و در حقنه بنا بر معالجات بصلاح
مقرون می بوده و چون علاء الدوله از اصفهان قصد همدان نموده ابو علی با او
رفیق بوده او را در راه قولنج عارض شده و چون بهمدان رسیده بغایت
ضعیف بوده و قوت او مشرف بسقوط گشته و بگفته مدبری که در بدن هست
از تدبیر عاجز شده لذلک معالجه را نفع نمی دهد بعد از آن غسل کرده و توبه نموده
و آنچه از مال با او همراه بوده همه را بفقرا تصدق نموده و بکسانی که میدانسته رد
مظالم نموده و تمام عبید و ممالیک خود را حسبة لله تعالی حر و آزاد گردانیده و
هر سه روز یکبار ختم کلام الله مینموده بعد از آن برحمت ایزدی واصل شده و جمیع
آن در آخر ترجمه خواهد آمد ان شاء الله تعالی وی نادرهٔ عصر و زمان خود بوده
بل مثل او قبل از او و بعد از او پیدا نشده و نخواهد شد و از کتب مشهوره و مصنفات
معروفهٔ او کتاب شفاء و کتاب نجات و کتاب اشارات و کتاب قانون و
غیر ذلک است تمام مصنفات او بین المطول و المختصر بعدد تألیف قریب است و او را
رسائل بسیار است مثل رسالهٔ حی بن یقظان و رسالهٔ ابسال و سلامان و رسالة الطیر و
غیرها و افاضل بسیار از مطالعه کتب او منتفع اند و او یکی از حکماء اسلامیین است
و او را اشعار لطیفه بر صحایف روزگار ثبت است از آنجمله این قصیده است

وله

هبطت إليك من المحل الأرفع ... ورقاء ذات تعزز وتمنع
محجوبة عن كل مقلة عارف ... وهي التي سفرت ولم تتبرقع
وصلت على كره إليك وربما ... كرهت فراقك وهي ذات تفجع
أنفت وما ألفت فلما واصلت ... ألفت مجاورة الخراب البلقع
وأظنها نسيت عهوداً بالحمى ... ومنازلاً بفراقها لم تقنع
حتى إذا اتصلت بهاء هبوطها ... من ميم مركزها بذات الأجرع
علقت بها ثاء الثقيل فأصبحت ... بين المعالم والطلول الخضع
تبكي وقد نسيت عهوداً بالحمى ... بمدامع تهمي ولما تقلع
حتى إذا قرب المسير إلى الحمى ... ودنا الرحيل إلى الفضاء الأوسع
وغدت تغرد فوق ذروة شاهق ... والعلم يرفع كل من لم يرفع
وتعود عالمة بكل خفية ... في العالمين فخرقها لم يرقع
فهبوطها إذ كان ضربة لازم ... لتكون سامعة بما لم تسمع
فلأي شيء أهبطت من شامخ ... سام إلى قعر الحضيض الأوضع
إن كان أهبطها الإله لحكمة ... طويت عن الفطن اللبيب الأروع
إذ عاقها الشرك الكثيف فصدها ... قفص عن الأوج الفسيح الأربع
فكأنها برق تألق بالحمى
ثم انطوى فكأنه لم يلمع

ومن الشعر المنسوب إليه وهو التحفة

لقد طفت في تلك المعاهد كلها ... وسيرت طرفي بين تلك المعالم
فلم أر إلا واضعاً كف حائر ... على ذقن أو قارعاً سن نادم

ونسب إليه أيضاً البيتان اللذان ذكرهما الشهرستاني في أول كتابه نهاية الإقدام

اجعل غذاءك كل يوم مرة ... واحذر طعاماً قبل هضم طعام
واحفظ منيك ما استطعت فإنه ... ماء الحياة يصب في الأرحام

القصه فضائل آنحضرت بسيار ومشهور است وولادت او در شهر صفر سنه سبعين وثلثمائه بوده ووفات او بهمدان يوم الجمعه شهر رمضان سنه ثمان وعشرين وأربعمائة بوده ودر همدان مدفون است رحمه الله رحمة واسعة شيخ ابن فخر ابن الأثير رحمه الله وشيخ كمال الدين بن يونس رحمه الله تعالى گفته كه محمد وم او برا وغضب كرده ويرا محبوس گردانيده وي در حبس او متوفي شده واين دو بيت انشاد نموده

رأيت ابن سينا يعادي الرجال ... وفي الحبس مات أخس الممات
فلم يشف ما ناله بالشفا ... ولم ينج من موته بالنجاة

وسينا بكسر سين مهمله وسكون يا مثناه من تحتها وفتح نون وبعدها الف ممدود است

والحمد لله رب العالمين

أبو علي الحسين بن الضحاك بن ياسر الشاعر البصري المعروف بالخليع وي مولى ولد سليمان بن ربيعة الباهلي الصحابي رضي الله عنه بوده اصل وي از خراسان بوده

و او شاعر مطبوع و لطیف طبع نزل بوده • و در اقسام شعر و انواع آن مهارت
تمام داشته • و او بوسیله شعر و حسن مخالطت و بواسطه منادمت • و لطف مصاحبت
بمجالست خلفاء عظام مشرف شده • و مرتبه ادب و خلفا بجای رسیده • که هیچ
کس از ابنای جنس او بدان مرتبه نرسیده • مگر اسحق بن ابراهیم موصلی که در رتبه قرب
بدو مساوی بوده • وی از خلفا اول کسی که اختلاط و مصاحبت نموده
محمد امین بن هارون الرشید بوده • و اتصال او بخدمت امین در سنه ثمان و تسعین
و مایه بوده • و این آن سالی است که امین درین سال بقتل آمده • و لا یزال از زمان
المستعین بالله با خلفا معاشر و مصاحب بوده • و او از طبقه اولی از شعراء محدثین
بوده • و میانه او و ابی نواس الحکمی وقایع شیرین • و مناظرات بدیعه نمکین جاری شده
و حسین بصری مذکور از کثرت مزاح و خلاعت بخلیع موسوم بوده • ابن معجم
در کتاب البارع • و ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی ذکر او نموده • و هر یک
از ایشان بعض از آثار و محاسن اشعار او ایراد نموده اند • و از جمله اشعار اوست

صل بخدی خدیک تلق عجیبا • من معان یحار فیها الضمیر •
فبخدیک للربیع ریاض • و بخدی للدموع غدیر •

و له ایضاً من قصیدة

سقی الله عصراً لم ابت فیه لیلة • من الدهر الا من حبیب علی وعد •

وفات وی در سنه خمسین و مایتین بوده • و عمر او قریب بصد سال رسیده بوده •

و حضرت خطیب در تاریخ بغداد گفته که وی در سنه اثنتین و خمسین و مایه متولد شده •

والحمد لله رب العالمین

ابو عبد الله الحسین بن احمد بن جعفر بن محمد بن الحجاج الکاتب الشاعر المشهور
وی صاحب مزاح کثیر الهزل بوده • و اکثر اشعار او بظرافت و لطافت محتوی بوده •
و او درین امر فرید زمان و نادره دوران بوده • و کسی درین طریقت بر وی سابق نبوده •
و شعر او از تکلف مبرا و از تصنع معرا بوده • و ملوک و امرا و وزرا و رؤسا زمان
خود را بقصاید غرا مدح نموده • و دیوان او کثیر الوجود و اکثر آن در ده مجلد
موجود و شایع است • و شعر او بر جد و هزل مشتمل بوده لیکن هزل آن غالب بوده •
وی در بغداد مدتی متولی امر شریف احتساب بوده • گویند وی بابی سعید الاصطخری
الفقیه از احتساب بغداد معزول شده • او را در باره عزل خود اشعار عربیه مشهوره است
ذکر آن درینجا حاجت نیست • و گویند وی را در شعر درجه در رتبه امرئ القیس بوده •
و در میانه ایشان مثل او کسی نبوده • چه کل واحد از ایشان مخترع طریقه خاص بوده اند •
و اشعار حسنه او درین ابیات است •

یا صاحبی استیقظا من رقدة • تزری علی عقل اللبیب الاکیس •
هذی المجرة و النجوم کانها • نهر تدفق فی حدیقة نرجس •
و اری الصبا قد غلست بنسیمها • فعلام شرب الراح غیر مغلس •
قوما اسقیانی قهوة رومیة • من عهد قیصر دنها لم یمسس •

من فاته نشد إذا نشطت كلها ۔ موت العقول الى حيوة الانفس

وی یوم الثلثا سابع عشر جمادی الاولی سنه احدی وتسعین وثلثمائه در نیل متوفی شده
واو را ببغداد حمل نموده اند و در حسب وصیت او اورا در پای مبارک حضرت
موسی بن جعفر رضی الله عنهما دفن نموده اند و بر لوح مزار بموجب اشارت او آیه
کریمه وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید کتابت نموده اند وی از کبار طایفه شیعه بوده
گویند بعض اصحاب او اورا بعد از وفات در خواب دیده اند و از احوال
او استکشاف نموده اند او در جواب این دو بیت را برایشان خوانده

افسد سوء مذهبي ۔ في الشعر حسن مذهبي
لم يرض مولاي على ۔ سبّي لاصحاب النبي

وحضرت شریف رضی رضی الله عنه اورا بقصیده که این ابیات از آنجمله است مرثیه کرده

بعدوه على حسن ظني به ۔ لحقّه ما ذا لقي الناعيان
رضيع ولاء له شعبة ۔ من القلب مثل رضيع اللبان
وما كنت احسب ان الزمان ۔ يفلّ مضارب ذاك اللسان
بكيتك للشرد السائرات ۔ تفتق الفاظها بالمعاني
ليبك الزمان طويلا عليك ۔ فقد كنت خفة روح الزمان

والنیل بکسر نون وسکون یاء مثناه من تحتها وبعدها لام قریه است برکنار فرات
میان بغداد وکوفه از آنجا جمع کثیر از علما بیرون آمده اند ووجه تسمیه موضع مذکور

بنیل آنکه حجاج بن یوسف حفر نهری نموده واب فرات را در ان اجرا نموده و آنرا
نیل مسمی گردانیده و در اطراف آن نهر قری و مواضع نموده **والحمد لله رب العالمین**

المعروف بالوزیر المغربی

ابو القاسم الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن محمد بن یوسف
بن بحر بن بهرام بن مرزبان بن ماهان بن باذان بن ساسان بن حرون بن بلاش بن جاماس
بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام جور المعروف بالوزیر المغربی جمعی از اهل ادب بر آنند که ابو علی
هارون بن عبد العزیز الاوراجی که متنبی شاعر او را باین قول مدح نموده

أمن ازديارك في الدجى الرقباء ۔ إذ حيث كنت من الظلام ضياء

خال ابو القاسم وزیر بوده اما این فقیر احمد خلکان را بعد از کشف وتحقیق معلوم شد
که وی خال پدر مشار الیه بوده چه مادر ابو القاسم مذکور دختر محمد بن ابراهیم بن جعفر
نعمانی است چنانکه در ادب الخواص مذکور است ووفات اوراجی مذکور در جمادی الاولی
سنه اربع واربعین وثلثمائه بوده و وزیر ابو القاسم صاحب دیوان نظم ونثر
لطیف است وکتاب مختصر اصلاح المنطق وکتاب الایناس که با صغر حجم بر فواید کثیره
مشتمل است ودلالت بر کثرت اطلاع مولف میکند وکتاب ادب الخواص وکتاب
المأثور فی ملح الخدور وغیر ذلک از فواید تالیفات اوست این فقیر احمد خلکان
در بعضی مسایل صورت خط پدر ابو القاسم مذکور که بر پشت کتاب مختصر اصلاح المنطق
تالیف ولد مذکور خود بدین عبارت نوشته بود دیده ام وهی هذه **ولد سلمه الله تعالی**
وبلّغه مبالغ الصالحین وقت طلوع الفجر من لیلة صباحها یوم الاحد الثالث

متولد شده و ولادت فرزند مذکور ... در ... صادق بود
عشر ذی الحجه سنه سبعین و ثلثمائه و پیش از آنکه سن او بسیزده سالگی رسد تمام قرآن کریم و از علوم ادبیه
و قبل از آن کتب مجرده در سال ... از علم نحو و لغت و مقدار پانزده هزار بیت از اشعار شعرای عرب
علم نحو و لغت و مقدار ... از اشعار ... حفظ نمود و خط را بجائی رسانید
حفظ نمود و بعد از آن شروع در نظم اشعار نمود و در نثر تصرفات حسن فرمود
منشور و تصرفات حسن فرمود که نظرا و امثال او از آن قاصر بودند و از حساب جبر
و مقابله آنکه کاتب را از آن ضرورت بود تحصیل فرمود
و قبل از آنکه سن او بچهارده سالگی رسد کتاب اصلاح المنطق را
در نهایت لطافت اختصار نموده و احاطه جمیع فواید آن نموده
از الفاظ آن چیزی فرو گذاشت و از ابواب آن
آنچه حسن تغییر ایجاب تغییر آن میکرد تغییر نموده
و بعد از آن انواع مباحث را در جای خود که
لایق و مناسب آن بود ایراد نموده و بعد از آن
کتاب مذکور را اختصار نموده شروع در نظم آن نمود
و در یک شب مضمون چند اوراق از آن را در سلک
نظم منتظم گردانید از حضرت حق سبحانه و تعالی
بقا و دوام و سلامت و انتظام احوال او
سوال میکنم انتهی و السلام

عشر من ذي الحجة سنة سبعين وثلثمائة واستظهر القرآن العظيم وعدة
من الكتب المجردة في النحو واللغة ونحو خمسة عشر الف بيت من مختار الشعر القديم
ونظم الشعر وتصرف في النثر وبلغ من الخط الى ما يقصر عنه نظراؤه ومن حساب
المولد والجبر والمقابلة الى ما لا يستقل بدونه الكاتب وذلك كله قبل استكمال
اربع عشرة سنة واختصر هذا الكتاب فتناهى في اختصاره وأوفى على جميع
فوائده حتى لم يفته شيء من الفاظه وغيّر من ابوابه ما توجب التدبير تغييره
للحاجة الى الاختصار وجمع كل نوع الى ما يليق به ثم ذكرت نظمه بعد اختصاره
فابتدأ به وعمل منه عدة اوراق في ليلة وكان جميع ذلك قبل استكمال
سبع عشرة سنة وارغب الى الله في بقائه ودوام سلامته انتهى كلامه

واز جمله اشعار وزیر مذکور است

ارى الناس في الدنيا كراعٍ تنكّرت ... مراعيه حتى ليس فيهن مرتعُ
فماءٌ بلا مرعى ومرعى بغير ما ... وحيث ترى ماءً ومرعى فمسبعُ

وچون وزیر ابو القاسم را حضرت عزت نوباوه بوستان سعادت ابو یحیی عبد الحمید
از غنچه حمل در چمن ولادت شکفته گردانید ابو عبد الله محمد بن احمد صاحب دیوان جیش بمصر این دو بیت در تهنیت او گفت

قد طلع الفال منه يمنى ... يذكر العالم الذكيّا
رأيتُ جدّ الفتى عليّا ... فقلت جدّ الفتى سيعلى

وزیر مذکور از ذوات عارفین بوده و چون صاحب مصر بر وی دعوی و دو برادر

او را بقتل آورده وزیر مذکور از وی فرار نموده و چون برمله رسیده و بصاحب
رمله حسان بن مفرج بن دغفل بن الجراح الطائی و اولاد بنی اعمام او اختلاط نموده
عقیده ایشان از متابعت حاکم مختل گردانیده و نیات ایشان از اطاعت و انقیاد متروک
ساخته بعد از آن متوجه حجاز شده و صاحب مکه مشرفه را بتسخیر دیار مصریه و رفع حاکم
بطمع انداخته و درین باب کمال مساعی و اجتهاد بجای آورده از جهة غلبه و خطر
بسیار بحال حاکم و والی مصر راه یافته و از حسن تدبیرات و حیل و مکر او از ازاله
ملک و مملکت خویش خایف بوده القصه قصه او درین باب طویل است بعد از آن
متوجه دیار بکر شده و نزد صاحب دیار بکر احمد بن مروان رتبه وزارت یافته و لا یزال
در ملازمت احمد بن مروان بوده تا آنکه طایر روحش صیاد مبدا را مقصد عودت
و رجعت گردانیده و در ثالث شهر رمضان سنة ثمان عشرة واربعمائة وقیل ثمان
وعشرین والاول اصح عالم باقی را از این جهان فانی نعم البدل ساخته و وفات
وی بمیافارقین بوده و بمقتضای وصیت او اولاد او بکوفه نقل نموده اند و در تربه
که مجاور مشهد حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه بوده بخاک پاک سپرده اند
و این ابیات را بموجب وصیه او بر لوح مزار او قلمی نموده اند

كنتُ في سفرة الغواية والجهل ... مقيماً فحان مني قدومُ
تبتُ من كل مأثمٍ فعسى يُمحى ... بهذا الحديث ذاك القديمُ
بعد خمسٍ واربعين لقد ماطلتُ ... الا ان الغريم كريمُ

ویدره وعم و دو برادرش در ثالث شهر ذی قعده سنه اربع مایه بسعایت حاکم
مذکور بقتل آمدند رحمهم الله • و در بعض مجامیع دیده‌ام که مشار الیه مغربی بوده • اما
یکی از اجداد او وهو ابو الحسن علی بن محمد بن جابث غربی ببغداد متولی امور بوده •
و او را مغربی بدین اعتبار میگفته اند • اما چون در کتاب ادب الخواص تصنیف
وزیر مشار الیه نظر کردم دیدم که گفته متنبی وافوا نا المغاربة بشعره المتنبه • در صحیح لفظ متنبی مو
اتی الزمان بنوه فی شبیبته • فسرهم واتیناه علی الهرم • پس این صورت بر آن دلالت
میکند که ایشان بحقیقت مغربی بوده باشند والله اعلم • و نیز در ذکر نابغه
جعدی و ذکر اشعار او کلام سابق را بعینه اعاده نموده • و این قول متنبی را انشاء نموده

و فی الجسم نفس لا تشیب بشیبه • ولو ان ما فی الوجه منه حراب •

و نقل نسب او بر وجه مذکور از خط ابو القاسم علی بن منجب بن سلیمان المعروف
بابن الصیرفی المصری صاحب الرسایل نموده ام • و او گفته که صورت مذکور منقول از
خط وزیر مشار الیه است والله اعلم بصحته • والحمد لله رب العالمین

٦ ابن خالویه النحوی

ابو عبد الله الحسین بن خالویه النحوی اصل شریف وی از همدان بوده لیکن
ببغداد در آمده • و در آنجا اجله علما • و اعزه فضلا و محققین مثل ابی بکر ابن الانباری
و ابن مجاهد المقری • و ابی عمر الزاهد • و ابن درید را ملازمت و مخالطت نموده •
و بر ابی سعید السیرافی چیزی خوانده • بعد از آن انتقال بشام نموده • و در حلب
متوطن گشته • و بعد از مضی اندک زمانی در حلب یکی از مشهوران زمان شده •

و در اقسام ادب سرآمد روزگار گشته • و از اطراف حدود و امصار
افاضل هر دیار قطع فیافی اسفار نموده آستان عدالت اشیان او را قبله مطالب
علم و دانش می ساخته اند • و آل حمدان در تعظیم • و اکرام او دقیقه نامرعی نمی گذاشته
و بر و تلمذ و تدرس نموده • استفاده و اقتباس کمالات مینموده اند • ابن خالویه
رحمه الله چنین گوید که روزی نزد سیف الدوله بن حمدان در آمدم • و بین یدی مشار الیه
توقف نمودم گفت اقعد و نگفت اجلس پس من ظاهر شد که مشار الیه باقسام ادب
معرفت و بحقیقت اسرار کلام عرب مطلع است • چه مختار عند ارباب الادب
آنکه قایم را باقعد و نایم • و ساجد را با جلس خطاب کنند • چنانکه بعضی علت گفته اند
که قعود انتقال است از علو بسفل لهذا کسی را که افلاج و مرضی در پا ظاهر میشود
او را مقعد میگویند • و جلوس انتقال است از سفل بعلو چه انتقال است از خواب بیداری
و نشستن و یا از سجده بنشستن • از اینجهت صاحب نجد را یعنی صاحب مکان مرتفع
را جالسا گویند • و از عجایب قول مروان بن الحکم در زمان که بمدینه مشرفه والی بوده •
٦ و فرزدق شاعر را خطاب نموده • ولنعم

قم للفرزدق والسفاهة کاسمها • ان کنت تارک ما امرتک فاجلس •

و این بیت از جمله ابیات کثیره است • و چون حکایات این ابیات طویل است
عنان بیان از آن منصرف گردانیده شد • و ایراد این کلمات مذکوره اگر چه در
غیر مقام خود است لیکن بموجب الکلام یجر الکلام ذکر این مقدار سخن اتفاق افتاد •

حضرت ابن خالویه را تألیفات نافعهٔ مفیده بر صحایف روزگار باقی است
وان کتاب کبیری است در ادب مسمی بکتاب لیس وان دلالت بر دانش
واطلاع او بفنون علوم میکند ومبنی آن کتاب من اوله الی آخره آنکه لیس فی کلام
العرب کذا ولیس کذا است از جهة لیس موسوم شده واز تألیفات او کتابی
مسمی بآل ودر اوایل آن ذکر کرده که آل منقسم بر بیست وپنج قسم است واستقصاء اقسام
آن کما ینبغی نموده ودر تفصیل وتنقیح آن تقصیری نموده ودر آنجا احوال ائمه اثنی عشر را
رضوان الله علیهم اجمعین وتاریخ موالید ووفیات وامهات ایشان را کما هو الواقع
ذکر نموده ودر جملهٔ اقسام آل بنو هاشم را داخل ساخته وگفته که بنو هاشم مطلقا
از آل محمد اند صلی الله علیه وسلم وهمچنین کتاب الاشتقاق وکتاب الجمل در نحو
وکتاب القراآت وکتاب اعراب ثلاثین سوره از کتاب عزیز وکتاب المقصور
والممدود وکتاب المذکر والمؤنث وکتاب اللغات وکتاب شرح المقصورة
لابن درید وکتاب الاسد وغیر ذلک از ماثر تألیفات آنحضرت است و
آنحضرت را با ابی الطیب المتنبی مجالس ومباحثات کثیره در مجلس های سیف الدوله
گذشته اگر نه خوف اطاله بودی ببعضی از آن سخنان نقل فرمودمی واو را اشعار
لطیفه است از آنجمله است آنچه ثعالبی در کتاب یتیمة الدهر نقل نموده

اذا لم یکن صدر المجالس سیداً ... فلا خیر فیمن صدرته المجالس
وکم قائل ما لی رأیتک راجلاً ... فقلت له من اجل انک فارس

و خالویه بفتح خاء موحده وبعد از الف لام مضمومه وواو مفتوحه است
وبعد ها مثناه من تحتها ساکنه وبعد از آن تاء ساکنه ووفات وی بحلب در سنه
سبعین وثلثمایه بوده رحمه الله والحمد لله رب العالمین

الجیانی الاندلسی

ابو علی الحسین بن محمد بن احمد الغسانی الجیانی الاندلسی المحدث
وی در علم حدیث شریف وفن ادب امام زمان خویش بوده واو را تألیفات
نافعه است از آنجمله کتاب تقیید المهمل است وآن مشتمل است بر کشف وبیان جمیع
الفاظ مبهمه اسماء واحوال صحابی که در صحیح بخاری ومسلم واقع است وآن مشتمل بر
دو جزو است ودر آنجا آنچه شرایط دانش است بجای آورده واو از نقاد دین
محدثین وکبار علماء متشرعین مفیدین بوده وحسن خط او از خط حسن دیگران زیباتر
نوشته وضبط آن از قید دام زلف ودانه خال حوروشان بهتر بوده واو در معرفت
تمام مغرب حدیث وشعر وعلم انساب بوده وهمواره در جامع قرطبه می نشسته
واعیان آنجا در آنجا ازو استماع حدیث شریف مینموده اند وچون بر اخبار او
زیاده برین اطلاع وظفر نیافتم که ذکر کنم برین اقتصار نمودم وولادت وی در محرم
سنه سبع وعشرین واربعمایه بوده وطلب حدیث در سنه اربع واربعین نموده ودر لیله
الجمعه ثامن عشر شعبان المعظم سنه ثمان وتسعین واربعمایه متوفی شده رحمه الله
والجیانی بفتح جیم وتشدید یاء مثناه من تحتها وبعد از الف نون نسبت است بسوی جیان
وآن مدینهٔ کبیره است باندلس وهمچنین باعمال ری قریه است که آنرا جیان گویند

البغدادي

الغاني قد تقدم الكلام فيه والحمد لله رب العالمين

ابو عبدالله الحسين بن محمد بن عبدالوهاب بن محمد بن حسين ابن عبيدالله بن قاسم بن عبيدالله بن سليمان بن وهب الوزير الحارثي من بني الحارث ابن كعب بن عمرو الدنابس الحارثي المنعوت بالبارع الشاعر المشهور الاديب النديم البغدادي • وي رحمه الله در نحو و لغت ميلي داشته • و در اقسام و صنوف اداب حسن المعرفه بوده • و از افاده او خصوصا قرآن كريم خلق كثير انتفاع مي يافته اند • و او از خانواده وزارت بوده • چه جد او قاسم وزير معتضد و مكتفي خليفه بوده • و گويند اوست كه ابن رومي شاعر را تسميم نموده چنانكه در ترجمه او خواهد آمد ان شاء الله تعالى • و عبيدالله پدر قاسم مذكور وزير معتضد خليفه بوده ايضا • و سليمان بن وهب چون اشهر از انست كه محتاج بذكر باشد • دران شروع نمي نمايد • و بارع مذكور از ارباب فضايل و از نحو و لغت و اورا مصنفات نيك نزد ارباب معرفت • و ايجاز معتبر و معمول عليه است • و ديوان شعر او در نهايت جودت ثمره روزگار است • و ميانه او و شريف ابي يعلي بن الهبارية ممازحات • و ملاطفات لطيفه كثيره اتفاق واقع شده • چه ايشان لايزال باهم رفيق و در معاشرت بجور او دران شفيق روزگار ميگذرانيده اند • اتفاقا بارع را چنان اتفاق افتاده • كه در صحبت و ملازمت بعض امرا بزيارت حج شريف شرف اندوز يافته • و چون عودت نموده • حضرت شريف مشار اليه بدر يافت او مرا اندر انجا نزد او رسيده • و او را نيافته • بدو قصيده طويله عتاب آميز • و ابيات عجيبه بسلوك مخصوص

نوشته و نوشته اگر سبب احتجاب احتياج رباني و يا صحبت اكابر و امرا است اين صورت از ايشان بديع است • و اگر امر ديگر است اعلام نمايد • و اول قصيده مذكوره نوشت

يا ابن ودي و اين مني ابن ودي • غيرت نطفه الزيارة بعدي •

اگر نه استنكاف از تحمل نحوت سخيف و حكايات • و حشمت امير خفيف بودي تمام قصيده را ايراد نمودمي • و چون قصيده • بارع مذكور رسيده جواب آن نوشته و دران تحمل معتصم در ضمن نوشته

و ان اينست

وصلت رقعة الشريف ابي يعلي ... فحلت محل لقيا ء عندي

فتلقيتها باهلا و سهلا ... ثم الصقتها بطرفي و خدي

و فضضت الختام عنها فما طلك بالعتاب اذ نشاب بشهد

بين حلو من العتاب و مر ... سواو شي به وهزل وجد

و تجني علي من غير جرم ... بلا ثم بكاد يحرق جلدي

يدعي انني جفوت و قد زار ... مرارا حاشا قبيح ردي

ثم ودع ذا مالد باب ولج ... اين لي من حل الف وعقد

فيما ذا علمت بابه سيأتي ... قد تنكرت او تغير عهدي

من تراني اعايل او وزير ... لا صبرائم عاذر من لجند

انا الا ذاك الخليع الذي يعرف ارضي و لو بجرة دردي

و اذا صح بلخ فداك اليوم ... عندي صاحب الدست عندي

اترانی لو کنت فی النار ربع … ما ان انسک فی جنان الخلد

او لو انی عصبت بالتاج اسکو … ولو کنت عانیا فی القید

انا اضعاف ما عهدت علی العهد … وان کنت لا تجازی بود

ام لانی قنعت من سایر الناس … بفرد بین الاکارم فرد

از قصیدهٔ مذکور برین ابیات اختصار نموده شد چون باقی ابیات مشتمل بر بعض اشعار سخیفه بود که این کتاب ایراد انرا مجوز نبود لسان بیان را از ایراد و بیان ان کوتاه و کشیده ساخت. واز جمله اشعار مشار الیه است. **وهی هذه**

افنیت ماء الوجه من طول ما … اسئل من لا ماء فی وجهه

انهی الیه شرح حالی الذی … یا لیتنی مت ولم انهه

فلم ینلنی کرما رفده … ولم اکد اسلم من جبهه

والموت من دهر نحاریره … ممتدة الایدی الی بلهه

ولادت وی در عاشر شهر صفر سنه ثلث واربعین واربع مایه ببغداد بوده و وفات او در یوم الثلثا سابع عشر جمادی الآخر وقیل جمادی الاولی سنه اربع وعشرین وخمسمایه **والدبّاس** بفتح دال مهمله وتشدید باء موحده وبعد الف سین مهمله دوشاب پز ویا دوشاب فروش را گویند **والبندنیجی** بفتح باء موحده وسکون دال مهمله وبعد باء را این نسبه است بسوی مزرفیه وان محلاتیست در بغداد که بایع مذکور دران ساکن بوده. فهذه نهایته **والحمد لله رب العالمین**

مؤید الدین الطغرائی الاصفهانی

العمید فخر الکتاب ابو اسمعیل الحسین بن علی بن محمد بن عبد الصمد الملقب بمؤید الدین الاصبهانی المنشی المعروف بالطغرائی. وی سحّ کنز الفضل لطیف طبع وجوهر کلمات نظم ونثر را بعبارات بدیعه واستعارات طریفه بانامل فکر ثاقب در سلک انتظام والتیام منسلک میگردانیده وحور مستورات معانی لطیفه را از کنج خفا بمنصّهٔ ظهور هویدا می ساخته. **القصه** نادرهٔ عصر وفریدهٔ دهر واعجوبهٔ زمان وسرآمد دوران بوده. ابو سعید بن السمعانی در ترجمهٔ منشی از کتاب الانساب ذکر او نموده. وثنا بسیار او فرموده. وقطعهٔ از شعر او که در صفت شمع گفته بوده ایراد نموده. وگفته که وی در سنه خمس عشرة وخمسمایه بقتل امده رحمه الله. وطغرای مذکور را دیوان شعری در نهایت جودت وصفا بوده. واز محاسن اشعار لطیفه او قصیده معروفه بلامیة العجم است وان قصیده ایست که بتاریخ سنه خمس وخمسمایه بر ساحل شط بغداد جواهر زواهر الفاظ از لجه بحار معانی و اصداف مکامن مبانی بسیاحت فکر عمیق استخراج نموده وبمثقب نوک قلم در رشته ترتیب ونظم اتساق داده وان **اینست**

اصالة الرأی صانتنی عن الخطل … وحلیة الفضل زانتنی لدی العطل

مجدی اخیرا ومجدی اولا شرع … والشمس رأد الضحی کالشمس فی الطفل (ای عند الغروب)

فیم الاقامة بالزوراء لا سکنی … بها ولا ناقتی فیها ولا جملی

ناء عن الاهل صفر الکف منفرد (ای خالیه) … کالسیف عری متناه عن الخلل (ای صفحته)

فلا صديقٌ إليه مشتكى حزني ... ولا أنيسٌ إليه منتهى جذلي ای الفرح ۲

طال اغترابي حتى حنّ راحلتي ... ورحلها وقرى العسالة الذبل

وضجّ من لغبٍ نضوي وعجّ لما ... يلقى ركابي ولجّ الركب في عذلي

أريد بسطة كفٍّ أستعين بها ... على قضاء حقوقٍ للعلى قبلي

والدهر يعكس آمالي ويقنعني ... من الغنيمة بعد الكدّ بالقفل ای الرجوع ۲

وذي شطاطٍ كصدر الرمح معتقلٍ ... بمثله غير هيّابٍ ولا وكل

حلو الفكاهة مرّ الجدّ قد مزجت ... بقسوة البأس منه رقة الغزل

طردت سرح الكرى عن ورد مقلته ... والليل أغرى سوام النوم بالمقل ای العيون ۲

والركب ميلٌ على الأكوار من طربٍ ... صاحٍ وآخر من خمر الكرى ثمل

فقلت أدعوك للجلّى لتنصرني ... وأنت تخذلني في الحادث الجلل

تنام عيني وعين النجم ساهرةٌ ... وتستحيل وصبغ الليل لم يحل

فهل تعين على غيٍّ هممت به ... والغيّ يزجر أحياناً عن الفشل

إني أريد طروق الحيّ من إضمٍ ... وقد حماه رماة الحيّ من ثعل

يحمون بالبيض والسمر اللدان به ... سود الغدائر حمر الحلي والحلل

فسر بنا في ذمام الليل معتسفاً ... فنفحة الطيب تهدينا إلى الحلل

فالحبّ حيث العدى والأسد رابضةٌ ... حول الكناس لها غابٌ من الأسل

نؤمّ ناشئةً بالجزع قد سقيت ... نصالها بمياه الغنج والكحل

قد زاد طيب أحاديث الكرام بها ... ما بالكرائم من جبنٍ ومن بخل

تبيت نار الهوى منهنّ في كبدٍ ... حرّى ونار القرى منهم على القلل

يقتلن أنضاء حبٍّ لا حراك بها ... وينحرون كرام الخيل والإبل

يشفى لديغ العوالي في بيوتهم ... بنهلةٍ من غدير الخمر والعسل

لعلّ إلمامةً بالجزع ثانيةً ... يدبّ منها نسيم البرء في عللي

لا أكره الطعنة النجلاء قد شفعت ... برشقةٍ من نبال الأعين النجل

ولا أخلّ بغزلانٍ أغازلها ... ولو دهتني أسود الغيل بالغيل

ولا أهاب الصفاح البيض تسعدني ... باللمح من صفحات البيض في الكلل

حبّ السلامة يثني همّ صاحبه ... عن المعالي ويغري المرء بالكسل

فإن جنحت إليه فاتخذ نفقاً ... في الأرض أو سلّماً في الجو فاعتزل

ودع غمار العلى للمقدمين على ... ركوبها واقتنع منهنّ بالبلل

يرضى الذليل بخفض العيش يخفضه ... والعزّ بين رسيم الأينق الذلل

وادرأ بها في نحور البيد جافلةً ... معارضاتٍ مثاني اللجم بالجدل

إنّ العلى حدّثتني وهي صادقةٌ ... فيما تحدّث أنّ العزّ في النقل

لو كان في شرف المأوى بلوغ علاً ... لم تبرح الشمس يوماً دارة الحمل

أهبت بالحظ لو ناديت مستمعاً ... والحظّ عنّي بالجهّال في شغل

لعلّه إن بدا فضلي ونقصهم ... لعينه نام عنهم أو تنبّه لي

اعلل النفس بالآمال ارقبها … ما اضيق العيش لولا فسحة الامل
لم ارتض العيش والايام مقبلة … فكيف ارضى وقد ولّت على عجل
غالى بنفسي عرفاني بقيمتها … فصنتها عن رخيص القدر مبتذل
وعادة النصل ان يزهى بجوهره … فليس يعمل الا في يدي بطل
ما كنت اوثر ان يمتد بي زمني … حتى ارى دولة الاوغاد والسفل
تقدمتني اناس كان شوطهم … وراء خطوي اذا امشي على مهل
(اى الارذال ه)
هذا جزاء امرئ اقرانه درجوا … من قبله فتمنى فسحة الاجل
وان علاني من دوني فلا عجب … لي اسوة بانحطاط الشمس عن زحل
فاصبر لها غير محتال ولا ضجر … في حادث الدهر ما يغني عن الحيل
اعدى عدوك ادنى من وثقت به … فحاذر الناس واصحبهم على دخل
وانما رجل الدنيا وواحدها … من لا يعوّل في الدنيا على رجل
غاض الوفاء وفاض الغدر وانفرجت … مسافة الخلف بين القول والعمل
وحسن ظنك بالايام معجزة … فظن شرا وكن منها على وجل
وشان صدقك عند الناس كذبهم … وهل يطابق معوج بمعتدل
ان كان ينجع شيء في ثباتهم … على العهود فسبق السيف للعذل
يا واردا سؤر عيش كله كدر … انفقت عمرك في ايامك الاول
فيما اعتراضك لج البحر تركبه … وانت يكفيك منها مصة الوشل

ملك

ملك القناعة لا يخشى عليه ولا … يحتاج فيه الى الانصار والخول
ترجو البقاء بدار لا ثبات لها … فهل سمعت بظل غير منتقل
ويا خبيرا على الاسرار مطلعا … اصمت ففي الصمت منجاة من الزلل
قد رشحوك لامر ان فطنت له
فاربأ بنفسك ان ترعى مع الهمل

ومن رقيق شعره رحمه الله تعالى رحمة واسعة

اجا البكا يا مقلتي فاننا … على موعد للبين لا شك واقع
اواجع العشاق موعدهم غدا … فواخجلتا ان لم تعني المدامع

ابو المعالی الحظیری در کتاب زینة الدهر جواهر ثنا و محمدت او سفته • و در مدیح او اشعار و مقاطیع گفته • و همچنین ابو البرکات بن المستوفی در تاریخ اربل یاد او کرده و گفته • وی در اربل مدت مدید متولی وزارت بوده • و عماد کاتب در کتاب نصرة الفترة و عصرة الفطرة که در تاریخ دولت سلجوقیه تالیف نموده گفته طغرای مشار الیه منعوت باستاد بوده • و مسند وزارت سلطان مسعود بن السلجوقی بموصل بوجود شریف او سامی و مشرف بوده • و چون میانه سلطان مسعود و برادرش سلطان محمود در قریب همدان صورت منازعه بمحاربه کشیده • و بعد التحام قتال انهزام و انکسار بر جانب سلطان مسعود

افتاده اول کسی که از اعیان آن دولت مأخوذ و گرفتار شد استاد
اسمعیل طغرای بوده از این صورت کمال نظام الدین ابوطالب علی بن احمد
حرب السمیرمی را که وزیر سلطان محمود بوده خبر داده اند بسیار مسرور شده
و درین اثنا شهاب اسعد که از جانب نصیر کاتب طغرای طغرانویس بوده
که این شخص ملحد است و وزیر سلطان محمود عاقبت نامحمود قبل از استکشاف
حال و تحقیق مقال بجد و قول عنود حسود اسعد غیر مسعود با راقهٔ خون آن
یگانهٔ وجود مبادرت نموده و روی خاک را از خون یاقوتی آن حضرت که
گلگونه گونه فضایل و کمالات بود بدستیاری تیغ زمردی چون صفحهٔ خیام
شهیدان کربلا سرخ ساخته اند و نقش وجود آن خلاصهٔ شهود از صحیفهٔ هستی
بیلارک بی هستی حک نموده اند چه از کمال فضایل و خصایل او بمقتضای المرء عدو
ما جهل غایب و گریزان بوده و این صورت را غنیمت شمرده اند و این واقعه
هایله در سنهٔ ثلث عشر و خمسمایه صورت پذیرفته و قیل فی سنه اربع عشر و قیل فی
ثمانی عشر و سن شریف او در آن وقت از شصت سال متجاوز بوده و آنچه شعر او
بر آن دلالت میکند آنست که او پنجاه و هفت ساله بوده چنانکه گفته

هذا الصغیر الذی وافی علی کبدی | اقر عینی ولکن زاد فی فکری
سبع و خمسون لو مرت علی حجر | لبان تاثیرها فی صفحة الحجر

والله تعالی اعلم بما عاش بعد ذلک و کمال سمیرمی مذکور در یوم الثلاثاء سلخ صفر سنه

سنه ست عشره و خمس مایه در بازار بغداد قریب مدرسه نظامیه بقتل آمد گویند
غلامی سیاهی از غلامان طغرای او را بقصاص خون سید خویش بقتل آورده
چو بد کردی مشو ایمن ز آفات که عالم را طبیعت شد مکافات والطغرای
بضم طاء مهمله و سکون غین معجمه و فتح را و بعد از آن الف مقصوره این نسبت
بکسی که او کتابت طغرا میکند و طغرا می نعت ملکی است که حکم از جانب او صادر میشود و طغرا
لفظ عجمی است والسمیرمی بضم سین مهمله و فتح میم و سکون یاء مثناة من تحتها و بعد از آن
را و میم و آن قریه است میان اصفهان و شیراز و در آخر حدود اصفهان در جانب
شیراز واقع است ابوالفوارس الحنیر المعروف بابن الخازن الکاتب وی در
حسن خط و ضبط کتابت فرید عصر و نادرهٔ دهر بوده و در خلال دیگر کتابات
بالغ صد نسخه از کتاب الله العزیز بی الاغوار والجامع کتابت نموده و او را بانشاء
شعر حسن النظام قدرت تمام بوده از انجمله است

عفت الدنیا لطالبها | واسترحت الراحة الفطن
کل ملک ذل زخرفها | حسبه مما حوی کفن
تقتنی مالا و تترکه | فی کلا الحالین مفتتن
املی کونی علی ثقة | من لقاء الله قد قرن
اکره الدنیا وکیف بها | والذی تسخو به وسن
لم تدم قبلی علی احد | فلماذا الهم والحزن

میکند و طغرا می

المعروف بابن الخازن

الشيعي ۱

محمد بن الفضل الهمدانی المورخ در ذیل کتاب تجارب الامم علی مسکویه چنین گفت

که ابن خازن مذکور در ذی الحجه سنه اثنتین وخمسمایه فجاةً متوفی شده وشریف

ابو المعمر المبارک بن احمد الانصاری گفته که وی در لیلة الثلثا متوفی گشته ودر روز

دیگرش که سادس عشرین شهر ذی الحجه باشد مدفون شده رحمه الله **ابو عبد الله الحسین**

بن احمد بن محمد بن زکریا المعروف بالشیعی القائم بدعوة عبید الله المهدی جد ملوک بنی فاطمه

مصر حکایت او از قیام بدعوت در مغرب مشهور است وادر این باب تاریخ

دیگری است که در آن وقت نوشته اند وشرح احوال او در حرف عین نزد ذکر

عبید الله خواهد آمد ان شاء الله تعالی وابو عبد الله المسطور از اهل صنعا یمن بوده

واز دهاة روزگار وعالم بجمیع احوال واثار بوده وی بی مؤنت مال ومعونت

رجال بافریقیه در آمده ولا یزال در استخلاص ملک وحکومت انجا سعی جمیله

بعد تمام رسانیده تا اکثر ممالک انجا شده وصاحب او ابو نصر زیادة الله آخر ملوک

بنی الاغلب از و فرار نموده وبجانب بلاد شرق رفته ودر انجا متوفی شده

حدیث او درین باب طویل است وبعد از آن ابو عبد الله ملک مغرب را از منازع

مستصفی ساخته مقدمات خلافت را جهت مهدی ممهد ساخته گردانیده ومهدی چون

این احوال شنیده از بلاد شرق متوجه مغرب شده لیکن نیابر موانع از ایصال

خود بابی عبد الله عاجز شده بضرورت متوجه سجلماسه گشته والیسع صاحب سجلماسه

آخر ملوک بنی مدرار ملاقات نموده الیسع مشار الیه او را حبس نموده بعد از آن

ابو عبد

ابو عبد الله نزد وی رفته واو را از حبس الیسع مطلق گردانیده وامر مملکت وحکومت

را بالکلیه به وی تفویض فرموده وبعد از اندک زمانی ابو العباس احمد برادر بزرگ

عبد الله نزد او حاضر شده واو را از تفویض حکومت مغرب بمهدی پشیمان کرده

وگفته الی الغایة صاحب بلاد وامصار تو بودی ودر امور مملکت اختیار

واستقلال تمام داشتی اکنون بی جهة تفویض مملکت بدیگری نموده وخود را

از توابع او ساختی ابی عبد الله ازین صورت نادم وپشیمان شده چون مهدی

این حال از ایشان دریافته مصراع پیش دستی کن که نبود دست پیشین را بدل

فی الحال هر دو را گرفته بقتل آورده واین صورت در منتصف جمادی الآخر

سنه ثمان وتسعین ومائتین بمدینه رقاده بمن القیروان واقع شده **والشیعی**

بکسر شین معجمه وسکون یا ومثناه من تحتها وبعد از ان عین مهمله نسبة است سوی کسی

از موالی وشیعهٔ علی بن ابی طالب است **ورقاده** بفتح را وتشدید قاف وبعد از الف

دال مهمله وبعد از دال ها ساکنه مدینه از اعمال قیروان از بلاد افریقیه است **اما**

زیادة الله حافظ ابن عساکر در تاریخ دمشق ذکر او کرده وگفته که او ابو مضر زیادة الله

بن عبد الله بن ابراهیم بن احمد بن محمد بن اغلب بن ابراهیم بن سالم بن عقال بن خفاجه

است واو زیادة الله اصغر است که آخر ملوک بنی الاغلب تمیمی است وحافظ

مذکور گفته که زیادة الله در سنه اثنتین وثلثمائه در زمانی که حکومت ومملکت افریقیه

از کف قدرت او بیرون رفته بدمشق نزول نموده ودر سنه اربع وثلثمائه

درجمادی الاولی منها بر طه متوفی شده و درانجا مدفون گشته و قبر او درباب الکرمین
و در قفه بوده سقف ساخته گذاشته اند و زیاده الله ولد اغلب بن عمر مازنی البصری
هارون الرشید خلیفه عمر و مذکور را بر مغرب متولی ساخته بعد از آنکه ادریس بن عبد الله
بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه متوفی شده و او لا یزال بر مغرب
والی و حاکم بوده تا آنکه بجوار رحمت الهی واصل شده و از او اغلب متخلف گشته و
ولایت آنجا همه در تصرف اولاد اغلب مشار الیه بوده تا زمانی که امر بزیاده الله
منتهی شده انتهی کلام الحافظ و در ترجمه ابی القاسم علی بن القطاع اللغوی صورت
نسب مذکور مثبت است لیکن منها اندک اختلافی هست اما من آنچه در مؤلفین
متفق یافتم نقل نمودم و غیر ابن عساکر گفته که ابو مضر زیاده الله بن محمد بن ابراهیم متفق بدر
بن الاغلب برقه متوفی شده و تابوت او را به بیت المقدس نقل نموده اند
و درانجا دفن کرده اند و این صورت در سنه ست و تسعین و مائتین بوده
و مدت ملک و سلطنت او تا زمانی که از قیروان بیرون رفته پنج سال و نه ماه و
پانزده روز بوده و سبب خروج او از قیروان آنکه چون ابو عبد الله الشیعی مذکور
ابراهیم ابن الاغلب را منهزم گردانیده خبر بر او اینه رسیده جمیع اموال
و خواص محارم را بر داشته و در شب از قاده بیرون رفته و بعد از آن
با ابراهیم بن الاغلب بیعت کرده اند و مدت ملک و خلافت بنی الاغلب
دویست و دوازده سال و پنج ماه و چهارده روز بوده شرح این قصه دور و دراز

است

است بدین قدر اختصار نموده شد والسلام والحمد لله رب العالمین

ابو سلمه حفص بن سلیمان الهمدانی مولی السبیع وزیر ابی العباس

سفاح اول خلفاء بنی العباس است و ابو سلمه اول کسی است که اسم وزارت
بر او اطلاق کرده اند و در دولت بنی عباس بوزارت شهرت کرده و پیش از این
دولت متصدیان امور ملک را وزیر اطلاق نمی کرده اند نه در دولت بنی امیه
و نه قبل از آن از دول و حضرت سفاح خلیفه مذکور بسیار مستانس بوده و او
صاحب مفاکهه و مطالعه بوده و در امور مالی و ملکی او را دخلی تمام بوده و تجویز
سیاست و تدبیر او را علم و معرفت تمام بوده و صاحب یسار و اموال کثیره
بوده و او اولا در کوفه صراف بوده و مال کثیر جهت اقامت دولت
بنی العباس صرف و انفاق نموده و از جهت اقامت دولت مذکور متوجه
خراسان شده و ابو مسلم خراسانی او را درین امر موافقت و مرافقت نموده
والحالة هذه وی از ناس طلب بیعت جهه ابراهیم امام اخ سفاح مینموده
و چون محمد بن مروان آخر خلفاء بنی امیه بجای آن ابراهیم مذکور را بقتل آورده دعوت
بسفاح منقلب و منتقل شده در نیوقت سفاح ابی سلمه را وزیر گردانیده اما در
نفس سفاح از او کدورتی مکنون بوده گویند سفاح کسی بخراسان نزد ابو مسلم
فرستاده و از فساد نیت و خبث سریرت ابی سلمه او را خبر ساخته و او را بقتل
ابی سلمه تحریض و تحریص نموده و چون ابو مسلم ازین صورت واقف شد کسی نزد حضرت

سفاح خلیفه فرستاده • و قتل و دفع ابی سلمه را در نظر او مستحسن • وا
نموده • اما سفاح را در قتل او رای متغیر شده • و تهاون و توقف میل نموده •
و گفته این شخص اموال خود را در راه ما بذل کرده • و در اقامت دولت ما حقوق
بسیار بجای آورده ما این صورت را از عفو کرده ایم • چون ابو مسلم ملاحظه
نموده که حضرت خلیفه از قتل و دفع او امتناع مینماید • جماعتی را فرستاده
که جهة او کمین کرده اند • چه عادت او آن بوده که اوایل شب نزد خلیفه میبوده
و مهمات ملکی و مالی را فیصل میداده • و از مجلس خلافت بیرون آمده • و الی زمانه
حضرت خلیفه در انبار بوده • و اتفاقا در ان وقت با او کسی همراه نبوده جماعه مسطوره
برو ریخته اند • و او را بشمشیر پاره پاره کرده اند • و چون صباح شده گفته اند خوارج
او را بقتل آورده اند • و قتل او بعد از خلافت سفاح چهار ماه بوده • و سفاح
لیلة الجمعه ثالث عشر شهر ربیع الآخر سنه اثنین و ثلاثین و مائه متولی خلافت شده
و چون سفاح قتل مشار الیه را شنیده این بیت انشا نموده •

الی النار فلیذهب و من کان مثله • علی ای شیء فاتنا منه ناسف •

و در کتاب اخبار الوزرا چنین مذکور است که قتل او در رجب سنه اثنین
و ثلاثین و مائه بوده • و او را وزیر آل محمد میگفته اند • و چون بقتل آمد سلیمان
بن المهاجر البجلی گفته • شعر ان المساءة قد تسر و ربما
کان السرور بما کرهت جدیرا • ان الوزیر وزیر آل محمد • اودی و من یشناک کان وزیرا

وی خلال نبوده • لیکن منزل او در کوفه • در حاره خلالین بوده • و گاهی بتقریب الیه
نزد ایشان می نشسته از جهة او را خلال گفته اند • و همدانی بفتح ها و سکون میم
و فتح دال مهمله و بعد از الف نسبت است بسوی همدان • و آن قبیله عظیم است • ثم السبیع
در حروف عین عنقریب ذکر ابی اسحق السبیعی مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی •
ارباب لغت را در اشتقاق وزارت دو قول است • یکی آنکه وزارت از وزر بکسر واو
مشتق است • و وزر حمل و ثقل است چه وزیر از سلطان حمل ثقل وزر و غیره مینماید •
و این قول ابن قتیبه است • دیگری آنکه وزارت مشتق از وزر بفتح واو است •
و آن جبل و کوهی است که کسی از هلاک اعتصام مینماید • که ملوک خلفا و سلاطین
برای وزیر دانا و تدبیر صواب التجا و اتکا مینمایند این قول ابی
اسحق زجاجی است والحمد لله رب العالمین

در اشتقاق وزارت

ابو اسمعیل حماد بن الامام ابی حنیفه النعمان بن ثابت رضی الله عنه و بمذهب
پدر بزرگوار خویش ذاهب و در طریقه خیر و صلاح سالک بوده • و چون والد بزرگوارش
حضرت امام اعظم رضی الله عنه متوفی شده • و بمراحم الهی محفوف گشته نزد او
از مال مسلمین و دایع کثیره از ذهب و فضه بوده • حماد مذکور جمله اموال را
نزد قاضی وقت آورده • قاضی گفته این اموال را از ید تصرف تو نمی توان
بیرون آورد چه بضبط و صیانت این اموال اصلح و اوثق از تو کسی نمیتوان یافت
حماد بقاضی گفته شما این اموال را بالتمام بوزن در آورید تا ذمت حضرت امام

امام اعظم رضی الله عنه از آن بری شود لغذان انچه رأیی صواب انجا رشتی تقاضا
کند مقدم رسانید چون قاضی اشیاء مذکوره بوزن در آورده حماد مشار الیه
متواری شده تا آنکه قاضی احوال مسطور را نزد امنا دیگر بودیعت گذاشته
بعد از آن ظاهر شده گویند فرزند حماد مشار الیه اسمعیل قاضی بصره بوده در
آخر عمر چون یحیی بن اکثم از قضاء آنجا معزول گشته و در روزی که اسمعیل گوفته
به نیت سفر بیرون می آمده و یحیی بن اکثم آنحضرت را مشایعت نموده اهل کوفه
اورا دعا کرده اند و اظهار شکر او مینموده اند و میگفته اند عففت عن اموالنا و
دمائنا حضرت اسمعیل گفته و عن اولادکم و غرضش ازین کنایه اتهام یحیی بن اکثم بغلام
بوده حضرت اسمعیل مذکور گفته مادر حماد طاقی رافضی بوده و او را دو پسر استر بوده
که بدان طحن مینموده نام یکی ابابکر و دیگری عمر رضی الله عنهما نهاده بود شبی از شبها
یک استر از آن دو استر او را لگدی زده و بقتل آورده این خبر را بجد بزرگوارم
حضرت ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه رسانیدند آنحضرت گفت ملاحظه کنند ظن من
آنکه وی بضرب استری که بروی نام حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه نهاده بقتل آمده
باشد چون تحقیق کردند چنین بوده و سیاقی ذکر والده ان شاء الله تعالی والسلام

والحمد لله رب العالمین

ابو القاسم حماد بن ابی لیلی شابور و قیل میسره بن المبارک

ابن عبید الدیلمی الکوفی مولی بنی بکر بن وائل المعروف بالراویه وابن قتیبه در کتاب

و کتاب طبقات الشعرا چنین گفته که وی مولی مکنف بن زید الخیل الطائی الصحابی رضی الله عنه
بوده و وی اعلم ناس بایام عرب و اخبار ایشان بوده و اشعار و انساب و
لغات غریبه عرب را بواجبی میدانسته و اوست که قصاید سبع طوال را جمع و ضبط
بوده و ملوک بنی امیه همیشه اورا تعظیم و احترام تقدیم و اکرام مینموده اند و
او همواره بر ایشان تردد مینموده و از ایشان اسپها و عطا و خیرات میکرده
و ایشان نیز از وی احوال اعراب و علوم تحقیق میکرده اند گویند حماد مذکور
روزی بمجلس ولید بن یزید اموی حاضر شده ولید بدو گفت ترا بچه اعتبار راویه
گویند گفت بآنکه هر شاعری که تو دانی و شنیده باشی و آنکه ندانی و نشنیده باشی
اشعار ایشان را بتمامه روایت میکنم و نیز هر که نزد من شعری از اشعار ایشان انشا میکند
من قدیم آن از جدید تمیز میکنم بعد از آن ولید بدو گفت چه مقدار شعر بخاطر
داشته باشی گفت بسیار و لکن اگر خواهی من بعدد هر یک حرف از حروف
تهجی صد قصیده کبیره سوای مقطعات از شعر شعرای جاهلیه دون الاسلام بر تو خوانم
ولید گفت ترا درین صورت امتحان میکنم بخوان واو بنیاد خواندن کرد و چندان
شعر خواند که ولید متضجر شد و بتنگ آمد بعد از آن شخصی را وکیل ساخت و بدو
سوگند داد که مسامحه نکرده آنچه صدق این صورت باشد اعلام نماید وکیل
مشار الیه از روی صدق استیفاء دو هزار و نهصد قصیده از او نموده و بولید
اخبار کرده ولید مبلغ صد هزار درم بدو انعام نموده ابو محمد حریری صاحب

کتاب المقامات در کتاب درة الغواص ما شاء الله چنین ذکر کرده که حماد راویه
گفته که من در دولت یزید ابن عبد الملک بن مروان اختصاص تمام داشتم • و چون
یزید متوفی شد و برادرش هشام بن عبد الملک متولی امور خلافت شد • او را
با من بواسطهٔ اختصاص یزید کدورتی در خاطر بود • من از او پنهان شده یکسال در خانهٔ
خود متواری بودم • و درین مدت بیرون نمی رفتم مگر نزد کسی که بر او اعتماد داشتم •
چون مدت یکسال برآمد • و نشنیدم که کسی نام من برد ایمن شدم و از سر اطمینان
روز جمعه بجامع رصافه رفتم دیدم دو عجمی بالای سر من حاضر شدند • و گفتند طلب مجلس
امیر یوسف بن عمر الثقفی حاضر شو که ترا طالب است • و الحال امیر یوسف مذکور
والی عراق بود • در نفس خود گفتم آنچه میترسیدی بالاخره بدان گرفتار شدی •
بعد از آن از روی تضرع بدیشان گفتم هیچ تواند بود که مرا رخصت دهید که بخانه روم
و با اهل خود وداع کنم چه من دیگر بدیشان عودت نخواهم کرد • گفتند این صورت
جایز نیست • و از طریقت ما نیست که ترا مهلت دهیم بضرورت خود را تسلیم ایشان
نمودم • و با ایشان بخدمت یوسف بن عمر که در ایوان دیوان مظالم نشسته بود •
رسیدم و بر او سلام کردم • بعد از رد سلام کتابی بدست من داد که در آن این عبارت
مثبت بود • بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله هشام بن عبد الملک
امیر المؤمنین الی یوسف بن عمر الثقفی اما بعد فاذا قرأت کتابی هذا فابعث الی حماد الراویه
من یأتیک به من غیر ترویع و ادفع له خمس مائة دینار و جملا مهریا یسیر علیه اثنتی عشرة

ليلة الى دمشق والسلام بضرورت مبلغ مذکور را گرفتم و بر جمل سوار شده متوجه
دمشق شدم • و مدت دوازده شبانه روز با سیاه هشام رسیدم و بعد از
استیذان بمجلس خلافت در آمدم خانهٔ وسیعی دیدم که فرش آن تمام رخام بود •
و ما بین رخامها قضبان شبکهٔ طلا مملو و محکم ساخته بودند • و هشام بن عبد الملک   سر دو رخام هم
خود را بمشک و عنبر مطیب ساخته • بر قالیچهٔ سرخی نشسته بود • بر او سلام کردم
مرا پیش خواند پیش رفتم تا آنکه پایش بوسیدم • دو جاریهٔ مغنیه دیدم که هرگز مثل
ندیده بودم • و در گوش هر یک از ایشان دو حلقه که بجواهر زواهر و لآلی معالی مکلل
بود • بعد از آن متوجه من شده و گفت حال تو چیست گفتم خیر است • گفت هیچ میدانی
که ترا بجهة چه مهم طلبیده ام گفتم نی گفت بواسطه بیتی که بخاطر من خطور کرده و ندانستم
که قایل آن کیست ترا بجهة آن طلبیدم گفتم آن بیت •

ودعوا بالصبوح یوما فجاءت •   قینة فی یمینها ابریق •

گفتم این شعر عدی بن زید العبادی است • از قصیده که خود بشعر من خوانده و آن قصیده این است

بکر العاذلون فی وضح الصبح •   یقولون لی اما تستفیق •
و یلومون فیک یا ابنة عبد الله •   والقلب عندکم موهوق •
لست ادری اذا اکثروا العذل فیها •   أعدو یلومنی أم صدیق •
ودعوا بالصبوح یوما فجاءت •   قینة فی یمینها ابریق •

و چون خلیفه این قصیده را از من بتمامه شنید خاطرش انتعاش تمام یافت و آثار طرب

روطاهر شد. وگفت احسنت یا حماد. ودرین حکایت زیادتی هست آنکه خلیفه
جاریه را گفته باشد اسقه یا جاریة فسقتنی. واین غیر صحیح است چه هشام شراب
نمی خورد. بعد از آن گفت یا حماد سل حاجتک گفتم هر چه باشد گفت بلی گفتم یکی ازین
دو جاریه گفت هر دو جاریه را با آنچه در سر و بر ایشان است ترا بخشیدم
بعد از آن جاریتین با محتاج لهما درین بدره بخشش فرمود. و نزد آنحضرت مدتی
اقامت کردم. و بعد کیسه هزار درم از آنحضرت رسید. حضرت حریری حکایت را
بموجب مذکور ذکر کرده. لیکن نمیتواند بود که این صورت با یوسف بن عمر الثقفی
واقع شده باشد. چه یوسف مشار الیه در تاریخ مذکور بر ولایت عراق متولی نبود
بل در آن تاریخ متولی امور آنجا خالد بن عبدالله القسری الآتی ذکره بود چنانچه از
تاریخ ولایت وانفصال او از آن معلوم میشود. و ولایت یوسف بن عمر بعد چنانچه
در ترجمه او مذکور است برین دلالت میکند. واخبار حماد و نوادر او بسیار
است. وفاتش در سنه خمس وخمسین ومایه. ومولد او در سنه خمس وتسعین للهجره بوده
وگویند او در خلافت مهدی متوفی شده. وبدایه ولایت مهدی رابع عشر ذی الحجه
سنه ثمان وخمسین ومایه ونهایه حیوتش یوم الخمیس ثالث عشر محرم سنه تسع وستین
بقریه وار اعمال ماسبذان بوده. چنانکه مروان بن ابی حفصه گفته.

وأكرم قبر بعد قبر محمد. نبي الهدى قبر بماسبذان.
عجبت لأيد هالت الترب فوقه. ضحى كيف لم ترجع بغير بنان.

وچون حماد متوفی شده. ابو یحیی محمد بن کناسه الذی اسمه عبد الاعلی بن عبدالله
ابن خلیفه بن فضله بن انیف بن مازن بن دودبه بن اسامه بن نصر بن قعین

بدین ابیات مرثیه او گفت

لو كان ينجي من الردى حذر. نجاك مما أصابك الحذر.
يرحمك الله من أخي ثقة. لم يك في صفو وده كدر.
فهكذا يفسد الزمان ويفنى. العلم فيه ويدرس الأثر.

با آنکه حماد مذکور در معرفت علوم عربیه قلیل البضاعه بوده. گویند وی قرآن
کریم را بالتمام حفظ نموده. و در زیاده از سی حرف در کلام از تصحیف نموده والسلام

والحمد لله رب العالمین

جزو اول از تاریخ قاضی شمس الدین احمد بن خلکان بعون الله المستعان باتمام
مقرون شد ودر جزو ثانی ان اسم ابو عمرو وقیل ابو یحیی حماد بن عمرو بن یونس بن
عام بن صعصعه المعروف بعجرد الشاعر المشهور خواهد آمد ان شاء الله تعالی

والختم بالصلوه علی النبی محمد واله وصحبه وسلم

وکان الفراغ من تسویده خامس شهر ذی قعده الحرام بدار السلطنه قسطنطنیه حماها الله
عن البلیه سنه ست وعشرین و[illegible] علی ید الفقیر [illegible] مترجم الکتاب
[illegible] عفا الله عنهم حامدا مصلیا مستغفرا شاکرا
[illegible] والسلام

[illegible] خط ثابت نقل عن خط المترجم لا خط المترجم

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از محامد جزیله و صلوات جمیله بر ضمیر عزل? پیرامون کوسان? معانی و محسن? سخنان جهان مکنون? مخفی نماند که این موشح مصنوع مزین است باسم صاحب سریر اقلیم کمال مسند نشین بارگاه عز و اقبال چمن کشای جمال جهان معانی مبین? دقایق امور آسمانی زیب چمن دانش و بینش فهرست کتاب آفرینش دستور عصر و صاحب دوران روزگار آن آفتاب دولت و آن ماهتاب دین منبع جود و معدن احسان نواب میرزا قاسم سلمه الله تعالی است که هر بیتش چهار قسیم شده و اسم ممدوح مذکور از هر قسیم بر می آید و باید که تغییر روشش فزوده است و هر یک زیاده بر سه هزار مرتبه را همون? اسم کرامی مکرر ...

مطلع لطف و کرم	مقطع ظلم و ستم	منبع فضل و نعم	معتقد خلق جهان
بهجت دیکدلی	یار همه مقبلی	یاد تو نام علی	یم دل والا مکان
رخش تو با زین زر	رقص کنان خنک شرر	روح روان در نظر	رفته چو تیر از کمان
زهره بزمت زناز	زمزمه را کرده ساز	زنده بلطفت نیاز	زینت مازندران
اسم شریف ترا	آن شرفست و بها	آورم از بی خطا	آمده کیرد زبان
قدوه قوم عراق	قاتل اهل نفاق	قهر تو شام فراق	قول تو راحت جان
آینه حق نما	آیه لطف خدا	امر تو فرمان روا	آمده از آسمان
سرور کردون اساس	سلطنتت بی قیاس	ساده دل حق شناس	ساحت بزمت جنان
معتقدت خاص و عام	مملکت با نظام	مظهر آل کرام	مدح تو کویم بجان

تحریرا فی یوم الجمعه ۱۹ شهر ربیع الثانی ... شهور سنه ۱۲۴۹ ...

قاتل اهل النفاق

قهر توشام فراق

مجلس بیان القیاس

مجلس جمال ان القیاس

خانان لبابت کیست بکو نقد عشق

بعض لبابت کیست بکو داول بالدین

بتاريخ سلخ شهر ربيع الاول ١٢٥١